

جلد اول

دکتر آذنه طواق آخوندکشاهی

نفس کلشی

از دیدگاه اهل سنت



نشر احسان

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

« اهل سنت »

۱

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی



نقته احسان

گلشاهی، آنه طواق، ۱۳۳۱ -

تفسیر گلشاهی: تفسیر کاملی از قرآن مجید / آنه طواق آخوند گلشاهی.

تهران: آنه طواق آخوند گلشاهی، ۱۳۸۷

ج ۸

شابک دوره: ۱-۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۹-۱

شابک ج ۱: ۵-۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۱-۵

تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴.

۲۹۷/۱۷۹

۱۳۸۷ ت ۸۸ گ / BP

۱۱۳۰۳۱۵

کتابخانه ملی ایران

تفسیر گلشاهی (جلد اول)

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی	✦ مؤلف:
مؤلف	✦ ناشر:
نشر احسان	✦ ناظر چاپ:
مریم مقدم سلیمی	✦ صفحه‌آرا:
اول - ۱۳۸۷	✦ نوبت چاپ:
چاپخانه مهارت	✦ چاپ:
دوره ۳۰۰۰	✦ تیراژ:
۴۰۰۰۰ تومان	✦ قیمت:

◀ دفتر مرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی علیشاه - کوچه تهرانی - پلاک ۳۶ طبقه اول. تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵

◀ فروشگاه: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵



شابک دوره: ۱-۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۹-۱
شابک ج ۱: ۵-۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۱-۵

فہرست

نام سورہ	صفحہ
۱- سورۃ فاتحہ	۱
۲- سورۃ بقرہ	۸
۳- سورۃ آل عمران	۲۹۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند جان و خرد

مقدمه: الحمد لله الذي خلقنا من ذكر و انثى و بك منهما نوعا كثيرا و صنفاً.

و سلام و درود به آن مقتدای زمره‌ی حقیقت و پیشوای لشکر طریقت و آن نگین خاتم جلال و آن جوهر عنصر کمال. آن سرور کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و شفیع روز جزا حضرت محمد مصطفی ﷺ باید گفت که: عروج عارفانه راستان داستانی است بس شگفت، آنان پرواز آسمان را نشانه رفته و با توکل به خدای تبارک و تعالی به سوی آن نور پاک راه می‌جویند. چه سعادت‌ی برتر از اینکه انسان خاکی در جهت رسیدن بدان مقصد تابناک با تالیف تفسیر قرآن که جانمایه‌ی کائنات و از جمله امدادهایی است که می‌تواند بال پرواز صعود سالکان باشد عنایت و توجه اقدس الهی بدان رهنمون گردد. پس مددی از روح قدسی شامل جان ما گردید و سالیانی از عمر را به کسب فیوضات از تعبیر و تفاسیر گوناگون با طبایع متنوع دینی، عرفانی، مذهبی، ادبی، اجتماعی، تاریخی و ... و نیز به استشهاد با سخنان اشعار بزرگان علم و ادب از جمله مولانا، شیخ اجل سعدی، سنائی غزنوی، خواجه حافظ شیرازی، خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مختوم‌قلی فراغی، امام محمد غزالی، خواجه عبدالله انصاری و ... و همچنین با آراستن صنایع ادبی و اعراب کلماتی که آوردن آن درک معانی و تفاسیر را آسان گرداند بر روی هم برگ سبزی است تحفه‌ی درویش را در طبق اخلاص نهادم و امید قبول از جانب یاران دارم همچنین بدین مستمسک مستظهرم که هر عیب و نقصی که در متن آن یافت شود ترمیم جان علم و حیات بخش روح ما خواهد بود. این اثر را به همسر گرامی‌ام الحاجیه، «الف‌ش» که همواره در به ثمر رساندن این اثر مشوق من بوده‌اند و من حقیقت عرفان را از مصاحبت با او یافتم تقدیم می‌کنم. در خاتمه جا دارد از برادر بزرگوار جناب مولوی غلام سرور سربوزی که در این امر ما را یاری کردند تشکر می‌نمایم و نیز به برادر ارجمند هوشنگ حسن قاسمی که در تایپ کامپیوتری ما را همراهی کردند آرزوی توفیق دارم.

بیست و سوم ماه ذیحجه سال ۱۴۲۶ هجری قمری مطابق با یکم بهمن ماه سال ۱۳۸۴ هجری شمسی

التماس دعاء

دکتر آناه طواق آخوند گلشاهی

تلفن: ۰۱۷۳۴۲۲۵۰۳۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادر روحانی جناب الحاج دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی استاد دانشگاه و حوزه، تألیف خود را یعنی تفسیر قرآن کریم تحت عنوان «تفسیر گلشاهی» به بنده عرضه کرد و رای بنده را در باب آن خواستار شد.

کتابی فرا راه شما قرار داده‌ایم که در آن ذکر و نام شماس، یاد و خاطره‌ی گذشتگان شماس، کتابی که در آن بیم و امید است، بیم و اندرز است، بشیر و نذیر است، کتابی که سرآمد کتابهاست، ناسخ ادیان گذشته و راهنمای جهانیان است، یادگار و معجزه پیامبر شماس. این کتاب زنگارها را از قلوب می‌زداید و اشعه تابناکش دل‌ها را صیقل می‌دهد و نوای روح بخشش خستگی را از تن می‌زداید و جان‌های مرده را زنده می‌سازد. کتابیست که اگر در آن اندیشه کنید و به فرامین آن عمل نمایید، سعادت بخش دارین شماس. فروغ جاودانه آن روشنگر راه حق جویان است و تصفیه باطن حق خواهان و تهذیب اخلاق ره روان راهش... قرآن که بنا به ویژگی بارز معجزه بودن خود، ژرفنای پایان نیافتنی دارد و در گذر تاریخ نقش سازنده‌ای در جوامع بشری ایفا نموده و تحول آفریده است، همواره طالبان حقیقت در طول دوران، عطش پایان ناپذیری نسبت به حقایق والای آن احساس کرده‌اند که در مقابل، مشعل‌داران علوم قرآنی از صدر اسلام گرفته تا عصر حاضر تلاش کرده‌اند تا مشعلی بر فراز راه طالبین راه راست، فروزان نمایند. در این راستا مفسرین و دانش‌پژوهان مکتب قرآن، هر یک به فراخور حال خویش و با در نظر داشت نیازمندی‌های جامعه اسلامی، سعی وافر و بی شائبه‌ای نموده‌اند تا شمه‌ای از علوم و مفاهیم بیکران و جهان‌بینی وسیع قرآن را به جهانیان و حق خواهان عرضه نمایند تا قلب‌های تپنده و جوینده حق را تسکین بخشند. (فجزاهم الله خیر الجزاء).

اینجانب به جهت هم صحبتی و رابطه‌ی استادی و شاگردی و قرابت نسبی که در بین ما در طول عمر ایشان برقرار بود بجا دانستم قبل از هر چیز برای شناخت هر چه بیشتر خوانندگان و فیض برندگان این تفسیر در احوال و شرح مدارج علمی ایشان ذکر مختصری بیان دارم که در ذیل می‌آید:

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی بن طواق گلدی کر بن نفس گلدی در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی در روستایی به نام چارقلی از توابع شهرستان ترکمن متولد شد از آنجا که عشق و علاقه وافر به شغل مقدس معلمی داشت در دانشسرای مقدماتی مشغول به تحصیل گردید و پس از اخذ مدرک لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه علامه طباطبائی تهران، تحصیلات خود را تا دکترا ادامه داد.

ایشان از سال ۱۳۶۶ هجری شمسی تا کنون در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی استان‌های مازندران و گلستان مشغول به تدریس گشت و در سال ۱۳۷۱ هجری شمسی مسئولیت راه اندازی دانشگاه پیام نور مرکز بندر ترکمن از سوی معاون پژوهشی سازمان مرکز به ایشان واگذار گردید و با عنایت خداوند متعال و با تلاش‌های خستگی ناپذیر خود این راه مشکل و پر پیچ و خم را در میان ناباوری‌ها در طول

۱۸ ماه به ثمر رساند او در کنار ادبیات فارسی در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها به تدریس عربی پرداخت و در ادبیات فارسی و عربی و در تفسیر آیات قرآنی و احادیث نبوی مهارت خاصی از خود نشان داد و سپس برای تکمیل علوم دینی و احکام الهی وارد حوزه علمیّه تحت تلمیذی اینجانب درآمد و تحصیلات علوم دینی خود را از این حوزه، مسجد قبا بندر ترکمن به پایان رساند و به اخذ درجه آخوندی نائل گردید سپس در حوزه علمیّه عرفان آباد استاد عبدالرحمن آخوند تنگلی مشغول به تدریس گردید تا اینکه با عنایت خداوند متعال این گنجینه‌ی با ارزش یعنی تفسیر کامل قرآن «تفسیر گلشاهی» را در هشت جلد به زبان فارسی به مرحله چاپ رساند و نظر حقیر را در باب این تفسیر جویا شد، تفسیری که با آوردن اشعار بزرگان علم و ادب و ترکیب کلمات و صنایع ادبی که با زبان شیوای فارسی نگاشته شده آن را از هر جهت با ارزش و بسیار مفید یافتیم. توفیقات ایشان را در اغتلاّی کلمه‌ی اسلام از خداوند متعال خواستارم.

امام جمعه و مسئول حوزه علمیّه مسجد قباّی بندر ترکمن بیست و نهم ماه شعبان سال ۱۴۲۶ هجری قمری مطابق با دوازدهم مهر ماه ۱۳۸۴ هجری شمسی.

حاجی محمد آخوند عابدی کر



سوره فاتحه: سوره فاتحه هفت آیه و مکی است و بعد از سوره مدثر نازل شده است و نیز گفته‌اند از بهر آنکه جبرئیل علیه السلام دوبار به آن فرو آمد یکبار به مکه و یکبار به مدینه پس این سوره هم مکی و هم مدنی است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در بیان فضیلت سوره‌ی «حمد» گفته‌اند: در خبر است که شب معراج مصطفی صلی الله علیه و آله را گفتند یا احمد پیغامبران را خطیبی کن به لغت خویش یعنی به لغت عرب که بر همه‌ی لغت‌ها شرف دارد و بر ایشان بخوان سوره الحمد و خاتمه سوره البقره، این دو کنز است که ترا دادم از کنزهای عرش خویش، پیش از تو کس را نداده‌ام مگر آدم را و ابراهیم علیه السلام را. در باب سوره فاتحه در تفسیر طبری چنین آمده است. این سوره را فاتحه الکتاب و ام الکتاب و سبع المثانی گویند. فاتحه الکتاب از بهر آن گویند که همه‌ی قرآن با این سوره گشاده شود و در اول باید این سوره را خواند و در تمام نمازها باید این سوره را بخوانند و نیز گفته‌اند که بزرگترین نام‌های خدای تعالی در این سوره است. ام الکتاب از بهر آن خوانند که مادر همه‌ی قرآن این سوره است. سبع المثانی از بهر آن گویند که این سوره هفت آیه است هفت آیه‌ای که در هر رکعت نماز تکرار می‌شوند. «لَا تُهَا تَتْنِي فِي الصَّلَاةِ فَتَقْرَأْ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ»^۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ
نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا
الضَّالِّينَ ﴿٧﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان، ستایش خدای را که پروردگار جهانیانست، بخشنده و مهربانست، فرمانروای روز جزاست، خدایا ترا می‌پرستیم و از تو یاری می‌خواهیم، تو ما را به راه راست هدایت فرمای، راه کسانی که موهبتشان داده‌ای نه راه کسانی که به آنان خشم فرمودی و نه راه گمراهان.

بِسْمِ اللَّهِ: گفته‌اند که اسم از سَمَت گرفته شده است و سمت به معنی داغ و نشان است. و گوینده‌ی بسم الله دارنده آن داغ و نشان است. این نظریه کوفیان است که اسم را از «سمه» مأخوذ می‌دانند که اصل آن از «وسم» می‌باشد. اما بصیرین اسم را از «سمو» مأخوذ می‌دانند که بنا بر تخفیف «واو» را حذف کرده‌اند. و «سمو» به معنی بلندی است. در باره‌ی الله گفته‌اند از وَكَلَهُ مُشَقِّقٌ اسْمًا یا از اَلَهُ، و الله اسم عَلَمٌ و مخصوص برای ذات اقدس الهی است که دارای تمام کمالات است و از هر عیب و نقصی پاک و مبرا است. همه‌ی سوره‌های قرآن کریم به جز سوره «توبه» با بسم الله آغاز می‌گردد تا انسان را متوجه سازد که همه تعالیم و دستوراتش از مبدأ حق و از مظهر رحمت است.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ: بسیار بخشنده و مهربان است بخشاینده و مهربان به بقاء محافظت از آفات و این در حقیقت مخصوص الله است. هر چه جلال و هیبت است در نام الله است و هر چه در نعمت و تربیت است در نام رحمن و هر چه در رحمت و مغفرت است در نام رحیم تا جائیکه گفتن آن به لفظ آسان باشد و ثواب آن فراوان و رأفت و رحمت الله بر وی بی‌کران. اما حکمت در اینکه ابتدا با الله شروع شد و سپس با رحمن و سپس با رحیم آنست که خدای جل و جلاله این ترتیب بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حالت است. اول آفرینش پس پرورش پس آموزش، چنان است که الله تعالی گفت: اول بقدرت خود بیافریدم پس به نعمت خود پروریدم و سپس به رحمت خود بیامرزیدم. پس صفت رحمانیت خداوند بر عموم بندگان اعم از مسلمان و کافر در دنیاست یعنی در این دنیا به آنان روزی می‌دهد و صفت رحیمیت او برای بندگان خاصش در آخرت است که ایشان را به صفت رحیمیت خود می‌آمزد. شیخ سعدی گفت:

ای کریمی که از خزانه‌ی غیب	گبر و ترسا وظیفه خورداری
دوستان را کجا کنی محروم	تو که با دشمن این نظر داری
الرحمن و الرحیم هر دو از رحمت است.	

هر دو کلمه صیغه‌ی مبالغه است، اما در رحمن نسبت به رحیم مبالغه بیشتر است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

الْحَمْدُ: مبتدا مرفوع، لله: جار و مجرور خبر- رب: نعت- العالمین: مضاف الیه

الْحَمْدُ به معنی مدح و ستایش و شکر است، هر ثنایی و هر سپاسی که از ازل تا ابد موجود هست و خواهد بود یعنی صفت سرمدی، همگی به تمام و کمال مخصوص الله است آن ستایشی که برای کردگار روزی رسان و یکتا در نام و نشان، آن خداوندی که ناجسته بیابند، و نیافته بشناسند و نادیده دوست دارند.

نظامی گنجوی گفت:

ای زازل بوده و نا بوده ما وی به ابد بوده و فرسوده ما

لله یعنی ذات واجب الوجود است و این لفظ جامع و معجزه است بدین جهت لفظ الله را بر کسی غیر از او نمی توان اطلاق کرد یا نامید و بدان که حمد بر دو وجه است. یکی بر دیدار نعمت، دیگر بر دیدار منعم، آنچه بر دیدار نعمت است، شکر نعمت وی به طاعت وی بکار بردن و شکر وی را میان در بستن تا اینکه امروز در نعمت بیفزاید و فردا به بهشت رساند. خداوند جلّ جلاله فرمود: اگر به آنچه که به شما دادم شکر کنید، نعمت و نیکی بیفزایم، و اگر ناسپاسی کنید نعمت تان بگردانم و عذاب من سخت است. مولانا گفت:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از گفت بیرون کند

شیخ خواجه عبدالله انصاری گفت: هر نعمت که در او شکر نیست، لذت این جهانی است، و هر شدّت و محنت که در او صبر نیست، زیان جاودانی است؛ و هر طاعت که در او علم و اخلاص نیست، به باد دادن زندگانی است.

اما آنکس که حمد وی بر دیدار منعم باشد اینان جوانمردان اند که مراحل از عشق را گذرانده اند تا از خود فانی گشته اند یعنی فقط یکتا را شنیدند از هر چه شنیدند، و یکتا را دیدند از هر چه دیدند، و به یکتا رسیدند، ذکر حق شنیدند، چراغ آشنایی دیدند، و به روز نخستین رسیدند، اجابت لطف دیدند. مختومقلی^۱ فراغی گفت:

بیا لطفت نما اظهار ای دوست دلم را رام کن یک بار ای دوست
بده توفیق وصلت بار دیگر گناهم را ببخش این بار ای دوست

الحمد در نزد صوفیه، اظهار کمال محمود است و کمال او صفاتش و افعالش و آثارش می باشد. الشیخ داود القیصری گفت:

الحمد قولی و فعلی و حالی است. اما قولی: آن حمدی است به زبان. و اما فعلی: انجام اعمال بدنی از طریق عبادات و خیرات به جهت توجه الله تعالی. همچنانکه حمد و ستایش به زبان بر انسان واجب است ستایش کل عضو بر او واجب است. و اما الحالی: آن چیزی است که بحسب روح و قلب و رسیدن به کمالات علمی و عملی و اخلاق پسندیده و نیک حاصل می شود. یعنی آنکه در جهت مقصود حرکت می کند زبان حالش سپاسگزاری است. در غزلیات مولانا آمده است:

سیلی روان اندر وله، سیلی دگر گم کرده ره الحمد لله گوید آن، و این: آه و لاجول و لا

و دیگر اینکه شکر کردن خدای تعالی را به جهت ارسال حضرت رسول ﷺ این سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه ی دور زمان محمد مصطفی ﷺ است.

شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِیْ كَرِیْمٌ قَسِیْمٌ جَسِیْمٌ نَسِیْمٌ وَ سِیْمٌ

و روایت درست از جانب پیغامبر ما ﷺ که فرمود: امتانی من خواهم داشت که اکنون داریم بر مسلمانی ثابت قدم باشند و از دین محافظت کنند و بر طبق شریعت من روند، مزد آنان هفتاد بار زیاده باشد که اکنون مرا دیده باشند و محبت من دریافته باشند، به جهت آنکه در این وقت جبرئیل از آسمان می آید و وحی می آورد و دل من و یاران بدان شاد می شود، و در آن زمانه از این هیچ نبینند و بدست ایشان حجتی نباشد بجز سیاه و سپیدی که از من روایت کنند و بدان بگردند و ایمان آرند و بر جاده شرع من بروند.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ

حَسُنَتْ جَمِيعُ خَصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آلِهِ

ربّ العالمین به معنی تربیت و اصلاح است، آفریننده و پرورنده و تربیت کننده اوست. آن مبدئی که پروردگار جهانیان و روزی رسان و پرورش دهنده دل انسان است. از ابوهریره رضی الله عنه نقل است که: براستی خدای تعالی خلق را چهارگانه آفرید گروه فرشتگان، گروه شیاطین و گروه جن و انس تا نیک روشن گردد که همه ی افراد عالم آفریده ی حضرت الهی است و تربیت کننده و سازنده ی کارهای عالمیان اوست از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن. خداوند انسان را از روزی تربیت می کند که در رحم مادر از یک قطره نطفه می بندد و سپس تبدیل به گوشت پاره و نهایتاً دارای اعضاء می گردد و به صورت یک انسان کامل به دنیا می آورد و برای رشد و بالندگی او از شیر مادر غذا می رساند و در طول زندگیش روزی رسان اوست.

روزی خود می برند پشه و عنقا

قسمت خود می خورند منعم و درویش

و نیز حاجت و نیاز آنان را برآورده می سازد

در بن چاهی به زیر صخره ی صمّا

حاجت موری به علم غیب بداند

الرَّحْمَنُ الرَّحِیْمُ

الرَّحْمَنُ: نعت - الرَّحِیْمُ: نعت

دو نام از نامهای بزرگ خدای عزّ و جلّ است، رحمن است بخشنده ی وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان، رحیم است بخشاینده ی دیگر بار به رأفت و رحمت. رحمن است که در دنیا رزق می دهد. و رحیم است که در آخرت بر آنها آمرزش می کند.

چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرخ در قاف قسمت خورد

مُرید به مشاهده‌ی او رسد و مراد به معاینه او. البته برای رسیدن به مشاهده و معاینه‌ی او نخست باید از قید و بند دنیا آزاد بود و حرص و آزمندی را از دل زدود.
سنایی غزنوی در قصیده‌ای گوید:

چه مانی بهر مرداری چوزاغان اندرین پستی

قفس بشکن جو طاووسان یکی بر پر برین بالا

گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره

که اینجا صورتش مار است و آنجا شکلش اژدها

ببین باری که هر ساعت از این پیروزه گون خیمه

چه بازها برون آرد همی این پیر خوش سیما

تو پنداری که بر بازی است این میدان چون مینو

تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون مینا

به طاعت جامه‌ای نوکن زبهر آنجهان ورنه

چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ

مَلِكِ: نعت - يوم: مضاف الیه و مضاف - الدین: مضاف الیه

در روز قیامت صاحب روز جزا، قاضی روز حساب تا در دادن و گرفتن نامهای بندگان غلط و خطا نشود و جزا دهنده به راستی در روز پاداش، در روز قیامت حکم او حق است. ملک الله پایدار و بر دوام است با امروز و فردا هرگز بسر نیاید و زوال نپذیرد. در هر دو عالم همه چیز و هیچکس از ملک و سلطنت وی بیرون نیست و کس را چون ملک وی ملک نیست روزی که جز اقدس کبریائی دیگری هیچ گونه سلطنت و اقتدار نیست امروز رَبُّ الْعَالَمین و فردا مالک يوم الدین است.

کیست درین دیرگه دیر پای کاو لمن الملک زند جز خدای

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

إِيَّاكَ: مفعول به مقدم - نَعْبُدُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - إِيَّاكَ: مفعول به مقدم - نَسْتَعِينُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)

تنها ترا می پرستیم و بس زیرا که غیر تو کسی مستحق عبادت نیست و تنها از تو یاری می جوئیم.
تکرار ضمیر ایّاک دلالت بر آن دارد که هر چه با قصد قربت به عبودیت روی آورد و پیش برود باز برای قرب دیگر باید کمک جوید و باز درخواست نماید. مولانا گفت:

همچنانک ایاک نعبد در حنین از بلا از غیر تو لا نستعین

گفته اند آیَاکَ نَعْبُدُ توحید محض است که خداوندی الله را سزاوار است، معبود بی همتا اوست که یگانه و یکناست و ایاک نستعین اشارت است به معرفت عارفان و اصل آن توحید، و ماده این معرفت آنست که حق جل و جلاله را به هستی و یکتایی بشناسی.

صانع و مکرم و توانا اوست واحد و کامران نه چون ما اوست

و نیز در این آیه کریمه معنای قصر (حصر) وجود دارد.

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

أَهْدِنَا : فعل امر - (نا) مفعول به - فاعل انت الصِّرَاطُ : مفعول به ثانی - الْمُسْتَقِيمَ : نعت

در این آیه کریمه معنای دوام وجود دارد، می گوید، ما را راه نما به راهی که راه انبیاء و اولیاست در اقوال و احوال و اخلاق که آن راه بین افراط و تفریط است، یا ثابت دار ما را به راه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت مصطفی ﷺ در آن است و ثابت قدم بودن در دین با زبان و با عمل و با قلب صورت گیرد و این سه مکمل استقامت یک شخص مخلص است.

صراط مستقیم یعنی هدایت، راهنمایی با مهر و محبت و صلاح است پس صراط مستقیم خود مطلوب است و چون کسی در این راه افتاد بسوی مقصودش پیش می برد و نگرانی و اضطرابش از میان می رود و راه راهرو را بسوی خود می کشد. گرچه صراط مستقیم در معنای راه است ولی برای رسیدن به مقصود می باشد و در هر قدمی مطلوب و کمال و نور و بصیرتی بیابد شعاعها از هر سو راهرو را فرا می گیرد و دلش پر از شور و شوق می گردد و از هر جاذبه ای رها می شود و سراز پا نمی شناسد تا آنجا که از هر چه غیر انوار عظمت و قدرت است منصرف می شود.

از برای چاره ی این خوفها آمد اندر هر نمازی اهدنا

در نهایت صراط مستقیم کوتاهترین راه در رسیدن به مقصود است. مولانا در مثنوی گفت:

سروران مکه در حرب رسول بودشان قربان بامید قبول

بهر این مؤمن همی گوید ز بیم در نماز اهدنا الصراط المستقیم

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

صِرَاطَ : بدل منصوب، الَّذِينَ : مضاف الیه - أَنْعَمْتَ : فعل ماضی - (ت) فاعل - غَيْرِ : بدل^۱ - الْمَغْضُوبِ :

مضاف الیه - الضَّالِّينَ : معطوف -

یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده ای نه راه کسانی که مورد خشم و غضب قرار گرفته اند، یهودیان و نه راه گمراهان یعنی مسیحیان که در مقام و منزلت عیسی ﷺ زیاده روی کرده و گمراه شده اند.

^۱ - جمله ی غیر المغضوب علیهم و ... بدل است از «الذین انعمت علیهم»

کسانیکه به نعمت پروردگار نایل شده‌اند چهار طبقه می‌باشند. پیغمبران، صدیقین، شهداء، صالحین. یعنی انعام داده شده بر آنان که به نعمت نبوت و رسالت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت آنها که اهل قرب‌اند و به کمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و به جمال نعمت باطن که اطلاع به دقائق اسرار حقیقت است آنان را معزز و مکرم ساخته.

اکنون سوره حمد را با عبارتی چند و به لطیفه ای از لطایف دین از کشف الاسرار میبیدی به اتمام می‌رسانیم:

بدانک این سوره را مفتاح الجنّه گویند، کلید بهشت، از آنک درهای بهشت هشت است. تا آن هشت قسم تحصیل نکنی و به آن معتقد نباشی این درها به روی تو گشاده نشود و سوره الحمد مشتمل است بر آن هشت قسم که کلیدهای بهشت است یکی از آن ذکر ذات خداوند جل جلاله (الحمد لله رب العالمین) دوم ذکر صفات (الرحمن الرحیم)، سوم ذکر معاد (مالک يوم الدين)، چهارم ذکر افعال (ایاک نعبد) پنجم ذکر تزکیه نفس از آفات (اهدنا الصراط المستقیم)، ششم تحلیه نفس بخیرات، و این تحلیه و آن تزکیه هر دو بیان صراط مستقیم است، هفتم ذکر احوال دوستان و رضاء خداوند در حق ایشان (صراط الّذین أنعمت علیهم)، هشتم ذکر احوال بیگانگان و غضب خداوند بر ایشان (غیر الْمُغضُوبِ عَلَیْهِمْ وَاَلَّذِینَ کَفَرُوا) این هشت قسم از اقسام علوم به دلایل اخبار و آثار هر یکی دری است از درهای بهشت جمله در این سوره موجود است پس هر آنکس که این سوره باخلاص بخواند در هشت بهشت بر وی گشاده شود. امروز بهشت عرفان و فردا بهشت رضوان در جوار رحمان.

لازم به ذکر است که پس از خواندن و قرائت سوره الحمد (فاتحه) به جهت سنت و به پیروی از حضرت رسول ﷺ باید آمین گفت زیرا که مصطفی ﷺ چنین می‌کرد. در خبر است از مصطفی ﷺ چون امام فاتحه الكتاب تمام کند در نماز شما بگوئید آمین که فرشتگان همچنین می‌گویند و هر که برابر افند آمین وی با آمین گفتن فرشتگان گناهان وی آرمزیده شود. احناف و مالکی‌ها بر این نظراند که آهسته گفتن آمین از بلند گفتن آن بهتر است. اما حنبلی‌ها و شافعی‌ها بر این نظراند که آمین در نمازهای سرّی آهسته و در نمازهای جهر بلند گفته شود. و کسانی که به امام اقتدا کرده‌اند نیز به همراه امام آمین بگویند.

در حدیث شریف صحیح البخاری

از ابوسعید بن معلی رضی الله عنه روایت است که گفت: در مسجد نماز می‌خواندم که پیغمبر خدا ﷺ مرا صدا کردند، جواب ندادم، [بعد از آن رفته] و گفتم: یا رسول الله! [وقتی که مرا صدا کردید] در نماز بودم، فرمودند: « مگر خداوند نگفته است که ﴿ دعوت خدا و رسول او را قبول کنید، هنگامیکه شما را جهت زنده ساختن دلهای شما می‌خواند؟ ﴾ » بعد از آن برایم گفتند: برای تو سوره‌ای خواهم آموخت که با عظمت‌ترین سوره‌های قرآن است، فرمودند: [و این سوره، سوره‌ی] (الحمد لله رب العالمین) است، و این همان سوره‌ای است که دارای هفت آیت بوده، و در هر رکعت نماز تکرار می‌گردد، و این همان قرآن عظیمی است که بر من نازل گردیده است.

سوره بقره

سوره «البقره» دویست و هشتاد و شش آیه جز یک آیه و اتقوا یوماً تُرجعون فیهِ الی الله آیه ۲۸۱ که در مکه نازل شده همه آیه‌های آن مدنی است و طولانی ترین سوره قرآن است. در این سوره آیات منسوخ زیاد است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. علت نامگذاری این سوره به سبب در برداشتن داستان «بقره» یعنی گاوی که خدای تعالی بنی اسرائیل را بر کشتن آن واداشت بقره نامیده شده است.

بدان که سوره بقره را قسطاط القرآن^۱ گویند از جهت زیادی احکام و امثال که در آن است و هر کس در زمان وحی این سوره و سوره آل عمران را می خواند در میان قوم محترم بود. در فضیلت این سوره آورده‌اند که: از سهل بن سعد روایت شده است که مصطفی ﷺ فرمودند: هر خانه‌ای که در آن سوره بقره بخوانند سه شبانه روز شیطان از آن خانه بگریزد. عبدالله بن مسعود گفت: شیطان در کویی از کویهای مدینه به عمر خطاب رسید و با وی برآویخت عمر او را بر زمین زد، و گفت تو را می برم تا بچه‌ها تو را سوار شوند و با تو بازی کنند شیطان گفت: دعنی حتی اخبرک بشئیء یعجبک: مرا رها کن تا تو را به چیزی خبر دهم که از شنیدن آن تعجب کنی. عمر دست از وی برداشت، آنکه گفت یا عمر بدانک شیطان هر گاه از سوره بقره چیزی بشنود از شنیدن آن بگدازد و از او بگریزد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

آلَم

الف، لام، میم :

حروف مقطعه اسرار قرآن است، و معنای اصلی آن به سادگی دست نمی دهد بلکه رازی است بین خدای تعالی و پیغمبر وی ﷺ که به جهت حکمت و مصلحت معنای آن روشن نشده است. و گفته‌اند که معنی آن انا الله اعلم، یعنی منم خدایی دانایتر. این از معجزه‌های قرآن است چون که قرآن کلام الله است و با کلام بشر هیچ گونه شباهتی ندارد.

زمخشری می گوید: حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن وارد نگردیده تا مبارزه طلبی و همآورد خواهی قرآن بلیغ تر و جدی تر باشد، همانگونه که هدف از تکرار داستان های قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است.

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾

این کتاب است که شکی در آن نیست، برای پرهیزگاران (ترسندگان) راهنماست. (۲)

ذَٰلِكَ: مبتدا محلاً مرفوع - الْكِتَابُ: بدل - لَا: النافیه للجنس - رَيْبٌ: اسم النافیه للجنس فِيهِ: جار و مجرور، خبر النافیه للجنس - خبر ذَٰلِكَ محذوف

عبارت «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» «برای بزرگداشت مقام آمده است، می گویند:

آن کتابی است کامل که هیچ شک و تردیدی در آن نیست زیرا که قرآن کلام الهی است و مندرجات آن همه راست و درست است و درستی آن از روی دلیل و برهان مشخص می شود اگر کمترین تأملی و تفکری در آن رود از ریب و شک باز ایستد و داند که شبهه را در آن راه نیست.

در تفسیر روح البیان در عظمت این کتاب آمده است. زمانی که خداوند متعال تورات را به موسی علیه السلام نازل کرد آن کتاب هزار سوره بود هر سوره هزار آیه. موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! چه کسی طاقت خواندن این کتاب را دارد و آن را حفظ کند پس خدای تعالی فرمود براستی من کتابی بزرگتر از این نازل کردم موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! بر چه کسی نازل کردی. خدای تعالی فرمود: برخاتم النبیین. موسی علیه السلام گفت: امتش آنرا چگونه می خوانند در حالیکه عمرشان کوتاه است. خداوند فرمود: براستی من بر آنها آسان خواهم کرد تا اینکه آنرا بخوانند ابوذر غفاری از مصطفی صلی الله علیه و آله پرسید که از این سوره کدام آیت بزرگوارتر است؟ گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیه الكرسي،

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

هُدًى: خبر ثانی و یا حال است از ضمیر مجرور در «فيه» - لِّلْمُتَّقِينَ: جار و مجرور

این قسمت از آیه کریمه برای رساندن تفهیم (بزرگ نمودن) آمده است، می گوید:

دلالت کننده و راه نماینده برای پرهیزگاران است. یعنی این کتاب راه می نماید بندگان را که از خداوند می ترسند نه آن کسانی که از فرمان الهی سرباز می زنند و دلشان از ترس خدا خالی است که آنان نه در فکر طاعت اند و نه از ارتکاب گناه بیم دارند قرآن برای ایمان آوردگان و پرهیزگاران مایه هدایت و ارشاد است و تنها همین گروه اند که از قرآن نفع می برند و اوصاف این گروه (متقیان) را می توان در سه صفت زیر بیان کرد.

۱- متقیان دارای صفت ایمان هستند ایشان امور غیبی را که قرآن از آن خبر داده است تصدیق می کنند یعنی روز رستاخیز و بعث و نشر را حتمی و قطعی می دانند.

۲- دومین صفت این است که آنچه بر آنان از واجبات و فرایض است مانند نماز و روزه و زکات خیرات با خشوع و خضوع قلب انجام می دهند.

۳- به همه کتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان می آورند و هر آنچه که غیر از الله باشد روی بر می گردانند و فقط به خدای یکتا و به طاعت و عبادت او می پردازند اینان همان مقربان درگاه الهی اند سعادت دنیوی و اخروی و رحمت و بخشش الهی بر آنان است.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُمِيتُونَ الصَّلَاةَ وَبِمَا رَزَقْنَهُمْ يُقْنُونَ ﴿۲۰﴾

کسانیکه نادیده را باور دارند. و نماز را به گونه‌ی شایسته بر پا دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق کنند. (۲۰)

الَّذِينَ: بدل- يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- الصَّلَاةَ: مفعول به- بِمَا: جار و مجرور- رَزَقْنَهُمْ: فعل ماضی- نا: فاعل- هم: مفعول به- يُقْنُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل.

می‌گوید: کسانیکه از صدق عقیده به آنچه که نادیده‌اند و از درک عقل و فهم و حواس پنهانست می‌گروند و بدان ایمان می‌آورند و آنرا از امور یقین می‌شناسند مانند، خداوند، دوزخ، بهشت، فرشتگان، قیامت و امثال آن، خدای تعالی را نادیده دوست می‌دارند و به یکتایی وی اقرار می‌دهند و به رسالت و نبوت مصطفی ﷺ گواهی می‌دهند و بعث و حشر را تصدیق می‌دارند. بنابراین کسانیکه به امور غیب منکراند از هدایت بی‌بهره‌اند و در قیامت عذابی دردناک بر آنان است.

و دیگر برپا داشتن نماز پنجگانه است با تمام شرایط و آداب و ارکان آن، چونکه در انجام فرائض قیام بدن حالتی است که هر یک از اعضاء و وظیفه‌ای که در برپا داشتن بدن در نماز دارند انجام دهند.

و بدانکه که از ارکان دین پس از توحید و نبوت و ایمان در روز رستاخیز هیچ چیز شریف‌تر از نماز نیست، در قرآن ذکر توحید و نماز بسیار آمده است. چنانکه گفت: لَّالِهُ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي - وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي - وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

مصطفی ﷺ فرمود: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ. نماز ستون دین است، چون چادر دین بر ستون نماز پایدار است.

هدف از ارکان و حدود و شرائط نماز ادای اصلی و حقیقی آن است مانند تکبیر افتتاح، قیام، رکوع، سجود، قعد و هر آن چیزی که از فرایض واجبات و سنتهای آن است خدای تعالی در حق اداکنندگان اصلی و حقیقی نماز چنین فرموده است: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ: به تحقیق رستگار شدند کسانیکه در نمازهایشان فروتنانند. بعد از ایمان و تصدیق امور غیب و برپاداشتن نماز پنجگانه، از آنچه که خدای تعالی از مال به عنوان روزی بخشیده است بر اهل خانواده و عیال و اقرباء و همسایگان و مستحقان نفقه می‌کنند.

رزق در اینجا گفته‌اند که نصابهای زکات است، نصاب شتر و گاو و گوسفند و غله و خرما و انگور و مال تجارت و زر و سیم و سپس خیرات و صدقات است از آنچه که گفته شد می‌توان بطور خلاصه چنین بیان کرد.

۱- آنچه متعلق به دل است، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ

۲- آنچه متعلق به بدن است، وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

۳- آنچه متعلق به مال است، وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَيَأْخِرُونَ هُمُ يُؤْقِنُونَ ﴿۴﴾

و آن کسانی که به آنچه بر تو از آسمان فرود آورده شده یعنی قرآن باور می‌دارند و به آنچه پیش از تو از کتب آسمانی بر پیغمبران پیشین فرود آمده ایمان می‌آورند و به روز رستاخیز یقین دارند. (۴)

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

وَالَّذِينَ: معطوف - أُنْزِلَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل.

عبدالله مسعود گفت: این آیت در شأن مؤمنین اهل کتاب فرود آمده است می‌گوید: ای پیغمبر ﷺ! مؤمنان کسانی اند بدانچه که بسوی تو از قرآن فرستاده شده است ایمان می‌آورند و نیز به آنچه که پیش از تو بر پیغمبران پیشین هر چه از کتب و تورات و انجیل و زبور فرود آمده بر خلاف معاندین اهل کتاب که به برخی ایمان دارند و به برخی ایمان ندارند ایمان می‌آورند هر چند نزول کتب مذکور از لحاظ زمان مقدم است اما مؤمنانی که به پیامبر اسلام ﷺ و به رسالت او ایمان آورده‌اند باید هم قرآن و هم به کتب پیامبران پیشین ایمان بیاورند چون حکم آیاتشان باقی و روشن است.

وَيَأْخِرُونَ هُمُ يُؤْقِنُونَ

هُمُ، مبتدا - يُؤْقِنُونَ، خبر

و همچنین به سرائی دیگر که دارالجزاست ایمان می‌آورند و بی شک بر وقوع آن یقین پیدا می‌کنند. یقین بر سه قسم است.

۱- علمی که با عیان و مشاهده حاصل می‌شود. که به آن «حق الیقین» می‌گویند.

۲- علمی که با اخبار حاصل می‌شود. که به آن «علم الیقین» می‌گویند.

۳- علمی که با دلالت حاصل می‌شود. که به آن «عین الیقین» می‌گویند.

و ایمان بر دو قسم است. اول راه دین و وسیله‌های روشن در آن را بشناسند. قسم دیگر از خود بر خاستن و به راه دین رفتن.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾

آنها که هدایت و رهنمود پروردگار خویش را دریافت کرده‌اند قطعاً رستگارانند. (۵)

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ

أُولَئِكَ ، مبتدا - عَلَى هُدًى، جار و مجرور، خبر

هر دو گروه اهل ایمان^۱ که گفته‌ایم در این دنیا هدایت یافته هستند و در آخرت نیز تمام آرزوهایشان برآورده می شود چون قرآن در همه‌ی اعمال و در همه‌ی احوال پیشوا و راهنمای آنهاست. پس لازمه‌ی رسیدن به آرزوی هر دو جهان داشتن هر دو قسم ایمان است یعنی شناختن راه دین و طلب وسیله حق تعالی و از خود برخاستن و خود را فراموش کردن، از اینجا معلوم می شود کسانی که از موهبت ایمان بهره‌ای ندارند و از اعمال نیک محروم‌اند و قرآن را سرلوحه زندگی و پیشوای روش زندگی خود قرار نمی‌دهند هر دو دنیای خود را تباه کرده‌اند. در این آیه کریمه زیادی بیان و توضیح برای شنونده وجود دارد.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَئِكَ، مبتدا - هُم، ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ، خبر

آنانکه ایمانی قوی دارند از هر چه از عذاب آخرت است، ایمن و آسوده می شوند و به درجات ثواب آخرت نائل می گردند و از ناز و نعمت بهشت جاودان بهره‌مند می شوند، بیت:

چو ایشان را طریق راستکاری است سرای راستکاری رستگاری است



إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

بی گمان کسانی که به کفر خو کرده‌اند تفاوتشان نکند. بیمشان دهی یا ندهی ایمان نیاورند. (۶)

سَوَاءٌ : خبر مقدم - أءْ أَنْذَرْتَهُمْ: به تاویل مصدر مبتدا مؤخر

گفته‌اند این آیه و آیه بعدی در شأن رؤسای یهود و امثالشان، از جمله حُی بن اخطب و کعب بن الاشرف نازل گردیده است آنانکه از روی عناد کفر ورزیدند و نور ایمان را به ظلمت شرک پوشاندند و برای همیشه از دولت ایمان محروم ماندند اینان کفر عظیم نمودند و کفر مطلق بر آنان افتاد که عقل و زیرکی و هوشیاری و دور اندیشی خود را با داشتن کفر مطلق نادیده گرفتند و قابل هدایت نیستند و یکنایی خداوند و رسالت پیغمبر را انکار کردند چون ابوجهل، ابولهب و ولید ابن المغیره و احبار اليهود و غیره چه آنها را انداز کنی و بترسانی و چه نترسانی یکسان است. یعنی چه بترسانی و چه نترسانی ایمان نمی‌آورند که بر دل آنها هوا و هوس غلبه کرده است گفتن سخنانی از وعده به بهشت و وعید به دوزخ و ترساندن به عذاب شدید برای آنها یکسان است چونکه قلبهایشان به سوی عالم غیب به جهت حلاوت دنیا و به پیروی از هواهای نفسانی بسته شده است در این آیه کریمه استفهام در معنای تسویه بکار رفته است همچنانکه خداوند تعالی فرمود.

^۱ - گروه اول بر مؤمنانی اطلاق می‌گردد که به غیب ایمان آورده و اقامه‌ی نماز کرده و در راه خدا اتفاق می‌نمایند و ... «الذین يؤمنون بالغیب ...» و گروه دوم بر مؤمنان اهل کتاب اطلاق می‌گردد یعنی کسانی که از اهل کتاب به رسالت حضرت محمد(ص) و قرآن، ایمان آورده‌اند. «والذین يؤمنون بما أنزل ...»

(أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا)

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾

خدا بر قلبهایشان مهر زده و بر گوشهایشان و چشمهایشان پرده‌ای هست و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست. (۷)

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ

خَتَمَ: فعل ماضی - الله: فاعل

خداوند بر دل‌های ایشان مهر نهاد یعنی مهر بر دل کافران نهاد تا سخن حق را ندانند و توحید و آشنائی در آن داخل نشود و شرک و نفاق از آن بیرون نیاید و نظیر این در قرآن بسیار است.

«وَوُطِّعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» توبه/ ۹۳

«وَوُطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» اعراف/ ۱۰۰

«وَوُطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» توبه/ ۸۷

وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةٌ

وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - هم: مضاف الیه - غِشْوَةٌ: مبتدا مؤخر

بر گوشهایشان مهر نهاد که همچون کران سخن حق را نشنوند یعنی چون کافر گشتند از پذیرفتن حق سر باز زدند الله بر دل ایشان مهر نهاد و چشم و گوش از آنها باز گرفت تا اینکه ایمان نیارند یعنی نمی‌توانند ایمان بیاورند. مولانا گفت:

هست بر سمع و بصر مهر خدا در حجب بس صورت است و بس صدا

و دیگر اینکه از قبل علم و اراده الله این بود که ایشان هرگز ایمان نیابند و نگروند پس به ناامیدی ایشان حکم کرد. چنانکه خدای تعالی فرمود: «أَنْتَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاءَ ... روم / ۵۲» و کانوا لَا یَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً بخشی از آیه ۱۰۱ سوره کهف و

دیده‌ی ایشان نیز در حجاب غفلت و پوشش کفر فرو رفت تا حق را ندیدند چنانکه گفت: وَعَلَى

أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. نحل/ ۱۰۸

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

و لهم عذاب عظیم در قرآن در چند جا آمده، یکی در آیه فوق و دیگری در بخشی از آیه ۱۷۶ آل عمران

يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزْبًا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

این دو آیه از برای منافقان آمده است.

و در بخشی از آیه ۱۰۶ سوره نحل: فعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
این آیه در حق مشرکان قریش است.

و در بخشی از آیه ۲۳ سوره نور: لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
برای قذفه (تهمت) عایشه صدیقه آمده است.

مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾

در میان مردمان بعضی می گویند ما به خدا و دنیای دیگر یعنی روز رستاخیز ایمان داریم و حال آنکه ایمان ندارند. (۸)

وَمِنَ النَّاسِ جَارٌ وَ مَجْرُورٌ خَبِرَ مُقَدِّمٌ - مَنْ: مبتدا مؤخر

الف و لام در الناس برای جنس و الناس اسم جمع برای انسان است و فعل ماضی آن «آنس» یعنی خوی گرفت یا به حرکت و اضطراب در آمد. چونکه انسان بر خلاف حیوانات، خوی انس و الفت دارد. و از آدمیان کسانی هستند که می گویند به خدا گرویدیم البته وصف ظاهر این گروه تنها تظاهر به زبان است که هیچگونه عملی در رفتار و کردارشان مشاهده نمی شود چونکه ایمان قلبی خود بخود در عمل ظهور می کند و هم آنان به ظاهر می گویند به روز قیامت ایمان آوردیم و حال آنکه ایشان گرویدگان و راست گویان نبودند زیرا مؤمن حقیقی عملش گواه است و اصل، داشتن ایمان قلبی و باطنی است. ادعا کردن، ایمان حقیقی را تکمیل نمی کند. از این آیه دو مطلب اساسی فهمیده می شود. یکی آنکه ایمان حقیقت باطنی و قلبی است که باید در عمل ظاهر شود، اظهار ایمان کسی را در صف مؤمنین قرار نمی دهد. دوم آنکه اساس دین ایمان به خدا و آخرت است.

ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را

جماعتی از مصطفی ﷺ در باره ی عمل پرسیدند و گفتند: ایّ الْأَعْمَالِ اَفْضَلُ؟ کدام اعمال برتر است - قَالَ الْاِيْمَانُ بِاللّٰهِ، جواب داد ایمان به خدا که این عین عمل است. قِيلَ ثُمَّ مَاذَا؟ گفته شد دیگر کدام بهتر است؟ قَالَ ثُمَّ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، گفت دیگر جهاد در راه خدا؟ قِيلَ ثُمَّ مَاذَا؟ گفته شد دیگر کدام بهتر است؟ قَالَ ثُمَّ حَجٌّ مَبْرُورٌ؟ گفت حج مبرور. علی بن ابیطالب ؓ گفت: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ الْاِيْمَانِ مَا هُوَ؟ علی ابن ابی طالب ؓ گفت: از پیغمبر ﷺ در باره ی ایمان سؤال کردم گفتم آن چیست؟ گفت معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان و عبادات است.

يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾

اینان به نظرشان خداوند و مؤمنان را فریب می دهند در حالیکه جز خودشان را فریب نمی دهند ولی نمی فهمند. (۹)

يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا

يُخَادِعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

«یخادعون» فعل مضارع از باب مفاعله و در معنای اشتراک است. بگمان خود خدا را و آنرا که ایمان آورده‌اند فریب می‌دهند بلکه فریب ایشان به حضرت الهی تأثیری ندارد. خداوند دانای راز و عالم غیب است. سعدی گفت:

بر احوال نابوده علمش بصیر به اسرار ناگفته لطفش خبیر

و نیز به گمان خود فریب می‌دهند رسول ﷺ و صحابه او ﷺ را زیرا که منافقان به ایشان از روی خدعه و نیرنگ و تظاهر اظهار ایمان می‌کردند که این کار مسلمانان را متأثر نمی‌سازد بلکه حيله و فریب منافقان را بیشتر برملا می‌کند.

برو این دام را در جای دیگر نه که عتقا را بلند است آشیانه

خداوند در تعظیم رسول خدا ﷺ فرمود: هر که رسول مرا اذیت نماید مثل این است که مرا اذیت نماید و نیز در مقام شامخ او فرمود: لولاک لما خلقت الافلاک: اگر تو نبودی هر آینه افلاک را نمی‌آفریدم. سعدی در بوستان گفت:

ترا عزّ لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و یس بس است

وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

يَخْدَعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - انفس: مفعول به

و فریب نمی‌رسانند مگر خودشان را می‌فریبند چونکه وبال آن فریب به خودشان باز می‌گردد و نمی‌دانند که چنین است.

و گفته‌اند منافقان از بهر آن با مسلمانان نفاق می‌کردند و خود را بر ایشان می‌آراستند تا اسرار مسلمانان بدانند و با کافران یکی شوند الله تعالی وبال آن به ایشان در رسانید و مؤمنان را خبر داد تا نعمت دنیا و صحبت مؤمنان برایشان تیره و تار گردید و در عقبی به عذاب جاوید گرفتار آمدند. مولانا در مثنوی گفت:

همچو شه نادان و غافل بد وزیر پنجه می‌زد با قدیم ناگزیر



فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

در دلهایشان مرضی است، خدا مرضشان افزون کند و به جهت تکذیبشان و انکارشان عذاب دردناک و الم انگیز دارند. (۱۰)

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا

فِي قُلُوبِهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَرَضٌ: مبتدا مؤخر - زَادَهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به -

لفظ الله: فاعل - مَرَضًا: مفعول به ثانی

در دل‌هایشان بیماری نفاق و نفرت دین و حسد و عناد با مسلمانان بود پس زیاده کرد خدای تعالی بر ایشان بیماری را یعنی هر لحظه قرآن فرو می آید شک و شبه ایشان می افزاید و کینه و حسد ایشان روی به زیادی می نهد هر چند شوکت اسلام، پیشرفت و پیروزیهای پی در پی مسلمانان بیشتر می شد بیماری دل ایشان افزونتر می گشت.

شیخ سعدی گفت:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

برای آنهاست عذابی دردناک که به کذب دعوی اسلامیت داشتند و می گفتند «آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ» که شرح آن قبلاً رفت. پس این عذاب الیم نه فقط به خاطر دروغگویی آنهاست بلکه جزای نفاق ایشان است که بگمان خود خدای تعالی را فریب می دادند و با پیغمبر ﷺ و صحابه ﷺ ستیز می کردند.

مولانا گفت:

انبیا با دشمنان بر می تنند پس ملائک ربّ سَلَم می زنند
کین چراغی را که هست او نور کار از پُف دمه‌های دزدان دور دار.



وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿۱۱﴾
هنگامیکه به منافقان گویند در زمین فساد و تباهی مکنید گویند: ما فقط اصلاح‌گرانیم. (۱۱)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ

یعنی: مسلمانان به این منافقین گفتند، در زمین فساد مکنید این صفات مخصوص مردم منافق است که خود را مصلح می دانند با آنکه اینها خود مفسد و منشاء هر فسادند.

چون تباهکاری منافقان آن بود که دل‌های آدم‌های ضعیف ایمان را تحریک می کردند و مردمان را از غزا و جهاد در راه خدا دل میگرداندند و زمانی که به ایشان گویند فساد مکنید جواب دهند که ما مصلحانیم یعنی می خواهیم که مؤمنان را و اهل کتاب را صلح دهیم.

کسی را که پندار در سر بود مپندار هرگز که حق بشنود

ز علمش ملال آید از وعظ ننگ شقایق بیاران نروید ز سنگ

زمانیکه از طرف مؤمنین بطریق امریه معروف و نهی از منکر از جهت نصیحت و از جهت ارشاد گفتند در روی زمین فساد مکنید هدف این است که ایمان بیاورند همانطوریکه مردم مسلمان ایمان بیاوردند، از روی نادانی جواب دادند ایمان می آوریم اما ایمان آوردنشان به مانند ایمان آوردن جاهلان است.

شیخ سعدی گفت:

پند گفتن با جهول خوابناک

تخم افکندن بود در شوره خاک

قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ

ما: مای کافه - نَحْنُ : مبتدا - مُصْلِحُونَ: خبر

که ما کار خود را بطاعت و خیر به صلاح آرندگانیم زمانیکه مؤمنان آنها را از اجرای مفاسدشان باز می داشتند می گفتند ما خواهان اصلاحیم و می خواهیم مانند روزگار پیشین اتحاد و یگانگی در میان مردم برقرار شود و مخالفتی که از دین جدید به میان آمده مرتفع گردد این سخن منافقان بود که مردم مادی و هوا پرست همیشه چنین گویند.

شیخ سعدی در گلستان گفت:

دشمن چو از همه حیلتی فرو ماند سلسله‌ی دولتی بجنابند، پس آنگه بدوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند.

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲﴾

آگاه باشید و بدانید که آنها خودشان، تباهکارانند اما نمی فهمند. (۱۲)

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ

أَلَا: حرف تنبیه است و اصلش - لا بود که بر سر آن الف استفهام آمده - هم: اسمِ ان - هُم: ضمیر

فصل - الْمُفْسِدُونَ: خبر ان

ای شنوندگان بدانید و آگاه باشید به درستی که منافقان، ایشان تباهکاران و فتنه انگیزان اند و اما شما نمی دانید، اینها که با او هام جاهلیت خود خوی گرفته اند و جز فساد خود چیزی را درک نمی کنند و حقیقت صلاح و فساد را نمی فهمند، و نمی توانند بفهمند و در فکر فهمیدن هم نیستند.

ابن جریر طبری می گوید: « منافقان به جهت نافرمانی پروردگارشان و تباه ساختن فرایض او در دین وی شک و شبهه ایجاد می کنند و با دشمنان خدا و رسولش هم پیمان شده در روی زمین به فساد ادامه می دهند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَتُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ

وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾

و چون به آنها گفته شود شما نیز ایمان بیاورید، چنانکه دیگران ایمان آورده اند، پاسخ می دهند و می گویند آیا ما نیز مانند کم خردان ایمان بیاوریم؟ بدانید که آنها، خودشان سخت کم خردند، اما نمی دانند. (۱۳)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَتُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ

و زمانیکه به این منافقان گفتند پیغمبر و پیغام او را براست دارید و استوار گیرید و بدو بگروید چنانکه آدمیان از مهاجران و انصار و صدیقان، صحابه و مؤمنان اهل کتاب گرویدند گفتند: آنومن؟ استفهام است به معنی انکار و جحد یعنی - لا نؤمن - آیا ما ایمان بیاوریم؟ یعنی ایمان نمی آوریم. چون خدا پرستی و اطاعت از دین را چیزی زاید می پنداشتند و هر گاه مجبور می شدند تنها به زبان ادعای اسلامیت می نمودند.

مولانا گفت:

حرص تو چون آتش است اندر جهان باز کرده هر زیانه صد دهان

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ

بدانید ای مؤمنان بدرستی که منافقان، ایشان جاهلان و بیخردان و نادانانند که حق نپذیرفتند و نافرمانی کردند، نظر بر عاقبت ندارند و از فکر آخرت غافل اند آنها برای مصالح و اغراض فنا پذیر این جهان از اندیشه‌ی آخرت باز مانده‌اند چه نادانند کسانی که نعمت جاودان را از دست می دهند و چیزهای فانی و فرومایه را اختیار می کنند زیرا که دانش منافقان بحدی کوتاه و محدود است که چنین حقیقت آشکار و روشن را درک نمی کنند و در خواب غفلت فرو رفته‌اند.

عجب دارم از خواب آن سنگدل که خلقی بخسبند زو تنگدل

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَءُونَ ﴿۱۴﴾

و وقتی که با اهل ایمان برخورد کنند گویند ما ایمان آورده‌ایم و چون با شیطان‌های خود تنها شوند و خلوت کنند گویند هر آینه ما با شما نیست جز این نیست که ما مؤمنان را به باد تمسخر گرفته‌ایم. (۱۴)

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا

و زمانیکه اهل نفاق، آن کسانی را که ایمان آورده‌اند باصحابه رضی الله عنهم ملاقات کنند گویند ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما، در سبب نزول این آیت آمده که عبدالله بن ابی و پیروان او روزی صدیق رضی الله عنه و فاروق رضی الله عنه و علی رضی الله عنه را دیدند. و از روی خوش آمدگویی هر یک از آنها را مدحها گفتند. مرتضی رضی الله عنه گفت یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را به ما نسبت می فرمائی حال آنکه ما همچون شما مؤمن و مصدق ایم حق سبحانه، خبر داد که ایشان چون مؤمنان را ببینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید.

وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ

منافقان چون به سوی شیاطین خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند باز گردند و بفریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور شوند. صفت منافقان است که اگر سخن بگویند دروغ می گویند و اگر وعده کنند خلاف کنند و در امانت خیانت ورزند.

قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ

(نا) اسم ان - مَعَكُمْ: خبر ان

گویند از روی صدق و راستی بدرستی که اَنَا مَعَكُمْ، و علی دینکم «ما با شما ایم و بر دین آئین شما»

إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ

نَحْنُ: مبتدا - مُسْتَهْزِؤْنَ: خبر

می گویند در همه حال جز این نیست که ما مؤمنان را مسخره کنندگانیم.
نظامی گنجوی گفت:

هر که داد خرد نداند داد آدمی صورت و دیو نهاد

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾

خداوند تمسخر منافقین را (در روز قیامت) با بردن به دوزخ تلافی می کند و در طغیانشان میکشاند تا کور دل و حیران بمانند. (۱۵)

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

لفظ الله: مبتدا - يَسْتَهْزِئُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله در محل رفع خبر
خداوند پاداش دهنده‌ی جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان است.

خداوند ایشان را در روز رستاخیز رسوا می نماید و آنان را رها ساخته تا کور کورانه به سرکشی خود ادامه دهند، و از راه حق منحرف گردند و در گراف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر باقی بمانند چونکه در قیامت جزا و عقوبت ایشان صعب‌تر و سخت‌تر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبِحَت بِحَدَرْتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾

آنان کسانی هستند که ضلالت را بهدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و راه هدایت نیافتند. (۱۶)

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

در این آیه کریمه صنعت تناسب^۱ (مراعات النظیر) وجود دارد. و نیز در این آیه استعاره‌ی مرشحه^۲ وجود دارد یعنی صفاتی یا تفریع کلامی سازگار با «مستعارمنه» باشد و گوینده جانب «مستعارمنه» را بگیرد. می‌گوید آنان کسانی هستند دارای این صفت که از روی نادانی گمراهی را به هدایت و راه

^۱ - آن وقتی است که برخی از واژه‌های کلام اجزایی از یک کل باشند و بین آن‌ها ارتباط و تناسب باشد مانند کلمات: اشتري - الضلالة - هدى، بین آن‌ها تناسب وجود دارد. مثال فارسی:

دلم از مدرسه و صحبت شیخ است ملول ای خوشا دامن صحرا و گریبان چاک

^۲ - در لغت به معنی عاریت گرفتن اما در اصطلاح معانی و بیان استعمال لفظی است در غیر معنی اصلی به علاقه مشابَهتی که بین معنی اصلی و معنی غیر حقیقی با بودن قرینه‌ای که مانع از اراده‌ی معنی اصلی کلمه گردد.

یافتگی، کفر را به ایمان و شک را به یقین و جهل را به علم و نفاق را به اخلاص و هلاک را به نجات و دوزخ را به بهشت و بدعت را به سنت عوض و بدل کردند.

کسی که دنیا بر عقبی اختیار کند باصطلاح به او می گویند عقبی دنیا بفروخت اگر چه آنجا خرید و فروش نیست چون حق بندگان خدا و سزای ایشان آنست که خدای را عبادت کنند و معرفت وی حاصل کنند که ایشان را بر آن آفریده اند.

فَمَا رِيحَتْ يَجْعَرُثُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

رِيحَتْ: فعل ماضی - تجارت: فاعل

می گویند به این بازرگانی که کردند و این بدل که پسندیدند پیروز نیامدند و سودی نکردند بلکه در این تجارت و معامله زیان و ضرر دیدند که زیان و ضررشان هم قابل جبران نیست سفیان ثوری گفت: «كُلُّكُمْ تاجرٌ فَلْيَنْظُرْ امْرُؤٌ مَّا تَجَارَتْهُ» هر کسی از شما بازرگانی کند به خود بنگرد که به چه بازرگانی می کند اینان از تجارتشان خسران دیده اند چونکه این منافقان فساد پیشه و سر در گم و روی گردان از ایمان و اعتماد صحیح می باشند اما قرآن مجید انسان را به بازرگانی سودمند راه می نماید و دلیل هدایت آن است که شما را از عذاب الیم نجات می دهد این منافقان بد خویان تنها اقرار شفاهی را کافی و سودمند پنداشتند تا اینکه تصور غلطشان ایشان را به این تباهی و افتضاح کشاند آنان هر چه کشیدند از دست خود کشیدند. شیخ سعدی گفت:

بد خوی در دست دشمن گرفتار است که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاص نیابد.

اگر از دست بلا بر فلک رود بد خوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي

ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ ﴿١٧﴾

حکایت آنها مانند حکایت کسی است که آتشی را به زحمت بیفروخت و همینکه اطراف وی را روشن ساخت، خداوند نورش بگیرد و آتش را خاموش گرداند و ایشان را در تاریکیها رهاشان سازد که دیدن نتوانند. (۱۷)

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدَ نَارًا

مثل: مبتدا - کَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

مَثَلُهُمْ: مثل، به معنی صفت و وضع حال، الذی موصول وصله آن اسْتَوْفَدَ است.

اسْتَوْفَدَ: فعل ماضی - نَارًا: مفعول به.

مَثَلِ اِيشَان يا صفت ايشان، مَثَل و صفت آن کسی است که در شب تاریک ابرناک در بیابان آتشی برافروزد تا اینکه راه یابد و ببیند تا جای قرار مقرر کند و از چنگال حیوانات درنده و یاغیان و دشمنان ایمن گردد.

امام راضی می گوید: «در اینجا تشبیه در نهایت درستی جلوه گر است، زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را بانفاق و دشمنی خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه ور شدند چرا که هیچ سرگردانی بزرگتر از سرگردانی در دین نیست» در این بخش از آیه کریمه به معنای اثبات حکمی از مشبه به برای مشبه و اظهار مشکل ترین مطلب به صورت تشبیه در قالب روشن ترین عبارات آورده است. (برای توضیح به ذیل آیه ۵ سوره جمعه جلد ۷)

فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ

لَمَّا: مفعول فیه - أَضَاءَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل - مَا: مفعول به - حَوْلَ: مفعول فیه

پس آن هنگامیکه آتش پیرامون آتش افروزنده را روشن گردانید خداوند آن را خاموش ساخت و آنها دیگر نتوانستند اطراف خود را ببینند و در ظلمت شب در میان صحرا متحیر ایستادند.

قول ابن عباس و قتاده و مقاتل و سدی آن است که این آیت در شأن منافقان فرو آمد، و عده ای میگویند در شأن جهودان است چون نبوت بنی اسرائیل منقطع شد و بدست عرب افتاد جهودان در تورات خواندند که پیغامبر آخر الزمان محمد ﷺ خواهد بود پس از دیار شام برخاستند تا به مدینه آمدند مردی بود با این جهودان او را عبدالله بن اهبان می گفتند ایشان را پند می داد و نصیحت می کرد و نعت مصطفی ﷺ و سیرت و اخلاق وی چنانکه در تورات دیده بریشان می خواند وی می گفت امیدوارم که بروزگار او در رسم و او را در یابم و بوی ایمان آورم اگر به روزگار او برسم چه خوب است و آلا زینهار که قدر وی بدانید و ارزش وی بشناسید و رسالت وی بجان و دل قبول کنید و قدم از جاده ی شریعت وی بیرون نگذارید، جهودان این نصیحت قبول کردند و تصدیق مصطفی ﷺ در دل می داشتند و در امید این روشنایی روزگار می گذراندند تا بوقت بعثت مصطفی ﷺ و تحقیق نبوت و رسالت وی، پس جهودان چون بعیان بدیدند آنچه می شنیدند و از کتب می خواندند با وجود آن بدان کافر شدند و در ظلمت کفر بماندند پس رب العالمین ایشان را این مثل زد. بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی (خاموش) گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند پس چگونه از کفر باز آیند در حالیکه رب العالمین به شقاوت ایشان حکم کرده و گفته اِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَةُ رِبْکَ لَا یُؤْمِنُونَ. یونس/۹۶

شیخ سعدی گفت:

وگر نه تو هم چشم پوشیده ای
که انگشت بر حرف صنعتش نهی
که سر جز به طاعت فرود آوری

تو گر شکر کردی که با دیده ای
بس آشتگی باشد و ابلهی،
نزید ترا چنین سروری،



صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۱۸﴾
آنان همچون کران و لالان و کوران اند و از ضلالت باز نیایند. (۱۸)

صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

(صُمُّ: خبر اولی - بُكْمٌ: خبر ثانی - عُمَى: خبر ثالث، مبتدا محذوف. صُمُّ: به معنی کران و مفرد آن «أَصَمُّ» است - بُكْمٌ: به معنی لالان و مفرد آن «أَبْکَمٌ» است - عُمَى: به معنی کوران و مفرد آن «أَعْمَى» است.) می گوید، ایشان از شنیدن سخنان حق و قرآن کران‌اند و از خواندن قرآن گنگان‌اند و حرف راست را نمی گویند و از دیدن رسول ﷺ و معجزات و دلایل روشن او کوران‌اند و حق را نمی بینند، آنان هر چند به گوش ظاهر می شنوند و به زبان ظاهر می گویند و به چشم ظاهر می بینند اما در گوش و در زبان و در چشم او بی اثر است یعنی حق را با گوش جان نمی شنوند و با زبان گویا نمی گویند و با چشم دل نمی بینند. این آیه کریمه به منظور آگاه ساختن از اینکه با ترک آن پاک گردند آمده است. شیخ سعدی گفت:

زبان بریده بکنجی نشسته صُمُّ بُكْمٌ به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

پس ایشان از این صفات باز نگردند و با این اوصاف می میرند و با این اوصاف در روز رستاخیز محشور می شوند. این صفت منافقان است که در شب تاریک و ظلمانی از بیم شمشیر مسلمانان فریاد مسلمانی سر می دهند. یعنی دروغ می گویند چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری و مسلم آمده: عن ابی هریره رضی الله عنه، عن النبی ﷺ قال: (آیه المنافق ثلاث: اذا حدث کذب، و اذا وعد أخلف، و اذا أوّمن خان)؛ از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «علامات شخص منافق سه چیز است: چون سخن گوید دروغ می گوید، و چون وعده بدهد وعده خلافی می کند، و چون امانتی برایش داده شود خیانت می کند».

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْنَعَهُمْ فِيءَ آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾

یا مثل ایشان همچون بارانی سخت و توفنده که از آسمان ریزد گرفتار آمده باشند که در میان ظلمات رعد و برق بوده باشد که از نهیب صاعقه ها و بیم مرگ، انگشتان خویش در گوشها کنند و خداوند بر کافران احاطه دارد. (۱۹)

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ

فیه: جار و مجرور خبر مقدم - ظُلُمَاتٌ: مبتدا مؤخر

صیب: به معنی باران تند، رگبار - و سماء، اسم جنس است به معنی آسمان

این صفت دیگر منافقان است منافقان چون کسانی می باشند که در شب ترسناک و تاریک ابرهای تیره و غلیظ آسمان را پوشانده باشند و در اثنای باریدن آن باران (در آن ابر) از تراکم و تیرگی شب تاریکیها

باشد و رعد و آواز صعب از آن ابر شنیده شود و برق و روشنائی از آن درخشش گردد. مراد از رعد نداها و بانگهای تکان دهنده قرآن است.

آورده اند که رسول خدا ﷺ گفت: در مدینه آواز رعد آمد آوازی بسیار بلند و هولناک شنیده شد، از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که چه می گوید؟

جبرئیل علیه السلام گفت من از میغ (ابر) پرسیدم که در کجا باران بریزی؟ میغ گفت زمینی در حضرموت آنرا بیمیم خوانند به من فرموده اند که باران در آنجا ریزم و نیز رسول خدا ﷺ فرمود:

هر که بانگ رعد بشنود خدای را یاد کند که ذاکران را از آن گزند نرسد^۱ و مصطفی ﷺ خود هر گاه که آواز رعد و صاعقه می شنید می گفت:

اَللّٰهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ، وَ لَا تَهْلِكُنَا بِعَذَابِكَ، وَ عَافِنَا قَبْلَ ذٰلِكَ^۲

پروردگارا! ما را به غضب مکش، و ما را با عذاب هلاک مکن، و پیش از آن ما را به سلامت دار.

يَجْعَلُونَ اَصْنِعَهُمْ فِيْءَاذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَئِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ

يَجْعَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - حَذَرَ: مفعول لاجله منصوب - الْمَوْتِ: مضاف الیه مجرور

اهل این باران یعنی آن قوم از بیم آن رعد غریو و برق با فروغ و خیره کننده و هولناک که به هر جا رسند می سوزانند انگشتان خود را در گوش فرو کنند تا صدای آن صاعقه های هولناک بدیشان نرسد.

طبری از ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما در باره ی سبب نزول این آیه روایت کرده است که: دو تن از منافقان مدینه از نزد رسول اکرم ﷺ گریخته به سوی سرزمین مشرکین می شتافتند، که در میان راه بارانی که خدای تعالی وصف آن را در آیه ذکر کرده آنان را فرا گرفت، بارانی پس از رعد و برق شدید و پس از صاعقه بود، چنانکه هر گاه صاعقه فرود می آمد، آنان از ترس اینکه مبدا صاعقه به گوشه ایشان در آمده و هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوشه ایشان فرو می بردند، اما چون برق می درخشید، در روشنائی آن اندک راهی می رفتند، ولی اگر برق نمی درخشید، راه نمی دیدند و در جای خود بی حرکت میخکوب می شدند، پس آن هنگام که در این بلوای ظلمانی گرفتار آمدند، گفتند: ای کاش می توانستیم این ظلمت شب را به صبح آوریم، و نزد محمد ﷺ رفته و دستهامان را در دستشان گذاریم و با ایشان بیعت کنیم، آن دو تن شب تاریک را پشت سر گذاشتند و به نزد آن حضرت به مدینه شتافتند و اسلام آوردند خداوند جل جلاله این دو تن را مثلی زد برای منافقانی که در مدینه بودند، چون به آنان هر گاه سختی و بلایی می رسید انگشتان خود را به گوشه ها فرو می بردند چنانکه دو تن منافق در هنگام صاعقه چنین می کردند. اما آن هنگام که در پناه اسلام به مال و به غنیمت و پیروزی می رسیدند به راه حق روان می شدند و می گفتند که دین محمد ﷺ حق است. و آنگاه که اموال و اولاد ایشان بر اثر بلا و

^۱ - اذا سمعتم الرعد فاذكروا الله فانه لا يصيب ذكراً.

^۲ - رواه الترمذی و النجاری فی الادب.

مصیبت نابود می شد می گفتند: این همه بدبختی از نحس دین محمد ﷺ است. آری قرآن سرشار از خیر و برکت است و آیاتی که نزول آن از سوی حق تعالی دلالت است. همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارنده حجت ها و دلیل های درخشان، همانند برق است.

وَاللَّهُ يُحِيطُ بِالْكَافِرِينَ

لفظ الله: مبتدا - مُحِيطٌ: خبر، اسم فاعل از باب افعال

و حق تعالی به کسانی که نگریده اند و ایمان نیاورده اند و منافق هستند آگاه و داناست، و نیز بر افعال و اقوال ایشان احاطه کننده است و مجازات و مکافات آنان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید. منافقان از هر طرف در کشاکش و اضطراب و هراس گرفتار می باشند و با وجود این می خواهند با تدابیر بیهوده مثل انگشت در گوش کردن از خویشتن محافظت کنند غافل از اینکه قدرت خداوند تعالی از هر طرف بر آن ها مستولیست آنان از عذاب دردناک هرگز نجات نخواهند یافت.

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۰﴾

نزدیک باشد که برق روشنی چشمان را ببرد، آنها هر گاه روشنی بیابند در آن روشنی راه روند و چون تاریک شود بایستند و اگر خدا می خواست، گوش ها و چشمانشان را از میان می برد، یعنی کر و کور می گرداند، برآستی که خدای بر همه چیز قادر و تواناست. (۲۰)

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ

الْبَرْقُ: اسم کاد- يَخْطَفُ: فعل مضارع- هو(فاعل)، جمله خبر کاد به معنی می رباید- ابصار: مفعول به نزدیک باشد که روشنایی برق چشماهای آنان را بر باید چون آنان در گمراهی و اندیشه های تاریک خویش مبتلا و سرگردانند آنان زمانیکه غلبه ی فروغ اسلام و ظهور معجزات را می نگرند آگاه می شوند و ظاهراً به صراط مستقیم می گرایند و زمانیکه تکلیف دنیوی بر آنان غلبه کرد بر کفر خویش استوار می مانند. مولانا گفت:

برق خود را یخطف الابصار دان نور باقی را همه ابصار دان

كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ

هر گاه که برق بدرخشید و آن درخشش راه را روشن کرد ایشان در آن روشنی بروند

فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا

و چون دوباره راه بر ایشان تاریک گردد بواسطه از بین رفتن نور برق همانجا بایستند و متحیر گردند و مانند کسانی می مانند که در امواج ظلمت و باران سخت برق بتابد قدمی بردارند و باز ایستند همچنان

است. چون بلاها و مصیبتها روی بدیشان نهد، و اموال و املاک ایشان نیست شود، متحیر می نشینند و می گویند چه بد دینی و نا مبارک است دین محمد ﷺ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. در نهایت، نفاق ممکن است راه کوتاه مدت را بر صاحبش روشن گرداند اما این امر چون برقی جهنده زود گذر است و مداوم و پایدار نیست.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ

چنانکه خداوند نور امید آنان را به باد می دهد، نور چشم و گوش اینها را نیز از میان می برد و نمی توانند از آن بهره مند گردند و اگر خدای تعالی خواست قدرت سمع و بصر ایشان را هر آئینه با آواز رعد می برد. دیده های ایشان را بدرخشیدن برق تاریک می گرداند.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر ان

بدرستی که خداوند بر همه چیز تواناست. حق تعالی در این تمثیل تشبیه می کند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت و ابر مترکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در میان آن ظلمت راه جاده بر ایشان پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد و راه آشکار گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق رفته باشد و تاریکی رو نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بیاران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزهایی است که منافقان تکلیف شرعی و جهاد را ترک کنند، ترس از رعد و برق و تهدید صاعقه ها و وعید اهل کفر و نفاق از برای منافقان بود که به ظاهر اسلام قبول کرده بودند چون هر گاه احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل می شد خوف بر ایشان غالب می گشت که مبادا حکم الهی به قتل ایشان صادر شود بدینجهت گوش از شنیدن قرآن می بستند.

و هر گاه که کثرت مال و حصول غنایم برایشان آشکار می گشت دین اسلام را می پسندیدند و چون مجاهدات و ریاضات به خیال ایشان می رسید در سلوک جاده ی دین متوقف می شدند و دین اسلام را سبب بدبختی و بلا می دانستند.

مولانا گفت:

بوقت مشقت منازع شوند	بهنگام راحت متابع شوند
بنکبت زهر دشمنی بدترند	چو دولت درآید همه چاکرند

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۲۱﴾

ای مردم! پروردگار خویش را پرستید آنکه شما و کسانی را که پیش از شما بوده اند بیافرید شاید که پرهیز کار شوید. (۲۱)

ای: منادا- ها: حرف تنبيه- النَّاسُ: بدل

ای مردمان! پروردگار خود را بپرستید چونکه سزاوار پرستش اوست خداوندی که با قدرت کامل خود شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و نیز کسانی را که قبل از شما بودند بیافرید تا شاید شما بوسیله آن پرستش و عبادت از پرهیزگاران باشید.

علقمه بن مرثد شاگرد عبدالله بن مسعود که از ائمه و ثقات تابعین بود گفت: هر چه در قرآن یا **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** باشد خطاب به اهل مکه است، و هر چه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** باشد خطاب به اهل مدینه است، چونکه در آن وقت مکه دارالشرك و مدینه دارالایمان بود، ابن عباس گفت: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** - اینجا دو فرقه است، مؤمنان و کافران. به مؤمنان می‌گویند بر ایمان و طاعت داری پابنده باشید، و قدم در جاده‌ی اسلام و سنت استوار دارید، و از آن برمگردید و به کافران می‌گویند: الله را بپرستید و به یگانی وی اقرار دهید و او را اطاعت دار باشید، که مستحق عبادت و طاعت فقط اوست. پس نعمت او از دو وجه واجب بود. یکی اینکه شما را از عدم بیافرید. خداوندی که از نبود، بود آورد و از نیست هست کند.

و نیز کسانی را که پیش از شما بودند گروه گروه بیافرید، جهانداران و جهانیان گواهی می‌دهند و می‌دانند که آفریننده‌ی ایشان کیست گویند که الله - پس پرسیده شود حال که می‌دانید و اقرار می‌دهید که آفریدگار شما و پیشینیان اوست پس چرا بتان می‌پرستید؟ و بتان صاحب چنین قدرتی هستند که شما آنرا معبود خویش ساخته‌اید؟ دیگر برای گفتن پاسخی ندارند که قانع کننده باشد. **وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ** پندی بلیغ برای انسانهایی است که بدانند آفریدگار و میراننده و هلاک کننده اوست، چنانکه گذشتگان را هلاک کرد ایشان را نیز هلاک گرداند، و این اندیشه اگر بهمراه توفیق باشد به آنان سود دارد که به ایمان در آیند و بگروند و به رحمت وی امیدوار باشند و از عقوبت وی بترسند و غیر از خدا معبودی را نپرستند.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنْ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۴۲﴾

آن خداوند که برای شما زمینی را گسترد و آسمان را بر افراشت و از آسمان آبی فرود آورد و با آن انواع میوه‌ها برای روزی شما پدید کرد پس شما که دانائید کسی را مثل و مانند او قرار ندهید. (۲۲)

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً

جَعَلَ: فعل ماضی- (هو) فاعل- **الْأَرْضَ:** مفعول به- **فِرَاشًا:** حال- **بِنَاءً:** حال

آن خداوندی که به حکمت بالغه خود برای نفع و فایده‌ی شما زمین را همچون بساطی باز گسترده که آرامش و راحتی شما در آن است و آسمان را در بالاسر شما بر افراشته است.

در تفسیر انوار القرآن ابن کثیر می گوید: «امام رازی (رح) از امام مالک (رح) نقل کرده است. که او در پاسخ به سؤال هارون الرشید از این آیه، به اختلاف زبانها، صداها و نغمه ها بر یگانگی باری تعالی استدلال کرد»

همچنان نقل است برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه (رح) در باره ی وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت، «اجازه بدهید تا در باره ی کاری که هم اکنون به من خبرش را داده اند بیندیشم، آنگاه پاسخ شما را می دهم ... به من گفتند: کشتی ای سنگین بار که حامل انواع کالاهای تجارتی است، بی هیچ نگهبان و ناخدایی می آید و می رود و امواج دریاها را می شکافد! آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی آید!» امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به ناخدا نیاز دارد، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ آفریننده ای ندارد؟! همان بود که آن گروه درماندند و به حق برگشته به دست آن امام همام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی (رح) در باره ی وجود آفریدگار سؤال کردند، او در پاسخ گفت: «این برگ توت را که می بینید طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می خورد، از آن ابریشم تولید می شود، زنبور که آن را می خورد، از آن عسل تولید می شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می خورند، از آنان سرگین و پشکل خارج می شود و آهوک از آن می خورد، از آن مشک می تراود. پس همین برگ توت، بزرگترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است». از امام احمد حنبل (رح) نیز نقل است که در پاسخ به سوالی راجع به وجود آفریدگار فرمود: «در اینجا قلعه ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می شود. پس این قلعه، بزرگترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است». منظور وی از آن قلعه، تخم مرغ بود که پرنده از آن پدید می آید.

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ

أَنْزَلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - مَاءً: مفعول به

و فرو فرستاد از ابر آسمان آب پرفایده ای یعنی باران.

«باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده»

پس آن هنگام که آب باران با خاک آمیخته شد از زمین انواع میوه ها و نباتات بیرون آورد و بوسیله ی آن روزی شما را فراهم ساخت.

فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ی ابر بهاری را فرموده تا نبات نبات در مهد زمین پیرورد. در جای دیگر قرآن آمده است.

«وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى» طه/ ۵۳

الله تعالی زمین را مبارک خواند یعنی برکت در آن قرار داد و جای کعبه را مبارک خواند و صخره بیت المقدس و وادی مدین جای موسی مبارک خواند.

در قرآن در آیه ۶ سوره النبأ آمده است.

«لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» ما این زمین را چون بستری باز گسترديم و آرامگاه شما قرار داديم. و آسمان بيافريد و آنرا بقدرت خود بی ستون نگاهداشت. خداوند می فرماید این همه آفريدیم برای شما آفريدیم و برای شما روزی ساختیم خود می خوريد و ستوران و چهارپایان را علف می دهيد.

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

تَجْعَلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - أُنْدَادًا: مفعول به

پس نگیرید مر خدای را همتا و انبازان و حال آنکه شما می دانید که او را مثلی و ماندی نیست شایسته هم نیست که مثلی و ماندی داشته باشد هیچکس غیر از او بر آفريدن مخلوقات و به ظهور آوردن موجودات قادر نیست. زهی جهل و بی خردیست خدای قدیر و متعال را گذاشتن و بتانی را که هیچ سود و زیانی نتوانند برسانند معبود و مولای خویش قرار دادن حال آنکه شما خود می دانید که ذات منزّه او را نظیر و همتایی نیست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم کدام گناه از همه ی گناهان بزرگتر است؟ فرمودند: «اینکه برای خداوند همتایی قرار دهی در حالیکه او تو را خلق کرده است»، گفتم: برآستی این گناه بزرگی است، و گفتم: بعد از آن کدام گناه بزرگ است؟ فرمودند: «اینکه فرزندان را از ترس اینکه مبادا با تونان بخورد، به قتل برسانی»، گفتم: بعد از آن کدام گناه بزرگتر است؟ فرمودند: «اینکه با زن همسایهات زنا کنی».

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ۚ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ

دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾

و اگر از آنچه بر بنده ی خویش نازل کرده ایم در شک هستید پس سوره ای همانند آن را بیاورید و گواهان خود را از (بزرگان و فصحا) غیر از خدا بخوانید اگر راستگو و درستکارید. (۲۳)

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ۚ

تم: اسم کان - فِي رَيْبٍ: جار و مجرور خبر کان

چون کافران گفتند: ما در گمان و در شور دلیم از آنچه ما را به آن می خوانی و به آن دعوت می کنی. رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد هر چند که جای گمان و تردید و شوردلی نیست. از آنچه بر بنده ی خویش این قرآن را سوره سوره و آیت آیت فرو فرستادیم تا دل تو به قرآن بر جای داریم و به وسیله آن نیرو دهیم. این قرآن را پراکنده بر بنده ای که محمد صلی الله علیه و آله است فرستادیم همچون، تورات موسی بیکبار فرو نفرستادیم زیرا که حوصله بنی اسرائیل طاقت کشش آن نداشت و قدر آن ندانستند به بهائی اندک بفروختند. الله گفت:

«لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»

فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ

پس بیاورید شما که اهل فصاحت و بلاغت و زیرکی هستید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیب باشد مانند این قرآن:

در این آیه کریمه امر در معنای تعجیز (عاجز و ناتوان کردن مخاطب) بکار رفته است و در جای دیگر بدون «من» آمده است و «من» زیاده است. «قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ»

گفت اگر نتوانید کتابی بیاورید مثل آن، پس ده سوره بیاورید. و گفت اگر ده سوره نتوانید یک سوره بیاورید. «فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ» آنکه گفت اگر یک سوره نتوانید حدیثی مانند این بیاورید «فَاتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ» ابن عباس رضی الله عنه در معنای آیه می گوید از خدایان باطل خود در این کار پشتیبانی نخواهید. ولی نخواهید توانست بمانند آن بیاورید. حال که شما با این همه فصاحت و بلاغت از آوردن سوره‌ی کوچکی بمانند سوره‌ی قرآن عاجز شدید بدانید که قرآن کلام خداست نه گفته‌ی بنده، این آیت بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز دلیل است. مولانا گفت:

این چنین یک سوره گوی سخت رو
گو یکی آیت از این آسان بیار

گفت اگر آسان نمایل این بتو
جنیان و انسیان و اهل کار

وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و اگر قدرت و توانایی معارضه ندارید حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا غیر از خدای تعالی بخوانید. یعنی آن خدایان را که به معبودی گرفته‌اید «اصنام» می‌گوئید که فردا ما را گواهان و شفیعان‌اید ایشان را خدایان می‌خوانید و می‌پرستید بدور دارید حال زمان آن است که قدرت و توان خود را ثابت کنید و به خدای یگانه بگروید اگر از راست گویان باشید.

شیخ سعدی گفت:

زبان در دهان است عذری بیار
نه چون نفس ناطق زگفتن بخفت
که فردا نکیرت بپرسد به هول
که بی مرغ قیمت ندارد قفس
که فرصت عزیز است و الوقت سیف

کنونت که چشم است اشکی بیار
کنون بایدت عذر تقصیر گفت
زدانندگان بشنو امروز قول
غنیمت شمار این گرامی نفس
مکن عمر ضایع به افسون و حیف

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَٰكِنَّ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾

و اگر نتوانستید که چنین کنید و هرگز نخواهید توانست (از پس معارضه بر نخواهید آمد) پس از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است و برای کافران مهیا شده است بترسید (۲۴)

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَٰكِنَّ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

وَقُودُ: مبتدا، النَّاسُ: خبر

و این جمله «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا» برای میدان دادن به منکرین آمده است، چون جمله‌ی شرطیه احتمال وقوع و عدم وقوع دارد. و جمله‌ی قاطع بعد از آن «وَلَنْ تَفْعَلُوا» رفع احتمال می‌کند در این بخش از آیه کریمه عبارات و الفاظ متعدد با تعبیر کوتاه فعل به قصد اختصار در قالب کنایه آمده است و اگر نتوانستید همچنین معارضه‌ای بکنید و هرگز هم نخواهید توانست پس لازم است که با انجام کارهای نیکو و دوری از بدیها خود را از آتش دوزخ که سوزنده‌ی آن انسان و سنگ «اصنام» است، بدور دارید، آتشی که برای شکنجه‌ی کافران آماده شده است و ممتاز از سایر آتشفهاست که حرارت آن صعب تر است و هیزم آن مردم است و بوی آن ناخوش‌تر.

مولانا در مثنوی گفت:

فاتقوا النار التي اوعدتم انکم فی المعصیه اذ ددتم

أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

این آتش برای ناگرویدگان آماده شده است اگر کسی گوید که در دوزخ جز کافران داخل نشوند جواب آنست که این آیت دلالت می‌کند که کافران در دوزخ شوند اما دلالت نمی‌کند که غیر کافران در آن داخل نشوند.

این همچنان است در حق بهشت گفت: «أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» با اینحال بهشت مخصوص متقیان و پرهیزکاران باشد اگر چنین باشد پس چرا اطفال و دیوانگان در بهشت می‌شوند و از تقوی در ایشان چیزی دیده نمی‌شود. آری منافقان و کفاران مستحق آتش جهنم اند به دلیل اینکه به حجت خدا تسلیم نمی‌شوند، و علی رغم شکست در میدان دلیل و منطق، باز هم نبوت آن حضرت ﷺ و معجزه‌شان را انکار می‌کنند، و هر کس از آتش جهنم بترسد، عناد و سرکشی را رها کند و به حق بگراید و بدو تسلیم شود در هر دو دنیا رستگار می‌شود.

وَيَسِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾

به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، نویدشان ده اینکه ایشان راست بهشت‌هایی که در زیر درختان آن رودهایی جاری است و چون روزی دهند آنها را از میوه‌های بهشت، روزی آماده، مؤمنین گویند این مانند آن میوه‌هایی است که قبلاً در دنیا روزی ما شده بود و همانند آن بدهندشان، در آنجا همسران پاکیزه دارند و خودشان در آن جاودان‌اند. (۲۵)

وَيَسِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
لَهُمْ : جار و مجرور خبر انَّ - جَنَّاتٍ : اسم انَّ

ای محمد ﷺ به کسانی که به توفیق حق، به خدا و به رسول ﷺ و قرآن ایمان آوردند و کارهای شایسته و نیکو انجام دادند و نمازهای فریضه گزاردند و روزه‌ی ماه رمضان داشتند و زکات از مال بیرون کردند، و نوافل عبادات چنانکه توانستند بجای آوردند مژده بده که ایشان را در آخرت باغهای بهشتی است که در آن همه نوع میوه‌ها باشد و در زیر درختان آن نهرهایی از آب و شیر و خمر و عسل جاری است هر جا که بهشتی بود بر بام کوشکها و منظره‌ها جویهای روان پیش خود بینند جنت در لغت به معنی پوشانیدن است و بهشت ساکنان خود را در زیر درخت‌های انبوه خویش می پوشاند. حافظ گفت:

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه‌ی جَنّاتُ تجری تحتها الانهار داشت
در باب عملوا الصلحت گفته‌اند:

عثمان بن عفّان گفت: عمل صالح اخلاص است.

معاذ بن جبل گفت: عمل صالح آنست که چهار چیز در وی موجود باشد، علم، نیت، صبر و اخلاص. سهل تستری گفت: عمل صالح هر آنچه که موافق سنت است و اعمال بدعت که در تحت آیت نباشد آن عمل موافق سنت نیست.

كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا

رُزِقُوا: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (و) - رِزْقًا: مفعول به
هر گاه به بهشتیان از آن درختان از هر نوع روزی داده شوند گویند:

قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ

هَذَا: مبتدا - الَّذِي: خبر

این آن میوه است که ما را یکبار دادند، از بهر آنکه برنگ و صورت یکسان باشند و به طبع مختلف، بهشتی یک سیب از درخت بچینند برنگ سیب بُود، چون در دهان نهند طعم همه میوه‌ها دارد و این نهایت لطف است و غایت حکمت.

وَأَتُوا بِهِمْ مُتَشَبِّهًا

وَأَتُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - مُتَشَبِّهًا: حال منصوب

و بیاورند پیش مؤمنان از میوه‌ی بهشت. آن میوه‌هایی که پیش وی آرند همه به یکدیگر ماند به نیکویی و پاکی و بی عیبی به مانند میوه‌های دنیا هر رنگی که خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بوئی که خواهی در آن بایی رنگها همه نیکو و بویها همه خوش و طعمها همه شیرین، و آنکه هر میوه‌ای صورتی نیکو دارد و آوازی خوش و نغمه‌ای لطیف از وی روان.

وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ

وَالَهُمْ جَارٌ وَمَجْرورٌ خَبر مقدم - أَزْوَاجٌ: مبتدا مؤخر

و ایشان را در آن بهشت زنانی است، از حورا بر آن عدد که الله داند^۱. مصطفی ﷺ گفت: در بهشت عذب نیست (مرد بی زن) مُطَهَّرَةٌ پاک کرده شده از عیبه‌ها و آفت‌ها که در زنان دنیا موجود باشد از حیض و نفاس و قضاء حاجت و فضولهای تن و بیماری و پیری و بد خوئی و مرگ، گویند، زنان بهشتی (حورا) آنچنان صفا و لطافت و غایت حسن دارند که مغز استخوان ساقهای ایشان از پس استخوان و گوشت او دیده می شود.

معاذبن جبل گفت حضرت رسول ﷺ فرمود: بهشتیان در بهشت سی و سه ساله می شوند چنانکه در دنیا درین سن و سال باشند، کمال جوانی و قدرت مرد درین وقت است و در جای دیگر سی سال ذکر کرده است. زیاده نمی شود بر سی سال همیشه و همیشه بر یک حال و سن و سال می باشند (سی سال) همچنین دوزخیان سی ساله می باشند.

وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - **خَالِدُونَ:** خبر

و بهشتیان در آن بوستان جاوید شوند که نعمت آنکه گوارا گردد و تمام و کمال باشد که قطع نشود و با آن بمانند.

جابر گفت: رسول الله ﷺ فرمود: ان اهل الجنة یا کلون فیها و یشربون - گفت آن حضرت بهشتیان در بهشت می خورند و می نوشند.

صحابه پرسیدند. فضله‌ی طعام چه می شود و چگونه بدر می رود، فرمود: آروغ است^۲ و عرق است مثل عرق مشک یعنی آروغ می زنند و بدان ماده رطوبتی بیرون می آید با این کار فضله‌ی طعام بیرون می رود.

مصطفی ﷺ گفت: «من یدخل الجنة ینعم و لایباس و لایبلی ثبابه و لایفنی شبابه»

کسی که به بهشت داخل شود برای او محنت و مشقت نیست و لباس‌هایش کهنه نمی شود و جوانی او نابود نمی گردد.

ابوسعید گفت حضرت رسول ﷺ فرمود:

بدرستی که در بهشت صد درجه است چنانکه اگر عالمیان تمام جمع شوند در یکی از آن درجات همه را گنجایش می دهد.

^۱ - در حدیثی تعداد حوران بهشتی برای هر مرد، هفتاد حور و در بعضی روایات هفتاد و دو، ذکر شده است. نگاه کنید: سنن ترمذی، مسند امام احمد.
- صدا در گلو افکندن.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

براستی، خداوند شرم ندارد از اینکه به پشه‌ی کوچکی و کمتر از آن مثالی زند اما کسانی که ایمان آوردند می دانند که این درست است و از طرف پروردگارشان است و اما کسانی که کفر ورزیدند گویند خدا از این مثل چه منظور داشت این نوع مثل بسیاری را سرگردان و گمراه می سازد و بسیاری را به سوی حق هدایت می کند و اما خداوند جز گروه بدکاران را بدان گمراه نمی کند. (۲۶)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا

مَثَلًا : مفعول به - مَّا : نعت - بَعُوضَةً : بدل

يَسْتَحْيِي : از حیاء به معنی منفعل شدن انسان از بدی، فعل مضارع - فاعل (هو)

بَعُوضَةً : به معنی پشه‌ی ریز، بدل

در این آیه به کافرانی که در آیه ماقبل بمعارضه پرداخته بودند جواب داده است، زمانی که کافران نتوانستند سوره‌ی کوچکی مثل این آیه بیاورند بر آنها ثابت گردید که قرآن کلام و حکم الهی است. گفتند بدرستی که خدای تعالی شرم نکند و باک ندارد از آنکه بیان کند مثلی به هر چه باشد و برای هر که باشد. آورده‌اند که یهودیان زنبور عسل و مورچه و عنکبوت و پشه که در قرآن ذکر شده بود به تمسخر گرفتند و گفتند که این سخنها چگونه به سخن خدای تعالی ماند و گفتند درست است که ما از مقابله با قرآن عاجزیم به دلیل دیگری آنرا به اثبات می رسانیم که قرآن کلام بشر است زیرا که بزرگان در گفتار خود از ذکر چیزهای پست و فرومایه خودداری می نمایند خدا که از همه بزرگان برتر و بزرگتر است چگونه در کلام خود چیزهای پست همچون زنبور و عنکبوت و پشه ذکر می کند. خدای تعالی جواب این مخالفت را به این صورت داده است که هر گاه خداوند چون پشه یا از آن بزرگتر مگس و عنکبوت را در کلام خود ذکر کند اینست که در پشه بدان کوچکی عجائب و لطائف و وضعیتی بیش از پیل بدان بزرگی وجود دارد. از آنکه عمرش اندک است همیشه دنیا از او پر است و هر چه از اعضاء برای پیل هست از قوایم و خرطوم و دیگر اعضاء همه در پشه وجود دارد بلکه زیاده هم هست. پشه دارای دو دم و دو پر است و دست و پای بسیار دارد، و پیل و شیر و نهنگ و مار و کژدم از و گریزان اند و او را پارسا و پرهیزگار خوانند که در نجاست نیفتد چنانکه مگس افتد، و غذای وی در پوست آدمها نهاده‌اند خرطومی دارد سر آن تیز به پوست آدمی فرو برد و خون کشد و تاگر سینه است زندگی می یابد چون سیر شود در حال بمیرد. چونکه هیچ چیز در آفرینش خدا از حکمت خالی نیست که در آفرینش عنکبوت و پشه خالی باشد. خداوند، نمرود طاغی را به پشه هلاک کرد.

از غزلیات مولانا:

آه، دیدی که چه کرده است مرا آن تقصیر؟ آنچه پشه به دماغ و سر نمرود نکرد.
در جای دیگر از غزلیات مولانا:

آری چو در رسد مدد نصرت خدا
نمرود را برآید از پشه ای دمار
در کلیله و دمنه آمده است خداوندی که تار عنکبوت را سد عصمت دوستان کرد، جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید.
پس خداوند فرمود که من شرم نکنم از مثل زدن به پشه‌ای یا کم از پشه‌ای چون دانم که برای مؤمنان در آن پندی است و زیادی بصیرت.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ

الَّذِينَ: مبتدا - فَيَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله در محل رفع خبر
پس آن کسانی که ایمان آورده‌اند و دانسته‌اند که قرآن کلام حق است پس یقین می‌دانند بدرستی که آن ضرب المثل از طرف پروردگار ایشان درست و راست است. پس رب العالمین خبر داد. این دریافت برای دانایان و زیرکان است می‌گوید مؤمنان و گرویدگان راست می‌شنوند و به شایستگی می‌بینند و بر ایمان بیفزایند و بیمار دلان عیب می‌جویند و شور دل بیفزایند. و برای خداوند شایسته است که به بندگان مثل زند. و برای بندگان شایسته نیست که به الله مثل زنند چنانکه گفت فلا تضربوا الله الامثال

نحل / ۷۴

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا

أَرَادَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - مَثَلًا: تمیز منصوب

و اما کسانی پیمانی را که قبلاً با خدا بسته‌اند می‌شکنند و حق را می‌پوشانند آنان یهودان و مشرکین اند پس از روی جدال و عناد یا از راه طعن و سرزنش می‌گویند هدف خداوند از اینکه گفت «بهذا مثلاً»، از روی مثل، چیست؟ آیا کافران نمی‌دانند که حق تعالی به عدل خویش با آن مثل بسیاری از کافران و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند گمراه می‌گرداند. مولانا گفت:

ریشخندی کرده‌اند آن منکران
بر مثلها و بیان ذاکران

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا

يُضِلُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل - كَثِيرًا: مفعول به

گمراه می‌گرداند بسیاری از منافقان و کافران را زیرا که به آن ضرب المثل تأمل نمی‌کنند و از آن عبرت نمی‌گیرند.

وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا

بسیاری از مؤمنان را که در آن تفکر می‌کنند با همان ضرب المثل راه می‌نمایند و هدایت می‌یابند.

وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ

يُضِلُّ: فعل مضارع - فاعل (هو) - الْفَاسِقِينَ: مفعول به

و خداوند بدان مثل که زده است راه می‌نماید مگر بیرون رفتگان از مقام و فرمانبرداری وی. اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت خدای عز و جل می باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره‌ی طاعت حق تعالی بیرون می روند، اطلاق می شود بنابراین، اصطلاح « فاسق » شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنه کار هر دو اطلاق می شود، اما مراد این آیه‌ی کریمه از « فاسقین »، کافرانند نه مؤمنان، به دلیل این که خداوند متعال در بیان اوصافشان می فرماید:

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

(۲۷)

وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

آن کسانی که پیمان خدا را که قبلاً با خدا بسته اند می شکنند، و آنچه را که خدا دستور داده است به آن (صله‌ی رحم) که ایشان قطع می کنند و ارتباط را می گسلند و در زمین فساد و تباهی می کنند، آنان خودشان زیانکارانند. (۲۷)

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ

میثاق، به معنی عهد و پیمان، میثاق بر وزن مفعال است از وثوق و اصلش موثاق بوده. واو ساکن ما قبل مکسور قلب به (ی) شده میثاق، آنچه که یک چیز بوسیله آن محکم ساخته می شود بطوری که شکستن آن مشکل باشد.

- ایشان که پیمان الله را به حيله و خیانت می شکنند و عهده‌ی که الله از ایشان گرفت در تورات و در زبور بر زبان موسی و داود به وفای آن بر نیامدند. و آن عهد و پیمانی که در تورات با بنی اسرائیل بسته است بر متابعت پیغمبر ﷺ آخر الزمان پس اینان فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول فاسقان کفار و منافقان باشند گویند میثاق آنست که روز میثاق رب العزه ایشان را از کنف آدم بیرون آورد و گفت الست بریکم؟ قالوا بلی در قرآن بسیار آمده است که به عهد خود وفا کنید و از عهده پیمانها بر آئید که چون عهد با خالق نذر باشد و توبه و عهد با مخلوق شرطها و عقدها که در معاملات میان ایشان رود و وعده‌ها که به یکدیگر دهند.

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

و می بُرند این بی وفایان و عهد شکنان آنچه الله فرمود. بدان چیز که به آن پیبوندند یعنی « صله رحم » کافران خوشی پیغمبر را به دشمنی می بریدند « فان قريشاً قطعوا رحم النبي ﷺ بالمعاداة معه ». این پیوندهائی را که خدا دستور داده است استوار باشند قطع کرده‌اند شامل پیوند دوستی، پیوند

خویشاوندی و قبیله عرب با پیغمبر ﷺ قطع دوستی کردند و یهود نیز قطع رحم می کردند چونکه میان آن حضرت و یهود نیز خویشی وجود داشت به جهت اخوت اسمعیل و اسحاق. و نشانه‌ی دیگر فاسقان، فساد روی زمین است و همین گروه فساد می کنند در زمین به مخالفت با حق و متابعت با نفس، و تبهکاری ایشان آن بود که عامه‌ی مردم را از اسلام باز می داشتند، آدمهای ضعیف مسلمان را در شک می افکندند و دلها را می شورانیدند و سخن چینی می کردند تا حضرت پیغمبر ﷺ و دین فرخنده‌ی اسلام در نگاه مردمان پست و بی ارزش شود.

أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُم: ضمیر فصل - الْخَاسِرُونَ: خبر

ایشان بر حسب اعمال زشت خویش از زیانکاران در دنیا و در آخرت اند. چه زیانی بالاتر از این که انسان تمام سرمایه‌های مادی و معنوی خود را در راه فنا و نیستی و بدبختی وسیله روزی خود به کار برد؟!

بنابراین، فسق موجب زیان و خسارت است، چنان که طاعت موجب سود و راحت، چه خسارتی بزرگتر از محرومیت از رحمت خداوند منان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾

شما که بی جان بودید و خدا جانتان داد و بار دیگر می میراند و باز جانتان می دهد و باز بسوی او می روید پس چگونه منکر او می شوید؟ (۲۸)

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ

کَيْفَ: حال - این خطاب با جهودان و مشرکان عرب است هر چند که آن مشرکان به صانع و آفریدگار معترف بودند و ایمان داشتند اما نبوت مصطفی ﷺ را منکر بودند و دیگر اینکه از این سخن «کیف تکفرون» دو مخرج است. یکی معنای «تعجب»، که این کافران با توجه به اینکه حجت بر ایشان روشن و ثابت است نمی گروند.

دوم: در معنای «توبیخ» و ملامت است، گفت ای پیغمبر این کافران را ملامت کنید و بگوئید که چگونه به خداوند نمی گروند در حالیکه نشانه‌های هستی و یکتایی و توانایی خدا برای شما آشکار است؟ آنکه نشانه‌های روشن بر شمرده و گفت: در حالیکه شما مردگان بودید یعنی جسمی که آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه پس آن نطفه و خون بسته یک پاره گوشت گردید. پس زنده گردانید شما را. پس از آن روح دمیده شد. نخست در رحم مادر بزندگی نایل شدید و بعداً بزندگانی درین جهان رستگار شدید.

ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس بمیراند شما را در وقت جدایی اجل یعنی مرگ فرا می رسد.
شیخ سعدی گفت:

دگر ره به کتم عدم در برد وز آنجا به صحرای محشر برد
سپس برای مجازات بسوی او باز گردانده می شوید، از قبرها برمی خیزید و در پیشگاه اقدس الهی برای عرض حساب و کتاب می ایستید از سید پیغمبران خطاب است. هر که زندگی و عذاب قبر را منکر است ضال و گمراه و مبتدع است.

ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه می گوید: « شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده اید، و این خود، یک مرگ است، آن گاه شما را آفرید و زنده گردانید، و این حیات است، باز شما را می میراند و به گورهایتان می روید، و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می گرداند، پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است»

آیه کریمه (۴۰) از سوره « غافر » نیز مؤید این معنی است. « قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ، وَ أَحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ گفتند: پروردگارا! ما را دو بار میرانده و دو بار زنده کرده ای...»

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۹﴾

اوست که هر چه در زمین هست (از موجودات) یکسره برای شما آفرید، سپس با آسمان پرداخت و از آن هفت آسمان منظم ترتیب داد، او به همه چیز دانا و شنواست. (۲۹)

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - جَمِيعًا: حال منصوب

آن خدایی است که به قدرت خود هر چه در زمین است همه را برای انتفاع آدمی و غیر آدمی بیافرید. آن چیزهایی که در زمین است همه ی آن از قبیل کوهها، معادن، جواهر، چشمه ها و رودها و نباتات و حیوانات ناطق و صامت، پرنده و چرنده، گرما و سرما بیافرید. این همه نعمت برای شما آفریده شده که به شمردن آن طاقت ندارید چنانکه فرمود و اِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا. و آنرا از بهر دو چیز آفریدم یکی آنکه به نعمت من دنیا بسر می برید و روزگار می رانید و منفعت می گیرید. دیگر آنکه منعم را به آن می شناسید و از صنع او به وحدانیت صانع دلیل می گیرید و شکر گزار و سپاسدار باشید.
شیخ سعدی گفت:

کز عهده شکرش بدر آید
عذر به درگاه خدای آورد
کس نتواند که به جای آورد

از دست و زبان که برآید
بنده همان به که زتقصیر خویش
ورنه سزاوار خداوندیش

ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ

و لفظ « استوی » در نه جای قرآن آمده است. دو تای آن به « الی » پیوسته است و هفت تای دیگر به « علی »

و استوای : به سه معنی مشهور است:

اول به معنی : استقرار - دوم به معنی : راست شدن از کجی و آراستگی - سوم به معنی : علو - پس از آفرینش زمین به سوی آفرینش آسمان قصد کرد، هفت آسمان منظم را بدون کاستی و کجی و بدون خلل بیافرید تا از آن هر گونه منفعت شما تأمین گردد.

ابن عباس گفت:

اول زمین را به دو روز بیافرید یعنی یکشنبه و دوشنبه سپس آسمانها را راست کرد به دو روز سه شنبه و چهارشنبه.

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

وَهُوَ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و او بر همه چیز نیک داناست یعنی می داند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید. خدای تعالی فرمود من خداوندی که هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین بیافریدم و هر چه در آنست از حرکات و سکنتات جانوران تا آن مورچه که در زیر زمین است و در خود بجنبد می دانم، هان که اعمال و ضمائر شما نیز می دانم.

در بن چاهی به زیر صخره ی صما

حاجت موری به علم غیب بداند

و نیز شاعر گفت:

اگر چندی دست و پابند و زور

مهیا کند روزی مار و مور

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ

فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

بیاد آر آنگاه چون پروردگار ت بفرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می گمارم. فرشتگان گفتند آیا در زمین مخلوقی پدید می کنی که تباهی کند و خونها بریزد! و حال آنکه ما ترا بپاکی می ستائیم و ترا تقدیس گویانیم. خداوند فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید. (۳۰)

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

و بیاد آور ای محمد ﷺ زمانی که پروردگار تو به تمام فرشتگان با جمعی که ساکنان زمین بودند و این اشارت به خلق آدم است که رب العالمین به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم تا به آبادانی زمین پردازد و آن انسان است فرشتگان گفتند:

قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ

آیا در زمین مخلوقی می آفرینی که در روی زمین فساد کند و خونها بریزد.

مولانا گفت:

مشورت می‌رفت در ایجاد خلق
چون ملائک مانع آن می‌شدند

جانشان در بحر قدرت یا به حلق
بر ملائک خفیه خنیک می‌زدند

خداوند تعالی فرمود:

« اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً » برآستی من در زمین جانشینی می‌آفرینم. « نجم الدّین رازی » در کتاب مرصاد العباد، در کیفیت آفرینش حضرت آدم علیه السلام چنین آورده است: خداوند به فرشتگان گفت: که من از آب و گل آدم می‌سازم.

این را به خودی خود می‌سازم بی واسطه که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد. پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیار جبرئیل علیه السلام برفت خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: ای جبرئیل چه می‌کنی؟ گفت: ترا به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند. خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلال حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم، و تاب آن نیارم من نهایت بعد اختیار کرده‌ام تا از قهر ألوهیت ایمن باشم که قربت را خطر بسیار است نزدیکان را بیش بود حیرانی. کایشان دانند سیاست سلطانی.

جبرئیل علیه السلام چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت گفت: خداوندا تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد، میکائیل را فرمود؟ برو. او برفت همچنین سوگند بر داد، اسرافیل را فرمود؟ تو برو همچنین سوگند برداد، بازگشت. حق تعالی عزرائیل را خطاب کرد تو برو، اگر به میل و رغبت و اختیار نیاید به اکراه و اجبار برگیر و بیار.

عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی زمین گرفت و بیاورد خداوند آن خاک را میان مکه و طائف فرو کرد.

مولانا گفت:

گفت یزدان زود عزرائیل را
آن ضعیف زال ظالم را بیاب
رفت عزرائیل سرهنگ قضا
خاک بر قانون نفیر آغاز کرد
دل همی سوزد مرا بر لابه‌ات
بر نفیر تو جگر می‌سوزدم
بنده فرمانم نیارم ترک کرد
من ندانم خیر الا خیر او
ساحرانه در ریود از خاکدان
برد تا حق تربت بی‌رای را
عشق حالی دو اسبه می‌آمد، تند و سریع.

که بین آن خاک پر تخیل را
مشت خاکی هین بیاور با شتاب
سوی کره خاک بهر اقتضا
داد سوگندش بسی سوگند خورد
سینه‌ام پر خون شد از شور آبه‌ات
لیک حق لطفی همی آموزدم
امر او کز بحر انگیز یدگرد
صم و بکم و عمی من از غیر او
خاک مشغول سخن چون بی‌خودان
تا بمکتب آن گریزان پای را

خاک آدم هنوز نایخته بود عشق آمده بود و در دل آویخته بود
این باده چو شیر خواره بودم، خوردم نی نی، می و شیر با هم آمیخته بود

جملگی ملائکه را در آن حالت انگشت تعجب در دندان تحیر مانده که آیا این چه سر است که خاک
ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری به حضرت
عزت و کبریائی چندین ناز و تعزز می کند.

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سر ملایکه فرو می گفت:

« شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد کارها در پیش است.»

درد دل خسته دردمندان دانند نی خوش منشان و خیره خندان دانند
از سر قلندری تو گر محرومی سرّی است در آن شیوه که رندان دانند

پس از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید، و خاک را گل کرد و به ید قدرت از گل دل کرد، و در
دل چندین شور و فتنه حاصل کرد.

جمله ملاء اعلیٰ کروی و روحانی در آن حالت متعجب وار می نگریستند که حضرت جلّت به
خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شبانه روز تصرف می کرد. در مخزن الاسرار نظامی گنجوی
آمده است:

علم آدم صفت پاک او خمر طینه شرف خاک او

حدیث قدسی: خَمَرُ طِیْنَهْ اَدَمِ بَیْدِی اَرْبَعِیْنِ صَبَاحاً.

در بعضی روایات آن است که چهل شب^۱ در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت
دستکاری قدرت می رفت، و به روایتی دیگر چهل سال^۲ قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود، و هر
لحظه از خزاین مکنون غیب گوهری دیگر لطیف و جوهری دیگر شریف در نهاد او تعبیه می کردند.
از غزلیات مولانا:

ای نیست کرده هست را، بشنو سلام مست را

مستی که هر دو دست را پا بند دامت می کند

آن کوز خاک ابدان کند، مردود را کیوان کند

ای خاک کن! وی دود دل! بنگر کدامت می کند

چون نوبت به دل رسید گل آدم را از ملاط بهشت بیاوردند، و به آب حیات ابدی بسرشتند.

با آن نگار کار من آن روز افتاد کآدم میان مکه و طائف فتاده بود

^۱ - فمکت اربعین لیلہ جسداً ملقی ... ابن کثیر ج اول ص ۷۸.

^۲ - بنا به روایتی: فکان جسداً فی طین اربعین سنه: ابن کثیر ج اول ص ۷۹

هیچکس را از ملائکه مقرب در آن واقعه محرم نمی ساختند. هر چند که ملایکه در آدم تفرس می کردند^۱ نمی دانستند که این چه مجموعه‌ای است. تا ابلیس یکبارگی گرد او طواف می کرد و بدان یک چشم اعرانه بدو در می نگریست دهان آدم گشاده دید گفت: باشد که این مشکل را گره گشایی یافتم، تا من بدین سوراخ فرو روم بینم چه جایی است؟ چون فرو رفت و گرد آدم برآمد. در آنجا نموداری از آن دید. سر را بر مثال آسمان یافت و تن را بر مثال زمین و چنانکه در عالم کبری چهار فصل بود بهار و خریف و تابستان و زمستان، در آدم چهار طبع بود: حرارت و برودت و رطوبت و ییوست^۲ در چهار چیز تعبیه: صفرا و سودا و بلغم و خون و در هر یک حکمت‌های بسیار است.

چون ابلیس گرد جمله‌ی قالب آدم بر آمد هر چیزی را که بدید از او اثری باز دانست که چیست؟ اما چون به دل رسید هر چند کوشید که راهی یابد تا در اندرون دل در رود^۳ هیچ راه نیافت. با خود گفت: هر چه دیدم سهل بود کار مشکل اینجاست. اگر برای ما وقتی آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود (دل). زمانیکه ابلیس را در دل آدم بار ندادند^۴، و دست رد بر رویش باز نهادند.

آن بود دل که وقت پیچاپیچ جز خدای اندرو نیابی هیچ

ناگاه از حضرت عزت و جلال، این خبر در عالم فرشتگان دادند که «اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً»^۱ مولانا گفت:

پس خلیفه ساخت صاحب سینه	تا بود شاهش را آئینه
پس صفای بی حدودش داد او	و آنگه از ظلمت ضدش بنهاد او
دو علم بر ساخت اسپید و سیاه	آن یکی آدم دگر ابلیس راه
در میان آن دو لشکرگاه زفت	چالش و پیگار آنچ رفت رفت

قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ

أَتَجْعَلُ: فعل مضارع - (انت) فاعل - مَنْ: مفعول به

گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند. آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و نافرمانی از او در زمین صادر گردد. و بریزد خون مثل خود را بغیر حق؟ که آدم نه خون ریخت و نه تبهکاری کرد بلکه فرزندان کردند.

آورده‌اند که چون روح به قالب آدم درآمد، در حال گرد جملگی ممالک بدن برگشت، روح نازنین که چندین هزار سال در جوار قرب رب العالمین به صد هزار ناز پرورش یافته بود، از آن وحشت‌ها نیک متوحش گشت.

^۱ - درک و دانستن

^۲ - خشکی

^۳ - داخل شود

^۴ - اجازه ورود

آهی سرد بر کشید گفتند: ما ترا از بهر این آه فرستاده ایم! بخار آه به بام دماغ او برآمد. در حال عطسه ای بر آدم افتاد، حرکت در وی پیدا شد، دیده بگشود، فراخنای عالم صورت بدید روشنی آفتاب مشاهده کرد. گفت: الحمد لله خطاب عزت در رسید که، یرحمک ربک. ذوق خطاب به جانش رسید، اندک سکوتی در وی پدید آمد. خواستی تا قفس قالب بشکنند، و لباس آب و گل بر خود پاره کند.

آن بلبل محبوس که نامش جان است دستش به شکستن قفس می نرسد!

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «هنگامیکه خداوند متعال آدم را خلق کرد، طولش شصت ذرع بود، بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده! و گوش کن که جواب سلام ترا چه می گویند؟ و چیزیکه می گویند! مورد پسند تو و ذریه تو خواهد بود. آدم علیه السلام رفته و بر ملائکه سلام داده و گفت: السلام علیکم، آنها گفتند: السلام علیک و رحمہ الله، و آنها (رحمہ الله) را زیاد کردند، و هر کسی که به بهشت داخل شود، به شکل اولی آدم داخل خواهد شد. خطاب می رسید که «ای آدم! در بهشت رو، و ساکن بنشین، و چنانکه خواهی می خور و می خسب، و با هر که خواهی انس بگیر»

حاشا که دلم از تو جدا داند شد یا با کس دیگر آشنا داند شد
از مهر تو بگسلد که را دارد دوست وز کوی تو بگذرد کجا داند شد

چون وحشت آدم هیچ کم نمی شد، و با کسی انس نمی گرفت، هم از نفس او حوا را بیافرید و در کنار او نهاد تا با هم جنس خویش انس گیرد.^۱

آدم چون در جمال حوا نگرست، پرتو جمال حق دید، بر مشاهده ی حوا ظاهر شده، که «کل جمیل من جمیل الله» ذوق آن جمال باز یافت. گفت:

وَمِنْ نُسَيْبِ مُحَمَّدٍ وَنُقَدِّسُ لَكَ

وَمِنْ: مبتدا - نُسَيْبُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل، جمله در محل رفع خبر

و حال آنکه ما به پاکی یاد می کنیم تو را به امر تو، که موجب حمد و ستایش است و تو را از هر ناشایستگی به پاکی ذکر می کنیم.

«در کشف الاسرار میبیدی آمده است»:

^۱ - در مورد خلقت حواء؛ برخی از علما و مفسرین معتقدند که حوا از ضلع چپ آدم آفریده شده است. بنا به ظاهر آیه «... و خلق منها زوجها» و «... جعل منها زوجها لیکن الیها» و حدیثی که از طریق ابی هریره (رض) در صحیحین آمده است؛ «... فان المراه خلقت من ضلع اعوج» و برخی دیگر از علماء و مفسرین از جمله ابومسلم اصفهانی و استاد احمد مصطفی مراغی - صاحب تفسیر المراغی، معتقدند که حوا از ضلع آدم آفریده نشده بلکه او نیز همچون آدم از خاک آفریده شده است. و در این باره می گویند: منظور از آیه «... منها ...» از جنس آن است یعنی جفت آدم از جنس آن (از خاک) خلق گردیده است مثل قوله تعالی: «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها ...» روم / ۲۱ - و در مورد حدیثی که در صحیحین آمده می گویند: حدیث از باب تمثیل است مثل قوله تعالی: «خلق الانسان فی عجل».

«تسبیح» در لغت عرب تنزیه است چیزی را نزه و بی عیب خواندن و تقدیس تطهیرات، پاک داشتن در دانش و پاک گفتن از یاد. و تسبیح و تقدیس دو نام است خدای را عزوجل، سُبُوحٌ و قُدُّوسٌ. فرشتگان همه در این فکرافتادند چه حکمت است که خداوند متعال با وجود اینکه ما فرمانبردار و مطیع او هستیم، انسان را خلیفه روی زمین می‌گرداند که در میان ایشان مردمان مفسد و خونریز پدید می‌آید. الله تعالی ایشان را جواب داد.

قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(ی) اسم ان - أَعْلَمُ : فعل مضارع - فاعل (انا). جمله در محل رفع خبر ان

بدرستی که من می‌دانم در آفرینش این خلیفه حکمتهاست از آنچه که شما نمی‌دانید، به راستی شما که نظارگیان اید نظاره همی‌کنید، شما را با خزاین اسرار الهیت ما چه کار؟ در ازل حکم چنان کردیم که چراغ حقایق معرفت در سینه‌ی آدم خاکی روشن گردانیم، و منشور ولایت خاکی به دست او دهیم، و پرچم ممالک زمین در قلب لشکر او نصب کنیم شما که مقربان مملکت اید پیش تخت دولت آدم چاکروار صف برکشید. و به او تسلیم شوید.

وَعَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾

و خدا نام همه چیزها را به آدم آموخت پس از آن، چیزها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گوئید مرا از نام اینها خبر دهید. (۳۱)

وَعَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ

وَعَلَّمَ: فعل ماضی دو مفعولی - ءَادَمَ: مفعول به - الْأَسْمَاءَ: مفعول به ثانی - کل: توکید
خداوند اسمهایی از مخلوقات پست‌تر و برتر، حقایق، خواص، سود و زیان بی‌وسیله سخن بر ضمیر آدم القاء کرد.

چنانچه در مثنوی مولانا آمده که:

صد هزاران علمش اندر هر رگست

بوالبشر کو علم الاسماء بکست

ابن عباس گفت: خداوند کاسه‌ی بزرگ و کاسه‌ی کوچک را به آدم آموخت.

ربیع گفت: نامهای فرشتگان دروی آموخت.

ابن زید گفت: نامهای ذریت آدم و لغتها که در آن فرزند آدم سخن می‌گویند به عربی و پارسی و عبرانی و سریانی و غیر آن آموخت.

ضحاک گفت: بیابان و درختان و زمین و آسمان و مانند آن به آدم آموخت.

مقاتل گفت: جانوران و جمادات را همه بر آدم آموخت.

این رازی بود میان وی و میان حق که فرشتگان بر آن اطلاع نداشتند: مولانا گفت:

اسم هر چیزی خیال کان چیز هست تا بیابان جان او را داد دست
اسم هر چیزی بر ما ظاهرش اسم هر چیزی بر خالق سرش
چشم آدم چون بنور پاک دید جان و سر نامها گشتش پدید
این چنین آدم که نامش می برم گریستیم تا قیامت قاصریم

پس آن مسمیات و اشخاص را بر فرشتگان عرض کرد و در میان ایشان عقلا بودند از ملائکه و انس و جن و شیاطین از بهر آن «عرضهم» گفت:

ابن زید گفت: - رب العالمین فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون آورد و بر فرشتگان گفت:

فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

پس مرا خبر کنید که نامهای ایشان چیست؟ اگر شما راست گویان اید: که از شما عالم تر کس نیافریدم: این امر را تعجیز گویند، الله تعالی خواست تا عجز ایشان برایشان پیدا شود در شناخت نامها آنچه به چشم سر می بیند، تا از علم آنچه ندیدند و در آنچه غیب است بهتر آنست که عاجز باشند.

قَالُوا سُبْحَنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾

فرشتگان گفتند ترا تنزیه می کنیم و تو پاک و منزّه هستی ما چیزی جز آنچه به ما آموخته ای نمی دانیم. که دانای فرزانه تویی. (۳۲)

«سبحان» اسم مصدر، مفعول مطلق منصوب.

پس فرشتگان به زبان عجز و عذرخواهی گفتند ترا از همه ی عیبهات تنزیه و پاک می دانیم و ما را دانش نیست مگر آنچه تو به ما آموختی؟

چون ملایک گوی لَا عِلْمَ لَنَا تا بگیرد دست تو عَلَّمْتَنَا^۱
شیخ سعدی گفت:

مرا صورتی بر نیاید ز دست، که نقشش معلم ز بالا نیست
حافظ گفت:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد از دل گفت همان می گویم
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

ک: اسم ان - أَنْتَ: ضمیر فصل - الْعَلِيمُ: خبر ان - الْحَكِيمُ: خبر ان^۲ ثانی

دانای بحقیقت تویی، که بی تعلّم دانایی و در دانش بی همتایی و خداوندی را سزایی، تو می دانی که چه کسی برای خلافت شایسته است؟ و پندار ما جمله خطاست. و ما توانائی جانشینی خدا را در زمین و

^۱ - منظور این است که ضمیر «هم» در «عرضهم» راجع به مسمیات است و تذکیر آن به اعتبار تغلیب عقلاء بر غیر عقلاء می باشد. نزد برخی از مفسرین مرجع ضمیر «هم» اسماء است و در این صورت تذکیر ضمیر به اعتبار مسمیات می باشد.

استعداد اشتغال به امور مادی را نداریم و معترفیم که آدم موجودی شایسته‌تر از ماست و تو توانا و حکیم هستی.

قَالَ يٰٓكَادُمْ اَنْتِنَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ﴿٣٣﴾

گفت: ای آدم! فرشتگان را از نام چیزها آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت: مگر به شما نگفتم که من آنچه در آسمانها و زمین نهفته است و آنچه را آشکار کردید و آنچه را نهان می‌داشتید می‌دانم. (۳۳)

ای آدم! خبرده این ملائکه را به نامهای اینها که حاضرند.

فَلَمَّا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ

پس آن دم که آدم ملائکه را خبر داد به نامهای مسمیات خدای تعالی از راه عتاب و سرزنش گفت:

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

(ی) اسم ان - اَعْلَمُ: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر ان - غَيْبَ: مفعول به

آیا برای شما نگفتم برآستی من غیب آسمان و زمین و آنچه در آن پوشیده است می‌دانم.

وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ

وَاَعْلَمُ: فعل مضارع - (انا) فاعل - مَا: مفعول به

آنچه را که از گفتار ظاهر می‌کنید می‌دانم و آنچه را که پنهان است از احوال آدم و ذریت و سر خلافت ایشان و معصیت و طاعت ایشان است می‌دانم. مولانا گفت:

آدم انبائهم باسما درسگو شرح کن اسرار حق را موبه مو

در این قصه باز نموده شده که فضل علم برتر از فضل عبادت است.

مصطفی ﷺ فرمود: «فضل العلم خیر من فضل العبادة»

وگفته‌اند: یکی آنست که مقام علم نبوت است و علما بجای پیغمبرانند و پیغمبر ﷺ فرمود: «العلماء ورثة الانبياء».

وجه دیگر آن است که عمل لازم است و علم متعدی است نفع آن و اثر آن به دیگران تعدی کند، راست همچون چراغ است که خود روشن است و دیگران را روشن دارد.

وجه سوم آنست که عمل بی علم سود ندهد. وجه چهارم آنست که عمل از ماست و علم از خداست. مولانا گفت:

جمله عالم صورت جانست علم

خاتم ملک سلیمانست علم

ولكن لا بد للعباده مع العلم فان العلم بمنزلة الشجرة والعبادة بمنزلة الثمرة: واما عبادت بهمراه علم لازم است پس علم بمنزله درخت است و عبادت بمنزله میوه.

پیر هرات گفت:

طالب علم عزیز است، و طالب مال ذلیل است. علم بر سر تاج است، و جهل بر گردن غل.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾
و به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید! همه سجده کردند مگر ابلیس که سرپیچید و بزرگی کرد و از جمله کافران شد. (۳۴)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

اسْجُدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - إِبْلِيسَ: مستثنی

زمانیکه خلافت بر آدم علیه السلام مسلم گردید فرشتگان مامور شدند تا بسوی او سجده نمایند و او را قبله‌ی سجود خود قرار دهند پس سجده کردند تمام ملائکه مگر عزازیل^۱ وی اصلاً جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را «ابلیس» لقب نهاد یعنی رانده شده و ناامید از رحمت خدا پس ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرد و گفت: آلا ابلیس، گفت من بهترم از او که من از آتش نورانیم و او از خاک ظلمانی است که نورانی ظلمانی را چگونه سجده کند دیگر بار گفت من خدمت تو کردم دیگری را چون سجده کنم؟ حق تعالی فرمود:

« قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنِّي لَعْنَتِي عَلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ »

یعنی فرمود از این بیرون رو بدرستی که تو از رانندگانی و لعنت من بر توست تا روز قیامت. از عمرین عبدالعزیز: آورده‌اند که اول کسی که از فرشتگان سجود کرد اسرافیل بود.

مولانا گفت:

اسجد و الادم ندا آمد همی کادمید و خویش بینیدش دمی

أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ

أَبَىٰ: فعل ماضی - (هو) فاعل - وَاسْتَكْبَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

پس ابلیس از سجده آدم سرباز زد و تکبر و گردن کشی کرد.

وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

و ابلیس در علم خدا از کافرین بود. در علت نافرمانی ابلیس آورده‌اند. ابلیس از جن بود و در میان جنیان عابد و پارسا بود و همیشه در هوای خلافت زمین بود، با خلیفت آدم مأیوس شد و حسد در دل وی قرار گرفت و ملعون جاوید شد.

سهل عبدالله تُستری گفت: أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْكَ، گفت یا سهل! «إِنْ كُنْتَ تَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنِّيْ فَإِنِّيْ بِاللّٰهِ مِنْ اللّٰهِ».

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شیطان نزد شما آمده و می گوید: این چیز را کی خلق کرده است؟ و باز آن چیز را کی خلق کرده است؟ و باز آن چیز را کی خلق کرده است؟ تا جایی می رسد که می پرسد خدا را کی خلق کرده است؟ [وسوسه شخص] چون به این امر رسید، بخدا پناه جسته و بسنده نماید».

وَقُلْنَا يَتَّادُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾

و گفتیم ای آدم! تو و همسرت در بهشت آرام گیرید، و از آن به فراوانی، از هر جا خواهید، بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمکاران می شوید. (۳۵)

وَقُلْنَا يَتَّادُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا
يَتَّادُمُ: منادا- اسْكُنْ: فعل امر- (انت)فاعل- أَنْتَ: توکید

این آیه کریمه برای نقش بستن معنی آن در ذهن شنونده آمده است، و گفتیم از محض کرم که ای آدم تو و جفت تو یعنی حوا در بهشت ساکن شو.
در کشف الاسرار آمده است که:

قصه‌ی آیت آنست که مفسران گفتند- آدم - در بهشت مونسى هم جنس خویش نداشت مستوحش می شد، خواب بر وی افتاد بخفت - رب العالمین - از استخوان پهلوی وی از جانب چپ آن یک زیرترین که قصیری خوانند حوا را بیافرید و آدم از هیچ خبر نداشت، و هیچ رنج به وی نرسید که اگر به وی رنج می رسید مهربان نمی بود. زمانیکه آدم بیدار شد زنی را دید بر بالین وی نشسته سخت با جمال و بانیکویی، از او پرسید که تو کیستی؟ گفت- من هم جفت توام، مرا بدان آفریدند تا تورا مونس باشم و به من آرام گیری. ملائکه به جهت آزمایش علم آدم پرسیدند. یا آدم! ماهذه این چیست؟ گفت زنی. گفتند نام وی چیست؟ گفت- حوا گفتند چرا «حوا» نام اوست. گفت- لانها خلقت من حی- چونکه از موجود زنده‌ای خلق شده است.

و بخورید از بهشت یعنی میوه‌های آن را هر جا که خواهید و عیشی فراخ و خوش بى رنج می کنید درین بهشت، «و هی الفردوس وسط الجنة و اعلاها»
بی حساب هرچه خواهید و در هر جا که خواهید می خورید.

وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

و نزدیک مگردید به این درخت یعنی شجره‌ی انگور یا انجیر و مشهورتر گندم است. پس اگر بدین درخت نزدیک شوید از ستمکاران به ارتکاب نافرمانی باشید که آن درخت علم بود هر که از آن بخوردی چیزها بدانستی و میوه‌های گوناگون در آن بود.

سعید بن جبیر گفت: درخت انگور بود.

ابن عباس و جماعتی گویند: گندم بود.

بنا به اعتقاد مسیحیت درخت سیب بود.

اما نظر اکثر علماء اسلام بر آنست که گندم بود.

مولانا گفت:

هر کجا دانه بدیدی الخدر تا نبندد دام بر تو بال و پر

چونکه دیدی دانه بگریز ای حمام ورنه چون خوردی در افتادی به دام

فَازَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتْنَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾

پس شیطان آدم و حوا را به لغزش افکند و از آن درخت خوردند و بدین نافرمانی هر دو را از آن نعمت که بودند بیرونشان کرد و گفتیم: چنین، که برخی از شما دشمن یکدیگرید و گفتیم همگی به زمین فرود آیند که تا روز مرگ در زمین قرار بگیرید و بهره‌مند شوید. (۳۶)

فَازَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ

فَازَلَهُمَا : فعل ماضی - هما: مفعول به - الشَّيْطَانُ: فاعل

آن شیطان آدم و حوا را بلغزاند و آدم و حوا را وسوسه کرد پس خدای تعالی آدم و حوا را از آنچه در نعمت و کرامت بودند بیرون کرد قَوْسَوْسَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ دیو در دل ایشان داد، بر اندیشه‌ی ایشان ایستاد تا ایشان را با نروز آورد به آنچه از عورت‌های ایشان پوشیده شده بود آشکار شد.

ابن اسحاق گفت: اولین حیل شیطان آن بود که نوحه و زاری را شروع کرد و بر آدم و حوا می‌گریست ایشان گفتند چرا می‌گری؟

گفت بر شما می‌گیرم که بمیرید و از چنین ناز و نعیم و از چندین نعمت و کرامت بیفتید. ابلیس آنچه از درخت نهی شده گرفته بود اول به حوا داد و حوا از آن بخورد آنگه حوا به آدم داد و گفت: من خوردم و زیان نکرد پس چون آدم بخورد عورت ایشان پیدا شد هر دو را عقوبت رسید.

زمانیکه عورت ایشان پیدا شد، آدم شرمسار شد، در میان درختان گریخت. رب العالمین ندا کرد گفت آیا شما را از این درخت نهی نکرده بودم بلکه نصیحت کردم که شیطان دشمن شما است ایمن م باشید. آدم و حوا خروش بر آوردند و بگریستند.

وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

بَعْضُ: مبتدا - عُدُّوْ: خبر

و به آدم و حوا و ابلیس گفتیم که همه از بهشت به دنیا فرو روید برخی از شما برخی را دشمن باشید .
مولانا در مثنوی گفت:

چون بامرا هبطو بندی شدند حبس خشم و حرص و خرسندی شدند
در دنیا شما دشمن یکدیگرید، دشمنی ابلیس به آدم و فرزندان از آنست که بوی حسد برد او را سجود
نکرد و دشمنی آدم و فرزندان به ابلیس از آنست که ابلیس به الله کافر شد و نافرمانی کرد.

وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتْعٌ إِلَىٰ حِينٍ
حین « به معنی روزگار، در اینجا مراد قیامت است. » برای شما و ذریت شماست در زمینی قرار گیرید و
از آن بهره‌مند شوید تا فرا رسیدن اجل و بسر آمدن عمرها چون شما در دنیا جاودان نمی‌باشید عاقبت
شما بارگاه ماست و به ما باز گردانده می‌شوید.

فَلَقَّيْنَاهُ عَادَمُ مِنْ رَبِّهِ، كَلِمَتٍ فَنَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾
و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت و خدا او را بیخشید و توبه او را پذیرفت وی بخشنده و
رحیم است. (۳۷)

فَلَقَّيْنَاهُ: فعل ماضی - عَادَمُ: فاعل - كَلِمَتٍ: مفعول به

وقتی که حضرت آدم عتاب خدا را شنید، از بهشت به ندامت برآمد و بگریستن مشغول شد پس آدم از
پروردگار خویش سخنی چند فرا گرفت که آن سخن بقول مشهور این است.
رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ ان لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.
پروردگارا ما بر نفس خود ظلم کردیم، اگر تو ما را نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.
حق تعالی این کلمات را به وی القاء نمود و چون آدم این مناجات برخواند پس خدای تعالی قبول فرمود
و توبه او را پذیرفت.

نظامی گنجوی گفت:

چون دلش از توبه لطافت گرفت ملک زمین را به خلافت گرفت

إِنَّهُ هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ

ه: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل - النَّوَابُ: خبر ان - الرَّحِيمُ: خبر ان ثانی

۱- الامور بالهبط آدم و زوجه و ابلیس، و هوالمآثور عن ابن عباس و مجاهد و کثیر من السلف... «المراغی جزء اول ص ۹۲
ذیل آیه آنچه که از ابن عباس و مجاهد و بسیاری از علمای سلف روایت شده این است که مورد خطاب در اینجا، آدم، حوا و
ابلیس می‌باشند.

بدرستیکه حق تعالی توبه دهنده بندگان و بر توبه کنندگان مهربان است. توبه به معنای بازگشت است اگر با الی متعدی شود به معنای بازگشت از گناه و اگر با علی متعدی شود چون این آیه، معنای آن پذیرفتن توبه است.

مختومقلی فراغی گفت:

به هنگام سحر از خواب برخیز زهر خالق خود ناله برگیر
نما توبه به درگاه الهی که ایزد هم نماید عفو تقصیر

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

گفتیم: همگی از آنجا به زمین فرود آئید (آدم و حوا و شیطان) تا آنکه از سوی من راهنمایی به سوی شما آید پس هر کسی پیروی کند راهنمای مرا هرگز در دنیا و آخرت بیمناک و اندوهگین نخواهد گشت. (۳۸)

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا

اهْبِطُوا: فعل امر - (و) فاعل - جَمِيعًا: حال

گفتیم ما، دیگر بار فرو روید یعنی در کیفر این لغزش از پیشگاه خدا به آدم و حوا حکم شد که از بهشت بیرون بروید همگی شما و با فرزندان خویش در زمین ساکن شوید.

فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

من: مبتدا - تَبِعَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - هُدَايَ: مفعول به، جمله در محل رفع خبر

پس اگر بیاید به شما از نزد من دلالتی و بیانی به فرستادن پیغمبران و نازل کردن کتابها پس هر که پیروی کند و در پی رود دلالت و بیان مرا پس هیچ ترسی از آمدن سختی ها و رنجها بر ایشان نیست اگر رسول مرا پیروی کردند ایشان اندوهناک و غمگین نشوند. کسانی که هدایت ما را عمل می کنند از این مسئله خوف ندارند که این هدایت حق نیست که یا شیطان در آن غلط اندازی و فریب نموده است و از این جهت هم محزون نمی شوند که جنت از دست پدر ما خارج شده است، زیرا زود باشد که بهشت به صاحبان هدایت رسد و اگر این خوف و حزن در امور آخرت باشد تفسیر آیت چنین است که در روز قیامت صاحبان هدایت را هیچ خوفی و حزنی نباشد و درین هیچ شکی نیست.

در نهاییه الارب فی فنون الادب آمده که: فرشته ای پیش حوا که در جده کنار دریا نشسته بود آمد و به او گفت جامه ها را بپوش و به سوی حرم برو و برای او پیراهن و سرپوشی از جامه های بهشت آورد، و از او کناره گرفت تا جامه اش را پوشید و روسری بر سر افکند و به سوی مکه رفت و روز جمعه ای از ماه محرم از جانب شرق وارد حرم شد و فرشته به او دستور داد که بر کوه مروه بنشیند و آن کوه از این جهت که زن بر آن نشت مروه نامیده شد. و هب می گوید حوا هفت روز پیش از آدم وارد حرم شد

آدم از باختن مکه و حوا از خاور آن وارد شدند، آدم به سوی کوه صفارفت و چون آن کوه فریاد برداشت که ای صفی خدا خوش آمدی صفا نام گرفت. آنکه خداوند به آدم وحی فرستاد که: «امروز سرزمین مکه و اطراف آن را حرم قرار دادم» و تا روز قیامت حرم مورد حرمت است. آدم از کوه صفا به سوی او فرود آمد و یکدیگر را دیدند و هریک از دیدار دیگری شاد شد آدم از صفا و حوا از مروه سعی کردند. همچنین تبلیه می گفتند تا ماه ذی الحجه فرا رسید جبرئیل فرو آمد و اعمال حج را به آدم آموخت و دستور داد هفت بار گرد خانه طواف کند و چون طواف کرد جبرئیل گفت بس است اکنون از احرام بیرون آمدی و آدم پیش حوا رفت و شب جمعه با او در آمیخت و حوا همان دم باردار شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾

و کسانی که کافر شدند و آیه های ما را دروغ شمردند، اهل جهنم اند و خودشان، در آن جاودان اند. (۳۹)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

وَالَّذِينَ: مبتدا- أُولَٰئِكَ: خبر، أَصْحَابُ النَّارِ: جمله خبر الذین

و آنانکه حق را پوشیدند یعنی ایمان نیاوردند. پوشاندن حق بر دو نوع است:

یکی کفران نعمت است دیگر، سر باز زدن از توحید.

و دلایل وحدانیت ما را بدروغ داشتند و قرآن را باور نکردند بدانند که قرآن دلیل جامع و کاملی است. اینان یاران آتش دوزخ اند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا- خَالِدُونَ: خبر

آن گروه اهل آتش اند ایشان در آتش جاویدان ماندگان اند. ایشان را هرگز از آن رهایی نه، و از آن بیرون آمدن نه. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أَمَّا أَهْلُ النَّارِ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُهَا فَلَا يَمُوتُونَ فِيهَا وَلَا يَحْيَوْنَ، وَلَكِنْ أَقْوَامًا أَصَابَتْهُمْ النَّارُ بِخَطَايَاهُمْ فَأَمَاتَتْهُمْ أَمَاتَهُ حَتَّى إِذَا صَارُوا فَحْمًا أُذِنَ فِي الشَّفَاعَةِ» «اما اهل دوزخ- یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند- نه در آن می میرند و نه زنده می مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به وسیله گناهانشان به آنان رسیده است، پس آتش آنان را می میراند، میراندنی تا این که چون به زغال تبدیل شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می شود».

يَبْنَئُ إِسْرَءِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِنِّي فَازَهُبُونَ ﴿٤٠﴾

ای پسران اسرائیل! نعمت مرا که بشما ارزانی داشتم بیاد آرید و به پیمان من وفا کنید، تا به پیمان شما وفا کنم و از شکستن پیمان من بر حذر باشید و بترسید. (۴۰)

يَبْنَئُ إِسْرَءِيلَ أَذْكَرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ

« نعمت » مفرد و در معنا جمع است

با عوض کردن مطلب در این آیه خداوند خطاب به بنی اسرائیل در شکستن پیمانشان می‌گوید: « اسرائیل » نام یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است، معنی لغوی اسرائیل بنده خداست پس بنی اسرائیل همان اسباط (گروه) دوازده‌گانه‌ای هستند که ذات و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه السلام می‌باشند ایشان را برخواند آنگه نعمت خود در یاد ایشان داد و گفت: ای فرزندان یعقوب نعمتهای مرا یاد کنید که از فضل خود بر پدران و پیشینیان شما انعام کردم و نیکوئی در حق پدران همان نیکویی بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیز حاصل است.

رب العالمین آن نواختها و نیکوئیها با پدران اسرائیل کرده است در یاد ایشان می‌دهد و می‌گوید اذْکُرُوا یاد دارید و فراموش نکنید آن نواخت‌ها که به پدران شما کردم، هم از ایشان به آنان، پیغامبران فرستادم و به ایشان کتاب دادم و از بهر ایشان دریا شکافتم تا آنان را از دشمن برهانیدم، این همه نعمت و شرف به پدران شما دادم و شرف پدران شما شرف پسران باشد اکنون به شکر آن چرا فرستاده من مصطفی صلی الله علیه و آله را براست ندارید و او را اطاعت داری نکنید پس از آنکه آن عهد با من کرده‌اید. مولانا گفت:

گوش نه اوفوا بعهدی گوش دار تا که اوف عهدکم آید زیاد

وَلِئَلَىٰ قَارِهُبُونَ

وَلِئَلَىٰ: مفعول به مقدم - قَارِهُبُونَ: فعل امر - واو فاعل، (ن) وقایه - رهیه به معنای شدت ترس. و مخصوصاً از من در نقض و شکستن عهد و پیمان از عذاب من بترسید. و وفا کنید به پیمان من که در شأن پیغمبر اُمّی با شما بسته‌ام، حق سبحانه و تعالی در تورات آنحضرت صلی الله علیه و سلم را به پیغمبر اُمّی تعریف کرده تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم و بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان چون رب العالمین از اهل تورات پیمان گرفت که فرستاده مرا محمد صلی الله علیه و آله براست دارید. و استواری و راستگویی و پیغام‌رسانی وی را پنهان مدارید. بنی اسرائیل این اقرار پذیرفته بودند ولی به آن استوار نماندند، نیت هایشان بد شد، رشوت بستانیدند، حقایق را غیر صحیح وانمودند، و از اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله سرباز زدند، و در تورات هر جا ذکر حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود تحریف کردند و از این جهت گمراه شدند.

وَأَمِنُوا بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ، وَلَا تَشْرَوْا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَلِئَلَىٰ قَاتِقُونَ ﴿٤١﴾

به قرآنی که نازل کرده‌ام ایمان آورید در حالی که آن قرآن کتابی را که نزد شماست یعنی تورات راست می‌شمارد، و نخستین منکران و کافران به آن مباشید و آیه‌های مرا به بهای ناچیز بفروشید و از قهر و غضب من بترسید. (۴۱)

وَمَا آتَيْنَا بِمَا أَنزَلْنَا مُّصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ

أَنزَلْتُ: فعل ماضی - ت: فاعل - مُّصَدِّقًا: حال منصوب - (و) اسم کان - أَوَّلَ: خبر کان منصوب و ایمان آورید به آنچه فرو فرستاده‌ام از قرآن در حالیکه آن فرو فرستاده یعنی قرآن موافق و مطابق در اصول است از توحید و وعده و وعید و تصدیق کننده‌ی چیزی است که در پیش شماست یعنی تورات و اول گروه ناگرویدگان مباشید و آن کتاب آسمانی و توحید و عبادت خدا و عدالت در میان مردم است.

وَلَا تَشْتَرُوا بِآبَائِنِی ثَمَنًا قَلِيلًا

وَلَا تَشْتَرُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - ثَمَنًا: مفعول به - قَلِيلًا: نعت، شراء در اینجا به معنی فروش است

و آیه های کتاب مرا که تورات است به بهای اندک بدل نکنید و بفروشید. مخاطب علمای یهودند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف و امثال او آیات تورات را تحریف می کردند و امر محمد ﷺ را می پوشیدند. این را سه معنی گفته اند -

یکی آن است که می گوید - دنیا را بدین مخرید و خدای عزوجل در قرآن جایها ذم کرده است ایشان را که دنیا بر دین اختیار کردند. معنی دیگر آن است که کعب اشرف و اصحاب او که علماء جهودان بودند. نعت مصطفی ﷺ که در تورات خوانده بودند پنهان می داشتند و از مهتران خویش که جنگ می کردند بدان سبب رشوتها می گرفتند و می ترسیدند که اگر بیان نعت محمد ﷺ کنند آن رشوتها از ایشان فایت شود.

سه دیگر معنی آنست که ابوالعالیه گفت: لَا تَأْخُذُوا عَلَیْهِ اجْرًا چون مسلمانی را دین حق بیاموزید بدان مزد مگیرید.

وَأِیُّنَا فَاتَّقُونَ

و خاصه از من بفروختن کتاب ربانی به حطام دنیای فانی بترسید و از عذاب من بپرهیزید. مصطفی ﷺ گفت: اصل تقوی پرهیزگاری است، و جای متقیان بهشت باقی و نعیم جاودانی است.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۴۲﴾

شما که دانائید، حق را به باطل می آمیزید و حق را پنهان مدارید در حالیکه به حقانیت آن واقف هستید. (۴۲)

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تَلْبِسُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - الْحَقَّ: مفعول به

و سخن حق و راست را که در تورات از صفات پیغمبر ﷺ آمده: به ناحق که شما به دست خود می نویسید می آمیزید. شیخ سعدی گفت:

حق از بهر باطل، نشاید نهفت

از آنجمله دامن بیفشاند و گفت:

مولانا گفت:

آن سر پیغمبران بحر صفا
بود ذکر عز و صوم و اکل او

بود در انجیل نام مصطفی
بود ذکر حلیها و شکل او

و گفته‌اند این خطاب با منافقان است که بظاهر کلمه شهادت می‌گفتند و در دل کفر می‌داشتند که باطل بود و نیز گفته‌اند این خطاب با جهودان است. و می‌پوشانید حق را که صفت (نعت) مصطفی ﷺ است و شما می‌دانید که این همان پیغمبر است که نعت او می‌پوشانید و حال آنکه می‌دانید پیغمبری او راست است البته حق در معنای مختلف آمده است.

۱- به معنی الله ۲- قرآن ۳- اسلام ۴- عدل ۵- توحید ۶- صدق و...

وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿۱۳﴾
و نماز برپا دارید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید. (۴۳)

وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ

وَأَقِمْوُا: فعل امر- (و)فاعل- الصَّلَاةُ: مفعول به

نماز را برپای دارید، با مسلمانان بران وجه که ایشان می‌گذارند و به رکوع و سجود بروید فروتنانه کرنش برید و خم شوید به همراه خاشعان در برابر امر او خشوع کنید، چون نماز شعار مسلمانان است و شفاء بیماران، و سبب گشایش کارها حدیثه بن یمان گفت: هر گاه که رسول خدای را کاری سخت پیش می‌آمد در نماز می‌شد و آن کار بر وی آسان می‌گشت «مصطفی ﷺ» «ابوهریره» را دید که از درد شکم می‌نالید و به روی در افتاده بود گفت: فَصَلَّ فَإِنَّ فِي الصَّلَاةِ شَفَاءً پس نماز بخوان بدرستی که در نماز شفائی است. و نیز نماز را در معنای رکوع گرفتند تا اینکه یهود را از نماز قبلیشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند. و زکات بدهید از مال بطریق اهل اسلام، زکوه در نماز پیوست و در قرآن هر جای که ذکر نماز کرد ذکر زکوه در آن پیوست. بوبکر صدیق گفت: آنکه که قتال اهل‌رده در گرفت و الله که آنچه را در هم پیوست من آن را از هم باز نمی‌کنم و جدا نمی‌گردانم، یعنی نماز و زکوه- اندر نماز عبادت حق است و اندر زکات خُلق با خلق است. معنی زکات افزون است یعنی هر مالی که زکات از آن بیرون کنند بيفزاید، و نماز گزارید با رکوع کنندگان یعنی نماز جماعت مصطفی ﷺ گفت: یک نماز جماعت چنانست که بیست و پنج نماز به تنها، بروایتی بیست و هفت.

مولانا گفت:

مردم از مسجد همی آمد برون
که ز مسجد می برون آیند زود
با جماعت کرد و فارغ شد ز راز
چونکه پیغمبر بدادست السلام

آن یکی می رفت در مسجد درون
گشت پرسیان کین جماعت را چه بود
آن یکی گفتش که پیغمبر نماز
تو کجا در می روی ای مرد خام

گفت آه و دود از آن آه شد برون
شب بخواب اندر بگفتش هاتمی
آه او می داد از دل بوی خون
که خریدی آب حیوان و شفی
حرمت این اختیار و این دخول
شد نماز جمله خلقت قبول

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ نَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۴۴﴾

شما که کتاب آسمانی می خوانید! چگونه مردم را به نیکی فرمان می دهید و خودتان را از یاد می برید آیا نمی فهمید؟ (۴۴)

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ نَتْلُونَ الْكِتَابَ

وَأَنْتُمْ: مبتدا- نَتْلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- الْكِتَابَ: مفعول به- جمله خبر.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ی یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیرخوارگی بود، می گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد- یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله- پایدار باش زیرا بر حق است. بدین گونه مردم را به پابندی به اسلام دستور می دادند، اما خود را فراموش می کردند. علما گفته اند: هر چند خطاب به یهود است، مراد عامه ی مردم است. می گوید: آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید که از گناهان دست بردارند در حالیکه خود را فراموش می کنید و خودتان بدان عمل نمی کنید؟ حال آنکه شما کتاب می خوانید و تورات را در اختیار دارید و در آن تهدید خداوند را درباره ی آنکه کردارش مخالف گفتار است، مطالعه می کنید. مولانا گفت:

مرده ی خود را رها کرده است او
ای زبان که جمله را ناصح بدی
مرده ی بیگانه را جوید رفو
نوبت تو گشت از چه تن زدی؟!

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا در نمی یابید و عقل ندارید تا شما را از این کردار زشت باز دارد؟ به نماز کردن و زکوة دادن و دین محمد صلی الله علیه و آله گرفتن می فرمائید و خود عمل نمی کنید. شیخ سعدی گفت:

عالم آنکس بود که بد نکند
عالم ناپرهیزکار کور مشعل دار است،
نه بگوید بخلق و خود نکند

بیفایده هر که عمر در باخت
چیزی نخرید و زر بینداخت

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿۴۵﴾

از صبر و نماز کمک جوئید و آن بسی سنگین است مگر برای فروتنان و خشوع پیشگان. (۴۵)

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ

وَأَسْتَعِينُوا: فعل امر- (و) فاعل

و یاری خواهید از خدای تعالی به شکیبایی در ادای طاعت یا روزه داشتن و بادای نماز فرائض، بدرستی نمازی که بطریق مسلمانان باشد هر آینه بزرگ و دشوار و گران است مگر بر خشوع کنندگان و آرام گرفتگان بر طاعت که مومنانند چون عبادت برایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان به پرستش حق مُرتاض گشته و در مقابل ریاضات و پاکی نفس عطاها و بخششها از افاضات حق بر ایشان رسیده مجاهد گفت:

این صبر به معنی صوم است و خطاب با جهودان است، قرطبی می‌گوید از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود.

رب العالمین ایشان را به روزه و نماز فرمود. روزه بدان فرمود تا حرص و شره ببرد، و نماز بدان فرمود تا کبر ببرد و خشوع آرد.

بعضی مفسران گفتند: این خطاب با مسلمانان است، می‌گوید شما که مسلمانان اید و بهشت جاودانه و رضای حق می‌طلبید. بر اداء طاعت و باز ایستادن از معصیت شکیبا باشید. مولانا گفت:

هر نبیی زو بر آورده برات استعینوا منه صبراً و صلات

وَأَنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

ها: اسم آن - ل: مزحلقه - کبیره: خبر آن.

این طاعت شغلی بزرگ است و کاری بس سنگین، مگر بر ترسندگان و مومنان برآستی و درستی. خشوع بیمی است با هوشیاری، خاطر را از حرمت پرکند و اخلاق را تهذیب نماید، و اطراف را ادب کند.

بیت:

جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک و خدمت آسان شود

و در آثار بیارند علی علیه السلام در بعضی از آن حربهای وی تیری به وی رسید چنانکه پیکان در استخوان وی بماند جهد بسیار کردند جدا نشد گفتند تا گوشت و پوست بر ندارند و استخوان نشکنند این پیکان جدا نشود، بزرگان و فرزندان وی گفتند اگر چنین است صبر باید کرد تا در نماز شود. چون در نماز و مناجات شود گویا اینکه از این جهان بی‌خبر است. صبر کردند تا از فرائض و سنن فارغ شد و به نوافل و فضائل نماز شروع کرد. مرد معالج آمد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشکست و پیکان بیرون گرفت و علی علیه السلام گفت درد من آسان‌تر است. گفت اندر آن ساعت که من به مناجات الله باشم اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان در من زند از لذت مناجات الله از درد تن بی‌خبر باشم و این بس عجیب نیست نمونه‌ی آن را شما از زنان مصر که چون زلیخا را بدوستی یوسف ملامت کردند دیدید که در جای خود خواهد آمد.

آنانکه یقین دارند پروردگار خویش را ملاقات خواهند کرد و به سوی او باز می گردند. (۴۶)

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

هم: اسم ان - مُلَاقُوا: خبر ان

ظن را دو معنی است - هم یقین و هم شک، و در قرآن ظن زیاد آمده است پس در صفت فروتنان می فرماید. آنست که نماز باری گران سنگ است بر آنکس که به رستاخیز ایمان ندارد و به دیدار الله امید ندارد و از رسیدن بر الله و حساب و کتاب بیم ندارد اما قومی که به رستاخیز و ثواب و عقاب و الله ایمان دارند طاعت و عبادت بر ایشان گران نیاید، و یقین دارند که به درگاه الهی و به جزای پروردگار خویش می رسند و بدرستی که این نیز می دانند که ایشان به سوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن باز گردند گانند. یعنی در نماز قرب خدا بوده و گویا آن را ملاقات با خدای تعالی می دانند و یا اینکه در روز حشر برای حساب و کتاب با خدای تعالی روبرو می شوند. پیر هرات در حق دیدار با خدا گوید:

از دیدار شناخت او افزایش، لیکن دیدار به قدرت شناخت آید.

از عارف در جهان نشان نیست، زبانی از معرفت نشان دهد که در او جان نیست، الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است. الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم، و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.

يٰۤبَنِي إِسْرَءِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

ای پسران اسرائیل! یاد کنید نعمت های مرا که به شما ارزانی داشتم و اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم. (۴۷)

يٰۤبَنِي إِسْرَءِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

أَذْكُرُوا: فعل امر - (و) فاعل - نِعْمَتِي: مفعول به

ای بنی اسرائیل! (فرزندان یعقوب)، به یاد آورید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم، و اینکه من شما را از انواع نعمتها برتری دادم. اشارت است بلطف و کرم حق بر بندگان و مهربانی وی برایشان، منت می نهد برایشان که منم خداوند کریم و سپاس دارند. اینست که به بنی اسرائیل گفت أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ای فرزندان اسرائیل شکر نعمت من بگزارید و حق نعمت من بر خود بشناسید تا مستحق زیاده گردید و نیکنام و بهروز شوید، بسا فرق هاست میان بنی اسرائیل و میان این امت - ایشان را گفت أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ و این امت را گفت أَذْكُرُونِي ایشان را گفت نعمت من فراموش مکنید و این امت را گفت مرا فراموش مکنید.

بیت:

گر ناله کند سیاهکاری باشد

در بر آن را که چون تو یاری باشد

و برآستی برتری داده‌ام اجداد شما را و فضل نهادم بر عالیشان که در روزگار ایشان بودند فضیلت و نعمت افزونتان بخشیدم که افتخار آبا و اجداد مایه افتخار فرزندان است.
مراد آنانکه اهل کتاب بوده و در کفر و ضلالت بسر می‌بردند و بت پرست شده بودند.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

و از آن روز، که کس بکار کس نیاید و از او شفاعتی نپذیرند و از او عوضی نگیرند و هیچ فریاد رسی در آن روز نخواهد بود بترسید. (۴۸)

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

وَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - يَوْمًا: مفعول به - يُقْبَلُ: فعل مضارع مجهول - شَفَعَةٌ: نایب فاعل و بترسید از روزی که در آن به حساب همگان رسیدگی می‌شود و از دست کسی بر کس دیگر کاری ساخته نیست یعنی مقربین بارگاه الهی نمی‌توانند کافران و دشمنان خدا را در روز حق‌گذاری از مکافات کفایت کنند و از او میانجیگری برای کافران پذیرفته نمی‌گردد. جهودان می‌گفتند، پدران ما پیغامبران بودند ایشان از بهر ما شفاعت کنند، ربّ العالمین ایشان را نومید کرد و گفت: هیچ کس از برای کافران در روز رستاخیز شفیع نپذیرند. و ایشان را بر الله یاری ندهند چنانکه ایشان را شفیع نیست، روز رستاخیز ایشان را یاری دهنده نیست. معنی آنست که هیچ شفاعت نپذیرند مگر شفاعت که به دستور حق تعالی بود چنانکه گفت: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ. و مصطفی ﷺ را مقام شفاعت است و او را دستوری داده‌اند، برای شفاعت در اینجاست شفاعتی را که اهل سنت بدان قایلند انکار نباید کرد. پیر هرات گفت: در آن محلت که سنت پای گیرد، بدعت زهره ندارد که جای گیرد. سنی باش که با ایمان در خاک شوی، راه مبتدعان مرو که زود هلاک شوی.

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

ای بنی اسرائیل! بیاد آورید آن زمانی را که از ستم فرعون و فرعونیان نجات دادیم. از دست آنانکه بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند پسران را می‌کشتند و زنان را ننگه می‌داشتند و این سختی و بلا امتحانی بزرگ از جانب پروردگارتان بود. (۴۹)

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ

يَسْؤُمُونَكُمْ: یعنی بر سرتان می آورند (می رسانند)، فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به - سؤء: مفعول به ثانی

و یاد کنید ای بنی اسرائیل زمانیکه شما را مراد اجدادتان را از دست فرعون و فرعونیان برهانیدم. منت بر فرزندانانتان نهاد زیرا که حصول اولاد سبب آباء و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود؟ از اتباع و متعلقان فرعون و کسان وی برهانیدم و کسان وی قبطیان بودند که برای فرعون کار می کردند و بنی اسرائیل را به سخره می گرفتند و فرعون بقوت ایشان بنی اسرائیل را می رنجانید. و فرعون نامی است از ملوک عمالقه چنانکه ملک روم را قیصر گویند. و ملک پارس را کسری گویند و ملک مصر را عمالقه فرعون می گفتند.

و نام فرعون، موسی، ولید بن مصعب بن ریان بن ثروان و کنیت وی ابوالعباس قبطی بود، می گوید، فرعون و فرعونیان شما را سخت عذاب می کردند یا می چشانییدند بشما سخت ترین و بدترین عذاب را در برابر واگذاری کاری. ابن اسحق گفت: برای هر فرقه ای از ایشان کاری پدید کرد قومی را بنا و عمارت، قومی را کشاورزی و زراعت، قومی را چون بردگان در خدمت خود بداشت، و کسی که حرفه ای نداشت به شغلی نگماشت جزیت بر وی نهاد. در باب سوء العذاب گفته اند: آنست که به سبب خوابی که فرعون دیده بود منجمان گفته بودند در تعبیر آن خواب که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک بر دست او بود. و سبب آن بود که فرعون را بخواب نمودند که آتشی از سوی بیت المقدس در مصر می افتاد و جمله قبطیان و خانه های ایشانرا می سوخت، و بنی اسرائیل را نمی سوخت.

فرعون جادوان و کاهنان را برخواند و قصه بگفت ایشان گفتند در بنی اسرائیل غلامی پدید آید که زوال ملک تو در دست وی بود پس فرعون بفرمود تا پسران ایشانرا می کشتند. و زنان را زنده می گذاشتند و کارهای صعب به ایشان می فرمودند، صد سال در دنیا درین بلا و محنت بودند. رب العالمین گفت:

وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

وَفِي ذَٰلِكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - بَلَاءٌ: مبتدا مؤخر

در این کشتار پسران و به خدمت گماردن دختران و زنان شما محنتی و آزمایشی بود برای شما از طرف پروردگار شما این است بلائی و فتنه ای عظیم که به شما از ایشان بود که من شما را از این فتنه ها و بلاها برهانیدم.

و همچنین بنی اسرائیل چندین سال درین بلا گرفتار بودند و رنج و الم فرعون می کشیدند و صعب تر ازین بلا نباشد که پسران خود را بدست خود بکشند. و بر شکم زنان، مردان نامحرم دستها بمالند. حاصل کلام آنکه مادر موسی روزی نان می پخت ناگاه بدرد زادن افتاد در ساعت فرزندی بوجود آمد چون ماه تابان با ملاحظت تمام چنانچه چشم از نور او خیره می گشت در این حالت ناگاه موکلان

فرعون در رسیدند خاتون (نام مادر موسی، زن عمران) در ماند و ندانست که چه حيله سازد اندیشه ها می کرد و می گریست و هیچ چاره در خاطرش نیامد ناگاه از گوشه خانه آوازی بشنید.
ای مادر موسی کودک را شیر بده و اگر ترس از کشته شدن او داری کودک را در رود نیل انداز و مترس و غم مخور وی را سلامت بتورسانیم و او را از جمله پیغمبران مرسل گردانیم مادر موسی این بشارت شنیده شاد گشت و بطلب درودگری رفت چون از خانه بیرون رفت جبرئیل بر مثال درودگر می رفت گفت صندوق می توانی ساخت؟ گفت موجب خواهش دل بسازم پس بخانه آورده صندوقی ساخته بیرون رفت مادر موسی در آن صندوق جای نشستن موسی نیکو کرد پس او را شیر داد و در پارچه حریر پیچیده در صندوق نهاد و قفل بر زد. مولانا گفت:

باز وحی آمد که در آبش فکن	روی در امید دار و مو مکن
در فکن در نیلش و کن اعتماد	من ترا با وی رسانم رو سپید
از جنون میگشت هرجابد جنین	از حیل آن کور چشم دور بین
کان یکی دریاست بی غور و کران	جمله دریاها چو سیلی پیش آن
چه خرابت میکند نفس لعین	دور می اندازدت سخت این قرین
آتش را همیزم فرعون نیست	ورنه چون فرعون او شعله ز نیست

فی الجمله مادر موسی صندوق را در رود نیل انداخت و خواهر موسی بدنبال صندوقچه می رفت که چه می شود و به فرمان خدای تعالی صندوقچه بالای آب می رفت تا از آن نهری که بجانب سرای فرعون می رفت روان شده به کوشک فرعون رسید و نزدیک پنجره های آهنی شد مادر موسی دختر را وصیت کرده بود که در پی صندوق چنان برود تا هیچکس نداند که پیروی صندوق می کند چون صندوق به پنجره آهنی درآمد و جبرئیل آنرا بسوی فرعون روان کرد بحوضی که در میان خانه او بود رسید فرعون لعین با آسیه خاتون (رض) بر تخت نشسته بود پس آسیه خاتون برفت و ببیند چه چیز است چندان جهد کرد نتوانست سر صندوق را بگشاید آنگاه آسیه خاتون بدل بسم الله الرحمن الرحیم گفت در حال صندوق بگشاد و کودکی دید تابان چون ماه شب چهارده آسیه خاتون گفت این روشنایی چشم من و تو خواهد بود خدای تعالی در سوره ی قصص آیه ۹ می فرماید.

وَقَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَّا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ،
یعنی زن فرعون (آسیه) گفت: این فرزند را مکش که ما را فرزند نیست او را بجای فرزند داریم و آنان نمی دانند.

پس فرعون رضا داد، او را در کنار گرفت و مهر و محبتش زیاده گشت در حال فرمود که دایه بیارید تا این کودک را شیر دهد خواهر موسی در آنجا حاضر بود گفت من شما را دایه ای نشان دهم او را بیاورید. خواهرش نزدیک مادر رفت که از بهر شیر دادن برادرم دایه طلب می کنند مادر موسی پیش رفت و کودک را در کنار گرفت در ساعت شیر بخورد و خوشحال گشت.

از غزلیات مولانا:

همچو موسی کم خوریم از دایه شیر زانکه مست شیر و پستان توایم

هامان پلید، وزیر فرعون، آنجا ایستاده بود همه احوال مشاهده می کرد گفت ای زن مگر این کودک فرزند توست مادر موسی گفت این فرزند من نیست و لیکن شیر من او را خوش آمده است فرعون گفت هر ماه این دایه را دویست دینار بدهند چون مدتی بر آمد روزی موسی ریش فرعون گرفت و از دست دیگر مشتی سخت بر دهن او زد.

فرعون لعین در خشم شد گفت این کودک را بکشید. در حال آسیه خاتون پیش آمد این کار کودکانه است که او را می کشی تو همه کودکان بنی اسرائیل را کشته ای، هامان دو طشت یکی را پر از آتش و دیگری را پر از یاقوت کرده بیاورد و پیش موسی نهاد و گفت اگر در آتش دست نهد تا بدانم که کودک دیگر است و الا همان کودک خواهد بود، موسی خواست که یاقوت را بگیرد جبرئیل علیه السلام در حال دست موسی گرفته بسوی آتش گردانید چون پاره آتش بر گرفت و در دهان نهاد زبانش بسوخت. روزی آسیه خاتون (رض) سر را شانه می کرد شانه از دست وی بیفتاد گفت یا رب فرعون را نگوئسار گردان، فرعون بشنید گفت ای آسیه! مگر به موسی و هارون ایمان آورده ای؟ گفت درین هیچ شکی نیست من بخدای تعالی ایمان آورده مسلمان شده ایمان خود را پنهان داشتم فرعون گفت تو از خدای موسی برگرد تا خانه ی کرین بتو دهم گفت خدای تعالی ما را در بهشت خانه زرین بنا کرده است. فرعون لعین گفت ترا عذاب کنم گفت هر چه خواهی بکن هرگز من از دین موسی بر نگردم فرعون لعین گفت تا جامه ها از تن وی بیرون کنند و هر چهار دست و پای او به میخ آهنی بر زمین دوزند همچنان کردند چون محنت درد به دل آسیه رسید فرعون لعین گفت ای زن از دین موسی برگرد تا از عذاب من برهی آسیه گفت ترا با تن من کار است با دل من نیست. فرعون پلید فرمود تا گردون آهنی آورده برویش بنهند همچنان کردند حق تعالی حجاب از چشم آسیه خاتون برداشت تا در بهشت نگرست پس فرشته سیمی از بهشت آورد تا جان آسیه بدان سبب شد از دنیا رحلت کرد. موسی و هارون علیه السلام فرعون را دعوت می کردند اما هیچ فایده ای نبخشید.

فرعون گفت بگذارید مرا که من موسی را بکشم. موسی خواست که از سرای فرعون بدر رود که قبطیان قصد موسی کردند که بگیرند و بکشند به فرمان خدای تعالی آن شیران که بیرون سرای آن پلید بسته بودند قصد قبطیان کرده همه را بدریدند. خبر به فرعون بردند. فرعون گفت همه از شومی موسی است. با وجود تبلیغ اینها و کشیدن رنج و بلا ایمان نیاوردند ندامت یا موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از مصر بتاریکی شب بیر چنانکه کسی قبطی ازین معنی آگاه نشود و باید که بلب دریا مقام کنی تا از دریا بگذرانیم و فرعون را به همراه قومش غرق سازیم و شما را از شر ایشان برهانیم.



وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ ﴿۵۰﴾

آن هنگام را یاد آورید که دریا را برای شما از هم بشکافتیم و نجاتان دادیم و فرعونیان را غرق کردیم و شما می نگریستید. (۵۰)

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ

أَغْرَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ءَالَ: مفعول به - فِرْعَوْنَ: مضاف الیه - وَأَنْتُمْ: مبتدا - نَنْظُرُونَ: فعل و فاعل، جمله در محل رفع خبر

و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن هنگام را که بشکافتیم به سبب نجات شما دریای قلزم را و قتیکه از فرعون می گریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما، پس برهانیبیم شما را از آن لشکر و به آب غرق کردیم کسان فرعون را و می نگریستید بدریا که چگونه شکافته می شد یا به فرعونیان نگاه می کردید که چگونه غرق می گشتند.

این منتهی دیگر است و نعمتی دیگر که الله تعالی در یاد ایشان می دهد. الله تعالی به موسی و حی فرستاد که یا موسی این بندگان بر افروختند همه شب تا قبطیان را گمان افتاد که ایشان به خانه های ساکن نشسته اند موسی به فرمان خداوند عزوجل از مصر بیرون شد و با وی ششصد هزار مرد جنگی و بیست هزار بود که سن ایشان بین ۲۰ تا ۶۰ بود، چون بیرون آمدند راه نبردند متحیر فرو ماندند، تا ایشان را به قبر یوسف نشان دادند، پس فرعون بدانست که ایشان از مصر بیرون شدند. فرعون و قبطیان با لشکری انبوه بیرون آمدند و جمعی عظیم بودند و هامان (نام وزیر فرعون) در مقدمه ی ایشان، تا به موسی و بنی اسرائیل نزدیک شدند. پس لشکر موسی چون به کنار دریا رسیدند، در پیش دریا را دیدند و در پس دشمنان را، فریاد بر آوردند که یا موسی پیش از آمدن تو ما بدست ایشان رنجه و کوفته بودیم و پس از آمدن تو همچنان، موسی گفت: چه دانید، باشد که خداوند شما آن دارنده و پرورنده ی شما دشمن شما را هلاک گرداند. چون دشمن نزدیک تر رسید و ایشان همچنان متحیر مانده گفتند یا موسی اینک ما را دریافتند، چون در ماندگی بنی اسرائیل بغایت رسید الله تعالی و حی فرستاد به موسی که «ان اضرب بعصاک البحر» عصا در دریا زن موسی عصا در دریا زد در حال، دوازده راه در آن بریده شد آشکارا، برای عبور بنی اسرائیلیان پس الله تعالی باد را فرمود و آفتاب را تا بر قعر دریا تافت و خشک کرد. مولانا در مثنوی گفت:

ورنه کی کردی بیک چوبی هنر موسی فرعون را زیر و زیر

غزلیات مولانا:

گلهای زرد و سرخ بین، آشوب و بردا برد بین در قعر دریا گرد بین، موسی عمرانی است این و گفته اند که چون فرعون بکناره ی دریا رسید و آن راهی بریده دید در قعر بحر، کسان خود را گفت دریا از هیبت من شکافته شد فرو روید بدنبال ایشان گویند اسب فرعون از دریا باز رمید و داخل آب نمی رفت تا جبرئیل فرود آمد بر مادیانی نشسته و آن مادیان از پیش فرعون بدریا در کشید اسب فرعون از پی آن دور رفت، و جمله ی لشکر از پی وی در شدند، فرعون در هنگام غرق شدن گفت: ایمان آورده ام بخدا و رسول او و من از جمله ی مسلمانانم چون لفظ ایمان بر زبان آورد جبرئیل مثنی گل در

دهانش نهاده و گفت ای ملعون اکنون عذاب خدای تعالی بتو رسید لهذا ایمان می آوری سودی ندارد. پس به فرمان خداوند عزوجل دریا بهم باز افتاد و جمله هلاک شدند. غزلیات مولانا:

آتشِ فرعون بُکش ز آبِ بحر مفرشِ نمرود به آتشِ سپار

پس از آنکه غرق شدند الله تعالی دریا را فرمود تا موج زد و جسد فرعون را بیرون افکند و بنی اسرائیل در وی می نگرستند. پس فرعون را با قوم و لشکرش در آب غرق کردیم در حال که نگاه می کردند و یکی از قوم ادعا کرده بود که اگر خدای تعالی ما را تقرب دهد ما ریش فرعون را زمام (افسار) اسب سازیم آن روز بر کناره دریا فرعون لعین را با ریش سرخ مرده یافت ریشش برید و زمام اسب ساخت. نقل است که این روز روز عاشورا بود، در حدیث شریف است از ابن عباس روایت شده که رسول خدا آن هنگام به مدینه آمدند دیدند یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند، پس از آنان پرسیدند این چه روزی است که شما به مناسبت آن روزه می گیرید؟ یهودیان گفتند این روزی است که خدای تعالی بنی اسرائیل را از دست دشمنان نجات داد و موسی آن روز را روزه گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: روز نهم و دهم هر دو روز را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید.

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۵۱﴾

و یاد آورید آن هنگام که با موسی چهل شب وعده کردیم و پس از او گوساله پرستیدند و در حالیکه ستمکار بودید. (۵۱)

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً

وَعَدْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - أَرْبَعِينَ: مفعول به ثانی - لَيْلَةً: تمیز

و یاد کنید آن را که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب وعده آمدن موسی بجانب طور، می گوید وعده نهادم و وقت تعیین کردم به موسی بر کوه طور به مدت چهل شب تا برای شما تورات بستانند این چهل شب به قول اکثر مفسران تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذیحجه بوده است. چهل شب گفت اما چهل روز مراد است بعد از اینکه از مصر بیرون آمدند. دریا را باز گذاشته و دشمن به آب کشته، موسی را گفتند:

« ما آتینا بکتاب كما وَعَدْتَنَا »

کتاب خدا را که وعده دادی برای ما نیاوردی، موسی گفت - از این پس تا چهل روز برای شما کتاب آرم که خداوند عزوجل مرا این وعده نهاد موسی، هارون را بجای خود بر بنی اسرائیل گماشت موسی به هارون گفت خلیفه‌ی من باش و از این پس در قوم من کارها را من و نیکی کن و مهربان باش و دلها را مراعات کن.

موسی این بگفت و ایشانرا چهل روز وعده داد و به میعاد حق شتافت بنی اسرائیل وعده‌ی خلاف کردند شبانروزی بدو روزی می شمردند و پس از غیبت موسی به بیست شبانروز عاصی شدند، و گوساله سامری را بخدایی گرفتند.

از غزلیات مولانا:

صد جام بنوشیدم، صد گونه بجوشیدم صد کاسه بریزیدم، صد کوزه در اشکستم
گوساله‌ی زرین را آن قوم پرستیده گوساله‌ی گر گفتم گر عشق بنپرستم
این است رب العالمین گفت:

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ - وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

اَتَّخَذْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - اَلْعِجْلَ: مفعول به - (و) حالیه - وَأَنْتُمْ: مبتدا - ظَالِمُونَ: خبر
پس از آن، گوساله پرستی پیش گرفته اید، گوساله ای که سامری آن را ساخته بود و معبودتان کرده بود
و در حالیکه برخود ستمگر شده بودید. حافظ گفت:

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوہ مخر سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد
حافظ ارجان طلبد غمزہ مستانہ ی یار خانه از غیر پرداز و بھل تا ببرد

چون شما پس از رفتن موسی به طور برای خدا شریک و انباز ساختید و گوساله را بخدایی گرفتید
بدینجهت شما ستمکارانید. موسی به آنان گفت:

گفت موسی با یکی مست خیال کای بد اندیش از شقاوت و ز ضلال
گرد از دریا بر آوردم عیان تا رهیدید از شر فرعونیان
ز آسمان چل سال کاسه و خوان رسید وز دعایم جوی از سنگی دوید
چوب شد در دست من نراژدها آب خون شد بر عدوی ناسزا
بانگ زد گوساله از جادوئی سجدہ کردی کہ خدای من تویی
سامری خود کہ باشد ای سگان کہ خدائی بر ترا شد در جهان
پیش گاوی سجدہ کردی از خری گشت عقلت صید سحر سامری
گاو زرین بانگ کرد آخر چه گفت کاحمقان را این ہمہ رغبت شگفت
چون نبود بوجهل از اصحاب درد دید صد شق القمر باور نکرد
آینہ دل صاف باید تا در او و اشناسی صورت زشت و نکو

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۲﴾

آنگاه از شما در گذشتیم (پس از آن که توبه کردید ما شما را آمرزیدیم) شاید سپاسگزاری کنید.
(۵۲)

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله در محل رفع خبر لعل

سپس از شما در گذشتیم و بعد از آن توبه کردید و شما را آمرزیدیم پس از آنکه چنین عملی منکر از
شما صادر شده شاید شما بر خداوند شکر گزار باشید به جهت عفو و فضل خدا، یعنی با وجود اینکه

شما مرتکب شرک جلی شدید ما گذشت کردیم و توبه‌ی شما را اجابت کردیم و بسان آن فرعون در هلاک شما تعجیل ننمودیم، جرایم آل فرعون نسبت به شما خفیف بود ولی ایشان را هلاک ساختیم تا شکر کنید و قدر احسان ما را بشناسید.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾

و یاد آورید آن هنگام را که برای یافتن هدایت شما به موسی کتاب و فرقان عطا کردیم شاید هدایت یابید. (۵۳)

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - کتاب مفعول به ثانی

و نیز یاد کنید آنرا که به موسی از کتاب تورات و فرقان دادیم، حجتی جدا کننده میان حق و باطل تا مگر شما بوسیله‌ی آن کتاب حجت یابید. گفته‌اند - فرقان اینجا اتفاق البحر است و بر دشمنان نصرت، فرقان اینجا قرآن است. و ممکن است که هدف از فرقان در اینجا معجزات باشد که میان حق و باطل و راستگو و دروغگو جدایی پدید می‌آورد.

یعنی به موسی کتاب دادیم (تورات) و محمد را فرقان (قرآن) بخشیدیم. و زود باشد که گویی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، هدایت ایشانرا خواهد که در عهد رسول ما بودند، و هدایت یافتن ایشان به تورات از راه توحید و اصول دین بود نه از راه فروع، و در اصول توحید کتابهای حق یکسان و برابرند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَنْقُومُ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَوُتُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۵۴﴾

و موسی بقوم خود گفت: ای قوم! شما با گوساله پرستی بخویش ستم کردید که گوساله پرستی اختیار کردید بخالق خود بازائید و خودتان را بکشید که این، نزد خالقان، برای شما بهتر است. پس خدا بر شما ببخشد که او بخشنده و رحیم است. (۵۴)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَنْقُومُ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَوُتُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ﴿۵۴﴾

ذَٰلِكُمْ: مبتدا - خیر: خبر

و یاد آورید آنرا که گفت موسی برای قوم خود ای قوم من! بدرستی که شما بر نفس‌های خود ستم کردید برای اینکه گوساله را بخدایی گرفتید.

قصه: در قوم بنی اسرائیل زرگری بود سامری نام چون موسی هارون را به نیابت خود گذاشته با هفتاد کس روی به کوه طور نهاد. در آن زمان فرصتی بدست آورده سامری بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت امروز بیست روز شده که موسی هفتاد پیری را که به رفاقت خود برده است خدای موسی الطَّيِّبُ بمن

خبر داد که آنها هلاک شدند اگر می‌خواهید تا خدای موسی را بشما بنمائیم تا احوال ایشان به شما بگوید. گفتند: روا بود.

بقولی: در وقت غرق شدن فرعون سامری جوان بود سواری را دید که بر اسب خنگ^۱ نشسته چون اسب وی قدم برداشتی یک مشت گل از زیر سم اسب جبرئیل بر گرفت و نگاه داشت تا آن زمانی که گوساله ساخت و به بنی اسرائیل گفت که بیائید خدایی را سجده کنید، همه در پی او فتادند نزدیک گوساله رسیدند سامری آن مشت گل در دهن گوساله انداخت تا به صدا درآمد. چون بنی اسرائیل آواز شنیدند سامری گفت: اینک خدای شما و خدای موسی! قوم بنی اسرائیل این معنی پسندیدند و اکثراً به گوساله سجده کردند و آنرا پرستیدند پس موسی با هفتاد پیر از کوه طور بازگشت و تورات آورد قوم خویش را دید که گوساله پرست شده و کافر گشته‌اند. عظیم دلتنگ شد و به قوم خود گفت قوله تعالی بِسْمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي: بد است که بعد از من گوساله را بخدایی گرفتید موسی تورات انداخته ریش هارون بگرفت هارون گفت ای پسر ما در من! مرا بگذار من بی گناهم حرف مرا نمی‌شنیدند و فرمان من نمی‌بردند، بلکه نزدیک بود مرا بکشند. موسی گفت آن گوساله که ساخته است؟ گفت: سامری.

موسی سامری را بخواند و تهدید کرد و گفت این گوساله را به چه معنی ساخته‌ای جواب داد یک مشت از خاک زیر سم اسب جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام بر گرفتم و نگاه داشتم چون در دهن گوساله انداختم دیدم به صدا آمد. موسی فریاد برآورد. و گفت الهی چه کسی این گوساله را به صدا در آورد ندا آمد یا موسی او را من به صدا در آوردم. موسی فریاد برآورد و گفت: پس کار تست. و به گنهکاران فرمود که شما خود را بدست خویشان بکشید این کشته شدن شما در نزد خداوند بهتر از زندگانی این دنیا است. توبه کنید و از معصیت بطاعت باز گردید و از کرده پشیمان شوید، و از آفریدگار عذری باز خواهید، گفتند یا موسی به مجرد عذر کار ما راست شود یا نه؟ موسی گفت: نه که شما مرتد گشتید بدانک گوساله را معبود گرفتید و حکم مرتد قتل است.

که شما خود را به دست خویش بکشید بلکه می‌گوید یکدیگر را بکشید- گفته‌اند ظلمتی و تاریکی در ایشان پیچید چنانکه یکدیگر را نمی‌دیدند و نمی‌شناختند و هر یکی را تیغی در دست نهادند و فرمان آمد که یکدیگر را بکشید.

إِنَّهُ هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ

ه: اسم ان- هُو: ضمیر فصل- النَّوَابُ: خبر ان- الرَّحِيمُ: خبر ان ثانی

پس خدا توبه‌ی شما پذیرفت بدرستی که او پذیرنده‌ی توبه از عاصیان است و بر توبه کاران مهربان.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَىٰ لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ نُنْظَرُونَ ﴿۵۵﴾
و بخاطر آرید وقتی را که گفتید: ای موسی ما به تو ایمان نمی آوریم و ترا باور نمی کنیم تا خدا را آشکارا ببینیم پس صاعقه آسمانی شما را بگرفت در حالیکه می نگریستید. (۵۵)

وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَىٰ لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ نُنْظَرُونَ
حَتَّىٰ نَرَىٰ: مضارع منصوب - (نحن) فاعل - لفظُ اللَّهِ: مفعول به - جَهْرَةً: مفعول مطلق

یاد آرید هنگامی را که به موسی گفتید که ما باور نمی کنیم که تو می گویی که این کلام خداست تا زمانی که خدا را آشکارا به چشم ببینیم موسی هفتاد مرد از ایشان را برگزید و ایشانرا روزه و طهارت و غسل فرمود و پاکی جامه، پس ایشان را به طور برد مفسران گفته اند که موسی از طور باز آمد و بر قوم خویش به پرستیدن گوساله خشمناک شد و با برادر و با سامری سخن درشت گفت، موسی سوگند یاد کرد که آن گوساله را پاره پاره کرده به دریا اندازد در آن وقت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا موسی فلان گیاه بیار و آتش در وی زن تا این گوساله بسوخت و بر روی آب به پراکند، پس موسی بیارمید و خشم وی باز نشست.

گفتند یا موسی: نُرِيدُ أَنْ نَسْمَعَ كَلَامَ رَبِّنَا - خواهیم تا سخن خداوند خویش بشنویم. موسی گفت بر جای خود می باشید تا میغ (ابر) در کوه گیرد و نداء حق شنوید آنگه نزدیک شوید و بسجود درافتید پس موسی به کوه برآمد و حاجبی پیدا شد میان ایشان و میان موسی تا موسی را نبینند، که موسی هر آنگه که با حق سخن می گفت نوری بر وی می تافت که هیچکس از آدمیان طاقت نداشت که در وی نگاه کند، چون خداوند عزوجل با موسی به سخن گفتن شد گرد ایشان به سجود افتادند، و کلام حق بشنوند و از حق شنیدند که گفت:

أَنَا اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحَيُّ الْقَيُّومُ ایشان گفتند یا موسی تا خدای عزوجل را با چشم نبینیم به تو ایمان نیاریم. در آن حال ایشان را صاعقه بگرفت. چنانکه الله تعالی گفت:

گفته اند صاعقه در این آیت بانگ جبرئیل علیه السلام بود که بر ایشان زد بفرمان حق زلزله در زمین افتاد و ایشان جان بدادند. و شما می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیبی بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند بیکبار بمردند و موسی متحیر در ایشان می نگریست و می گفت خداوند با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشان را زنده گردانید.

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾
آنگاه شما را پس از مرگتان، برانگیختیم شاید سپاس دارید. (۵۶)

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
بَعَثْنَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به

پس از مرگ نفس سرکش شما را برانگیختیم و بیداری بخشیدیم یعنی بعد از آنکه شما را به صاعقه میرانیده بودیم تا باشد که شما حق را سپاسداری کنید.

و ظَلَمْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

و ابر را سایبان شما کردیم و در بالای سرتان نکه داشتیم و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم، از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده‌ایم بخورید، آنان بما ستم نکردند بلکه بخودشان ستم میکردند. (۵۷)

و ظَلَمْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ

و ظَلَمْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْغَمَامَ: مفعول به

و به یاد آورید چون سایبان ساختیم برای شما از ابر تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در صحرا مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود و فرو فرستادیم بر شما در بیابان ترنجبین (نام گیاه دارویی) یعنی بعد از غرق فرعون به فرمان پروردگار بنی اسرائیل از مصر رهسپار شام شدند و چون غله تمام می شد مَنْ (ترنجبین) و سَلْوَى (مرغ بریان) جهت طعامشان فرود می آمد. چون صبح می شد هر کس بقدر احتیاج از آن بر می داشت، و مردم در ظلمت شب آنرا گرفته کباب می کردند. روزگار درازی خوراک بنی اسرائیل مَنْ و سلوی بود. از غزلیات مولانا:

خوان چو رسید از آسمان دست بشوی و هم دهان
تا که نیاید از کفت بوی پیاز و گندنا
گفتند پس از آنکه رب العالمین آن قوم را به کوه طور زنده گردانید، و توبه‌ی ایشان که گوساله، پرستیدند قبول کرد، ایشان را فرمود که بزمین مقدسه روید، زمین قدس و فلسطین و اریحاست. پس موسی بر ایشان خشم گرفت و دلتنگ شد از سر دلتنگی بریشان دعای بد کرد. رب العالمین زمین بریشان تا چهل سال حرام ساخت.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ

كُلُوا: فعل امر - (و) فاعل

از این غذای گوارا و لطیف بخورید و به آن قناعت کنید و به روز دیگر ذخیره منهد و بجای آن چیزی تمنا ننمائید یعنی از این میوه‌ها و طعامهای وی هر جا که خواهید و هر چه خواهید خوردنی گوارا بخورید.

وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

(و) اسم کان - يَظْلِمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

ظلم اول این بود که ذخیره کردند چندانکه گوشت تعفن کرد ثانیاً در عوض مَنْ و سلوی، تره و عدس و پیاز تمنا کردند ثالثاً: ظلم بزرگتر از همه گوساله پرستی بود. به کیفر این تجاوزات دچار مصیبت‌ها

شدند. یعنی ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی و لیکن از روی نافرمانی بر نفسهای خود ستم کردند و به رزاقی حق اعتماد ننموده به ذخیره می کوشیدند. مولانا گفت:

دشمن خود بوده‌اند آن منکران زخم خود می‌زدند ایشان چنان

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

و یاد آورید آن هنگام که گفتیم باین دهکده در آئید و از هر جای آن خواهید بی‌زحمت که برای شما آماده شده بفراوانی بخورید و سجده کنان از در در آئید و بگوئید خدایا گناهانمان را بیامرز (خطه گفتن) تا خطاهای شما را ببخشایم و به پاداش نیکوکاران خواهم افزود. (۵۸)

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ

ادْخُلُوا: فعل امر - (و) فاعل - هَذِهِ: مفعول فیه - الْقَرْيَةَ: بدل

و به ایشان گفتیم در روید در این شهر یعنی بیت المقدس بقول مجاهد و قتاده و ربیع و سدی، اما جماعتی دیگر گفتند از مفسران که اریحا بود.

و فراخ می خورید و باسانی هر جا که خواهید عیش خوش می کنید که شما را در آن حساب و تبعات نیست. و این آنکه بود که از صحرا بیرون آمدند فرمود ایشانرا تا در شهر روند پشت خم داده، چنانکه:

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: «چون برای بنی اسرائیل گفته شد که: (بدروازه سجده کنان داخل گردیده و بگوئید که گناه ما را عفو کن) آنها خزیده بسر رانهای خود داخل گردیده و آنچه را که برای‌شان امر شده بود تبدیل نمودند، و بموض کلمه‌ی (حطه) که به معنی: عفو گناه است (حبه) گفتند، یعنی، دانه‌ای است در موی».

حَطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا. فرونه از ما گناهان ما را، خداوند عزوجل می فرماید: شما آمرزش خواهید تا ما گناهان شما بسجود و دعا بیامرزیم و نافرمانیها در گذاریم.

وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

وَسَنَزِيدُ: فعل مستقبل - (نحن) فاعل - الْمُحْسِنِينَ: مفعول به

و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را در ثواب ایشان. و هر که در نیکوکاری بیفزاید وی را در نیکوئی بیفزائیم، و هر که در صدق نیت و تعظیم فرمان بیفزاید وی را در نیکویی پاداش و در بزرگی نواخت بیفزائیم.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که ستم کردند، سخنی جز آنچه دستور داشتند، بجای آن آوردند و آن را تبدیل و تفسیر نمودند پس ما نیز به آنهايي که ستم کردند، به سبب کارهای ناروا که می کردند، از آسمان عذابی سخت نازل کردیم. (۵۹)

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
قَوْلًا : مفعول به - غَيْرَ: نعت - الَّذِي: مضاف الیه

پس بگردانیدند از روی استهزاء آنانکه ستم کردند بر خود تبدیل و تغییر متقارب‌اند - اما تغییر جایی استعمال کنند بر غالب احوال که صفات چیزی بگردد و اصل آن چیز بر جای خود بود. و تبدیل بیشتر آنجا استعمال کنند که چیزی به جای چیز دیگر گرفته شود. یعنی آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن بجز آنچه گفته شده بود گفتند و سخن را تبدیل کردند چون این کلمه بگردانیدند و نافرمانی کردند عذابی از آسمان بیامد و در ایشان افتاد، و به قولی هفتاد هزار از ایشان هلاک شدند و گفته‌اند که ایشان را طاعون بگرفت، یعنی مرگ ساعتی، تا در یک ساعت چندین هزار بمردند. پس ما بر ایشان که ستمکاری کردند به جهت تغییر قول، عذابی و عقوبتی سخت فرستادیم، آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که به یک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و به قولی هفتاد هزار.

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ ۖ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٠﴾

و چون موسی برای قوم خویش آب می خواست، گفتیم: عصای خود باین سنگ زن و دوازده چشمه از آن بشکافت که هر گروهی آبخور گاه خویش بدانست، از روزی خدا بخورید و بنوشید و در زمین به تباهکاری برنخیزید (۶۰)

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ

اسْتَسْقَى: به معنی آب خواست، فعل ماضی - مُوسَى: فاعل - اضْرِبْ: فعل امر - (انت) فاعل و بیاد آورید زمانیکه موسی از برای قوم خود آب خواست بعد از خوردن مَن (ترنجبین، نام گیاه دارویی)

و سلوی (پرنده بلدرچین). ابن عباس و قتاده گفت. قوم موسی آنکه که در رندان^۱ صحرا بماندند و تشنه شدند گفتند یا موسی بیابان بی آب است و ما تشنه، تدبیر چیست؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ مُوسَى، پس خداوند به موسی وحی فرمود که فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ^۲ که عصا بر سنگ زن گفته‌اند: عصای موسی شاخی بود از مورد بهشت، مورد^۳ که آدم با خود از بهشت آورده بود و پس از آدم پیغمبران به میراث بردند تا به شعیب پیغامبر رسید و شعیب به موسی داد و طول آن ده گز و سر آن دو شاخ بود، پس به موسی گفتیم عصای خویش بر سنگ زن تا چشمه‌های آب از آن روان شود و آن سنگ چهار سوی بود چون عصا بر آن زد هر سوئی سه جوی روان گشت. از غزلیات مولانا:

صخره موسی گر ازو چشمه روان گشت چو جو

جوی روان حکمت حق، صخره و خارا دل من

اینست که رب العالمین گفت:

فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا

فَأَنْفَجَرَتْ: فعل ماضی - اثْنَتَا عَشْرَةَ: فاعل - عَيْنًا: تمیز منصوب

انفجرت: از فجر الماء. باب انفعال برای پذیرش اثر، به معنی آب راه باز کرد و جاری شد.^۳

پس شکافته شد از آن سنگ دوازده چشمه به عدد اسباط (قبیله‌ها) جمع بسط. چون بنی‌اسرائیل به دوازده قبیله منقسم و تعداد نفوس قبیله‌ها مختلف بود از آب چشمه بیاشامیدند و هر قبیله‌ای می‌دانست که جوی ایشان کدام است.

مولانا گفت:

ز آسمان چل ساله کاسه و خوان رسید وز دعایم جوی سنگی بردوید

قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ

عَلِمَ: فعل ماضی - كُلُّ: فاعل - مَّشْرَبَهُمْ: مفعول به

بدرستی که دانست هر یکی از آدمیان یعنی از قبیله‌ها آب خود را بخورند از من و سلوی و از آب چشمه بیاشامید از روزئی که خدای تعالی از من و سلوی بی رنج و تعب بشما داده بخورید و از حد در مگذرید.

^۱ - تراشه ریزها

^۲ - در خنجه‌ای زیبا

^۳ - هدف بیان معجزه حضرت موسی علیه السلام و وانمود کردن ناسپاسی و ناشکری قوم بنی‌اسرائیل است. لذا سنگ خاصی مد نظر نبوده و در صحیفه «سفر الخروج» از تورات از آن به نام «صخره» ... یاد شده است. و در مورد حجم و شکل سنگ در تفسیر المراغی جزء ۹ ایه (... ان اضرب بعصاك الحجر ...) اعراف/ ۱۶۰ این عبارت به چشم می‌خورد. در تفسیر المراغی جزء اول ذیل ایه (فقلنا اضرب بعصاك الحجر ...) بقره/ ۶۰ آمده است: ... حجراً من اصحار الصحراء قال الحسن لم يكن حجراً معیناً ...

كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

تَعَثُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - مُفْسِدِينَ: حال

و بخورید و خوش بیاشامید و شکر این نعمت هستی و روزی بی رنج را بکنید و اندر زمین تباهکاری
مکنید و گزاف کار مباحثید.

زناده بر سبیل طعن گفتند که چه صورت بندد و کدام عقل دریابد که سنگی بدان کوچکی و وزنش
بدان مختصری زیاده از وزن آن آب بیرون دهد و جویها روان شود. جواب ایشان آنست که این از
معجزات است و معجزات کارهای خارق العاده است. و هم از این باب است که مصطفی ﷺ به غزایی
بود (در جنگی) و ایشان را آب نرسید و از سر انگشتان رسول خدا جویهای آب روان گشت، چندانکه
هزار و چهارصد کس از آن سیراب گشتند.

وَإِذْ قُلْتُمْ يٰمُوسَىٰ لَنْ نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ
بَقْلِهَا وَقِشَاطِهَا وَفُومَهَا وَعَعْدِسَهَا وَيَصْلٰهَا ۚ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنٰى
بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهَيِّطُوا مَضْرًا ۚ فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِيتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ
وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
الْنَّبِيِّنَ يَغْتَرِ الْحَقُّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

و یاد آورید وقتی که به موسی اعتراض کردید و گفتید: ای موسی! ما یک خوراک ساختن نمی توانیم
صبر کنیم پروردگار خویش را بخوان تا از آنچه زمین همی رویاند، سبزی و خیار و گندم و عدس و
پیاز، برای ما برون آرد. گفت: چگونه پست تر را با بهتر عوض می کنید، شهری فرود آید تا این چیزها
که خواستید بیایید و به سبب این کبر و سرمستی و غرور ذلت و مسکنت بر آنها مقرر شد و بغضب
خدا مبتلا شدند، زیرا آیه های خدا را انکار می کردند و پیغمبران را بناروا می کشتند، چونکه نافرمان
شده بودند و تعدی می کردند. (۶۱)

وَإِذْ قُلْتُمْ يٰمُوسَىٰ لَنْ نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ
بَقْلِهَا وَقِشَاطِهَا وَفُومَهَا وَعَعْدِسَهَا وَيَصْلٰهَا ۚ
بقل: سبزیجات - قشّاء: خیار - فوم: سیر - بصل: پیاز

و یاد آورید آن را که گفتید ای موسی ما هرگز تنها بر یک طعام صبر نتوانیم کرد.

یعنی من و سلوی، هر چند دو طعام بود اما هر دو را در هم سرشته یکی می ساختند.

حسن بصری گفت: قومی برزیگران بودند از اهل گندنا (تره) و پیاز و حبوب، ایشانرا به من و سلوی
فرو گرفتند، نان خواری و مرغ بریانی و ترنجبین، بسی بر نیامد که آن طباع ایشان ایشانرا بر آن داشت

تا آرزوی آن غذاهای ردی^۱ کردند پس بخوان از برای پروردگارت و از او در خواه تا بقدرت خود از آن چیزی که آن را می‌رویانند برای ما بیرون آرد.

چه حق سبحانه تعالی بحقیقت می‌رویانند از سبزه‌ها و تره‌های زمین و از خیار و بادرنگ آن و از گندم یا سیر آن و عدس آن و پیاز آن و خداوند خود را بخوان که اینها را از بهر ما از زمین بیرون آرد. مولانا در مثنوی گفت:

در میان قوم موسی چند کس
بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد نان و خوان از آسمان
ماند رنج زرع و بیل و داسمان

قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ

أَتَسْتَبْدِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الَّذِي: مفعول به - هُوَ: مبتدا - أَدْنَىٰ: خبر، به معنی ناچیز و پست

آیا بدل می‌کنید آن چیزی را بحسب واقع فروتر و پست تر است چون سیر و پیاز به آن چیزی که فی نفس الامر آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین می‌کنید. موسی گفت:

أَهْطِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَآسًا ثُمَّ

لَكُمْ: خبر ان مقدم - مَآ: اسم ان مؤخر

در شهری فرود آید که آنچه می‌خواهید در شهر یابید. گفتند کدام شهر یا موسی؟ گفت: الاض^۲ المقدسة التي كتب الله لكم

جماعتی مفسران گفتند: ایشان را به مصر فرعون فرستادند.^۲

وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ

وَضُرِبَتْ: فعل ماضی مجهول - الذِّلَّةُ: نایب فاعل

و لازم گشت بر ایشان به جزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت خواری و فرومایگی، به جزیه دادن و دیگر آنچه که بر ایشان وضع کرده شد.

وَبَاءٌ وَيَغَضَبُ مِنَ اللَّهِ

وَبَاءٌ: فعل ماضی - (و) فاعل

و به سبب این غرور و سرمستی گرفتار خواری و تنگدستی شدند و در خور خشم خدا گردیدند این همه بدان علت بود که آیات خدا را باور نداشتند. این خواری و بیچارگی و خشم خدایی مرایشان را و

^۱ - غذای بد و تباه و فاسد

^۲ - برخی از مفسرین گفته‌اند: شهر خاصی مد نظر نبوده است - یعنی آنچه شما می‌خواهید در هر شهری فراوان است. «امرهم

موسی أن ينزلوا من التيه و يسكنوا مصرأ فی الامصار ...» المراغی جزء اول ص/ ۱۳۱

باز گشتند از خدا یعنی سزاوار خشم خدای شدند. اینجا یک خشم گفت و جای دیگر دو خشم. بنابراین با وجود ثروت و توانگری بینوا ماندند و از عظمت و عزتی که خداوند به آنها ارزانی داشته بود بر نیامده بخشم و غضبش گرفتار گردیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ

ذَلِكَ: مبتدا - هم: اسم ان - (و) اسم کان - يَكْفُرُونَ: فعل مضارع و فاعل، جمله خبرکان - جمله کانوا یکفرون خبر ذلک

خشم و لعنت خداوند بر ایشان بآنست که پیغامبران را استوار نمی گرفتند و حجت توحید و علامات نبوت که بر زبان موسی و عیسی و محمد ﷺ فرستادند به آیت های تورات کافر می شدند و پیغمبران را چون زکریا و یحیی بناحق و نا واجب می کشتند یعنی به گمان ایشان چیزی که موجب قتل باشد از انبیاء صادر نشده بود.

روایت کرده اند که جهودان چندین پیغمبر را بکشتند و چندین زاهدان برخاستند تا امر به معروف کنند و ایشانرا از آن قتل ها و منکرات باز دارند و در آخر روز ایشان را نیز بکشتند.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند:

« أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ قَتَلَهُ نَبِيٌّ، أَوْ قَتَلَ نَبِيًّا، وَآمَامُ ضَلَالَةٍ، وَمُثْلُ مَنْ الْمُثْلَيْنِ سَخِطَ تَرِينِ »
مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است»

ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

ذَلِكَ: مبتدا - عَصَوْا: خبر

آن کفر که می آوردند و آن قتل که می کردند از شومی نافرمانی و تباهکاری ایشان بود و از اندازه در گذشتن ایشان، قتل ایشان بر آن بود که به فرمان خدای تعالی عاصی شدند و به برگشت عصیان از حد فرمان او تجاوز می کردند، یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آئینه ی دل بیشتر می نشیند. مولانا گفت:

هر گناه زنگی است بر مرآة دل دل شود زین زنگها خوار و خجل
چون زیارت گشت دل را تیرگی نفس دون را بیش گردد خیرگی

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغِينَ مِّنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٢٠﴾

کسانی که مؤمن اند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی اند هر کدام بخدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه غمگین شوند. (۶۲)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰبِغِينَ مِّنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

هَادُوا: یهود شدند، پیروان موسی علیه السلام نصاری: مسیحیان، پیروان کیش عیسی علیه السلام صابغین: جمع صابی به معنی بیرون رفت و آئین خود را ترک کرد، مثل ستاره پرستان و خورشید پرستان.
هر که ایمان آورد به اخلاص از این طوایف بخدا و صفات سلبی و ثبوتی او و بروز قیامت و متعلقات آن بدرستی آنانکه از روی نفاق گرویدند و بزبان اقرار کردند و آنانکه به یهودیت در آمدند و ترسایان و آنها که از دینی به دینی گرایش پیدا کردند یعنی از هر دینی چیزی که خوشش می آمد می گرفتند یا ملائکه می پرستیدند و زبور می خواندند و روی به کعبه آورده نماز می گزاردند و گفته اند صابیان، زنده اند یا ستاره پرستان. محققاً هر مسلمان که از دل پاک و اعتماد درست و راست بغیب ایمان دارند و پیغام پیغمبران را پذیرفته اند پاداششان نزد خداوند محفوظ است.

قوم موسی که بر دین موسی درست آمدند و تغییر و تبدیل نکردند و در انتظار بعثت مصطفی صلی الله علیه و آله نشستند، به وی ایمان داشتند. و همچنین قوم عیسی که بر دین عیسی بودند و در حق عیسی غلو نکردند، و به محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشتند و برین اعتقاد از دنیا بیرون شدند و صائبان همچنین در وقت استقامت کار دین خویش، آنکه گفت هر که از اینان برین اعتقاد و ایمان بماند، و توفیق ثبات و لزوم ایمان یابد و به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و وی را استوار گیرد و به نبوت وی گواهی دهد، تا بر آن بمیرد. ایشان به ثواب ایمان خویش برسند پس مرایشان راست مزد کار ایشان نزد پروردگارشان.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر - هُمْ: مبتدا - يَحْزَنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله در محل رفع خبر

و ترسی نیست بر ایشان در روز حشر یوم یخاف الناس، و آن روز که خلق همه در بیم و هراس باشند ایشان بی بیم و ترس باشند و اندوهگین نشوند و در وقت مجازات برای ایشان از جدایی دنیا و همت های این جهان پس از آنکه نعیم آخرت یافتند هیچ اندوهی نباشد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا ءَاتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٣﴾

و یاد آورد آن هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالا سر شما بردیم، کتابی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و تورات و مندرجات آنرا بخاطر آرید، شاید پرهیز کاری کنید. (۶۳)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ

أَخَذْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مِيثَاقَكُمْ: مفعول به

و یاد کنید آن را که از شما پیمان شما را به متابعت موسی و عمل با احکام تورات گرفتیم، بنی اسرائیل بعد از نزول تورات شروع به تمرد و سرکشی نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما گردن نمی نهیم، حق تعالی کوهی را از کوه های فلسطین که آن را طور می گفتند که آن کوه منسوب بود به طور بن اسمعیل فرمان داد تا سر ایشان بایستاد و چون گریز گاهی ندیدند بر وی در افتاده متحیر شدند. حق تعالی گفت:

خُذُوا مَاءً آتَيْنَاكُمْ يَقْوَىٰ وَآذْكُوا مَافِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
خُذُوا: فعل امر - (و) فاعل - مَاءً: مفعول به

فراگیرید از آنچه عطا کردیم به شما از احکام شریعت، می گوید بگیرید و بپذیرید آنچه بر شما فریضه کردیم از احکام دین بجدی و جهدی تمام و آنرا کار بند شوید و پیوسته یاد کنید آنچه دروست از ثواب و عقاب و آنچه در کتابست از وعد و وعید و ترغیب و ترهیب و آنرا بخوانید و یاد گیرید و بدان کار کنید و از آن غافل مباشید باشد که شما از ناشایستها بپرهیزید تا مگر از هلاک دنیا و عذاب عقبی برهید. قوم موسی چون آن کوه بر سر خود دیدند بترسیدند و از بیم و ترس قبول کردند و به سجده در افتادند، و در آن حال که سجود می کردند در کوه می نگرستند که بر بالا سر ایشان بود از اینجا است که جهودان سجود بیک نیمه روی کنند، پس رب العالمین آن کوه از سر ایشان باز برد.

ثُمَّ قَوْلَیْنِمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۴﴾
پس از آن عهد و میثاق از حق روی گردان شدید و پشت بکردید و اگر کرم و رحمت خدا شامل شما نبود یعنی بشما برای توبه مهلت نمی داد هر آینه از زیانکاران شده بودید. (۶۴)

ثُمَّ قَوْلَیْنِمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
قَوْلَیْنِمْ: روی گردانید

شما از فرمان من بعد از اینکه عهد بستید و از شما پیمان و عهد گرفتیم که طاعت دار باشید روی برگردانید و دیگر بار فرمان ما بگذاشتید و نقض عهد کردید.

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ
فَضْلُ: مبتدا - عَلَیْكُمْ: جار و مجرور خبر

پس اگر فضل و بخشایش و رحمت خدای تعالی بر شما نمی بود از هالکان و زیانکاران بودید و از سعادت اخروی باز می ماندید.

در قرآن ذکر رحمت فراوان است و کل آن به این معنی باز گردد یکی به معنی اسلام است - از بهر آنکه بنده با اسلام بر رحمت خدای تعالی میرسد هم در دنیا و هم در عقبی. دیگری به معنی رزق است. و نام رحمن جل جلاله از اینجا است یعنی که روزی دهندهای جهانیان است، سوم به معنی شفقت است، چهارم به معنی لطف است، پنجم به معنی غفو و مغفرت است، ششم به معنی بهشت است. هفتم

رحمت گفت و مراد به آن رسول خدا ﷺ است، هشتم رحمت است به معنی باران، نهم رحمت است به معنی قرآن، دهم رحمت است به معنی نعمت.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾

آنها را که از شما در روز شنبه تعدی کردند (از حدود الهی) خوب شناختید، پس به ایشان گفتیم به بوزینگان رانده شده تبدیل شوید. (۶۵)

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

اعْتَدَوْا: تجاوز کردند - السَّبْتِ: شنبه - (و) در کُونُوا: اسم کان - قِرَدَةً: یعنی میمون، خبر گان - خَاسِئِينَ: رانده شدگان، نعت

بنی اسرائیل به حکم تورات مأمور بودند که ایام شنبه را به عبادت اختصاص دهند در آن روز صید ماهی نکنند آنها به حيله در شهر ايليا در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشان بر آن روز مخالفت نموده در آن روز بحيله ماهی می گرفتند و آن قوم اهل ايله بودند از شهرهای قدیمی شام که از مدینه مصطفی به شام روند. داود دعای بد بر ایشان کرد و گفت بار خدایا این بندگان تو فرمان به کار نبستند، و پیمان تو بشکستند، ایشان را نشانی کن میان خلق خود بر صفتی که دیگران بدان عبرت گیرند. گفته اند این خطاب با آن جهودان است که در عهد رسول خدا بودند. می گوید شما احوال پدران و گذشتگان خود را خوب می دانید که نافرمانی کردند و از اندازه در گذشتند پس از آنکه به ایشان گفته بود. لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ.

پس ما به ایشان گفتیم که چون خلاف امر کردید پس بوزینگان بباشید یعنی بوزینگان گردید خوار و بی سخن و نومید و دور از رحمت خداوند عزوجل، که تمامی این قصه انشاء الله در سوره اعراف ذکر خواهد شد. در این آیه کریمه امر در معنای (مخاطب را مسخره و منقاد کردن) بکار رفته است، می گوید: روزی از روزها آن قوم که اهل صلاح بودند از خانه های خود بیرون آمدند و ایشان که اهل فساد بودند از جانب خویش دروازه باز نهاده بودند. مردی بر سر دیوار گماردند به ایشان می نگرست، همه ی بوزینگان را دید که در یکدیگر می افتادند. در تفسیر گفته اند^۱ در تفسیر هر چه جوانان بودند کپیان شدند (بوزینگان) و هر چه پیران بودند خنازیر شدند (خوک ها)^۲

فَجَعَلْنَهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

و این عقوبت را عبرت معاصران و آیندگان و پند پرهیزکاران کردیم. (۶۶)

فَجَعَلْنَهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

^۱ - این قول قتاده رحمه الله، است.

^۲ - از نظر مجاهد رحمه الله، مسخ معنوی بوده است، ولی از نظر جمهور علماء مسخ صوری بوده است. «قلوبهم ... و ذهب جمهور العلماء الى أنهم مسخت صورهم فصارت صور القردة ... المراعى جزء اول ص ۱۳۹ ذیل آیه.

تَنَكَّلًا : به معنی بند پای، عبرت و پند و اندرز، مفعول به ثانی

می گوید آن عقوبت و مسخ را در آن شهر از جهت عبرت بیان کردیم تا هر که آنرا بشنود یا ببیند از چنین کاری که عقوبتش این است از انجام آن بعد از عبرت گیری بپرهیزد یعنی پس ما گردانیدیم آن عقوبت را عذابی که پند کننده و پند دهنده مر آن کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و آن واقعه را دیده اند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است.

لَا تَرْكَبُوا أَمَا ارْ تَكْتَبُ الْيَهُودُ فَسَتَحِلُّوا مُحَارِمَ اللَّهِ بِأَدْنَى الْحِيلِ

شما اعمال یهود را مرتکب نشوید که ایشان محارم الهی را با کمترین نیرنگ ها حلال می شمارند. و آنهایی را که پس ایشان آیند یعنی آیندگان و قصه ی ایشان شنوند و آنانی که بعد آمدند و پیدا شدند، می گوید آن عقوبت را کردیم تا گناهان ایشان را عقوبت باشد و پسینیان را عبرت، مفسران گفتند. مردی در بنی اسرائیل درویش بود و عموزاده توانگر داشت به میراث عموزاده خود شتافت، به شب رفت و وی را بکشت و کشته را در میان (قبیله دیگر) بیفکند. بامداد آن سبط (قبیله) یک کشته ی بیگانه ای دیدند بر در خویش، و قبیله این مرد توانگر را نیافتند، جستند و بر در بیگانگان در حالت کشته یافتند، خصومت در گرفت اینان گفتند که مرد خود را بر در شما کشته می یابیم، و ایشان گفتند که کشته ی خویش بدر خانه ی ما آوردید و بر ما آلودید، دست سلاح زدند، و روی به جنگ آوردند، آخر گفتند که وحی پیوسته است و پیغامبر بر جای است، به پیش وی رویم، بر موسی آمدند و قصه بر وی عرضه کردند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَنْتَ خَدُّنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ

(۱۷)

أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

و چون موسی بقوم خویش گفت: (آن هنگامی که قاتل شناخته نمی شد و کشتار بالا می گرفت) خدا به شما فرمان می دهد که گاوی را سر ببرید، گفتند: مگر ما را مسخره می کنی، موسی گفت به خدا پناه می برم که سخن به تمسخر گویم چونکه این کار نادانان است. (۶۷)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً

لفظ **اللَّهُ** : اسم ان - **يَأْمُرُكُمْ** : فعل مضارع - فاعل (هو)، کم: مفعول به - جمله خبر ان

و یاد کنید آنرا که موسی به قوم خویش گفت: که در میان خود عامیل بن سلیمان را کشته یافته بودند و می خواستند که قاتل او معلوم گردد موسی گفت: حکم خدای تعالی آنست که بسمل کنید (بکشید) و زبان گاو بر آن مقتول بزنید تا مرده زنده شود و بگوید قاتل او کیست؟

عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید خداوند بدانجهت به کشتن گاو فرمود که آن قوم گاو می پرستیدند و حق تعالی خواست که ایشان معبود خویش بکشند تا بدانند که کشته شده خدایی را نشاید. موسی ایشان را خبر کرد و گفت: خدای تعالی می فرماید که گاوی را بکشید تا اینکه نشانی از قاتل خود خواهید یافت.

مولانا گفت:

... تا زخم لخت یابم من حیات
زنده شد کشته ز زخم دم گاو
چون قتیل از گاو موسی ای ثقات
همچو مس از کیمیا شد زر ساو

قَالُوا اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْأَلُكَ

لِنَخْذِنَا: فعل مضارع - (نا) مفعول به - (انت) فاعل - هُزُوا: مفعول به ثانی

قوم موسی گفتند آیا موسی ما را مسخره می کند زیرا که ما می پرسیم که عامیل را که کشته است؟ و او می گوید گاوی بکشید. موسی گفت: پناه می گیرم به خدا از آنکه باشم من از نادانان و مسخره کنندگان چون حکمت آن فرمان را ندانستند موسی پیغمبر را از مسخره کنندگان شمردند تا اینکه پیغمبر گفت:

قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ

این سخریت کار جاهلان است و من از اینکه کار جاهلان کنم به خدا پناه می برم. مفسران گفتند این آنکه بود که هنوز در مصر بودند و دریا ناگذشته، و غرق فرعون و کسان او ندیده.

از غزلیات مولانا

منگر به هر گدایی، که تو خاص از آن مایی

مفروش خویش ارزان، که تو بس گرانمایی

به عصا شکاف دریا، که تو موسی زمانی

بدران قبا می را که ز نور مصطفی یی

قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ اِنَّهُ يَقُوْلُ اِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا يَكْرُ عَوَانُ بَيْنَ

ذٰلِكَ فَاَفْعَلُوْا مَا تُؤْمَرُوْنَ ﴿٦٨﴾

قوم به موسی گفتند: برای ما از پروردگار خویش بخواه تا بما روشن کند: گاو چگونه است و خصوصیات آن چیست؟ گفت: خدا گوید: گاو نیست، نه سالخورده و نه خرد سال، میانه این دو حال، پس آنچه را فرمان یافته اید کار بندید. (۶۸)

قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ

اَدْعُ: فعل امر - (انت) فاعل - رب: مفعول به - مَا: مبتدا - هِيَ: خبر

گفتند ای موسی از پروردگار خود بخواه و سؤال کن تا بیان کند برای ما که آن گاو چیست؟ و چند ساله است، علت سؤال آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که انواع گاوها این صفت را داشته باشند که گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست که فی الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند.

القصة: شخصی از جمله صالحان بود پسری طفل داشت و یک گوساله. روزی در بیشه بود و گوساله را به خدا سپرد و گفت یا رب العالمین گوساله را از بهر خویش بتو سپردم تا جوان شود او را به پسر من

رسانی پس از آن از دنیا رفت و گوساله بزرگ و با قوت گشت چنانکه کسی نتوانست آنرا بگیرد چون آن طفل بزرگ شد بغایت نیکوکار و پارسا بود و فرمانبرداری مادر خویش می کرد.

وهب مبنه گفت: در بنی اسرائیل جوانی بود مادر داشت و آن مادر را بر دل و گوش می نواخت و دوست می داشت. و کسب وی آن بود که هر روز پشته‌ی هیزم می آورد و در بازار می فروخت، ثلثی از بهای آن هیزم به صدقه می داد، و ثلثی خود بکار می برد، و ثلثی به مادر می داد.

چون شب می رسید آن جوان شب را به سه قسم تقسیم می کرد یک قسم از برای نماز و یک قسم از برای خواب و یک قسم بر بالین مادر می نشست و به وی تسبیح و تکبیر و تهلیل تلقین می کرد، که مادر از قیام شب عاجز بود. روزگاری برین وضعیت می بودند روزی مادرش گفت که پدرت در فلان صحرا از بهر تو گوساله بخدا سپرده است به آن بیابان برو و خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحاق صلوه الله علیهم اجمعین را بخوان تا آن گاو را به تو باز دهد و نشان آن گاو آن است که چون آن گاو را ببینی پنداری که شعاع آفتاب است ربّ العالمین خواست که آن جوان را بی نیاز کند و برکت آن بر تو نیکی بر وی رساند.

پس از آن، پسر بدان پیشه رفت و گفت خداوند آن گاوای که پدر من به تو سپرده است مرا بازده به حکم خدای تعالی در حال گاو پیش آمد چون گاو را پیش مادر برد. مادر گفت: ای پسر تو درویشی و هیچ مال نداری گاو را بفروش گفت: بچه قیمت بفروشم گفت: سه دینار پس گاو را به بازار برد خدای تعالی فرشته را فرستاد تا آن جوان را به قیمت گاو آگاه کند فرشته گفت که گاو را به چه قیمت می فروشی؟ گفت: به سه دینار می فروشم گفت: به شش دینار بفروش گفت مادر من شرط سه دینار کرده است اگر دینار به وزن گاو بدهی بی حکم مادر خود نفروشم باز پیش مادر آمد و گفت بهای گاو شش دینار می شود و باز همان فرشته آمد و گفت من دوازده دینار می دهم گفت بی مشورت مادر نفروشم. باز پیش مادر آمد و گفت که دوازده دینار می شود. مادر گفت ای پسر مگر آن مرد فرشته است می آید ترا قیمت گاو باز نماید باز در بازار آمده دید همان مرد ایستاده است گفت این گاو را مفروش پیش مادر خود بگو که این گاو را نگاهدار که موسی بن عمران بیاید و به سبب زنده کردن مرد که در بنی اسرائیل کشته شده این گاو را بخرد.

گفتند یا موسی! از خداوند خویش بپرس که صفت آن گاو چیست؟ یعنی در زاد چگونه است؟ ایشان را جواب آمد که:

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا يَكْرُ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ

ها: اسم آن - بَقَرَةٌ: خبر آن - فَارِضٌ: نعمت

گفت گاو میانه سالی است نه نوزادی نارسیده و نه پیری شکسته. میان پیری و جوانی است. دیگر باره پرسیدند که چه گاوی است؟ آیا چرنده است یا کار کننده؟ که این گاوان مشابعت زیادی با هم دارند.

ایشانرا جواب آمد که آن گاو کار کننده نیست که زمین شکافد یا آب کشد دست و پای درست دارد و خلقت نیکو دارد.

فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ

پس شما به آنچه که امر کرده شده‌اید فرمان برید و انجام دهید. یعنی گاو را بکشید.

قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ ﴿٦٩﴾

گفتند: برای ما از پروردگار خویش بخواه تا بما روشن کند: گاو چه رنگست؟ گفت: خدا گوید: که آن گاوی زرد پر رنگ است که رنگش بینندگان را شادمان کند. (۶۹)

قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا مَا: مبتدا- لَوْنُهَا: خبر

گفتند بار دیگر از پروردگار خود برای ما آنچه ذکر شده است از پیری و جوانی آن گاو بخوان تا آشکار و روشن شود که رنگ آن گاو چیست؟ جواب آمد: هیچ عیبی در آن نیست و رنگ آن کاملاً زرد است.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ

ها: اسم ان- بَقَرَةٌ: خبر ان- صَفْرَاءُ: نعت

گفت موسی که خداوند می‌فرماید. آن گاوی است زرد در غایت زردی.

فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ

فَاقِعٌ: خبر مقدم - لون: مبتدا مؤخر

چنانکه از دیدن آن چشم ناظرین خیره می‌ماند.

قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾

باز گفتند: برای ما از پروردگار خویش بخواه، تا بما روشن کند: گاو چگونه است که گاوان چنین بما مشتبه شده‌اند و ما (گاه رفع اشتباه شود) اگر خدا بخواهد هدایت شویم. (۷۰)

قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبِّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ

دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را تا آشکار کند برای ما که آن گاو کار کننده است یا در صحرا چرنده؟

إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا

الْبَقَرُ: اسم ان- تَشَبَهَ: فعل ماضی مبنی، فاعل آن (هُوَ)، جمله خبر ان

وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

بدرستی که گاو برای ما مشتبه شده است چونکه گاو میانه سال و زرد رنگ بسیاراند.

(نا) اسم ان - لَمُهْتَدُونَ: خبر ان

و بدرستی که اگر خدا خواهد ما با این گاو از جمله راه یافتگان باشیم و از حضرت رسالت پناه علیه صلوه والسلام نقل شده است که اگر بنی اسرائیل إِن شَاءَ اللَّهُ نمی گفتند هرگز آن گاو را نمی یافتند.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا

أَلَن نَّجْزِيَكَ بِالْحَقِّ فَنَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾

موسی گفت: خداوند می فرماید: که آن گاوی است نه رام که زمین شخم کند و کشت آب دهد، از هر عیبی پاک و رنگش یکدست و نشاندار نیست. گفتند: اینک حق را آشکار کردی پس گاو را سر بردند هر چند می خواستند این کار را نکنند. (۷۱)

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ

ذَلُولٌ: از ذلت، خواری، رام کرده شده تُثِيرُ: از اثاره، به معنی برانگیختن الْحَرْثَ: آماده کردن زمین برای کشت.

موسی گفت که خداوند می فرماید آن گاوی است نه رام و نه نرم کرده شده که زمین را بشوراند و نه گاوی است که آب برای کشتزار کشد.

مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا

شِيَةَ: خال، از وش، هر رنگی که غیر از رنگ بدن باشد، اسم لای نفی جنس - فِيهَا: جار و مجرور خبر لای نفی جنس

از همه ی گاوها رها کرده شده، و بسر خود چرا می کند، بی عیب است، و به تمام خلقت، نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زرد وی باشد.

چون بنی اسرائیل در آن این نشانها شنیدند.

قَالُوا أَلَن نَّجْزِيَكَ بِالْحَقِّ

گفتند: اکنون که این صفتها راست و درست روشن بیان کردی. پس آن گاوی است که نام آن هبه که بدست جوان پرهیزکاری که مادر را خدمت می کرد بود القصه بنی اسرائیل آن گاو را خریدند با آنکه پوست او را پر زر کنند یعنی به قیمت پر شدن پوست گاو از زر هم باشد خریدند.

فَنَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ

فَنَبْحُوهَا: فعل ماضی - (و) فاعل - ها: مفعول به

موسی آمد و آن گاو را بدان صفت یافت پس گاو را کشته پوست او را پراز زر کرده بدان پیر زن و پسرش داده زبان گاو را بریده بران مرده زدند آن کشته در حال زنده شد و برخاست چنانچه از رگهای کشته خون ریختن گرفت و باواز فصیح گفت که مرا مردم دیه (ده) نکشته اند بلکه برادر زاده من بطمع میراث مال کشته است این گفت و بیفتاد و بمرد. موسی فرمود که تا آن برادرزاده را «قصاص» کردند و مالش بدرویشان قسمت کرده دادند و مردم دیه ها (روستاها) ایمن شدند.

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْهُ ثُمَّ فِيهَا وَاللَّهُ يُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۷۲﴾

و بیاد آورید وقتی که کسی را کشته بودید و در باره ی آن کشمکش می کردید و (همدیگر را در کشتن آن کس متهم می کردید) خداوند آنچه را نهان می داشتید آشکار کرد. (۷۲)

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْهُ ثُمَّ فِيهَا

هر چند که این آیت در نظم قرآن با آخر قصه گفت اما در معنی اول قصه است که تا آن شخص کشته نشد قصه ی گاو نرفت. یاد کنید آن را که بکشید یکی را که نام او عامیل بود پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او. می گوید: شما در حق یک کشته خصومت در گرفتید و از خلق پنهان می داشتید و خدای عزوجل، آن سر آشکارا کرد و کشنده آن را پیدا کرد، تا اینکه امروز در میان خلق رسوا شده و در آخرت به حسب اعمالش پاداش داده خواهد شد.

وَاللَّهُ يُخْرِجُ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

لفظ الله: مبتدا - يُخْرِجُ: خبر

و خدای تعالی ظاهر کننده آن قتل به ناحق است که شما آن را پنهان داشتید و این دلیل است که هر که در سر عملی کند خیر یا شر، طاعت یا معصیت رب العالمین آن عمل آشکارا کند و پنهان فرو نگذارد. از اینجا گفت:

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُعِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۷۳﴾

پس گفتیم: پاره ای از گاو را بکشته زبید، خدا مردگان را چنین زنده می کند و نشانه های قدرت خویش به شما می نمایاند شاید به عقل آئید (حقیقت آنچه را که پنهان کرده بودند دریابید). (۷۳)

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا

گفتیم مقداری از آن گاو را به کشته بزبید به قول ضحاک. مقداری از زبان آن گاو را بر وی زدند. عکرمه و کلبی گفتند: از ران گاو مقداری بر وی زدند. مولانا گفت:

برجهید آن کشته ز آستینش زجا در خطاب اضربه بعضها

رب العالمین گفت:

كَذَلِكَ يُعِي اللَّهُ الْمَوْتَى

يُحْيِي: فعل مضارع - لفظُ اللَّهِ: فاعل - أَلْمَوْتَى: مفعول به

همچنانکه خداوند این مرده را زنده گردانید پس زنده می گرداند در روز رستاخیر همه ی مردگان را این آیت دلیل بر مشرکان عرب است که اصل بعث را منکرند.
مولانا گفت:

گل آنجهانی است، نگنجد درین جهان	در عالم خیال چه گنجد خیال گل
زنده کنند و باز پر و بال نو دهند	هر چند بر کنید شما پر و بال گل
مانند چار مرغ خلیل، از پی فنا	در دعوت بهار بسین امثال گل

یعنی انسان نسبت به قیامت همانند گل است، که گل وقتی پریز شد، باز دوباره گلبرگ در می آورد، پس آدمی اگر به علت مرگ جسدش نابود شود دوباره به قدرت خداوند زنده بر می خیزد و مرغان حضرت ابراهیم خلیل هر چند پس از ذبح شدن و مخلوط شدن گوشتهایشان آن هنگام که مرغان را خوانده بود همگی دوباره زنده شده، دلیل دیگری بر بعث خواهد بود در حدیث شریف آمده است که ابورزین عقیلی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: خداوند جل و جلاله چگونه مردگان را زنده می گرداند؟ فرمودند: **أَمَّا مَرَرْتُ بِوَادٍ مُّحَلٍّ ثُمَّ مَرَرْتُ بِهِ خُضْرًا** آیا به وادی خشک و بی آب و علف گذر نکردی که دیگر بار آن را در وقت سبزه زار بودنش و زنده شدنش بعد از پژمردنش دیده باشی؟

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

کم: اسم لعل - تَعْقِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر لعل

و می نماید بشما خطاب به آن جماعت است که در مجلس زنده شدن عامیل حاضر بودند و نیز شایسته است که منکران زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله که روز قیامت را انکار می کردند بنماید و حجت های قدرت خود را در زنده کردن نشان دهد شاید که شما فکر کنید و دریابید او قادر است برای زنده کردن جانی بعد از مرگش هر لحظه ای که بخواهد این دلیل است که هر کسی در پنهانی عملی انجام دهد چه خوب چه بد، طاعت یا معصیت، رب العالمین آن عمل آشکارا کند و فرو نگذارد.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ أَلْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُوقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾

پس از این، دلها یثان سخت شد که چون سنگ یا سخت تر بود، که بعضی سنگها جویها از آن بشکافد و بعضی از آنها می شکافد و آب از آن برون آید و بعضی از آنها از ترس خدا فرو افتد و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست. (۷۴)

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً

قَسَتْ: سخت شده، سخت تاریک، فعل ماضی - قُلُوبُكُمْ: فاعل - هی: مبتدا - كَالْحِجَارَةِ: جار و مجرور خبر

این خطاب به جهودان است رب العالمین می‌گوید پس از آنکه آیات قدرت ما دیدید و لطائف حکمت و عجائب صنعت در زنده گردانیدن مرده و در آوردن آب از سنگ و جاری کردن آنرا دیدید پس باید دل سنگ را در آسیای درد و رنج سرمه کرد.
از غزلیات مولانا:

صخره‌ی موسی گرزو چشمه روان گشت چو جو

جوی روان حکمت حق، صخره و خارا دل من

پس از رؤیت این همه عجائب دیگر باره دل‌های شما سخت شد کلبی گفت: پس از آنکه مرده پیش چشم زنده شد شما نپذیرفتید. و قسوه در دل آن است که رحمت و رقت و تواضع در آن نگیرد، و با کارهای پسندیده و انواع خیر نرم نشود.

پس آن دل‌هایی که شما راست (دل‌های جهودان) در سختی و درشتی بمانند سنگ است بلکه در قساوت و غلظت از سنگ سخت تر است چرا که از سنگ آب آید و اگر چه آب در آن فرو نرود، و از دل سخت نه اجابت آید و نه پند در آن شود.

مولانا گفت:

نعتشان شد بل اشد قسوه

آنچنان دل‌ها که بدشان ما و من

مرزا حبیب خراسانی گفت:

سنگ دل را سرمه کن در آسیای درد و رنج

دیده را زین سرمه بینا کن، کمال این است و بس

دل چو سنگ خاره شد ای پور عمران با عصا

چشمه‌ها زین سنگ خارا کن، کمال این است و بس

پند من بشنو بجز با نفس شوم بد سرشت

با همه عالم مدارا کن، کمال این است و بس

وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ أَلْأَنْهَارُ

مِنَ الْحِجَارَةِ: جار و مجرور خبر ان مقدم - ما: اسم ان مؤخر

و بدرستی که بعضی از آن سنگ‌هاست که هر آینه از آن رودهای بزرگی جاری می‌شود و از دل تخته سنگ‌های کوهستان با آنهمه سختی نهرها می‌جوشد و بیرون می‌ریزد.

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ

مِنْهَا: جار و مجرور خبر ان مقدم - ما: اسم ان مقدم

و از آن جهت است که بعضی از سنگهایی که در جهان پراکنده است می شکافد و آب از آن بیرون می آید، و از آن، چشمه ها می رود و از بعضی دیگر هر گاه که بشکافد می توان از آب آن خورد.

وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ

و به تحقیق سنگ ها از ترس خدای تعالی از بلندی به پستی فرو می آید و به هامون می افتند، آن رفتن جویها از آن سنگ و چکیدن آب از آن، و آمدن آن از بالا به هامون، همه از ترس خداوند جلّ جلاله است.

وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ الله: اسم ما- ب: حرف جز زائد- غافل: خبر ما

ای یهود! خداوند به آنچه که شما می کنید و یا آشکار می سازید غافل نیست، همه را می داند و شما را با آن جزا دهد و فرو نگذارد.

أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ

بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

چگونه طمع دارید که یهودان بشما بگروند با اینکه گروهی از آنها بودند که گفتار خدا را می شنیدند و آن را پس از فهمیدنش دگرگون می کردند و به طبع و خواست خودشان تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند. (۷۵)

أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ

بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

أَفَنظَمُونَ: امیدوارند- فَرِيقٌ: گروه، دسته- عَقَلُوهُ: آن را فهمیدند

در سبب نزول این آیه می گویند: این آیه در حق هفتاد کس از یهودیانی نازل شد که موسی عليه السلام آنها را برگزید و با خود به کوه طور برد و سخنان خدا را با موسی شنیدند و سپس بعضی از آنها وقتی که به میان قوم خویش بازگشتند آن را تکذیب کردند. می گوید آیا امیدوارید ای مومنان اینکه جهودان تصدیق کنند و استوار دارند مر شما را در آنچه می گوید از نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حقیقت دین اسلام و حال آنکه گروهی از گذشتگان ایشان که بی واسطه می شنیدند سخن خدا را بر کوه طور ایمان نیاوردند و نگریدند یعنی ای مؤمنان طمع مدارید که ایشان ایمان آرند و شما را استوار گیرند.

و مفسران گفتند: این آن زمان بود که مصطفی صلی الله علیه و آله به مدینه رفت، و جهودان مدینه را به دین اسلام دعوت کرد. و به اسلام آوردن جهودان طمع بست. ربّ العزه بایشان این آیت فرستاد که طمع مدارید باسلام ایشان، که ایشان از نسل قومی اند که در عهد موسی کلام ما در کوه طور شنیدند. یعنی آن هفتاد مرد که موسی ایشانرا با خود برده بود کلام ما را بشنیدند اما زمانیکه به قوم خود رفتند قومی از ایشان کلام حق را تبدیل و تحریف کردند و آنچه حق نگفته بود در آن افزودند.

بعضی از مفسران در تعبیر این آیه گفته‌اند که خدای تعالی به مصطفی ﷺ و مؤمنان گفت چرا در ایمان ایشان طمع بسته‌اید و حال ایشان آن است که در تورات کلام ما شنیدند پس حکم تورات را بگردانیدند یعنی آن هنگام که به میان قوم خود آمدند گروهی از ایشان پس از دانستن و فهمیدن سخن حق را بگردانیدند و تحریف نمودند.

آورده‌اند که روزی حضرت رسول ﷺ فرمود که جهودان بعد از این به مدینه نیایند که از آمدن ایشان به مدینه فتنه ظاهر می شود. بعضی از منافقان یهود اول روز به مدینه می آمدند و می گفتند که همچون شما مسلمانیم اما در آخرین روز برگشته به یاران خود می پیوستند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۷۶﴾

و چون با مؤمنان دیدار کنند می گویند: ایمان آورده‌ایم و هنگامیکه با همدیگر به خلوت شوند می گویند با مسلمانان از آنچه خدا به شما بیان کرده گفتگو می کنید و از آن سخن می رانید؟ تا روز رستاخیز در پیشگاه پروردگار بر شما حجت گیرند؟ (و بر علیه تو بدان استدلال کنند) چرا نمی اندیشید؟ (۷۶)

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا

لَقُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و زمانی که یهودان ملاقات کنند آنان را که ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول خدا گویند ما نیز گرویدگانیم.

وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ

خَلَا: فعل ماضی - بَعْضُهُمْ: فاعل - أَتُحَدِّثُونَهُمْ: فعل مضارع - (و) فاعل - هم: مفعول به

و در خلوت زمانی که به یکدیگر رسند بعضی از بزرگان به برخی از کوچکتران برسند به ایشان از تورات سخن می گویند. در تورات آمده است که حضرت محمد پیغامبر است و بعث و صفت او در تورات مذکور است آن بزرگان جهودان که به دیگران دشمن بودند گفتند که چرا ایشانرا از تورات خبر می کنند که محمد رسول خدا است از آن خبرها که خداوند به تو در تورات داد رؤسای ایشان از آن آگاهی یافتند خبر دهندگان را سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد ﷺ خبر می دهید. تا با شما بستیزند و آن را بر شما حجت گیرند با آنچه دانسته باشند نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

لَا تَعْقِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

آیا در نمی یابید که بزرگان جهودان ایشان سخن من تحریف می کنند و از جای خود می بگردانند ایشان شما را براست ندارند و استوار نگیرند. پس چرا درک نمی کنید این مقدار که رازهای خود را با دشمن در میان نباید نهاد. سعدی گفت:

رازی که در نهان نباید گفت در انجمن نشاید گفت.



أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

مگر نمی دانند که خدا آنچه را آشکار می کنند و آنچه را نهان می دارند می داند؟ (۷۷)

أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

لفظ الله: اسم ان - يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان - مَا: مفعول به - مَا: معطوف
آیا جهودان نمی دانند که بدرستی خداوند پنهان و آشکار را به تمامی می داند. حضرت حق می تواند که تمام دلایل کتاب آنها را بر مسلمانان آشکار سازد و به تحقیق خدا می داند آنچه پنهان می دارند از عداوت رسول و اصحاب او و آنچه آشکار می کنند از روی نفاق دوستی پیغمبر ﷺ و صحابه ﷺ را. پس بدانید که حق سبحانه تعالی دانای آشکار و نهان است.



وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

و بعضی از آنها امی و بیسواد هستند که از کتاب تورات جز (خرافات و دروغهایی که بر آنها بافته اند) و با آرزوهایشان سازگار است نمی دانند و تنها به پندارهای خویش دل بسته اند. (۷۸)

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

أُمِّيُونَ: کسانی که نمی توانند بخوانند و بنویسند (بیسوادان) - مبتدا مؤخر - لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر - الْكِتَابَ: منظور کتاب تورات است، مفعول به أَمَانِي: از ریشه (منی) جمع اُمْنِيَّة به معنی آرزوهای ناروا، مستثنی.

و از جهودان عده ای هستند که تورات را نمی توانند بنویسند و نمی توانند بخوانند و نمی دانند و نمی شناسند که در راه چه چیز است مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوا و هوس ایشان باشد یا وعده های دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت مخصوص آنان است و اجداد ایشان بر آنان شفاعت خواهند کرد. و آنان کسانی هستند که گمان می کنند و یقین نمی دانند. یعنی: از جهودان قومی اند که از تورات و تلاوت و قراءه ندانند و نیز احکام شرعی و امور دینی که در آنست ندانند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ ثُمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ



وای بر آنها که مکتوبی با دستهای خود نویسند (یعنی چیزی به نام کتاب تورات از پیش خود بنویسند) و سپس گویند: این از نزد خداست تا آنرا به بهای ناچیز دنیا فروختند. وای بر آنها از آنچه با دستهایشان نوشته و وای بر آنها از آنچه بدست می آورند و کسب می کنند. (۷۹)

قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ

این آیت نیز در حق یهودان نازل شده است که بنا به قول ابن عباس اوصاف و شمایل و صفت و نعت رسول الله ﷺ را که در تورات آمده بود تغییر دادند.

پس عذاب و اندوه بر آنان راست که ایشان کتاب را با دست خود می نویسند. گفته اند ویل آواز دادن کافر است و زاری کردن ایشان در آن عذاب سخت و عقوبت سختی که بایشان می رسد.

مفسران گفتند که علماء جهودان از مهتران خویش که دشمنان رسول خدا ﷺ بودند در مقابل اخذ رشوت صفت و نعت مصطفی ﷺ تغییر می دادند و عموم مردم را با دروغهایی که می ساختند از رسول خدا ﷺ بر می گردانیدند.

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

هَذَا: مبتدا - مِنْ عِنْدِ: جار و مجرور خبر

پس می گویند این نوشته از نزد خداست و چرا چنین می کنند چونکه به بهای اندک آن تحریف شده را بفروشند. بخاطر رشوتی که از تحریف آن می گرفتند. و حال آنکه وصف و نعت مصطفی ﷺ در تورات چنان بود که: حسن الوجه جعد الشعر کحل العين و ... یعنی مردی نیکو روی، جعد موی، سیاه چشم گندم گون، میانه قد، ایشان آن صفت را بگردانیدند و گفتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ارق چشم، سفید پوست آویزان موی یک چشم و این صفت دجال باشد. و عامه ی ایشان که تورات نداشتند چون این بشنیدند گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست چونکه در وی این صفتها نیست.

قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ

ویل: وای بر، مرگ بر... وای بر ایشان اینان کسانی باشند که سخنان موافق مثل خود برای عوام می ساختند و آنرا به حضرت خداوند نسبت می دادند. وای بر آن کسانی که آنچه بدست خویش از تغییر و تبدیل در نعت وی در انکار نبوت و رسالت وی می نویسند. و دیگر باره وای بر ایشان از آن چیزی که کسب می کنند از رشوت و خوردن حرام - گفته اند که «یکسبون». یعنی هر آن چیزی را که تا بقیامت بآنچه نوشتند و گفتند گناه آن بایشان باز گردد.

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَنْتَاهَا مَعْدُودَةٌ قُلْ أَتَّخِذُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يَخْلَفَ



اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَمْ نَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

می گویند: آتش جز چند روزی گریبانگیر ما نخواهد بود. بگو: مگر از خدا وعده ای گرفته اید خدا هرگز خلاف وعده خویش عمل نمی کند یا درباره خدا آنچه نمی دانید می گوئید؟! (۸۰)

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَنْتِنَا مَعْدُودَةٌ

لَنْ تَمَسَّنَا: هرگز به ما نمی رسد: در سبب نزول این آیت گفته اند که یهودان می گفتند که عمر دنیا هفت هزار سال است و ما فقط هفت بار یعنی در برابر هر هزار سال یک بار در آتش دوزخ عذاب می کشیم. می گویند: آتش جز چند روز معدودی گریبانگیرمان نمی گردد هر چند که ما گناهکار باشیم یعنی یهود به گمان خود گفتند آتش دوزخ فقط به مدت چند روز به ما می رسد که گفته اند آن هفت روز است و هر روزی در مقابله هزار سال که معادل هفت هزار سال عمر دنیاست و یا چهل روز که همان تعداد روزی که قوم موسی گوساله پرستیده اند، خداوند عزوجل سوگند یاد کرده است که ایشان را عذاب کند، چون آن چهل روز عذاب کرد سوگند وی راست شد. از آن پس از دوزخ بیرون آئیم و قومی دیگر بجای ما به دوزخ روند و اشارت به مصطفی ﷺ و یاران او کردند- یعنی شما بجای ما به آتش دوزخ می نشینید. پس رب العزه ایشان را دروغ زن خواند و گفت:

قُلْ أَتُحَدِّثُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَنْ يَخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۖ أَمْ تَفْؤُلُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

بگو آیا از جانب خدا عهد و پیمان گرفته اید که شما را بیش از آنچه که می گوئید عذاب نخواهد کرد. یعنی ای محمد ﷺ به ایشان بگوی آیا به آنچه می گوئید با خدا عهد و پیمانی دارید؟ اگر دارید الله عهد خود نشکند، پس ایشان را بار دیگر دروغ زن خواند و گفت شما برخدای تعالی چیزی می گوئید که آنرا نمی دانید. پس خلاف نکند خدا وعدهی خود را بلکه شما می گوئید و اقرار می کنید بر خدا آنچه می دانید. اعتقاد به برتری نژاد ملت یهود، و این که آنها تافته ای جدا بافته اند، گنهکار ایشان فقط چند روزی کیفر و مجازات می بینند. سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان است این امتیاز طلبی با هیچ منطقی سازگار نیست. به هر حال آیهی فوق، این پندار غلط را ابطال می کند و می گوید این گفتار شما از دو حال خارج نیست. یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا درین زمینه گرفته باشید- که نگرفته اید- و یا دروغ و تهمت به خدا می بندید!

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾

[نه چنین است] بلکه هر که کار بدی کند و گناهش براو چیره شود چنین کس اهل جهنمیانند که خودشان در آن آتش به عذاب جاودانند. (۸۱)

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

بَلَىٰ: حرف جواب - مَنْ: مبتدا جازم- كَسَبَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر- وَأَحَاطَتْ:

فعل ماضی- خَطِيئَتُهُ: فاعل و مرفوع

آنگه ایشان را جواب داد. بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً أَيْنَ بَلَى به معنی آری و برای تصدیق و تثبیت این حقیقت و رفع آن تو هم است. می‌گوید هر که بدی کند یعنی شرک آرد گرداگرد او را گناه او فراگیرد و آن گناه به او غالب می‌شود تا بر کفر بمیرد. ایشان در دوزخ شوند و در آن جاودان بمانند.

از عبدالله بن مسعود روایت شد است که:

إِيَّكُمْ وَمُحَقَّرَاتُ الذُّنُوبِ، فَإِنَّهِنَّ يَجْتَمِعْنَ عَلَى الرَّجُلِ حَتَّى يُهْلِكَنَّهُ؛

از گناهان کوچک بترسید و از آن پرهیزید زیرا که آن گناهان کوچک جمع می‌شوند سرانجام باعث هلاکت مردم می‌شوند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر

پس آن گروه مشرکان اهل دوزخ ساکنان آنند و در آن آتش جاویدان بمانند. اتفاق بر این است که بخدمت و طاعت از بنده حکم کفر بر نخیزد، همچنین بفسق و معصیت از بنده حکم ایمان بر نخیزد. پس معلوم شد که سَيِّئَةٌ خطیئه در این آیت به معنی کفر و شرک است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۴﴾

و آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند ایشان بهشتیانند و در آن جاودان خواهند ماند. (۸۲)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

عَمِلُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الصَّالِحَاتِ: مفعول به منصوب به کسر - أُولَٰئِكَ: مبتدا -

أَصْحَابُ: خبر

و کسانی که ایمان آورده اند و کردار پسندیده و افعال شایسته انجام داده‌اند اینان اهل بهشت‌اند و مستحق آن هستند.

یعنی: مَقِيمُونَ الْجَنَّةِ لا یَمُوتُونَ و لا یُخْرَجُونَ مِنْهَا اَبَدًا

به فارسی چنین باشد: اقامت کنندگان در بهشت نمی‌میرند و از آن هرگز خارج نمی‌شوند:

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر

ایشان در بهشت جاودان‌اند و از نعمت‌های دائمی آن بهره‌مند می‌شوند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۸۵﴾

و یاد آرید آن زمانی را که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز خدای یکتا را نپرستید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و تنگدستان نیکی کنید و با مردم نکو گوئید، نماز پبای دارید و زکات مال خود بدهید آنگاه برگشتید و پشت کردید و آن عهد شکستید جز اندکی از شما، (شما از عهد خدا برگشتید و روی گردان شدید). (۸۳)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ

أَخَذْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مِثْقَ: مفعول به

و آن زمان که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم.

(وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِیًّا)

خداوند از هر بسطی (قبیله) نقیبی یعنی سرپرست قومی برگزید موسی با وی بیعت کرد و با وی آن عهد و پیمان بست که همدیگر را از سرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون نکنند و گفت جز خدای را عبادت مکنید و غیر او را مپرستید که شایسته پرستش فقط اوست.

وَالَّذِينَ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ

و به والدین نیکویی کنید (پدر و مادر)، در خبر است رضاء الله فی رضاء الوالدین رضایت و خشنودی خدای تعالی در رضای والدین است. مصطفی ﷺ گفت: نیکی کردن با والدین بهتر از نماز و روزه و حج و عمره و غزاه است و گفت چه زبان دارد اگر کسی صدقه دهد و بمزد پدر و مادر دهد تا ایشانرا ثواب باشد و از ثواب وی چیزی نگاهند. از ابن مسعود روایت شده است که از حضرت رسول ﷺ سؤال کردم که کدامین کار بهتر است؟ فرمود: نماز به موقع بر پا داشتن، سؤال کردم بعد از آن کدامین عمل؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر، گفتم بعد از آن کدام بهتر است؟ فرمود: جهاد در راه خدا و نیکی و احسان به خویشاوندان.

مردی پیش مصطفی ﷺ رفت و گفت: یا رسول الله من گناهی عظیم کرده‌ام مرا توبه هست یا نه؟ مصطفی ﷺ گفت: مادر داری؟ گفت: نه، گفت: خواهر مادر داری؟ گفت: دارم، گفت: برو با وی نیکی کن. شیخ سعدی گفت:

بر آرد تهیدستهای نیاز،	ز رحمت نگردهد تهی دست باز
مپندار از آن در که هرگز نبست	که نو میدگردهد بر آورده دست
مرا شرمساری ز روی تو بس	دگر شرمسارم مکن پیش کس
چه بر خیزد از دست تدبیر ما؟	همین نکته بس عذر تقصیر ما

و دیگر ایشان را سفارش کردیم به نیکویی کردن خویشان و نزدیکان. در خبر است که - هر که عمر دراز خواهد و روزی فراخ با خویشاوندان نیکوئی کند.

شیخ سعدی گفت:

نخواهی که باشی پراکنده دل پراکنندگانرا ز خاطر مهمل
پریشان کن امروز گنجینه چُست که فردا کلیدش نه در دست تست

و نیز ایشانرا وصیت کرد در آن عهد و پیمان به نواختن یتیمان و مسکینان و بیچارگان. یتیم پدر مرده از آدمیان نابالغ است. و از جانوران یتیم آنست که مادر ندارد. معنی یتیم انفراد است و یتامی جمع آن است. شیخ سعدی گفت:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش
یتیم ار بگیرد، که بازش خرد؟ وگر خشم گیرد، که بارش برد؟
الا تا نگیرد، که عرش عظیم بلرزد همی چون بگیرد یتیم

و نیز خداوند کمک به مسکین و بیچارگان را سفارش کرده است که در حد توان و بضاعت از بینوایان و بیچارگان دستگیری نمود چه داند کسی که فردا چه پیش آید:

سعدی گفت:

نه ایشان به خست نگه داشتند! به حسرت بمردند و بگذاشتند
به دستم نیفتاد مال پدر، که بعد از من افتد به دست پسر
همان به که امروز مردم خورند که فردا پس از من به یغما برند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان نگه می چه داری ز بهرکسان
زر و نعمت اکنون بده، کان تست که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
به دنیا توانی که عقبی خری بخر، جان من، ورنه حسرت ببری

و دیگر سفارش کرده است که با عامه مردم به نیکویی سخن بگویند، یعنی با مردم چنان سخن گویند که دوست دارید با شما چنان سخن گویند.

حکیم نظامی گنجوی گفت:

قافیه سنجان که سخن برکشند ملک دو عالم به سخن درکشند
بلبل عرش‌اند سخن پروران باز چه مانند بدین دیگران
چون سخت شهد شد ارزان مکن شهد سخن را مگس افشان مکن

نماز را بر پا دارید به همراه شروط آن و زکات را بدهید بر وجهی که حکم کرده شده است. زکات را دو معنی گفته‌اند یکی پاکی و پاکیزگی که بنده مؤمن مال خود را به زکات دادن پاکیزه گرداند و معنی دیگر زکات زیاده است یعنی هر چند از مال زکات بدهی زیاده گردد. گرچه به ظاهر کم می شود، آنچنان زیادتی و برکتی در مال پیدا آید، مانند آن که درختی را به پیرایند از وی شاخه‌های نیم خشک ببرند بظاهر نقصان نماید لکن درخت به آن سبب تازه گردد و زیادتی پیدا آید در ادای زکات هم در این جهان برکت رسد و هم در آن جهان رحمت.

تَمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ

تَوَلَّيْتُمْ : پشت کردید و روی گردانیدید، فعل ماضی - تم : فاعل - قَلِيلًا : مستثنی - مُعْرِضُونَ :
روی گردان شدید، وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ : جمله حالیه است (مبدا، خبر).

پس امروز شما بعد از این عهد و پیمان روی بگردانیدید و از عهد و پیمان برگشتید و فرمان تورات
بگذاشتید مگر اندکی از شما که فرمان بجای آوردید و به نبوت مصطفی ﷺ اقرار دادید آنان کسانی
هستند که بر دینشان ثابت قدم و در ایمان به خدا و روشنای پابرجا و استوار بود. همچون عبدالله بن
سلام و یارانش که به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾

و بیاد آوردید آن زمانی را که از شما پیمان گرفتیم که خون‌های خویش نریزید و همدیگر را از خانه و
کاشانه خویش بیرون نکنید و شما این پیمان را پذیرفتید و شما خود بر آن گواه می باشید. (۸۴)
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

لَا تَسْفِكُونَ: نمی‌ریزند، فعل مضارع - (و) فاعل - دماء: جمع دم، خونها، مفعول به - (و) واو حالیه،
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ: جمله حالیه، (مبتدا و خبر).

و نیز آن را به یاد آوردید که از گذشتگان شما عهد و پیمان گرفتیم که خون‌های نزدیکان خود را نریزید.
یعنی خون هم کیشان و هم دینان خود را مریزید. در جای دیگر آمده است وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و دیگر
اینکه کسی را مکشید که شما را به قصاص بکشند.

و نزدیکان و کسان و هم دینان و هم کیشان را با ستم از خانه‌هایشان بیرون مکنید تا مجبور شوند خانه
و کاشانه خود را ترک کنند. پس شما آن عهد را که حق است پذیرفتید. گفته اند که آن قوم که عهد با
آن قوم رفته بود آنان فرمان را پذیرفتند ولی فرزندان آنها نافرمانی و اعراض نمودند و عهد و پیمان را
بشکستند و ...

شما ای قوم یهود مدینه شاهد هستید که آبا و اجداد شما این عهد را با خدا بسته‌اند و بدان اقرار
کرده‌اند و عواقب آن را خواهند دید در این آیه کریمه به منظور مبالغه در خواستن آمده تا بر سرعت
فرمانبری مخاطب را آگاه گرداند.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ
بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَقْتُلُوهُمْ وَهِيَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ

إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَيْهِ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

پس از آن عهد و پیمان باز شما به خوی گذشته خود می‌باشید و خون یکدیگر را می‌ریزید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌کنید و بر ضد آنها به نادرستی و دشمنی، همپشتی می‌کنید و اگر اسیران شما شوند از آنها فدیة می‌طلبید، در صورتیکه بیرون کردنشان برای شما روا نبود! آیا به قسمی از تورات ایمان می‌آوردید و قسمتی را انکار می‌کنید؟! هر که از شما چنین کند، سزای او در زندگی دنیا جز خواری نیست و روز رستاخیز به عذابی سخت‌تر برگشت داده می‌شوید و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست. (۸۵)

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقُولُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ أَنْتُمْ مَبْتَدَأُ هَؤُلَاءِ - تَقُولُونَ: بدل - فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

پس شما که فرزندان اید پیمان بشکستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از خانه و کاشانه‌شان بیرون می‌کنید و در تعدی و ظلم همپشتی می‌کنید.

تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

چونکه یهود مدینه سه دسته بودند: بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع با هم سخت دشمنی داشتند، مشرکان هم در مدینه دو دسته بودند اوس و خزرج این دو گروه هم با یکدیگر دشمنی داشتند. بنی قریظه با اوس و بنی نظیر و بنی قینقاع با خزرج عهد و پیمان بسته بودند هر گاه یکی غالب می‌شد پس از غلبه در خراب کردن منازل جماعت مغلوب و شکست خورده می‌کوشیدند و خانه و کاشانه او را خراب می‌کردند تا از خانه و مال می‌افتادند.

و قتل بسیاری می‌کردند و اسیران می‌گرفتند. اما اگر از یهود کسی اسیر می‌گردید همه آنها اتفاق می‌کردند و با کمک و اعانه یکدیگر اسیر را می‌خریدند و نجات می‌دادند اینست که رب العالمین گفت:

وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَفْدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
يَأْتُوكُمْ: فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به - أُسْرَى: حال

و اگر اسیران بنی اسرائیل بدست شما بیفتند ایشان را به اسیری دیگر بدل می‌کنید (فدیة می‌دهید) و حال آنکه بیرون ساختن آنها - از نخست - بر شما حرام بود در اینجا تقدیم و تاخر جمله است. یعنی: «تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان و هو محرم علیکم اخراجهم» و ان یاتوکم اُسری تَفْدُوهم». گفت: افرونی می‌جوئید و بیدادگری می‌کنید چونکه با یکدیگر هم پشت بودید تا مظلومان را از خانه‌های خود بیفکنید، و حرام است بر شما که چنین کنید. و حرام کرده‌ام بر شما بیرون ساختن هم نوعان شما را «و هو محرم علیکم اخراجهم»

أَفْتَوْنُونِ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ

به بعضی از احکام کتاب تورات ایمان می‌آوردید یعنی به فدیہ بدل کردن اسیران و به بعضی کافر می‌شوید یعنی به قتل و اخراج و تظاهر. آیا دستورات فردی را به جان و دل می‌پذیرید و به آن رفتار می‌کنید ولی دستورات کلی و عهد و پیمانهای حیات بخش را نادیده می‌گیرید و ترک می‌کنید؟ آیا برای اسیران خود فدیہ می‌دهید و همانها را بدست خود می‌کشید و بیرون می‌رانید؟ از نظر قرآن باطل و عمل نکردن به اینگونه دستورات کفر است.

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

جَزَاءُ: مبتدا، خِزْيٌ: خبر

پس کسی که همچنین عهد شکنی کند از یهودان مکافات جز خواری و رسوایی در زندگانی این دنیا نیست که قتل بنی قریظه و آوارگی بنی نظیر پاداش این نافرمانی است. آن هنگام که بنی قریظه را کشتند و فرزندان ایشان به بردگی بردند، و بنی نظیر را از خان و مان خویش آواره کردند و به شام افکندند و مسلمانان به جای ایشان نشستند، این همان عذاب دنیا است.

وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ

و در قیامت نیز سوی سخت‌ترین عذاب برگردانده می‌شوند همان عذاب دوزخ و آتش جهنم است که شدت و دوام آن عذاب از نشانه‌های آن است. و در جای دیگر گفت:

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

عَمَّا: عن + ما: جار و مجرور، تَعْمَلُونَ: فعل مضارع واو فاعل

و خدای تعالی به آنچه که پیمان شکنان می‌کنند حکیم و بیناست و از آن غافل نیست. این خطاب هر چند با بنو قریظه و بنو نظیر است اما از روی وعید عموم را در بر می‌گیرد. یعنی گروهی از مردم که آیات قرآن را تکذیب می‌کنند و رسول خدا را انکار می‌کنند چه یهود و چه غیر یهود. شامل است بلکه موعودشان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ‌تر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَحْقُقُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

اینان همان کسانی هستند که آخرت را به متاع (دو روزه) دنیا فروخته‌اند پس در آخرت از عذاب آنان کم نشود و ایشان یاری کرده نخواهند شد. (۸۶)

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

این گروه کسانی‌اند که از روی بی‌خردی و به خواست و اراده خود زندگی این دنیای ذلت بار و جانسوز و عذاب انگیز را به زندگی برتر و بهشت دل انگیز و نعمت جاودانی آن دنیا بدل کرده‌اند چه دلیل و خاکسار است کسی که دنیا گیرد و عقبی دهد. احمق مردا که دل در این دنیا بندد که نیک ستاند زشت باز پس گیرد. شیخ سعدی گفت:

همین بس که دنیا به دین می‌خرند

به پرهیزکار و نه دانشورند

فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

هُم: مبتدا، يُنصَرُونَ: خبر (فعل مضارع و واو فاعل)

پس عذاب آخرت و دنیا از ایشان نقصان نمی یابد (کم کرده نمی شود) و ایشان در دنیا به دفع آفات و بلاها و سختی ها یاری داده نمی شوند و در محشر به تخفیف عقوبت کمک کرده نمی شوند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

ما هر آینه این کتاب را به موسی دادیم و از پس او پیغمبران فرستادیم و به عیسی پسر مریم نشانه ها و حجت ها دادیم و او را به روح القدس (جبرئیل) قوت و نیرو بخشیدیم چرا هر وقت پیغمبری با تعلیماتی که دلایان دوست نداشت از طرف خدا به سوی شما آمده استکبار می کنید و گروهی را دروغگو می خوانید و گروهی را به قتل می رسانید؟ (۸۷)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

ءَاتَيْنَا: فعل و فاعل، عِيسَى: مفعول به، ابْن: بدل، مَرْيَمَ: عطف بیان، الْبَيِّنَاتِ: مفعول به ثانی
ای گروه یهودیان آن زمان را به یاد آورید که بدرستی ما به موسی کتاب تورات دادیم آن کتابی که مجموعه دستورات و قوانین یا اصول در آن ثابت است که مانند قوانین کلی جهان غیر متغیر می باشد. و به دنبال او در آوردیم یعنی پس از موسی فرستادگانی چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریاء و یحیی علیهم السلام را پیغمبری دادیم. به عیسی که فرزند مریم بود نشانه های روشن و معجزات آشکار چون اخبار از غیب و زنده کردن مرده و بینا کردن نابینای مادرزاد بخشیدیم.
حافظ گفت:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

گفته اند که روح، جبرئیل است و قدس خداوند عز و جل، و عیسی را هم به این معنی روح الله خوانند. شعبی گفت: عیسی بر جبرئیل رسید گفت: السلام علیک یا روح القدس جبرئیل گفت و علیک یا روح الله.

مفسران گفتند این هر دو نام بیک معنی اند، و این اضافه بر سبیل تخصیص و تکریم است. و گفته اند تا بید عیسی به جبرئیل آن بود که عیسی نیرو گرفت به جان پاک از دهن جبرئیل که در مریم دمیده، و بی پدر از مادر در وجود آمد. مولانا گفت:

دید مریم صورتی بس جان فزا جان فزایی دل ربایی در خلا
پیش او بر رست از روی زمین چون مه و خورشید آن روح الامین

لرزہ بر اعضای مریم افتاد کو برهنه بود و ترسید از فساد
 صورتی که یوسف ار دیدی عیان دست از حیرت بریدی چو زنان
 گشت بیخود مریم و در بیخودی گفت بجهم در پناه ایزدی
 زانک عادت کرده بود آن پاک جیب در هزیمت رخت بردن سوی غیب
 چونک مریم مضطرب شد یک زمان همچنانک بر زمین آن ماهیان
 من چو صبح صادق از نور رب که نگردد گرد روزم هیچ شب
 هین مگولا حول عمران زاده‌ام که زلاحول این طرف افتاده‌ام
 تو همی گیری پناه از من بحق من نگاریده پناهم در سبق

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ

جَاءَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - رسول: فاعل

آیا هر گاه از سوی ما به شما فرستاده‌ای با معجزه‌های روشن و آشکار آمد نفسهای شما آنان را دوست نداشتند و سخن آنان موافق میل و ادعای شما نبودند.

فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ

فَرِيقًا: مفعول به مقدم - کذبتم: فعل ماضی - تم: فاعل

گروهی از شما پیغمبران را تکذیب کردید و دروغ زن خواندید چون محمد ﷺ و عیسیٰ علیہ السلام و گردنکشی کردید و به وی ایمان نیاوردید.

وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ

و عده‌ای از پیغمبران مثل یحیی و زکریا و ... را کشتید.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

آن گروه از روی استهزاء به پیغمبران گفتند دل‌های ما فهم کردن نتواند چنین نیست بلکه خدا به سبب انکارشان و کفرشان نفرین نموده و از این رواند کی ایمان می‌آورند. (۸۸)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ

قلوب: مبتدا - غُلْفٌ: خبر

و می‌گفتند دل‌های ما در غلاف است یعنی دل‌های ما حضرت محمد ﷺ را به عنوان پیغمبر نمی‌پذیرند و با این سخن پیغمبر ما محمد ﷺ را از ایمان آوردن به قرآن و پیروی از آن حضرت نا امید می‌کردند خداوند سخنان ایشان را رد می‌کند و می‌گوید و آنان دروغ‌گویان اند.

بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ

فَقَلِيلًا: مفعول مطلق، مَّا: مای زاید، يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و خداوند ایشان را به علت کمرشان مورد لعنت قرار داده و از رحمت خود دور کرده است و به جهت ایمان نیاوردنشان به پیغمبر ﷺ کمک و لطف خود را از ایشان باز گرفته است. آنان دین حق را نپذیرفتند و به دولت ایمان مشرف نشدند فقط عده کمی از ایشان ایمان آوردند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾

و چون کتاب آسمانی یعنی قرآن از نزد خدا به سویشان آمد که توراتشان را تصدیق می کرد و از پیش، کافران بدان پیروزی می جستند (و منتظر آمدن او بودند) وقتی آنچه می شناختند بیامد، منکر آن شدند، لعنت خدا بر منکران باد. (۸۹)

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ

وَلَمَّا: مفعول فیه - جَاءَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - كِتَابٌ: فاعل

و اکنون کتابی از نزد خداوند آمده است (قرآن) کتابی که زنده کننده و حیات بخش است کتابی که برتر از عقول و افکار بشری است، کتابی که موافق و تصدیق کننده تورات و انجیل است که تصدیق کننده اصول دین خداوند یعنی توحید، نبوت و قیامت است.

وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا

(و) اسم کان - يَسْتَفْتِحُونَ: طلب فتح و پیروزی کردند، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان در سبب نزول این آیت گفته اند: قبل از اسلام هنگامی که یهود از مشرکین شکست می خوردند از خدا درخواست می کردند که بار الهی! پیامبر آخر الزمان را بزودی مبعوث فرما تا به یاری وی بر مشرکین غلبه نمایم. بنابراین استفتاح به معنی استنصار است. و حال آنکه پیش از نزول این کتاب و در وقت فروماندگی خواستار بعثت پیامبر آخر الزمان بودند تا به یاری وی بشتابند و بر مشرکین فتح و نصرت یابند. یعنی هر گاه که کفار عرب قصد یهود می کردند کار بر آنها سخت می شد می گفتند بار خدایا از تو می خواهیم که رسول آخر الزمان را مبعوث فرمایی تا بر مشرکان عرب که کفر ورزیدند و نگرویدند نصرت و پیروزی حاصل نمایم. در اینجا فتح بر دو قسم است.

یکی آن است که الله تعالی بنده را در کار دین نصرت دهد، و هدایت و راه آسایش بر وی گشاده شود. قسمتی دیگر فتح دنیوی است که الله تعالی بنده را نصرت می هد در کار تا راه آسایش بر وی گشاده شود. پس رب العالمین گفت:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ

پس آن زمان آن کس که شناخته بودند بدیشان پیغمبری آمد یعنی محمد ﷺ او کافر شدند زیرا که گمان ایشان آن بود که پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود. و بدینجهت بنی اسرائیلیان بر وی کافر شدند و ایمان نیاوردند.

فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ

فَلَعَنَهُ: مبتدا - عَلَى الْكَافِرِينَ: جار و مجرور خبر

پس لعنت خدا بر کافران و ناگرویدگان باد که عناد ورزیدند و نپذیرفتند آن شناخت و دانش که ایشان را بود هیچ سود نداشت. جهودان معرفت و دانش داشتند چون عنایت به ایشان نبود آن معرفت و بال ایشان گردید.

يُنْكَمًا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

﴿۹۰﴾

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءٌ وَبَغْضٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (و معامله‌ی بدی با خود کردند که به نعمت قرآن که لطف خدا بود از روی حسد بدان کافر شدند (و کفرشان به جهت دشمنی به خاطر آن بود که) خداوند از روی فضل و رحمت بر هر کسی از بندگان که بخواهد وحی نازل می‌کند پس خشم خدا یکی پس از دیگری آنان را فرا گرفت و کافران عذابی خفت‌انگیز دارند. (۹۰))

يُنْكَمًا أَشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

يُنْكَمًا: چه زشت است، بَعِيًّا: فساد، در اینجا مراد حسد است «ما» در بُنْكَمًا: تمیز است.

به بد چیزی خود را فروختند و ثواب آن از دست بدادند به خاطر نفسهای خود به آنچه خدای تعالی فرموده است از روی حسد به آن یعنی قرآن کافر شدند. چون به آنچه که خدای تعالی فرو فرستاده است حسودی می‌کردند.

مولانا گفت:

چون کنی بر بی حسد مکرو حسد زان حسد دل را سیاهیها رسد

خاک شو مردان حق را زیر پا خاک بر سر کن حسد را همچو ما

و خدا فضل و کرم (نبوت و رسالت) خود را به آن کسی دهد که خود خواهد و سزاوار و لایق آن باشد و معنی بغی حسد است تا در دل است آن را حسد گویند و چون آشکار شود و از دل بیرون آید آن را بغی گویند: حسد بر این داشتند که نباید پیغمبری غیر از سلسله اسرائیلیان باشد آنها چنین فضل بی حد و اراده حکیمانه خداوند را محدود پنداشتند.

شیخ سعدی گفت: حسود از نعمت حق بخیل است و بنده‌ی بی گناه را دشمن می‌دارد.

الا تا نخواهی بلا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلاست

چه حاجت که با وی کنی دشمنی که او را چنین دشمنی در قفاست

ابلیس حسود بود لاجرم عبادت چندین هزار ساله او نتوانست او را از لعنت بیرون آورد. و لغزش آدم از غفلت بود نه از روی حسد پس توبه‌ی وی مورد قبول حق تعالی گردید و کار وی آسان شد.

فَبَاءٌ وَبَغْضٍ عَلَى غَضَبٍ

فَبَاءٌ وَ: فعل ماضی - (و) فاعل

پس جهودان بخشم از خدا باز گشتند و یا شایسته‌ی خشمی شدند خشم اول آنست که قرآن را نپذیرفتند و به محمد ﷺ کافر شدند و دیگر آنکه به عیسی کافر شدند. ثالثاً به مقتضای حسد و عناد خلاف پیغمبر ﷺ راه رفتند و از راه راست منحرف شدند.

وَالْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ

وَالْكَافِرِينَ: جار و مجرور، خبر مقدم، عَذَابٌ: مبتدا مؤخر، مُّهِينٌ: نعت، به معنی ذلت دهنده (خواری).

و عذاب خوار کننده برای کافران است تا بدانی که عذاب یکتا پرستان به جهت ادب کردن و پاکی نفس از گناه است نه به خاطر توهین، و عذاب مهین مخصوص کافران است که در دوزخ جاودان بمانند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنزَلَ عَلَيْنَا وَيكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ

﴿۹۱﴾

و چون به قوم یهود گفتند به قرآنی که خدای تعالی فرو فرستاده است ایمان آورید، می گفتند: ما بر آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده ایمان می آوریم و به آنچه جز آنست کافر می شوند و در حالیکه قرآن تصدیق کننده همان چیزی است که نزد آنان است (یعنی کتابشان تورات) بگو اگر مؤمن بودید (و به تورات ایمان دارید) پس چرا پیغمبران خدا را پیش از این می کشتید؟ (۹۱)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنزَلَ عَلَيْنَا وَيكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ

زمانیکه به یهودان و به جهودان گویند که به آنچه که خدا از انجیل عیسی و قرآن که به محمد ﷺ فرو فرستاده است ایمان بیاورید ایشان گویند ما می گرویم به آنچه که به ما فرو فرستاده شده است یعنی به تورات می گرویم نه به کتاب دیگر بدانچه جز کتاب ایشان یعنی تورات است کافر می شوند.

وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ

وَهُوَ: مبتدا - الْحَقُّ: خبر - مُصَدِّقًا: حال

و حال آنکه کتاب یعنی انجیل و قرآن حق و راست و درست است با آنکه قرآن حق و تصدیق کننده کتابهای پیشین بود به آن کافر شدند و آن را نپذیرفتند.

قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ

بگو ای محمد! در جواب آن که می گویند به تورات ایمان داریم. پس اگر مؤمن هستید چرا پیغمبران خود را می کشید؟ مفسران گفتند هر چند که ایشان قتل پیغامبران نکرده بودند لکن پدران ایشان کرده بودند، و ایشان بدان رضا می دادند و می پسندیدند، پدران خود را بدان جهت دشمن نمی گرفتند و اعمال گذشتگان خود را قبول می کردند و آن را باور داشتند.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۹۲﴾
و هر آینه موسی برای شما حجت ها و معجزات روشن و آشکاری آورد پس از آن شما گوساله پرستیدید و ستمگر شدید. (۹۲)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ
أَخَذْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - الْعِجْلَ: مفعول به - وَأَنْتُمْ: مبتدا - ظَالِمُونَ: خبر

و به تحقیق موسی: پیغام های راست و نشانه های درست و معجزات روشن به شما آورد؛ معجزاتی از قبیل عصا، ید بیضاء، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، جاری کردن چشمه ها، من و سلوی. باز پس از رفتن موسی علیه السلام به طور گوساله را بخدایی برگزیدید و با این کار بر نفسهای خود ستم کردید. به هر حال موسی پیغام حق گزارد و نشانه های روشن باز نمود اما آنان آن وعده ای را که به خدای تعالی داده بودند خلاف کردند و گوساله پرست شدند به چه علت گوساله را پرستیدند با توجه به اینکه در کتاب تورات شما را از شرک بر حذر داشته بودم این ستمی عظیم است که شما بر نفس های خود می کنید.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا
قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ يَبْسُكُمَا
يَا مُرْكُم بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۹۳﴾

و به یاد آرید آن زمان را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای شما بردیم، آنچه را به شما داده ایم محکم بگیرید و بشنوید به زبان گفتند: شنیدیم ولی در عمل به کار نیستیم، به سبب کفرشان دل به گوساله باختند، بگو: ایمانستان شما را به انجام بدترین چیز دستور می دهد اگر شما مؤمن هستید. (۹۳)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
وَرَفَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - فوق: مفعول فیه - الطُّورَ: مفعول به

در سبب نزول این آیت، ابن جریر طبری می آورد. یهودیان گفتند جز ما کسی دیگر وارد بهشت نمی شود پس رب العالمین این آیت فرستاد می گوید: آن هنگام ادعا می کردند به پیغمبران قبیله ی خود و به دستورات آنان پای بند هستند پس چرا پیغمبران خدا را کشتید و چرا گوساله پرستی کردید و کوه طور را بر بالا سر شما همچون سایه بان نگاه داشتیم. منظور آن کوهی است منسوب به طور بن اسماعیل از کوه های فلسطین. پس چرا با آن پیمانی که به صورت بالا بردن کوه از آنها گرفته شده در همان حال شما چنین انگاشتید که کوه طور بر سرتان فرو می ریزد. رب العالمین کوهی را فرمود تا از بیخ برآورد بر بالا سر ایشان معلق بایستاد.

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا
خُذُوا: فعل امر - (و) فاعل.

آنچه به شما از تورات داده‌ایم با عزم درست و محکم بگیرید و از آن فرمان برید.

قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا

به ظاهر گفتند: ما شنیدیم و قبول کردیم و حال آنکه در باطن پیغام نشنیدید و در نیافتید و به آن عمل نکردید و نافرمانی کردید.

وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ

وَأَشْرَبُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

و نوشانیده شدند^۱ یعنی قرار داده شدند در دل‌های ایشان دوستی گوساله به جهت کفر و انکار ایشان. سعید جبیر گفت: دوستی گوساله آنچنان در دل‌های ایشان جای گرفته و رخنه کرده بود که آن گوساله را با سوهان بسودند و سپس به دریا افکنند، ایشان در آن آب افتادند و بسیار از آن خوردند تا روی‌هایشان زرد گشت به جهت کفر و انکارشان.

قُلْ يَسْمَا يَا مُرْكُم بِهِ إِيمَنُكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

بگو ای محمد (ص)! که شما می‌گویید به تورات و موسی ایمان آورده‌ایم آن ایمان شما به تورات و به موسی شما را به بد چیزی امر می‌کند که به قرآن و به محمد ﷺ کافر شدید اگر شما گرویدگان به خدا هستید، چون مومن حقیقی ایمانش او را به کفر و انمی‌دارد و جهودان با این همه رسوایی گفتند که بهشت جایگاه اصلی ماست حق تعالی می‌فرماید:

قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن

كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۴﴾

بگو اگر راست می‌گویید و از همه مردم، نزد خدا، سرای آخرت خاص شماست، پس آرزوی مرگ کنید اگر از راستگویان هستید. (۹۴)

قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن

كُنتُمْ صَادِقِينَ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر کان - **الدَّارُ:** اسم کان - **خَالِصَةً:** حال

در سبب نزول این آیت ابن جریر طبری از ابی‌العالیه روایت می‌کند یهود می‌گفتند که هرگز کسی دیگر به جز ما به بهشت داخل نمی‌شود، پس خدای بزرگ این آیه‌ی مبارکه را نازل کرد.

ای محمد ﷺ در جواب ادعای ایشان بگو اگر به گمان شما خانه آخرت و ناز و نعمت بهشت مخصوص شماست نه غیر دیگران. پس در آرزوی مرگ باشید اگر شما راست می‌گویید. از آنکه بهشت خاصه از آن شماست چونکه بی مرگ بدان سرای نتوان رسید و آرزوی مرگ نشانه‌های آرزوی دیدار خداست

^۱ - منظور آنست که علاقه‌ای محکم و خلل‌ناپذیری میان آنان و گوساله سامری برقرار شده بود و تار و پود بدن آنان را فرا گرفته بود به نحویکه گویا دل‌های خود را با دوستی گوساله آبیاری نمودند.

پس هر که آرزومند باشد مشتاق تر خواهد بود چون رسیدن دوست به دوست است، آن کیست که به مرگ شادان نبود؟ هر که وصال حق جوید و قرب وی خواهد. ناچار است او بار محنت بکشد و شربت اندوه بچشد. همچنانکه آسیه را چهار میخ کردند، و در چشم وی میخ آهنی فرو بردند. و او در آن تعذیب می خندید و شادمانی می کرد. این چنان است که گویند.

هر جا که مراد دلبر آمد یک خار به از هزار خرماس

بشرحافی گفت: در بازار بغداد می گذشتم یکی را هزار تازیانه زدند که آه نکرد، آنگه او را به حبس بردند، بدنبال وی رفتم پرسیدم که این زخم از بهر چه بود، گفت: از آنکه شیفته‌ی عشقم. گفتم چرا زاری نکردی تا تخفیف می کردند؟ گفت: از آنکه معشوقم به نظاره بود به مشاهده‌ی معشوق چنان مستغرق بودم که پروای زاریدن نداشتم.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر یهودیان مرگ را آرزو می کردند می مردند و جایگاه اصلی خود را در دوزخ مشاهده می کردند.

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾

ولی هرگز آن را، به سبب اعمالی که کرده اند (آنچه که دستهایشان پیش فرستاده است) آرزوی مرگ نکنند و خداوند از حال ستمگران آگاه است. (۹۵)

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر

و جهودان هرگز مرگ را آرزو نکنند به آنچه پیش فرستاده است دستهایی از قتل انبیاء و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و آله و ...

خدای تعالی به ستمکاران و دروغ گویان داناست. اینان یعنی یهودیان و سایر کافران که ایمانی به مبدء و معاد ندارند حریص مال و زینت دنیا هستند تا آنجا که دوست دارند تا هزار سال زندگی کنند و آرزوی مرگ نکنند. از اینجا گفته اند: مرگ را حتی قومی است و آفت قومی، قومی را خوشبختی و سعادت است و قومی را رنج و محنت، قومی را بلا و قیامت، و قومی را شفا و سلامت، ملک الموت (عزرائیل) بر رابعه عدوی رسید، رابعه گفت: تو کیستی؟ گفت من هادم اللذاتم موتم الأطفالم مرمل الازواجم یعنی نابود کننده‌ی خوشیهام، یتیم کننده‌ی کودکانم، و بیوه کننده همسرانم رابعه گفت: ای جوانمرد چرا از خود همه خصلتهای بد نشان می دهی و از آن خصلت های نیک هیچ نمی گویی، گفت: آن چیست؟ رابعه گفت: و انت موصل الحبيب الی الحبيب و تو وصل کننده دوست به دوست هستی.

وَلَنَجْذِثَهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوَةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِّجٍ مِّنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

هر آینه یهودان را، از همه مردم حتی مشرکان، بر زندگی حریص تر خواهی یافت، یکی‌شان دوست دارد هزار سال عمر کند و عمر هزار ساله او را از عذاب دور نکند و خدا به اعمالشان بیناست. (۹۶)

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ: فعل مضارع - (ن) توکید - هم: مفعول به - (انت) فاعل - أَخْرَصَ: مفعول به ثانی
و هر آینه شما جهودان را حریص ترین مردان بر زندگانی دنیا می یابید حتی طمع کارتر از مشرکان چون
که به زندگی دوباره آخرت و بهشت و دوزخ آن ایمان ندارند.
شیخ سعدی گفت:

حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر.

حریص و جهانسوز و سرکش مباش
ز خاک آفریدندت، آتش مباش
به گردون کشید آتش هولناک،
به بیچارگی تن بینداخت خاک

وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

و از آن کسانی که شرک آورده اند یعنی کفار عرب که مراد اینجا مشرکان مجوس اند مباش زیرا که
هیچکس به یای دنیا دوستی آنها نیست.

يَوْمَ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ

يَوْمَ: فعل مضارع - أَحَدُهُمْ: فاعل

دوست می دارد یکی از ایشان یعنی از یهودیان که ای کاش هزار سال بر وی عمر داده شود.

وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزَجَةٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

هُوَ: اسم ما - مُزَحَّزَجَةٍ: جار و مجرور خبر ما - مزحزح: به معنی دور کننده - اللَّهُ: مبتدا - بَصِيرٌ: خبر
و زیادی عمر او را از عذاب رها نمی کند و عذاب را دفع نمی کند و خداوند به آنچه که می گویند و عمل
می کنند آگاه و داناست و هر که را به مقتضای اعمالش پاداش و مجازات می کند. روزی عمر خطاب به
آفریدگار و به کتاب ایشان سوگند خورد و به جهودان گفت. راستش را بگویید آیا هیچ می دانید که
محمد ﷺ رسول حق است؟ ایشان گفتند اکنون تو که سوگند خوردی می گوئیم محمد ﷺ رسول حق است.
عمر گفت: پس شما از هلاک شوندگانید با اینکه می دانید وی رسول حق است نمی گروید و به رسالت
وی ایمان نمی آورید. سپس گفت: آخر چه کسی شما را از پیروی دین محمد ﷺ باز می دارد. ایشان گفتند
که صاحب وی جبرئیل است و جبرئیل دشمن ماست. و محمد را بر سر ما دارد و پدران ما را عذاب و
صواعق رسانید. دوست ما میکائیل است. خازن رحمت و باران و نبات و نعمت.

عمر گفت در نزد حضرت عزت جبرئیل و میکائیل دارای منزلت و قربت است چگونه دشمن یکدیگر
باشند اگر کسی دشمن جبرئیل باشد پس برآستی او دشمن میکائیل است و بر عکس عمر این سخن
بگفت و پیش مصطفی آمد تا آنچه رفت باز گوید. رب العالمین پیش از آمدن عمر بر وفق قول عمر این
آیت فرستاد. و خداوند به آنچه که می گوئید و عمل می کنید آگاه و داناست. و هر که را به مقتضای
اعمالش پاداش و مجازات می کند.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷﴾

ای پیامبر بگو هر که دشمن جبرئیل است (در حقیقت دشمن خداست) زیرا که او به فرمان خدا قرآن را به قلب تو نازل کرده است قرآنی که کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است. (۹۷)

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ

در سبب نزول این آیه آورده‌اند که یهود به پیامبر اکرم ﷺ می‌گفتند: به ما بگو رفیق تو کیست؟ تا از او پیروی کنیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: آورنده‌ی وحی برای من جبرئیل است. گفتند او فرشته‌ای است که خبرهای جنگ و کشتار را می‌آورد، و او دشمن ماست و اگر می‌گفتی میکائیل است از تو پیروی می‌کردیم، چرا که میکائیل باران رحمت الهی فرود می‌آورد این بود که خداوند این آیه مبارکه را نازل کرد. ای محمد ﷺ هر که برای جبرئیل دشمن باشد به او بگو که در خشم بمیرد خدا برای کسی دشمن است که با آنان دشمنی می‌ورزد. پس به درستی که او به فرمان خدا بر دل تو قرآن را فرو می‌آورد این مبدأ الهام بخش و فرود آورنده‌ی وحی که به زبان عبرانی یا سریانی به عنوان جبرئیل به آن اشاره شده به حسب خواست و اراده‌ی حکیمانه‌ی خداوند و به اذن‌وی صورت می‌گیرد. در حالیکه قرآن تصدیق کننده است برای چیزهایی که پیش از وی نازل شده است و حالا در دست ایشان است از کتب نازل شده، مثل تورات و زبور و قرآن هدایت کننده و مژده دهنده برای مؤمنین و گرویدگان است یعنی آن قرآن را جبرئیل به مصطفی آورد که آرامش روح است و بشارت دهنده‌ی مؤمنان به ناز و نعمت بی‌کران بهشت.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱۸﴾
و هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیغمبران و جبرئیل و میکائیل باشد پس هر آینه خدا نیز دشمن کافران است. (۹۸)

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ
مَنْ: مبتدا-لِلَّهِ: جارو مجرور- عَدُوًّا: خبر- لَفْظُ اللَّهِ: اسم ان- عَدُوٌّ: خبر ان

هر که دشمن خدا باشد و فرستادگان و فرشتگان او را یعنی دو فرشته مقرب جبرئیل و میکائیل را دشمن بداند به تحقیق خدای تعالی دشمن آن کافران است که دشمن ملائکه و فرستاده‌ی او هستند. جبرئیل به زبان عبرانی یا سریانی به معنی عبدالله است یعنی بنده‌ی خدا و همچنین میکائیل و اسرافیل هم بنده خداوند عزوجل و وجه تأویل آیت آن است که هر که جبرئیل را دشمن است میکائیل را هم دشمن است، که هر دو مأمورند و هر که پیغام رساننده را دشمن است، پیغام را نیز دشمن است، و هر

که پیغام را دشمن است پیغام ده را دشمن است، بهترین فرشتگان مقرب چهاراند: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل.

جبرئیل علیه السلام وحی الهی را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به صورت خویش دید. در حدیث شریف قدسی آمده است که :

مَنْ عَادَى لِيَّ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْحَرْبِ.

هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند، قطعاً با من اعلان جنگ کرده است.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿٩٩﴾
ما آیه های واضح بنوازل کرده ایم که جز بدکاران منکر آن نمی شوند. (۹۹)

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ

در سبب نزول این آیت آورده اند که عبدالله بن صوری به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای پیغمبر چیزی برای ما نیاورده ای که آن را بشناسیم منظور معجزه ی روشن، این بود که خداوند عزوجل این آیت نازل فرمود: و هر آینه ما نشانه های روشن و آیت های درست و راست به سوی تو فرستادیم یعنی قرآن.

وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ

کافر نمی شوند به این آیت ها مگر فاسقان و بیرون رفتگان از فرمان خدا یعنی جهودان که از شریعت موسی بیرون شدند، و علت آنکه به محمد صلی الله علیه و آله کافر شدند برای این است که ایمان آوردن به محمد صلی الله علیه و آله و پذیرفتن دین وی از شریعت های موسی بود چون نپذیرفتند به ناچار از شریعت موسی بیرون رفتند.

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾

چرا هر وقت جهودان پیمانی بیستند، گروهی از ایشان آن را پشت سر افکنند بلکه بیشترشان نمی گرویدند. (۱۰۰)

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ

عَاهَدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - عَهْدًا: مفعول مطلق

هر گاه که جهودان عهد و پیمانی بستند گروهی از ایشان آن عهد را شکستند.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

اکثر: مبتدا - لَا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

بلکه بسیاری از ایشان آن عهد را بشکستند و به تورات نگرویدند ابن عباس گفت. سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی به جهودان گفت: که خدای تعالی از شما عهد و پیمان گرفت که قرآن و دین مرا بپذیرید و شرع حنیفی و دین اسلام و صفت مرا که پیغمبر هستم پنهان نکنید. پس مالک بن الضیف آن سخن را انکار کرد و گفت خدا هیچ عهد و پیمانی از ما در باره محمد صلی الله علیه و آله نگرفت. پس رب العالمین آیت فوق را در حق آنان فرستاد.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾

و چون از نزد خدا پیغمبری بدیشان فرستاده شد که برآستی کتاب آنها را گواهی می‌داد و تصدیق می‌کرد، گروهی از اهل کتاب، چنانکه گویی دانا نیستند (چونکه کتاب خدا را پشت سر افکندند). (۱۰۱)

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
نَبَذَ: فعل ماضی - فَرِيقٌ: فاعل - أُوتُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - الْكِتَابَ: مفعول به نَبَذَ
آن هنگامی که از طرف خدا فرستاده‌ای آمد محمد ﷺ، و کتاب آنان را تصدیق می‌کرد یعنی کتاب
تورات را که کتاب خود بنی اسرائیلیان است علمای جهودان آن کتاب را پس پشت انداختند و به آن
عمل نکردند و به مصطفی ﷺ و قرآن کافر شدند. یعنی همان کسانی که نبوت بنور وحی چشمانشان
روشن شده بود و عزت خود را با کتاب و آئین خدایی یافته بودند آن زمان که پیغمبری به سویشان آمد
تا اینکه پایه‌ی دعوت و کتب گذشتگان را استوار گردانند.

كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

و به سبب حسادت و کینه‌ورزی با شخص پیغمبر خاتم الانبیاء و روش او، قرآن را و یا تورات را پشت
سر افکندند گویا اینکه نمی‌دانند که آن کلام الله است و محمد رسول خدا ﷺ است.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ
كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَرْوْتَ وَمَا
يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ
بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۚ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا
يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۚ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ
وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾

و پیروی کردند سخنانی را که شیطانان به روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند و هرگز سلیمان کفر
نورزید، ولی شیاطین همه کافر شدند و سحر و جادو به مردم یاد می‌دادند، و آنچه به آن دو فرشته
هاروت و ماروت در شهر بابل فرود آورده شد، با آنکه این دو ملک (به زمین آمدند) کسی را تعلیم
نمی‌دادند مگر بدو می‌گفتند ما وسیله امتحانیم برای شما پس تو به کفر مگرای! از دو فرشته چیزهایی
می‌آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌انداختند، هر چند نمی‌توانستند به وسیله‌ی آن
بدون فرمان خدا به کسی زیان برسانند. چیزهایی تعلیم گرفتند که زیانشان می‌زد و سودشان نمی‌داد
یهودان به تحقیق می‌دانند که هر که خریدار جادو شود، از جهان دیگر بهره‌ای نخواهد داشت. اگر
می‌دانستند، چیزی که دل‌های خویش بگرو آنها نهاده‌اند بسیار بد است. (۱۰۲)

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنَ^ع

سُلَيْمَنَ: مضاف الیه مجرور به فتحه

و یهودان پیروی کردند آن چیزی را که شیاطین در زمان پادشاه سلیمان می خواندند یعنی آن گروه نادانان از شیطان جادویی آموختند و کتاب خدا را در پشت سر افکندند، اوهام و نوشته های سحر و طلسمات و جادوگری را ترویج می کردند اساس و قدرت ملک سلیمان را که بر پایه ی ایمان و حکمت عدل پیغمبری، استوار شده بود سست و بی پایه می کردند مقصود از شیاطین آدمیان دیو سیرت است. در عهد سلیمان شعبه های آمیخته به نیرنگ نوشته بودند و در میان ایشان اوباش و جهال شایع شده بود سلیمان بر آن حال واقف شد فرمود تا آن نوشته ها را بیاورند، و در صندوقی نهاده قفل کرده در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان شیاطین آن را از زیر تخت وی بیرون آورده و نمود کردند که سلیمان به آن سحر و شعبده ها پادشاهی می کرد و بعد از آن یهودیان سلیمان را به سحر نسبت می دادند و گفتند که این علم سلیمان است و کتاب وی، هر چه از مردان نیک در بنی اسرائیل بودند آن را از شیاطین نپذیرفتند و هر چه بد مردان بودند و مفسدان آن را قبول کردند و بیاموختند و بدان عمل کردند رب العالمین سلیمان را از آن سحر مبرا کرد و نجات داد و عذری بر زبان مصطفی بنهاد و گفت:

وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ

الشَّيَاطِينُ: اسم لِكِنَّ - كَفَرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر لِكِنَّ

و هرگز سلیمان جادویی نکرد و اما شیاطین در زمان او کافر شدند و مردمان را سحر و جادویی می آموختند و یهودان آن چیز را که فرو فرستاده شده است از سحر بر دو فرشته هاروت و ماروت متابعت و پیروی می کردند و از کتاب خدا روی می گرداندند قال النبی ﷺ حَدَّثَ السَّاحِرُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ یعنی حد شرعی جادوگر زدن شمشیر است.

وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَمَرْوَتْ

هَرُوتَ: عطف بیان، وَمَرْوَتْ: معطوف

و دیگر اینکه یهودان از آن چیزی که فرو فرستاده شده است از سحر بر دو فرشته در شهر بابل به نام های هاروت و ماروت متابعت کردند و پیروی از تورات را ترک کردند و اما در باره هاروت و ماروت آنچه مشخص است آنست که «هاروت و ماروت» دو فرشته ای بودند که خداوند آنها را به زمین فرستاد تا در مورد سحر و جادو مردم را آگاه سازند؛ چون در سرزمین «بابل» جادوگری رواج فراوان داشت و برخی از مفسدین جادو را به پیامبران نسبت می دادند و این شبهه را ایجاد می کردند که میان معجزه و جادو فرقی نیست. بنابراین خداوند دو فرشته مذکور را به صورت انسان به زمین فرستاد تا راه ابطال سحر و جادو و عوامل آن را به مردم بیاموزد تا فرق میان معجزه و سحر بر مردم آشکار گردد. آنها به مردم هشدارهای لازم را می دادند و اظهار می داشتند که سحر فتنه ای بیش نیست و در آن هیچ نفعی برای شما وجود ندارد. عقیده داشتن و عمل کردن به آن منجر به کفر می گردد، مبادا از آن

سوء استفاده نمایند که منجر به هلاکت خواهد شد. در معارف قرآن آمده که: آنچه را که یهودیان پیروی از کتاب الله از چنان سحری و جادویی پیروی می کردند که شیاطین یعنی جن های خبیث آن را در عهد سلطنت حضرت سلیمان می خواندند و آنچه بعضی نادان می پندارند که حضرت سلیمان سحر کرده است. العیاذ بالله سلیمان (ع) سحر نورزیده بلکه یقیناً شیاطین سخنان کفر آمیز می گفتند و سحر می کردند بلکه آنان از یک طرف خود سحر می کردند و از طرف دیگر به دیگران سحر تعلیم می دادند و این کار هنوز هم همچون ارشاد در بین یهود باقی است که از آن پیروی می کنند پس برای بیان کفر آمیز بودن سحر و ساحری بود که خداوند عزوجل دو فرشته که در شهر (بابل) سکونت داشتند به نام هاروت و ماروت به خاطر حکمت خاصی نازل کرد و آن دو به کسی سحر تعلیم نمی دادند بلکه می گفتند وجود ما یک نوع آزمایش خدایی است که چه کسی از زبان ما به سحر مبتلا شده در دام می افتد و کدام شخص نجات می یابد. پس بعضی مردم از آن دو فرشته این نوع سحر را می آموختند که به وسیله آن بین مردم و همسرش جدایی می افکندند اما نباید از این امر کسی به این وهم و خوف گرفتار باشد که ساحرها هر چه بخواهد می تواند انجام دهد زیرا یقیناً این مردم (ساحر) بوسیله این (سحر) نمی توانند به اندازه ی ذره ای به کسی ضرر برسانند مگر به امر مقدر خداوند و با تحصیل چنین سحر چیزهایی می آموزند که بنا به گناه بودنش ضرر به خودشان می رسانند پس یهود نیز با پیروی از سحر در ضرر بسیار بزرگی واقع شده اند. کاش ذره ای عقل خود را بکار می بردند و به جای کفر و عمل بد، ایمان و تقوا را بر می گزیدند که پاداش آن نزد خداوند بیشتر و بهتر بود.

وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَقَّ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ^ط

نَحْنُ: مبتدا - فِتْنَةٌ: خبر

و این دو فرشته به هیچکس نمی آموزند در آن وقت که به ایشان برود. تا اینکه پیش از آموختن اعلام می کردند و می گفتند ما فتنه خلیق پس با عقیده و عمل به آن کافر مشو که هلاک شوی فلا تکفر معنی آنست بدان عقیده مدار و عمل مکن که چون عمل کنی. پس به عمل کافر شوی. گویا نظر قرآن همان توجه به منشأ دیگر اوهام گمراه کننده ای است که از بابل مرکز کلدی قدیم و آن سرزمین تمدن اسرار آمیز به وسیله ی برخی که این اسرار را از میان دیوارهای محدود ساحران و کاهنان بیرون آوردند. در میان ملل بخصوص یهود منتشر گردید، یهود هم به نوبه ی خود به هر جا پراکنده شدند این اوهام را با خود برده و پراکندند.

فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ

فَيَتَعَلَّمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

چیزی از آن دو ملک (هاروت و ماروت) می آموزند که با آن میان مرد و زن جدائی افکنند. زیرا سحر، در افکندن حب و بغض در دلها، یک جا گرد آوردن و متفرق ساختن و دور و نزدیک گردانیدن تأثیری است.

زیرا تأثیر آن آنست که تخیلی در ذهن مرد و زن نسبت به دیگری ایجاد می‌کند که سبب زشت جلوه دادن یکی بر دیگری می‌شود که نهایتاً اسباب جدایی را به همراه دارد.

وَمَا هُمْ بِضَآئِرِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

هُم: اسم ما - بِضَآئِرِينَ: جار و مجرور خبر ما

و این جادوان نتوانند کس را آسیبی رسانند مگر به خواست خدا. اشاره به سوء استفاده مردمی در این تعلیمات، و جدایی میان زن و شوهر و کار پست آنها و قطع رابطه و اخلال در زندگی خانواده است وضع عقلی و روحی این مردم پست (یهود، یا بابلی‌ها) را بیاد می‌آورد که به جای فراگیری دانش‌های مفید و سودمند در پیشرفت زندگی و نیرومند شدن عقلها و خوهاى آدمی، چیزهایی را فرا می‌گرفتند که سودی نداشت و زیان آور هم بود. و این جادوان نتوانند به کسی آسیب و زیان برسانند مگر به خواست خدای عزوجل.

وَيَنَعَلُونَ مَا يَصُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ

و می‌آموزند آنچه به ایشان زیان رسانند و سودمند نباشد. که جویندگان و خریداران این چیزها از زندگی برتریکه قدرت و عزت و کمال در برداشته باشد بهره‌ای ندارند و پیوسته به پستی و در یوزگی و زبونی بسر می‌برند.

اینگونه تیره‌بختان چگونه طالع سعد دیگران را می‌گشایند؟ و چگونه مردم از آنها چنین انتظاری دارند.

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ

من: مبتدا - لَهُ: جار و مجرور خبر

و هر آینه یهود نیک دانستند هر که سحر بیاموزد و کار بندد در آن دنیا از نیکویی بهره‌ای برای او نیست و از خیر آن جهانی بی بهره است. علاوه بر این آنچه از اینها پوشیده است زیانهای معنوی و از بین رفتن سرمایه‌های نفسانی است.

وَلَيْسَ مَا شَكَّرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ

وَلَيْسَ: ل: جواب - بش: فعل ذم - مَا: تمیز - (هو) فاعل

بد چیزی است آنکه بدان نفس‌های خود را فروختند که کتاب خدای عزوجل بگذاشتند و اختیار سحر کردند اگر به جای پیروی از سحر ساحران از هدایت پیغمبران پیروی می‌کردند و بنور ایمان خردها را می‌افروختند و با تقوی، زندگی خود را سامان می‌دادند از طرف خدا و از هر سو خیرات به آنها روی می‌آورد.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر بودند ایشان که بدانند زیان این سود را - لکن ندانند - اگر به جای پیروی از سحر ساحران از هدایت پیغمبران پیروی می کردند سودشان بیش از آن بود که به خیال خود از این باطل های پست و خرافه انتظار داشتند. به نظر ابوحنیفه و مالک و احمد مجازات ساحر کشتن است زیرا در حدیث شریف آمده است « حد الساحر ضربه بالسيف » یعنی حد ساحر، کشتن وی بوسیله شمشیر است.



وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْكَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر ایمان آورده و پرهیزگار شده بودند، پاداشی که از پیش خدا می یافتند، بهتر بود، اگر بدانستند. (۱۰۳)

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ

وَلَوْ: حرف شرط، ل در لَمَثُوبَةٌ: جواب شرط، مَثُوبه: مبتدا، خَيْرٌ: خبر

و اگر این جهودان به محمد ﷺ بگروند و قرآن را برآستی بپذیرند، و از دین گروهی و جادویی پرهیزند اگر بدانند و لکن نمی دانند هر آینه پاداش از نزد خدا از گرفتن رشوت که برکتمان نعت پیغمبر می گرفتند بهتر است.

لَوْكَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر می دانستید و لکن نمی دانید و با این کار جاهلانه خود نعت حضرت رسول را کتمان کردند و از پاداش خوب نزد خداوند محروم ماندند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ



عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید، (آن هنگام که از پیغمبر خود برای حفظ قرآن رعایتان کن می گوید) به پیغمبر نگوئید راعنا، (یعنی رعایتان کن) (که یهود تحریف به ناسزا کنند) بلکه گوئید ما را بنگر! و گوش فرا دارید که کافران عذابی الم انگیز دارند. (۱۰۴)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا

ای: منادا، الَّذِينَ: بدل، رَاعِنَا: فعل امر مبنی به حذف حرف عله - (نا) مفعول به - فاعل (انت). ای کسانی که گرویده اید لفظ راعنا (یعنی رعایتان کن را) در وقت صحبت با محمد ﷺ مگوئید زیرا که یهود گفتار شما را دستاویز قرار می دهد.

و قضیه آن بود که مسلمانان عادت داشتند آنکه که پیش حضرت رسول ﷺ می رفتند و می گفتند - راعنا یا رسول الله - و جهودان می آمدند همان جمله را می گفتند و در زبان ایشان این کلمه بدگویی و سرزنش و دشنام دادن بود.

و جهودان چون این جمله را از مسلمانان شنیدند بسیار شاد گشتند و با خود گفتند چه خوب است که ما این جمله را به زبان خویش می گوئیم و ایشان نمی دانند حق تعالی بدان جهت فرمود که این کلمه

مگویند بلکه به جای آن واژه‌های هم معنی دیگری را بکار ببرید تا یهودان و مشرکان نتوانند از آن سوء استفاده کنند.

بگویند یعنی به سوی ما بنگرید و بشنوید، آنگاه جهودان و منافقان را تهدید کرد.

وَاللَّكَفْرِ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ایشان راست عذابی دردناک و سهمناک، عذابی که هرگز منقطع نشود و به آخر نرسد و هر روز بیفزاید.

و در حدیث شریف در صحیح البخاری

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می‌شود، که از اثر آن آتش مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد».

مَا يَوْذُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ

(۱۰۵)

مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که از پروردگارتان، خیری به شما نازل شود و شما از رحمت خدا بهره‌مند شوید اما خدا هر که را خواهد خاص رحمت خویش کند که خدا کرمی و فضلی بزرگ دارد. (۱۰۵)

مَا يَوْذُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ
مِنْ رَبِّكُمْ

يَوْذُ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل

در سبب نزول آیت آورده‌اند که:

دوست ندارند از اهل کتاب یعنی یهودان و مشرکان که بر شما از آسمان پیغام آید و نمی‌خواستند که فرو فرستاده شود بر شما از نزد پروردگار شما هیچ نیکویی، وحی و قرآن که جامع همه چیز است و دوست نداشتند که نبوت به آل اسمعیل منتقل شود و ادعا داشتند که پیغمبری به ولید مغیره و یا نعیم ثقفی برسد.

وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ

لفظ الله: مبتدا - يَخْتَصُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند هر که را می‌خواهد به رحمت خود (نبوت و وحی خود) اختصاص می‌دهد. و خداوند صاحب فضل و کرم بزرگ است بر هر که خواست او را نبوت داده است این را بدان جهت کند تا اهل کتاب (یهودان) بدانند که ایشان بر هیچ چیز پادشاه نیستند.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **ذُو**: خبر

خداوند عزوجل به فضل و عنایت خود پیغمبر آخرالزمان را از مردمان امی^۱ برگزید.
شیخ سعدی گفت:

یتیمی که نا کرده قرآن درست کتبخانه چند ملت بشست
حافظ گوید:

نگار من که به مکتب رفت و خط نوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾
هیچ آیه ای را نسخ یا محو نکنیم، مگر بهتر از آن یا مانند آن بیاوریم، مگر نمی دانی که خدا به همه چیز تواناست؟ (۱۰۶)

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا

هر چه از آیت قرآن بر وفق مصالح مردم و اقتضای زمان منسوخ می گردانیم آن را فراموش می گردانیم و از دلها می بریم و آیت بهتری از آن آیت منسوخ را می آوریم یا مانند آن آیه ای که نسخ کرده ایم می آوریم که در سود و پاداش رعایت مصلحت مردم باشد. چون تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه. گفته اند که سبب نزول این آیات آن بود که جهودان و مشرکان اعتراض کردند و عیب گرفتند و سرزنش کردند. در نسخه های قرآن گفتند اگر فرمان قبلی (آیه قبلی) حق بود و پسندیده پس چرا منسوخ شود اگر باطل بود و ناپسندیده پس مردم را بر آن داشتن چه معنی داشت؟ پس این سخن، سخن محمد ﷺ است. چون کافران این سخن گفتند رب العزه، آیت فوق را فرستاد. مولانا گفت:

نات خیراً در عقب می دان مها	رمز نسخ آیه او نسها
او کار بر دو عوض آورد ورد	هر شریعت را که حق منسوخ کرد
در ممالک مالک تدبیر اوست	اندرین شهر حوادث میر اوست
هر چه او بفروخت نیکوتر خرید	آنکه داند دوخت او داند درید

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ **اللَّهُ**: اسم ان - **قَدِيرٌ**: خبر ان

جهودان می گفتند که نسخ کردن پشیمانی است و بر خدایی خداوند روا نیست نسخ کردن آیه ای. خداوند خطاب به جهودان و مشرکان می فرماید. نه در آیت اول عیبی بود نه در آیت دوم خداوند بر همه چیز قادر است. و اوست حاکم مختار، هر چه مناسب و اقتضای زمان باشد فرمان می دهد و آیت می فرستد.

^۱ - مجازاً کسی که در کودکی درس نخوانده و خواندن و نوشتن را بلد نباشد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

مگر نمی دانی که ملک آسمانها و زمین خاص خدای یکتاست و جز خدا دوست و یاروری ندارید؟ (۱۰۷)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم، مُلْكُ: مبتدا مؤخر

آیا نمی دانی که براستی پادشاهی آسمانها و زمین او راست پس هر چه خواهد، می تواند، و هر حکمی خواهد می راند، و تغییر و تبدیل و نسخ آیات و احکام چنانکه بخواهد می کند، و کسی را بروی اعراض نه؟ یعنی قدرت و مالکیت الهی به تمام مخلوقات شامل است و بر بندگان خویش به حد کافی عنایت و رحمت است.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- مِنْ: حرف جر زائد- وَلِيٍّ: مبتدا مؤخر

و برای شما غیر از خدا دوستی نیست که از او به شما نفعی و یاری برسد و یا از شما ضرر و زیان را دفع کند. و در جای دیگر می فرماید: وَكُفِيَ بِاللَّهِ وَلِيًّا، وَكُفِيَ بِاللَّهِ نَصِيرًا.

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

آیا می خواهید شما نیز از پیغمبر خود سوال کنید چنانکه سابقاً از موسی سوال می شد. هر که کفر را با ایمان عوض کند محققاً میانه راه گم کرده است. (۱۰۸)

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ

سُئِلَ: فعل ماضی مجهول- مُوسَى: نایب فاعل تقدیراً مرفوع

آیا می خواهید اینکه سوال کنید از پیغمبر خود چنانکه جهودان از موسی به سرزنش سوال می کردند و آن این بود که جهودان از مصطفی خواستند که برای ما کتابی بیاور به زبان عبرانی همچنانکه به زبان عربی کتابی آوردی. حق تعالی فرمود که شما از محمد ﷺ از روی سرزنش آن می خواهید که پدران شما از موسی می خواستند. صحابه (رض) به مسلمانان هشدار می دهد که شما مانند یهود از پیامبر خواست های نابجایی نداشته باشید و اندیشه بد بر دل راه مدهید که مبادا از جاده شریعت منحرف گردید.

وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

ضَلَّ: فعل ماضی- (هو) فاعل سَوَاءَ: مفعول به

و هر که کفر به ایمان بدل کند پس هر آینه از راه راست گمراه گشته است. یعنی پس از آن که دلایل نبوت پیغمبر آشکار گردید هر که اقتراح کند^۱ و تعنت کند^۲ کافر است، اینچنین کس از راه راست بیفتاده و منحرف شده و راه راست و مستقیم را گم کرده است.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۹﴾

بسیاری از اهل کتاب، با وجود اینکه حق بر آنها روشن شده، به سبب حسدی که بدل گرفته اند، دوست دارند، شما را پس از ایمان آوردنتان، به کفر باز برند، پس ببخشید و چشم پوشید تا خدا فرمان خویش (به جنگ یا صلح) بیاورد که خدا به همه چیز قادر و تواناست. (۱۰۹)

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا
وَدَّ: فعل ماضی مبنی به فتحه ظاهری به معنی دوست داشت، آرزو کرد - كَثِيرٌ: فاعل - كُفَّارًا: حال است.

در سبب نزول این آیه ابن عباس (رض) می گوید: این آیه که در باره ی جمعی از یهودیان نازل شد که بعد از غزوه احد - برای مسلمانان گفتند: آیا ندیدید که بر سر شما چه آمد؟ پس اگر شما بر حق بودید، شکست نمی خوردید. پس برای شما بهتر است که به دین ما درآئید!

دوست می دارند بسیاری از اهل تورات چون فحاض بن عازورا و زید بن قیس که دانشمندان ایشان بودند و امثال او. از اینکه شما را باز گردانند مراد حذیفه بن یمان (رض) و عمار بن یاسر (رض) است که فحاض و دوستان او حذیفه و عمار را دعوت به یهودیت می کردند حق سبحانه تعالی فرمود که یهود می خواهند که شما را پس از آنکه ایمان آوردید به دین یهودیت باز گردانند.

آنان گفتند می بینید که در واقعه احد به شما چه رسید و شما را چگونه شکست دادیم. اگر دین شما بر حق بود اینچنین شکست نمی خوردید پس به دین ما بازگردید که برای شما دین ما بهتر و شایسته تر است. عمار ایشان را جواب داد و گفت: شکستن پیمان و برگشتن از دین تان را چگونه می بینید؟ گفتند کاری بس مشکل و سخت است. عمار گفت: با محمد ﷺ عهد بسته ام که تا زنده ام از دین وی بر نگردم.

حذیفه نیز گفت: خدا پروردگار من است و محمد ﷺ پیغمبر ماست و اسلام دین ماست و قرآن پیشوای ماست و کعبه قبله ماست.

پس عمار و حذیفه پیش مصطفی باز آمدند و آنچه رفت باز گفتند. مصطفی گفت: اصبتما الخیر و افلحتما - پیروز آمدید، و به نیکی رسیدید.

حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقُّ

^۱ - خواستار شود از کسی که مطلبی با کاری تازه به ریحه و ذوق خود پدید آورد.

^۲ - خواری و مشقت کسی را بخواهد و قصد آزار و سخت گیری داشته باشد.

آرزوی جهودان و خواست ایشان آنست که چگونه شما را از راه حق باز گردانند و دوباره در حلقه کافران جای دهند. این آن است که به شما حسد می بردند حسدی که ایشان را بدان نفرمودند بلکه از دل خویش و نهاد خویش و طبع خویش بر آوردند و حال آنکه بر يهودان آشکار است که دین شما، کتاب شما، پیغمبر شما، همه راست و صادق است.

فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ

وَاصْفَحُوا: ببخشید و سرزنش نکنید، فعل امر - (و) فاعل

پس ای مسلمانان تا هنگامی که حکم ما نرسد سخنان يهود را تحمل کنید و دست از کشتار بکشید و از ایشان روی بگردانید تا فرمان ما فرا رسد، شما از ناتوانی خود در فکر مباحثید خداوند به قدرت کامل خود به شما پیروزی می دهد و يهود را خوار و ذلیل می سازد و فرمان آن بود که عزوجل گفت: قاتلوا الذین لا يؤمنون بالله و بالیوم الآخر.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر ان

بدرستی که حق تعالی به همه چیز از تعذیب و انتقام قادر و تواناست.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱۰﴾

و نماز به پا دارید و زکات بدهید بدانید که هر چه از پیش برای خویش فرستید، نزد خدا بیاید که خدا به کارهای شما بیناست. (۱۱۰)

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ

و نماز را به پای دارید و زکات مال را بدهید آن چیزی را که از مال نفقه می کنید و صدقه می دهید پاداش آن در آن دنیا نزد پروردگار بیاید.

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ

يَجِدُوهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به

در این آیه کریمه صنعت مساوات بکار رفته است، می گوید:

آنچه از مال از قبل بفرستید (از راه صدقات و نفقات و انواع خیرات) ثواب و پاداش آن را در نزد خدا می یابید.

در خبر است که چون کسی بمیرد مردمان گویند - ما خَلَفَ؟ چه مالی از او باقی ماند؟ فرشتگان گویند ما قَدَمَ؟ چه چیزی از قبل فرستاد؟

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لَفْظُ اللَّهِ: اسم ان - بَصِيرٌ: خبر ان

به درستی که خدای تعالی به آنچه که شما از خیرات و صدقات و نفقات می‌کنید آگاه و بیناست هر چند این خیرات و صدقات در نظر ناچیز آید و از چشمها پنهان شود، از دید خداوند پنهان نمی‌شود. چه بسا خیرات بسیار اندک در نزد خداوند پاداش بسیاری خواهد داشت.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا



بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

یهودان گویند هرگز کسی داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد، این آرزوی آنهاست، بگو اگر راست می‌گویند برهان خویش بیاورید. (۱۱۱)

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا

هُودًا: یهودیان، پیروان موسی، جمع هائد به معنی توبه کننده.

نَصْرِيًّا: مسیحیان، پیروان عیسی، جمع نصران و نصرانه.

و جهودان (ترسایان) گفتند هرگز کسی داخل جنت نمی‌شود مگر یهود.

و نصرانیان (مسیحیان) می‌گفتند، کسی به بهشت نمی‌رود مگر نصرانی.

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ

تِلْكَ: مبتدا - أَمَانِيُّهُمْ: آرزوها، آرزوهای نادرست، جمع امنیه، خبر

این ادعا از هر دو طرف (جهودان و نصرانیان) آرزوهای باطله و شهوة‌های فاسده ایشان است این‌ها جز آرزوهای خود ساخته‌ای نیستند و منشاء اینگونه آرزوها انگیزه‌های نفسانی شخصی و قوی آنان است.

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

هَاتُوا: فعل امر - (و) فاعل - بُرْهَانَكُمْ: مفعول به

ای محمد ﷺ به ایشان بگو دلیل خودتان را در مقابل این ادعا بیاورید اگر از راست‌گویان در قول خود هستید یعنی اگر دلیلی بر داخل شدن بهشت برای خودتان دارید بیاورید.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ



يَحْزَنُونَ

[چنین نیست] بلکه هر کس که بجان تسلیم خدا گردید و نیکوکار گشت، پاداش او پیش پروردگار اوست، نه بیمی دارند و نه عمگین شوند. (۱۱۲)

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ

مَنْ: مبتدا - أَسْلَمَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر - وَجْهَهُ: مفعول به

چنین نیست که آنها می‌گویند بلکه هر که برای طاعت و بندگی خدا خود را تسلیم کرد و در کردار و گفتار و در زندگی و روزگار خود نیکوکار در آید پس برای آنکس است پاداش اعمال خود از نزد پروردگارش.

مقاتل گفت: اسلام به معنی اخلاص است و وجه به معنی عمل. می‌گویند آن کس به بهشت می‌رود که اخلاص در اعمال به جای آورد و اخلاص معرفت در حقیقت است و معرفت در حقیقت حاصل نمی‌شود مگر به تزکیه ظاهر یعنی شریعت و تزکیه درون یعنی طریقت. پیر هرات گفت: شریعت را تن شمر، و طریقت را دل، و حقیقت را جان

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر - هُمْ: مبتدا - يَحْزَنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر و هیچ ترسی بر ایشان از جهت فوت پاداش در آن دنیا نزد پروردگارشان نیست و ایشان از جهت زوال آن پاداش اندوهناک نباشند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۚ قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۱۳﴾

یهودان گویند: نصاری چیزی نیستند و نصاری گویند: یهودان چیزی نیستند، اینان کتاب خدا می‌خوانند و کسانی هم که هیچ چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند پس خداوند روز رستاخیز، میان آنها در باره چیزی که در آن اختلاف کرده‌اند، داوری می‌کند. (۱۱۳)

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ
الْيَهُودُ: اسم لیس - عَلَىٰ شَيْءٍ: جار و مجرور خبر لیس

در سبب نزول این آیه گفته‌اند این آیه در باره یهود مدینه و نصاری نجران آمده است که بزرگان و علماء یهودیان به مسیحیان می‌گفتند شما چیزی نیستید و با این جمله به عیسی و به انجیل کفر می‌ورزیدند و مسیحیان هم به یهودیان می‌گفتند شما چیزی نیستید و با این جمله به موسی و تورات کافر می‌شدند این بود که خدای تعالی این آیت نازل کرد. جهودان (یهودان) به گروه ترسایان (مسیحیان) گفتند ایشان دارای حق و حقیقتی نبوده و بهره‌ای از دین حق ندارند و ترسایان (مسیحیان) می‌گویند که گروه جهودان دارای حق و حقیقتی نبوده و بهره‌ای از دین حق ندارند جای شگفتی است که این دو گروه همانگونه که با اسلام دشمنی داشتند با یکدیگر نیز دشمنی دارند.

وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ

هُمْ: مبتدا - يَتْلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر - الْكِتَابَ: مفعول به

در حالیکه هر دو گروه کتاب می خواندند و به گمان خود به کتابهای آسمانی استدلال می جویند. جهودان از تورات می دانند که ترسایان بر باطل اند که برای خدا زن و فرزند قائل اند و ترسایان از انجیل می دانند که جهودان بر هیچ نیستند که به عیسی نمی گروند و در قبله به یکدیگر مخالف اند.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مِثْلَ: مفعول به

همچنین که این جاهلان می گویند مراد در اینجا مشرکان عرب و بت پرستان یعنی همچنانکه یهود و نصاری همدیگر را گمراه می خوانند و به یکدیگر دشمنی می ورزند. بت پرستان و مشرکان عرب نیز غیر از خود تمام صاحبان مذاهب را گمراه و بی دین می شمارند. اینها در این دنیا چیزی ندارند که بگویند و در آن دنیا حاصل اعمال خود ببینند.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

لفظ الله: مبتدا - يَحْكُمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند بین ایشان در روز قیامت داوری کند در آن چیزی که با یکدیگر از حق و باطل اختلاف می کنند و به ایشان نماید که بهشتی کدام است و دوزخی کدام. کدام گروه حق است و کدام گروه باطل و در گمراهی.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ

أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَافِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

و کیست ستمگر تر از آنکه نگذارد در مسجدهای خدا نام او را یاد کنند و به ویرانی آن کوشد؟ نمی بایست آنها جز بحال ترس به مسجدها در آیند، در این دنیا خوفی دارند و در آخرت عذابی بزرگ. (۱۱۴)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا

وَمَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

و کیست ستمکارتر از آنکس که مسجدهای خدا را بازداشت از آنکه یاد کرده شود در آن نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد، خدای تعالی را یاد کنند و پرستش نمایند و در ویران کردن آن مساجد سعی نمایند، آن شخص بخت نصر بابلی بود یا طرطوس رومی (طرطوس) که بیت المقدس را خراب کرد که طرطوس به جنگ بنی اسرائیل رفت، و بزرگان و جنگجویان ایشان را بکشت و کوچکتران را به بردگی راند، و بیت المقدس را خراب کرد. رب العالمین گفت: کیست کافرتر و جسورتر از آن کس که این کار کند، بندگان خدا را از مسجد باز دارد، و قصد تخریب مسجد کند. قتاده و سدی گفتند آن کس بخت نصر بود که ترسایان روم با وی برخاستند، و به جنگ جهودان رفتند، و بیت المقدس را خراب کردند، تا اینکه دیگر باره مسلمانان آن را بنا نهادند و مسجد ساختند.

أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ

يَدْخُلُوهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - ها: مفعول به - خَائِفِينَ: حال

مسلمانان پس از آنکه بیت المقدس را عمارت کردند و آن گروهی را که از ذکر خدا باز می داشتند و در خرابی مسجد می کوشیدند یعنی ترسایان را اجازه ورود به مسجد ندادند مگر به دستور مسلمانان و این در زمان دولت اسلام ظهور کرد که ترسایان را نیروی رفتن در مسجد اقصی نبود و دلشان از مسلمانان در هراس و جانشان در معرض هلاک بود. مگر ترسندگان.

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - خِزْيٌ: مبتدا مؤخر

در این جهان برای ترسایان و تخریب کنندگان مساجد رسوایی و خواری است و در آن سرای عذاب بزرگ است. چونکه آنان مستحق عذاب بزرگ هستند.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾

مشرق و مغرب مال خداست، به هر جا رو کنید جهت خدا همانجاست که خدا وسعت افزا و داناست. (۱۱۵)

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم - الْمَشْرِقُ: مبتدا مؤخر

و مر خدای راست محل طلوع و محل غروب آفتاب ابن عباس گفت: که جمعی از لشکریان حضرت رسالت در سفری بودند، ابری آمد در جهت قبله اختلاف کردند و هر کسی به صوابدید رای خود برای خود محرابی ساختند و چون ابر محو شد بدانستند که هیچیک رو به قبله نبودند چون به مدینه رسیدند تا اعاده و قضای آن نماز از حضرت رسول ﷺ اجازه خواستند. در حال این آیت آمد، بعد از آن که تحریر کرده اید اعادات نماز حاجت نیست زیرا که همه جهات از آن اوست.

فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ

فَأَيْنَمَا: هر جا، مفعول فيه، تُولُوا: رو کنید، فعل مضارع - (و) فاعل - ثَمَّ: آنجا، مفعول فيه - وَجْهٌ:

مبتدا مؤخر، خبر آن مقدم محذوف

پس به هر کجا که روی آرید آنجا وجه خدای است یعنی جهت طاعت اوست. مولانا گفت:

از نبی اینما تُولُوا خوان ثَمَّ وجه اللهش متمم دان

یعنی آنسو که روی قصد آری تا حق بندگیش بگذاری

وجه حق کان بود حقیقت او باشد آن جا به سوی او کن رو

هیچ جا را نکرد استثنا پس بود عین حق عیان همه جا
عارف حق شناس را باید که بهر سوی دیده بگشاید
بیند آنجا جمال حق پیدا نگسلد از جمال حق قطعا

إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم ان- واسِعٌ: خبر ان- عَلِيمٌ: خبر ان ثانی

به درستی که خداوند واسع و به مصالح احوال مسلمانان بسیار داناست.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَلْبُونَ ﴿۱۱۶﴾

و گروهی گفتند: خدا دارای فرزند است، پاک و منزّه است او، بلکه هر چه در آسمانها و زمین است ملک اوست و همه فرمانبران اویند. (۱۱۶)

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ

اتَّخَذَ: فعل ماضی- لفظ الله: فاعل- وَلَدًا: مفعول به- سُبْحَنَهُ: مفعول مطلق

و یهودان و مسیحیان گفتند خدا فرزندی گرفت سُبْحَنَهُ پاک و بی عیبی او راست او از همه نقایص پاک و منزّه است. رب العالمین به ایشان گفت: «ذَلِك قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» آن چیزی است که به زبان می‌گویند، و به اصل آن علم و آگاهی ندارند که خدا از آن پاک و منزّه است یعنی عزیر را یهودیان و عیسی را نصرانیان پسر خدا می‌خواندند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می‌گوید: بنی آدم مرا تکذیب نموده و این چیز برایش شایسته و مناسب نبود، و مرا دشنام داده و این چیز برایش شایسته و مناسب نبود، تکذیب او نسبت به من این بود که: گمان کرد که او را دوباره بطوری که هست نمی‌توانم زنده کنم، و دشنام دادش برای من این بود که گفت: خداوند فرزند دارد، و من از اینکه فرزند و همسری داشته باشم سخت بی‌نیازم.

بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- مَا: مبتدا مؤخر

نه چنان است که ایشان می‌گویند فرزندی برای او نیست یعنی عزیر و عیسی فرزند او نیستند بلکه هر چه در آسمان و زمین کس و چیز است چاکر و بنده و مخلوق اوست.

كُلُّ لَّهُ قَلْبُونَ

كُلُّ: مبتدا- قَلْبُونَ: خبر به معنی مطیعان، فرمانبرداران.

و آنچه در زمین است همگی وی را می‌پرستند و مطیع و فرمانبردار و تحت تصرف قدرت اویند. پس عزیر و عیسی نمی‌توانند فرزند او باشند.

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۱۱۷﴾

نو پدید آورنده آسمانها و زمین اوست و چون چیزی اراده کند تنها بدران گوید: باش! و وجود یابد. (۱۱۷)

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

بَدِيعُ: خبر، مبتدا محذوف

بدیع و بدعت هر سخنی یا عملی که نو آورنده در دین، که پیش از این نگفته و نکرده باشند. بدعت در دین هر قول و عمل را گویند که صحابه و تابعین و قدما آنرا نگفته و نکرده باشند به جهت مخالفت با قرآن و سنت پیغمبر در قرآن و سنت نیامده باشد و مطابق با روش و آئین قدما و بزرگان دین نبوده باشد. پس خداوند از نو پدید آورندهی آسمانها و زمین است. نظامی گنجوی گفت:

پیش وجود همه آیندگان	بیش بقای همه پابندگان
سابقه سالار جهان قدم	مرسله پیوند گلوی قلم
لعل طراز کمر آفتاب	حله گر خاک و حلای بند آب
پرورش آموز درون پروران	روز بر آورنده روزی خوران
مهره کش رشته یکتای عقل	روشنی دیده بینای عقل
داغ نه ناصیه داران پاک	تاج ده تخت نشینان خاک
کیست درین دیرگه دیر پای	کاو لمن الملک زند جز خدای

وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

قَضَىٰ: فعل ماضی - (هو) فاعل - أَمْرًا: مفعول به

در این آیهی کریمه امر در معنای تکوین (ایجاد کردن) بکار رفته است می گوید: خداوند چون کاری را بخواهد یا تقدیر کند پس غیر از این نیست که به آن چیز می گوید: باش (کن) پس بیاشد (فیکون) و در جای دیگر قرآن آمده است:

أَنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. یس / ۸۲

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ

قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَّهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۱۱۸﴾

این مردم نادان از روی اعتراض می گویند: چرا خداوند با ما سخن نگوید، یا معجزه ای که مطابق میل ما باشد بسوی ما نیارد، اسلاف آنها نیز چنین گفتند دلهایشان همانند بود، ما آیه های خویش برای گروهی که ایمان می آورند، بیان کرده ایم. (۱۱۸)

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ

لَا يُكَلِّمُنَا: فعل مضارع - (نا) مفعول به - لفظ الله: فاعل

در سبب نزول این آیه جریر طبری از ابن عباس روایت می کند که : رافع بن خزیمه برای رسول خدا ﷺ گفت: به خدای خود بگو که با ما سخن بگوید و ما سخن او را بشنویم این بود که آیه نازل گردید. و گفتند ایشان (اهل کتاب و مشرکان جاهل) خداوند که ما را به توحید دعوت می کند پس چرا بدون واسطه با ما سخن نمی گوید و یا برای ما نشانه ای از طرف او نمی آید.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

قَالَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - مِثْلَ: مفعول به

همچنین گفتند آنان که پیش از ایشان بودند (جهودان و مسیحیان) مانند گفتار ایشان. و بر پیغمبران اقتراح کردند^۱ آنهم بعد از ظهور معجزات.

تَشَبَّهَتْ قُلُوبُهُمْ

تَشَبَّهَتْ: فعل ماضی - قُلُوبُهُمْ: فاعل

دل های کفار و منکران اهل کتاب در سخت دلی و کفر و سئوالات و اقتراح و عناد و ستیزگی به یکدیگر شبیه است.

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

هر آینه نشانه های توحید و نبوت را برای قومی که خواستار یقین اند فرستادیم و سخنان خود را به وضوح برای آنان بیان کردیم. اما خداوند بر دل های شان مهر نهاده و گوش و چشمشان در حجاب است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۹﴾

ای پیغامبر! ما تو را به حق، نوید بر مومنان و بیم رسان کافران، فرستاده ایم و از تو در حق دوزخیان نمی پرسند. (۱۱۹)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ

الْجَحِيمِ: آتشی سوزنده دارای زیانه و شعله های بسیار.

بدرستی تو را ای محمد ﷺ به حق و راستی و سزاواری فرستادیم تا اینکه مزده رسان مؤمنان و بیم دهنده کافران باشی. پرسیده نخواهی شد در روز قیامت که چرا مشرکان بر تو ایمان نیاوردند. وظیفه تو رساندن وحی و رسالت به آنهاست و ما به حساب اهل گمراهان در روز رستاخیز رسیدگی خواهیم کرد. همچنانکه از پاداش نیکوکاران ذره ای کاسته نخواهد شد چنانکه پیغمبر ﷺ از حال نیکوکاری آن کسی که سگ تشنه را آب داد آگاه کرد. شیخ اجل سعدی گفت:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق در حیاتش نیافت
گلّه، دلو کرد آن پسندیده کیش	جو حبل اندر آن بست دستار خویش

^۱ - خواستار شدن از دیگران که مطلبی یا کاری بقریحه و ذوق خود پدید آورند.

به خدمت میان بست و بازو گشاد
خبر داد پیغمبر از حال مرد
الاگر جفاکاری اندیشه کن
که حق با سگی نیکوئی گم نکرد
سگ ناتوان را دمی آب داد
که داور گناهان او عفو کرد
وفا پیش گیر و کرم پیشه کن
کجا گم شود خیر، با نیکمردا

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ ۚ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۚ وَلَئِنَّ آتَابِعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۚ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾

یهود و نصاری از تو راضی نشوند، مگر پیرو آئین آنها شوی، بگو: هدایت هدایت خداست، اگر با وجود این دانش که سوی تو آمده، هوسهایشان را پیروی کنی، در قبال خدا دوست و یابوری نخواهی داشت. (۱۲۰)

لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ
وَلَنْ تَرْضَىٰ: فعل مضارع - الْيَهُودُ: فاعل

این آیت پس از آنکه قبله به کعبه گردانیدند آمد. که جهودان قبل از آن امید داشتند که رسول به دین ایشان باز گردد، و همچنین ترسایان امید داشتند، چون قبله بگردانیدند قطع امید کردند رب العالمین این آیت فرستاد و گفت یهودان و مسیحیان (جهودان و ترسایان) هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر اینکه کیش و آئین ایشان را پیروی کنی و حال آنکه تو پیرو هدایت خدای یکتا هستی.

قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ

هُدَى: اسم ان - هُوَ: مبتدا - اَلْهُدَى: خبر - جمله خبر ان

وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند ای محمد ﷺ بگو به درستی که هدایت، همان هدایت به حق و هدایت به سوی کمال و خیر است.

وَلَئِنْ أَتَبِعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ

و ای محمد (ص) اگر از خواستها و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و آگاهی یافته‌ای که آن آگاهی از وحی و در حقیقت آگاهی از اسلام است.

مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَكَ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زاید - وَلِيٍّ: مبتدا مؤخر

اگر از احکام و اندیشه‌های ناروایشان پیروی کنی در این صورت هیچ سرپرست و یابوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود یعنی برای تو دوستی رهاکننده از عذاب خدای و یاری دهنده وجود نخواهد بود. ظاهر آیت خطاب به حضرت رسول ﷺ است و معنی آن به امت برمی‌گردد. مردی به ابن عباس گفت: که من به هوای شمام چونکه شما از اهل بیت هستید، ابن عباس جواب داد که هواها همه در آتش است، آن مرد گفت من از شیفته شمام ابن عباس گفتم: الله ما را مسلمان نام نهاد و هر نام که نه اسلام

است نه از ماست و نه از دین ما، آنکه گفت: «الله ربنا و الاسلام دیننا و القرآن امامنا و محمد ﷺ نبینا و الکعبه قبلتنا فمن کان علی غیر هذا فلیسا منا.»

الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۚ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ ۚ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۱۲۱﴾
 کسانی که کتابشان داده‌ایم و آن را چنانکه باید خواند، همی خوانند آنان کسانی هستند که بدان ایمان آورده‌اند و آنها که منکر کتاب خدا شوند زیانکارانند. (۱۲۱)

الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ

الَّذِينَ: مبتدا - ءَاتَيْنَهُمُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به، جمله خبر - الْكِتَابَ: مفعول به ثانی
 آنانکه به ایشان کتاب تورات عطا کردیم به قولی که آیت در شأن عبدالله بن سلام ﷺ و اصحاب او باشد، یا به قولی کتاب انجیل باشد در شان اصحاب سفینه از ملا زمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب از سرزمین حبشه به مدینه آمدند یا به قولی قرآن باشد که آیت در شأن مسلمانان فرود آمده باشد، به هر حال می‌خوانند آن کتاب را یا پیروی کنند چنانچه مستحق خواندن یا پیروی کردن هستند و حق تلاوت آنست که در آن تغییر و تبدیل نیارند و حلال آن حلال دانند و حرام آن حرام دانند.

أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۚ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر
 آن گروه به موهبت الهی به کتاب ایمان آوردند و به ایمان نائل شدند.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ ۚ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْخَاسِرُونَ: خبر
 آنهایی که تخریب کردند و آنهایی که به کتاب و احکام آن کافر گشتند و آن را تغییر دادند آن گروه زیانکارانند.

يَبْنَیْ إِسْرَءِیْلَ اذْكُرُوا نِعْمَتَیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ وَاِنِیْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ ﴿۱۲۲﴾

ای پسران اسرائیل اذکرُوا نعمتی را که به شما ارزانی داشتم و از مردم جهانیان برترتان کردم بیاد آرید. (۱۲۲)

يَبْنَیْ إِسْرَءِیْلَ اذْكُرُوا نِعْمَتَیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ وَاِنِیْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ

«ی» در اِنِ: اسم ان، فَضَّلْتُكُمْ: فعل ماضی و فاعل ضمیر (ت)، جمله خبر ان
 ای بنی اسرائیل! (ای فرزندان یعقوب) به یاد آورید نعمت‌های مرا آن نعمتی را که بر شما و گذشتگان شما ارزانی داشتم بعد از ذکر تمام احوالات در اینجا سرگذشته‌های بنی اسرائیل را برای تنبیه و تاکید دوباره ذکر می‌کند تا در اذهان آنها کاملاً خطور کند من جمله از آن احوالات، آنگاه که شما را از زیر ستم فرعون رهائی بخشیدم و او را در آب غرق نمودم، و ترنجبین و بلدرچین به شما دادم و پیغمبران زیادی را در میان‌تان برانگیخته و به شما بزرگی بخشیدم که قبلاً ذکر این گونه افعال رفت.

وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾
و از روزی که کسی بکار کس نیاید و هر کس جزای عمل خود بیند و کسی به جای دیگری مجازات نکند و از هیچ کس بلا گردانی پذیرفته نشود و شفاعت به او سودی ندهد و کسان یاری نشوند،
بترسید. (۱۲۳)

وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
وَلَا يُقْبَلُ: فعل مضارع مجهول، عَدْلٌ: نایب فاعل

و از عذاب روزیکه از هیبت آن از دست کسی برای کس دیگری چیزی ساخته نیست بترسید و کسی دیگری را در امان نمی دارد و بلاگردانی در آن روز پذیرفته نیست، و شفاعت و میانجیگری به او سود نمی رساند و کسی به کمک کسی دیگر بر نمی خیزد.
بیت:

سودی ندهد یاری هر بار که هست تا در نرسد وعده هر کار که هست

وَإِذْ أٰتٰى اِبْرٰهٖمَ رُبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاٰتَمَنَ قَالَ اِنِّىْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ ﴿١٢٤﴾

و بیاد آور آن هنگامی را که خداوند ابراهیم را با چند چیز امتحان کرد. (و مکلف گردانید) و او همه را انجام داد، گفت: ترا پیشوای مردم کنم ابراهیم عرض کرد این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا فرما: گفت پیمان من به ستمکاران نمی رسد. (۱۲۴)

وَإِذْ أٰتٰى اِبْرٰهٖمَ رُبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاٰتَمَنَ

أٰتٰى: فعل ماضی - اِبْرٰهٖمَ: نامی است سریانی و معنایش اب رحیم، مفعول به - رُبُّهُ: فاعل - فَاٰتَمَنَ: آنها را به کمال و تمام انجام داد. فعل ماضی، فاعل (هو) - هُنَّ: مفعول به

و یاد کن ای محمد ﷺ زمانی که خداوند ابراهیم را بیازماید. یعنی خداوند به ابراهیم امر کرد با سخنان امر به معروف و نهی از منکر یا مناسک حج و دو نیمه ساختن موی فرق سرو مضمضه و استنشاق و مسواک زدن و ختنه و غیره. حضرت ابراهیم علیهِ السلام تمام این احکام را بر طبق فرمان الهی با خلوص دل انجام داد اما آزمایش و ابتلاء خلیل بذبح فرزند آن بود که یکبار خلیل در جمال اسمعیل نگاه کرد. توجه اش به او جلب شد. دل خلیل را مجروح کرد فرمان آمد که یا خلیل ما ترا از آزر و بتان آزر نگاه داشتیم تا نظاره روی اسمعیل کنی؟
سنایی غزنوی گفت:

بهرج از راه باز آفتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرج از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

چیزی نگذشت که تیغش در دست نهادند گفتند اسمعیل را قربانی کن به تیغ صدق، دل خود را از فرزند
ببر خلیل فرمان بشنید، مهر اسمعیل را از دل خود جدا کرد. ندا آمد
که - یا ابراهیم «قد صدقت الرویا»

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
(ی) اسم آن - جاعل: خبر آن

خداوند فرمود چون که تو فرمان متابعت کردی بدرستی که من ترا برای مردمان در دین که همه بعد از
تو به تو اقتدا کنند پیشوا قرار دادم.

قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

ابراهیم به حق تعالی گفت: از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن تا خلق بایشان اقتدا کنند.

قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

لَا يَنَالُ: فعل مضارع، عَهْدِي: فاعل، ی: در عهده، مضاف الیه

خداوند در جواب او گفت: از ذریت تو رحمت من یا عهد من بقول صحیح تر امامت و پیشوایی مسلمانان به
ستمکار نرسد و عده خدا درباره کسانی است که نیکوکار باشند نه ظالمین.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

وَلِاسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْمُكَافِينَ ۖ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵)

و بخاطر آورید آن زمان را که ما خانه کعبه را پناهگاه و امن گاه مردم کردیم، و گفتیم که از مقام
ابراهیم برای خود دعا (نماز) کنید، و به ابراهیم و اسمعیل سپردیم که خانه مرا برای طائفان و معتکفان
و راکعان و ساجدان پاکیزه دارید. (۱۲۵)

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا

مَثَابَةً: محل مراجعت و گردهمایی، محل اجر و پاداش، مفعول به ثانی برای فعل جعل، در سبب نزول
این آیت آورده اند که عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر مقام ابراهیم بود فرمود این
مقام ابراهیم است که گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا نمازگاهی نمی سازی، این آیت آمد.

و بیاد آر که ما این خانه را (کعبه) محل بازگشت مردم قرار دادیم که به آن می آیند، هر چند بیشتر
بیابند، بیشتر دوست دارند که بیابند و از آنجا به ثواب بی اندازه برسند از آنجاست که کعبه محل
آسایش دوستان، و آرام گاه مشتاقان است.

پس از آنکه ابراهیم گفت: خدایا این مکان را امن بگردان ایمن گردانیدیم آن کعبه را که درو کسی را
نکشند و صید نگیرند.

خاقانی گفت:

اندر حریم کعبه حرام است رسم صید صیاد دست کوتاه و صید ایمن از شرش.

وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى

وَأَتَّخِذُوا: فعل امر - (و) فاعل - إِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه، غیر منصرف - مُصَلًّى: مفعول به
مقام ابراهیم: گفته اند که مقام ابراهیم آن سنگ معروف است که ابراهیم برای ساختن کعبه پا بر آن نهاد.

ای مؤمنان بعد از آنکه بزرگی و شرافت حرم را دانستید. آنرا نمازگاه خود قرار دهید یعنی دو رکعت نماز سنت خلف المقام بجای آورید بعد از آنکه حج می کنید که پیش از شما نیز مردمان آنرا نمازگاه خود گرفتند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه گفت: در سه چیز با پروردگارم توافق نمودم / یعنی: قول خداوند متعال موافق نظر من نازل گردید / گفتیم: یا رسول الله! اگر از مقام ابراهیم علیه السلام جای نماز خواندن قرار دهید، و گفتیم: یا رسول الله! مردم نیک و بدی نزد شما می آیند، که امهات مؤمنین را امر به حجاب نمایند، و خداوند متعال آیهی حجاب را نازل فرمود.

و خبر اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعضی از همسران شان را سرزنش نمودند برایم رسید، نزد همسران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رفته و گفتم: یا مطیع فرمان رسول صلی الله علیه و آله خدا باشید و یا اینکه خداوند عوض شما برای رسولش زنهای بهتری را خواهد داد، و چون نزد یکی از همسرانشان رفتم، برایم گفت: یا عمر! مگر خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله همسرانش را نمی توانند نصیحت کنند که تو آمده و آنها را نصیحت می کنی؟ و خداوند این آیه کریمه را نازل فرمود: ﴿چه بسا که اگر شما را طلاق دهد، پروردگار زنهای بهتری از شماها را برایش ارزانی خواهد داشت که مسلمان، مؤمنه، خداجوی، توبه کار، عابد و روزه دار بوده، و بکر و یا ثیب باشند﴾.

وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

و به ابراهیم و اسمعیل فرمودیم که خانه مرا از بتان و افعال مشرکان و انجاس و خبائث و طواف جنب و حائض برای طواف کنندگان پاک دارید. مولانا در مثنوی گفت:

«طهراً بیتی بیان پاکی است گنج نور است از طلسمش خاکی است

و کسانی که اهل مکه اند عاکفین و مجاوران حرم که آنجا ساکن هستند والركع والسجود و برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان یعنی نمازگزاران اهل اشارت برآنند که خانه دل را از حرام پاک دارند. خاقانی گفت:

خاقانیا چو به کعبه رسیدی روان بپاش گر چه نه جنس پیش کش است این مُحَقَّرش

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۹﴾

و چون ابراهیم گفت: پروردگارا این مکان را شهری امن گردان و از مردم آن هر که را بخدا و روز جزا ایمان آورده باشند از میوه های گوناگون روزی برسان و بهره مندشان گردان، گفت: و هر که کافر شود، او را اندکی بر خوردار کنم، آنگاه او را بعذاب جهنم بکشانم و جهنم چه بد سرانجامی است. (۱۲۶)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
رَبِّ: منادا- اجْعَلْ: فعل امر- (انت)فاعل- هَذَا: مفعول به- بَلَدًا: مفعول به ثانی

ابراهیم دعا کرد و گفت پروردگارا این مکان را که در آن برای تو خانه ساختیم شهر امن قرار بده و اهل شهر را از میوه ها روزی ده، و بهره مند گردان.

حق تعالی این دعا را مستجاب گردانید همین امنیت و حرمت بود که طی قرن ها، مکه را از تجاوز قبایل بدوی حفظ کرد و آن را شهری امن و به تعبیر قرآن «البلد الامین» و «البلد الحرام» قرار داد، مکه در طول تاریخ از برکت دعای ابراهیم علیه السلام مرکز بزرگ بازرگانی قرار داشته و از برکات مادی و معنوی بسیاری برخوردار بوده است در طول فصلها، انواع و اقسام مواد خوراکی و وسایل رفاهی به سوی شهر مکه از اطراف و اکناف عالم رهسپار است و در مراسم حج با آن همه ازدحام جمعیت، هیچ نوع کمبود مواد غذایی احساس نمی گردد. برای اطلاع بیشتر باید گفت که نام خانه خدا در قرآن هفده بار آمده است. دو بار با عنوان «کعبه»، هفت بار با عنوان «البیت»، یک بار «بیت»، دو بار «بیت الحرام»، دو بار «البیت العتیق»، یک بار «بیت المحرم» و دو بار «بیتی» و «مسجد الحرام»، نیز پانزده بار آمده است.

قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ

فَأُمَتِّعُهُ فعل مضارع، فاعل مستتر انا، ه: مفعول به خبر برای مبتدای من.

گفت: نعمت دینا از کسی دریغ نیست آشنا و بیگانه همه را از آن نصیب است و هر که کافر شود بر خوردار کنم از دنیا بر خوردار اندک سپس او را به بیچارگی، به سوی عذاب دوزخ برانم.

وَيُنَسِّ الْأَمْصِرُ

وَيُنَسِّ فعل ذم: الْأَمْصِرُ: فاعل

و دوزخ بد مرجعی است.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾

و چون ابراهیم پایه های این خانه را با اسمعیل بالا می برد، گفت: پروردگارا از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی. (۱۲۷)

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ

يَرْفَعُ: فعل مضارع- إِبْرَاهِيمُ: فاعل- الْقَوَاعِدَ: مفعول به

و به یاد آور آنرا که ابراهیم اصلها و اساسهای خانه کعبه را بالا برد و اسماعیل در بالا بردن پایه‌های این خانه بر ابراهیم شریک بوده هر یک در قسمتی از آن خانه کار می‌کرده و دیوارها را بالا می‌برده و صحیح تر آنکه اسماعیل سنگ جمع می‌کرده و بدست ابراهیم می‌داده، تا بکار می‌برده.

و اما وصف شهر مکه از زبان ناصر خسرو قبادیانی نویسنده قرن پنجم هجری در حدود هزار سال پیش از کتاب سفر نامه او: البته هدف از این نقل و قول یک نوع توصیف و اطلاع رسانی در وصف شهر مکه حدود هزار سال پیش است که صاحبان خرد و اهل تحقیق با مکه امروزی مقایسه کنند.

اما میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد، اما سبک است و ما به هشت روز رفتیم یکشنبه ششم ذی الحجه به مکه رسیدیم به باب الصفا فرود آمدیم. و این سال به مکه قحط بود، چهار من نان به یک دینار نیشابوری بود. روز چهارشنبه به یاری حق سبحانه و تعالی به عرفات حج بگزاردیم. شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است. نه بلند، و از هر جانب که به شهر روند تا به مکه نرسند نتوان دید و بلندترین کوهی که به مکه نزدیک است کوه ابوقییس است، و آن چون گنبدی گرد است و در مشرقی شهر افتاده است و این عرصه که در میان کوه است شهر است، دو تیر پرتاب در دو بیش نیست. و مسجد حرام به میانه‌ی این فراخنای اندر است. و گرد بر گرد مسجد حرام شهر است و کوچه‌ها و بازارها، و اندر شهر هیچ درخت نیست مگر بر در مسجد حرام که سوی مغرب است، که آن را باب ابراهیم خوانند. بر سر چاهی درختی چند بلند است و بزرگ شده، و از مسجد حرام بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است از جنوب سوی شمال، و بر سر بازار از جانب جنوب کوه ابوقییس است. و دامن کوه ابوقییس صفامت و آن چنان است که دامن کوه را همچون درجات بزرگ کرده اند و سنگها به ترتیب رانده که بر آن آستانه‌ها روند خلق، و دعا کنند، و آنچه می‌گویند صفا و مروه کنند آن است.

و به آخر بازار از جانب شمال کوه مروه است و آن اندک بالای است و بر او خانه‌های بسیاری ساخته اند و در میان شهر است، و در این بازار بدوند از این سر تا بدان سر. و چون به شهر آید، به مسجد حرام در آید، و نزدیک خانه رود و بردست راست بگردد چنانچه خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که حجر الاسود در او است. و حجر را بوسه دهد و بر همان ولا بگردد.

رَبَّنَا قَبِّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ک: در إِنَّكَ : اسم ان، أَنْتَ : ضمیر فصل، السَّمِيعُ : خبر ان

خلاصه بعد از تمام شدن آن خانه پدر و پسر (ابراهیم و اسماعیل) دست به تضرع برداشته و گفتند: پروردگارا از ما این کار خیر بپذیر و بدرستی که تو دعای ما را شنوا هستی و به نیت‌های ما آگاه هستی. دعائی است که خضوع و فروتنی آنها را آشکار می‌کرد و از راز دلشان بر می‌خاست و از زبانشان بیرون می‌آمد.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾

ابراهیم و اسماعیل عرض کردند و گفتند پروردگارا! ما را مسلمان و مطیع خود قرار بده و فرزندان ما را جماعتی قرار بده که مطیع و تسلیم تو باشند و آداب عبادت‌مان را بما بیاموز، و بر ما بیخشا که تو بخشایشگر و رحیمی. (۱۲۸)

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ

مُسْلِمِينَ مفرد آن مسلم و مثنی است به معنی مخلص و فرمانبردار.

پروردگارا هر دوی ما را (ابراهیم و اسماعیل) مطیع و فرمانبردار و ثابت قدم بر اسلام و یکتا پرست و مخلص خود قرار بده و از فرزندان ما جماعتی پدید آور که مطیع فرمان تو باشند ایشان مومنان عرب اند- (من المهاجرین والانصار والتابعین باحسان) اگر کسی گوید از اینکه ابراهیم قومی را از فرزند بدعا مخصوص کرد چه حکمت است.

جواب آنست که حکمت الهی اقتضاء آن کند که در هر روزگاری قومی باشند که مشغول به کار دین و تحصیل به علم و عمل باشند و قومی مشغول به عمارت دنیا، والله اعلم.

وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا

وَأَرِنَا: به ما نشان بده، فعل امر- نا: مفعول به- (انت)فاعل- مَنَاسِكُنَا: آداب و رسوم عبادت، مفعول به ثانی

و پروردگارا! برای ما مناسک حج یعنی مواضعی که در آن افعال حج باید انجام داد. از قبیل طواف گردیدن دور کعبه، میقات برای احرام و عرفات و وقوف آن و منا جهت قربانی و سعی برای صفا و مروه و رمی جمار در سه جا سنگ انداختن به شیطان را نشان بده. الله تعالی دعای ایشان اجابت کرد و جبرئیل را فرستاد تا مناسک حج را به ایشان آموخت آنکه رب العالمین جل جلاله ابراهیم را فرمود که جهانیان را بر زیارت خانه‌ی من بخوان. ابراهیم گفت: خداوندا! جهانیان آواز من چگونه بشنوند؟ الله تعالی فرمود: ای ابراهیم وظیفه‌ی توست که آواز دهی و دعوت کنی و بر من است که برسانم و بشنوانم. پس ابراهیم به کوه ابوقییس رفت و صدا کرد و جهانیان را به ادای حج دعوت کرد گفته اند کسی که یک بار دعوت ابراهیم را اجابت کرد حکم خداوند چنان است که در عمر خویش یک بار حج کند و دو بار یا سه بار یا بیشتر اجابت کرد. دو یا سه بار یا بیشتر حج کند. و کسی که «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» نگفت و اجابت نکرد. حکم خدای آن است که وی در عمر خود حج نکند. و گفته اند. اول خانه‌ای که برای عبادت در این جهان بنا نهادند خانه کعبه است. آنرا در ماه ذوالحجه بنا نهادند. و مناسک از جبرئیل هم در این ماه آموختند. خانه کعبه چندین بار تا زمان قریش عمارت شد. قوم قریش به بنای کعبه اقدام کرد. در زمان بنای کعبه بدست قریش مصطفی ﷺ سی و پنج ساله بود. حجرالاسود و چادر کعبه را به بیرون افکندند تا اینکه کار به رکن رسید میان ایشان در قرار دادن حجرالاسود اختلاف افتاد که چه کسی آن را بر جای نهد؟ هر قبیله می‌گفت ما قرار می‌دهیم و به این سبب جنگی بین آنها در گرفت و شمشیرها برکشیدند سرانجام توافق کردند آن که اول کسی که از در

مسجد درآید، سنگ را قرار دهد. اول کسی که در آمد مصطفی ﷺ بود گفتند محمدالامین آمد، وی حجر را بر میان ردا نهاد و به افراد هر قبیله گفت که گوشه‌ای از این ردا را بگیرند گرفتند پس مصطفی ﷺ حجر را بر کرامت خویش برگرفت و بر جای نهاد. و حضرت ابراهیم و اسماعیل گفتند: پروردگارا قصوری و تقصیری بر ما رفته باشد برای ما ببخش و در توبه را به روی مان بگشای.

إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

ک: اسم ان - أنت: ضمیر فصل - التَّوَّابُ: خبر ان - الرَّحِيمُ: خبر ان ثانی
براستی تو بسیار توبه پذیر تقصیر کنندگان و بر آنان مهربان هستی.
مختومقلی فراغی گفت:

ترجمه:

به هنگام سحراز خواب برخیز
نما توبه درگاه الهی
مولا نا گفت:

هین مکن ز این پس فراگیر احتراز
توبه را از جانب مغرب دری
تاز مغرب برزند سر آفتاب
هست جنت را ز رحمت هشت در
آن همه گه باز باشد گه فراز
هین غنیمت دار در بازست زود
که ز بخشایش در توبه است باز
باز باشد تا قیامت بروری
باز باشد آن در از وی رو متاب
یک در توبه است ز آن هشت ای پسر
و آن در توبه نباشد جز که باز
رخت آنجا کش بکوری حسود

رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾

پروردگارا به فرزندان ما پیغمبری از خودشان فرست که آیه‌های تو بر آنها بخوانند و به آنان علم کتاب و حکمت بیاموزند و درویشان را (از هر نادانی و ناپاکی) پاک و منزّه بدارند براستی که تو عزیز و فرزانه‌ای. (۱۲۹)

رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ
رب: منادی - وَأَبْعَثْ: فعل امر - فاعل (انت) - رَسُولًا: مفعول به

ابراهیم و اسماعیل بعد از بناء کعبه گفتند: پروردگارا! در میان این ملت مسلمه از فرزندان ما خصوصاً از میان عرب ساکنان حرم خود، پیغامبری از نژاد ایشان، از فرزندان اسماعیل بفرست یعنی محمد ﷺ خداوند دعای ایشان را اجابت کرد و به خلق منت نهاد و حضرت محمد ﷺ را فرستاد. در حدیث

شریف به روایت ابوامامه آمده است گفتم، یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود.»

«هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم» او خداوندی است که پیغامبری امی (درس نخوانده و مکتب نرفته) فرستاد.

حافظ گفت:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

تا بر ایشان سخنان خداوند خود را بخواند، و به ایشان قرآن و سنت خویش را پیاموزد گفتند کتاب درین آیت قرآن است و حکمت فهم قرآن و پندها و بیان حکمتهای حلال و حرام آن است و ایشان را به سبب بیان شرائع و احکام از گناه و از شرک و اخلاق ناپسند پاک گرداند.

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ک: اسم ان- أَنْتَ: ضمیر فصل- الْعَزِيزُ: خبر ان- الْحَكِيمُ: خبر ان ثانی
بدرستی که تو عزیز و حکیم و بر هر چیزی قادر و توانا هستی و هر کاری را که می کنی بنابر مصلحتی و برابر حکمتی است.

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ، وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۳۰﴾

چه کسی از آئین پاک ابراهیم روی برمی تابد مگر آنکه سبکسر باشد و ماوی را در این دنیا برگزیده ایم و در آخرت هم از شایستگان است. (۱۳۰)

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ،

يَرْغَبُ عَنْ: دوری گزیند، بیزاری می جوید.

و کیست که باز گردد یعنی هیچ کس باز نگردد. (استفهام برای انکار است) از آئین و روش ابراهیم مگر کسیکه خوار گرداند نفس خود را یا هلاک سازد یا نادان و بی خرد باشد. و هر آینه ما ابراهیم را درین دنیا به بزرگواری و جوانمردی برگزیدیم. من که خداوند از نژاد اسماعیل پیغامبری بخلق فرستم نام وی احمد، هر که پیغام او بشنود و به او بگردد هدایت یافت، و هر که سرپیچی کند و نگرود از درگاه ما رانده شده است. پس سلمه و مهاجر این دو نفر از برادرزادگان عبدالله بن سلام بودند- سلمه مسلمان شد و به دین حق آمد و مهاجر سرباز زد و برگشت و برکفر خود بماند. الله تعالی در شأن وی آیت فوق را فرستاد.

وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا

اصْطَفَيْنَاهُ: او را برای پیغامبری برگزیدیم- فعل ماضی- (نا)فاعل- ه: مفعول به

هر آینه ما ابراهیم را در این دنیا به جهت عبادت یا به عمارت خانه کعبه یا بشرف پیغمبری برگزیدیم تا فرزندان پاک سرشت از پشت او بیرون آوریم. او را برگزیدیم و او را در دنیا و آخرت نواختیم و همه‌ی پیغامبران برگزیدگانند.

وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ

ه: اسم ان- لِمِنَ الصَّالِحِينَ: جار و مجرور خبر ان و بدرستی که او در آن سرای از جمله رستگاران و نواختگان است.



إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ و چون پروردگار او به او گفت: ای ابراهیم تسلیم شو و سرفرو آر گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم (و خود را مطیع گردانیدم). (۱۳۱)

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ

آن زمانی که پروردگار ابراهیم به ابراهیم گفت: مطیع فرمان باش و به یگانگی من اقرار کن و اخلاص داشته باش و هر چه از قضا بر تو جاری شود تسلیم شو. ابن عباس گفت، رب العالمین با ابراهیم آن زمانی این خطاب کرد، که ابراهیم طالب حق بود و از بت و بت پرستان بیزار می‌گشته بود. و گفته- انی بریء مما تشرکون من بیزارم از آنچه شما به خدای عزوجل شریک می‌گیرید- خدای تعالی در آن حال به او گفت: اسلم یا ابراهیم: ای ابراهیم دل خود را به ما ده و کردار و دین خود را پاک دار. و ما را به یگانگی و یکتایی بشناس، گفته‌اند این امر استدامت است نه امر ابتدا.

قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

ابراهیم گفت: خدایا من خود را تسلیم کردم خدا هر چه خواهد کند و هر تقدیری باشد بپذیرم. خداوند کار خود به تو سپردیم و بدل با تو گشتیم، چون ابراهیم با تمام وجود بحق بازگشت و کار خود بوی سپرد. خداوند عزوجل دین و دنیای او راست کرد. بیت:

بگذاشتم مصلحت خویش بدوست کز دوست به من هر چه رسد بس نیکوست

پیر هرات گفت: الهی! نصیب این بیچاره از این کار همه درد است، مبارک باد که مرا این درد سخت در خورد است، بیچاره آن کس که از این درد فردا است، حقا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است. الله تعالی گفت: ای ابراهیم دعوی بس شگرف است، و هر دعوی را معنی باید و هر حقی را حقیقتی باید، اکنون امتحان را پای دار او را امتحان کردند به سه گونه:

امتحان اول- مربوط به غیر وجود او یعنی بخشیدن اموال و گله‌های گوسفند.

امتحان دوم- مربوط به جزیی از وجود او، یعنی بریدن سر فرزندش اسماعیل.

امتحان سوم- مربوط به تمام وجود خود وی بود یعنی افکندن به آتش که هر یک در جای خود بحث خواهد شد.

وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾

و ابراهیم آئین را به پسران خویش و یعقوب سفارش کرد، ای پسرکان من! خدا این دین را برای شما برگزید، نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید. (۱۳۲)

وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ

وَوَصَّي: فعل ماضی- إِبْرَاهِيمَ: فاعل- بَنِيهِ: مفعول به - ه: مضاف الیه

و ابراهیم به ملت خود دین اسلام و آئین پاک را وصیت کرد و گفت که دین حق اسلام است. و خدای عزوجل برای شما این دین برگزید و به پسندید، آنرا بپذیرید و از آن برمگردید تا زمانیکه زنده هستید و ابراهیم پسران خود را نیز وصیت کرد که این دین برگزینید. پسران ابراهیم هشت بودند. اسماعیل از هاجر، اسحق از ساره، مدین و مداین و یغثان و زمران و یشق و و سوح از فطر رابنه یقطن الکنعانیه و یعقوب هم پسران خود به موافقت جد خود همین وصیت کرد. و پسران یعقوب دوازده بودند.

روئیل، شمعون، لاوی، یهودا، ریاون شجرودان، یغثالی، جاد، اسر، یوسف، ابن یامین. وصیت هردو این بود که

يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ

يَبْنِيَّ: منادا- لَفْظُ اللَّهِ: اسم ان- اصْطَفَى: فعل ماضی- (هو) فاعل، جمله خبر ان

ای پسران من! بدرستی که خدای تعالی برای شما دین حق اسلام را سفارش کرد و این سفارش نه نهی از مرگ است که در قدرت و عمل کسی نیست بلکه به این معناست که دین اسلام را ملازم باشید و از آن دین بر مگردید و با اسلام و اسلامیت بمیرید. پس سفارش حق همان ملتزم اسلام است نه ترک از مرگ.

أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ

إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًُا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾

شما آندم که مرگ یعقوب را فراگرفت کجا بودید؟ که به پسران خویش گفت: بعد از من چه کسی را می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحق، یعنی خدای یگانه را می پرستیم و مطیع و فرمانبردار اوئیم. (۱۳۳)

أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ

تم: اسم کان- شُهَدَاءَ: جمع شهید به معنی شاهد، حاضران، خبر کان

آیا شما حاضر بودید آن زمانی که مرگ به یعقوب فرا رسید یعنی علامات مرگ آشکار شد آنچه به پسران خویش گفت؟

در سبب نزول این آیت آورده اند که علمای جهودان به مصطفی ﷺ گفتند ما از دین پدران مان بر نمی گردیم. و یعقوب پسران خود را همین وصیت کرد، آن زمانی که از دنیا بیرون رفت. رب العزّه ایشان را دروغ زن خواند به این آیت و گفت: **اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ** - ام در موضع استفهام است. می گوید آیا شما حاضر بودید آنکه که به یعقوب مرگ آمد؟ به پسران خود گفت:

إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي

زمانیکه یعقوب به پسران خود گفت: بعد از من چه پرستید؟ چون یعقوب خواست که بداند اعتقاد درونی پسران چیست؟ ایشان نیز زیرکان و یکتاپرستان بودند، گفتند:

قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا

نَعْبُدُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - **إِلَهَ**: مفعول به - **آبَائِكَ**: مضاف و مضاف الیه - **إِبْرَاهِيمَ**: بدل فرزندان در پاسخ وی گفتند خدای تو را می پرستیم و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحق را که جد او بود. پسران یعقوب گفتند خدای پدران تو را به جهت آنکه رسول خدا گفت: برادر پدر هم از شاخه پدر است (عم) زیرا عرب عم را اب گویند و حرمت او بمانند پدر بجا آرند.

وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

وَنَحْنُ: مبتدا - **مُسْلِمُونَ**: خبر

و حال آنکه ما آن خدای عزوجل را مطیع و فرمانبرداریم. و ما مسلمانان ایم و به طاعت او گردن نهاده گانیم.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُنتُحُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۲)

این جماعتی است که در گذشته اعمال او خاص اوست و اعمال شما خاص شماست و شما را از اعمالی که آنها می کرده اند: نمی پرسند (۱۳۴)

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ

تِلْكَ: مبتدا - **امه**: خبر

این گروه یعنی ابراهیم و یعقوب و فرزندان ایشان قومی بودند بتحقیق که در گذشتند یعنی به مصطفی ﷺ گفت ایشان گروهی اند که برفتند، و قومی هستند که گذشتند.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ

لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم - **مَا**: مبتدا مؤخر

بر آنهاست آنچه که کسب کردند و بدست آوردند و بر شماست آنچه کسب کردید و بدست آوردید. بر عمل هایتان پاداش خواهید گرفت.

وَلَا تُشْكُلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و شما پرسیده نمی‌شوید از آنچه بودند ایشان که عمل می‌کردند یعنی آنان آنچه کنند پاداش عمل خویش برند. شما را به نیکوکاری ایشان ننوازند و نیز از جریمهای ایشان نپرسند.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾
یهود و نصاری به مسلمانان گفتند که به آئین ما در آئید تا هدایت یابید بگو ای پیغمبر [نه] بلکه بر آئین ابراهیم می‌رویم که معتدل بود و از مشرکان نبود (۱۳۵)

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا

(واو) در کُونُوا: اسم کان - هُودًا: خبر کان

و جهودان مدینه به اهل اسلام گفتند از گروه یهودان باشید و نصاری گفتند که مسیحی شوید. هر یک گفتند که راه راست این است. رب العالمین گفت نه آن، و نه این،

قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

قُلْ: فعل امر - فاعل (انت) مِلَّةَ: مفعول به - إِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه - حَنِيفًا: حال منصوب
بگو ای محمد ﷺ نه دین جهودی و نه دین مسیحی انتخاب کنیم بلکه از کیش و دین ابراهیم متابعت می‌کنم که وی حنیف است. یعنی پاک دین و موحد، ابراهیم را حنیف منسوب کردند که امام و مقتدا و پیشوای خلق در دین جز وی نبود و جهانیان را جز متابعت وی نفرمودند.

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و ابراهیم از شرک آورندگان نبود. پس چگونه ادعا می‌کنید که او بر آئین یهودیت یا نصرانیت بوده باشد؟

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾

بگوئید که ما مسلمانان به خدا ایمان آورده‌ایم و به آن کتابی که بر پیغمبر ما فرستادند و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اخلاف فرستادند و نزول یافته و آنچه به موسی و عیسی آمده و آنچه به پیغمبران از پروردگارشان آمده و میان هیچ‌یک از آنها فرق نگذاریم و ما تسلیم فرمان خدائیم. (۱۳۶)

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ

أَوْقَى: فعل ماضی مجهول- مُوسَى: نایب فاعل- وَعِيسَى: معطوف

ای تابعان ملت ابراهیم در جواب آنکه شما را به دین جهود و ترسا دعوت کرده‌اند و ای امتی که بهترین امتان گذشته شما اید، و ای پیغامبر که سیدسادات و سرور کاینات تویی و صفوت آدمیان و تتمه‌ی دور زمانی بگویند ما ایمان داریم به خدا و آنچه بر ما نازل شده است (قرآن). ایمان آرید به هر چه پیغمبران گذشته گفتند و رسانیدند تا هر شرفی بجملگی ایشان را بود. تنها شما را بود. و ایمان آرید آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط (یعنی فرزندان یعقوب) نازل شده است. و بگویند ایمان داریم. آنچه به موسی و عیسی (تورات و انجیل) داده شده است. و ایمان داریم به آنچه عطا کرده شده است از نزد خدای خود به پیغمبران از کتاب و معجزات.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می‌نمودند، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کرده و نه تکذیب نمایید، بلکه بگویند: ﴿به خدا و به آنچه که برای ما فرستاده است ایمان داریم﴾».

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ

و هیچ جدائی نمی‌افکنیم میان یکی از ایشان بلکه به همه ایمان داریم.

وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

وَنَحْنُ: مبتدا- مُسْلِمُونَ: خبر

و ما مر خدای را گردن نهادگانیم. آنکه همه را زیر علم مصطفی ﷺ در آورد و اتباع وی گردانید. و امت وی را برگزشتگان پیشی داد و گفت:

«نحن الآخرون السابقون يوم القيمة»

فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنَ بِهِءَ فَقَدْ أَهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ

اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾

پس اگر آنها نیز بآنچه شما ایمان آورده‌اید (یهود و نصاری) ایمان بیارند هدایت یافته‌اند و اگر روی بر تافتند جز این نیست که سر خلاف دارند، خدا تورا از شر آنها مصون می‌دارد که خدا شنوا و داناست. (۱۳۷)

فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنَ بِهِءَ فَقَدْ أَهْتَدَوْا

پس اگر یهود و نصاری ایمان آوردند بمانند آنچه شما ایمان آوردید یعنی به همه کتابها و پیغمبران پس بدان هر آینه راه راست یافتند و هدایت شدند.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ

شِقَاقٍ: جنگ و ستیز، مجرور به حرف جر

ای رسول ثقلین! این کارها همه در پی تو بستیم، و جهانیان را اتباع تو فرمودیم. هر که تو را خواست او را خواستیم و هر که برگشت او را بینداختیم. پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و دشمناند و تو ای محمد ﷺ از عداوت ایشان اندیشه مکن.

فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ

فَسَيَكْفِيكَهُمُ: مضارع مستقبل - ک: مفعول به - هم: مفعول به ثانی، ترا بسنده خواهد بود - لفظ **اللَّهُ**: فاعل

پس زود باشد که خدای، تو را بسنده باشد و تو را از آزار و نیرنگ ایشان برهاند و از شر یهود و نصاری باز دارد.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا - السَّمِيعُ: خبر - الْعَلِيمُ: خبر ثانی

و خداوند گفتار یکتاپرستان و کافران و اقرار و انکار آنان را شنواست.

و او به عقیده هر دو گروه یهود و نصاری داناست. بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از پیروی پیغمبر روی برگرداندند و مسیحیان نیز با مسلمانان به دشمنی و مخالفت برخاستند و گفتند که ما را صبغه است و شما را صبغه نیست. و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه می دادند به این اعتقاد که آن آب پاک کننده مولود است.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَبِيدُونَ ﴿۱۳۸﴾

گوئید رنگ خدا داریم و هیچ رنگی بهتر از رنگ ایمان به خدای تعالی نیست و ما او را پرستش و عبادت می کنیم. (۱۳۸)

صِبْغَةَ اللَّهِ

صِبْغَةَ: مفعول مطلق

خداوند فرمود صبغه **اللَّهُ** بگوئید ای مسلمانان که از صبغه **اللَّهُ** پیروی کنید که آن دین خداست و آن پاکی مسلمانان و ایمان است. مولانا گفت:

صبغه الله هست رنگ خم هو پیسها یک رنگ گردد اندر او

مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً

وَمَنْ: مبتدا - أَحْسَنُ: خبر - صِبْغَةً: تمیز منصوب

و چه کسی است نیکوتر از خدا از جهت صبغه: پاکی مومنان، آنگه قومی را آریم به رنگ توحید برآورده، و به صفت دوستی آراسته.

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت

پس چونکه صبغه الله رسید، هر که بوی باز افتد او را به رنگ خود کند و عزیز گرداند. اگر بیگانه بوی باز افتد آشنا گردد و اگر گنهکار باز افتد مطیع شود.

پیر هرات گفت: الهی! یافت تو آرزوی ماست، دریافت تو نه به بازوی ماست. الهی! تا مهر تو پیدا گشت همه مهرها جفا گشت، و تا بر تو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت.

وَنَحْنُ لَهُ عَبِيدُونَ

وَنَحْنُ: مبتدا - عَبِيدُونَ: خبر

و ما حق را به اتباع صبغه الله پرستش گزائیم و پرستش خداوند و برگشت چهره‌ی باطن به سوی او نفس را تهذیب می‌کند و هر رنگی را از خود می‌زداید و با تسلیم شدن به قوای حیاتی رنگ و جمال برتری می‌یابد و به آنها می‌گردد.

مولانا گفت:

کاو را رنگ از برون مرد را از درون دان رنگ سرخ و زرد را
رنگ‌های نیک از خم صفاست رنگ زشتان از سیاه آب جفاست

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَّا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿۱۳۹﴾
بگو چرا درباره خدای یکتا با ما مجادله می‌کنید؟ او پروردگار ما و شماست، اعمال ما خاص ماست و اعمال شما خاص شماست، و ما اخلاص‌مندان اوئیم. (۱۳۹)

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ

أَتُحَاجُّونَنَا: با ما مجادله می‌کنید: فعل مضارع - فاعل واو - نا: مفعول به

در جواب ایشان ای محمد! بگو آیا با ما در دین خدا مجادله می‌کنید و گمان می‌برید که خدا پیغمبران را جز از میان شما بر نمی‌گزیند و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما. خداوندی او همه را لازم است. پس عبودیت او نیز بر همگان واجب است. چون بزبان گفتند: ربنا و ربکم عشق خالص باید که از آن بوی توحید درآید.

پیر هرات گفت:

توحید آن نیست که او را یگانه خوانی توحید آن است که او را یگانه دانی.

وَلَنَّا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ

وَلَنَّا: جار و مجرور خبر مقدم - أَعْمَلُنَا: مبتدا مؤخر

و پاداش اعمال ما برای ماست و مکافات اعمال شما برای شماست هر کس در گرو اعمال خویش است. حافظ گفت:

من اگر نیکم و گرد بد، تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ

وَنَحْنُ: مبتدا - مُخْلِصُونَ: خبر

و ما با اخلاص او را پرستش کنندگان و گردن نهادگانیم. و از شریک گیران بیزاریم
ای محمد ﷺ به ایشان بگو: بناء دین اخلاص است، و رستگاری در اخلاص است. خداوند عزوجل از
بندگان خویش در دین اخلاص خواسته است.

چنانکه بوبکر زقاق گفت: مخلص در دریای خطر در غرقاب است، نهنگان جان ربای در چپ و
راست وی درآمده، دریا می برد و می ترسد، تا خود به ساحل امن چون رسد و کی رسد؟ والمخلصون
علی خطر عظیم و مخلص آنست که به ساحل امن رسید، رب العالمین موسی را به هر دو حالت نشان
کرد و گفت - انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیاً

«مخلصاً» به کسر لام و به فتح لام خوانده اند. اگر به کسر بخوانی بدایت و شروع کار است، و اگر به
فتح بخوانی نهایت کار اوست.

أَمْ يَقُولُونَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ
نَصَارَى قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾

و یا می گوید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اخلاف یهودی یا نصرانی بوده اند، بگو شما
بهتر می دانید یا خدا؟ و کیست ستمگرتر از آنکه شهادت خدا را نزد خویش نهان دارد؟ و خدا از
اعمالی که می کنید غافل نیست. (۱۴۰)

أَمْ يَقُولُونَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ
نَصَارَى

إِبْرَاهِيمَ: اسم ان - (و) اسم کان - هُودًا: خبر کان، جمله خبر ان
آیا شما می گوید ای یهود و ای ترسایان! بدرستی که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان
همه - بر دین جهودی بودند. و ترسایان می گفتند - نه که بر دین ترسایی بودند پس کتاب و نبوت
محمد ﷺ راست است و دین وی را حق می دانستند و اما آشکار نمی کردند.

قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ

ءَأَنْتُمْ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

رب العالمین به رسول خود گفت: بگو ای محمد! آیا شما دانا تر اید به دین های انبیاء یا خدای که ایشان
را به این دین مبعوث گردانید الله تعالی مرا خبر داد که ایشان نه جهودی بوده اند و نه ترسایی بلکه
مومنان بر دین اسلام بودند پس ایشان را به جهت آن سخن ملامت کرد زیرا که ایشان می دانستند و از

کتاب خوانده بودند که پیغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت محمد ﷺ راست است و دین وی حق است اما پنهان می داشتند و آشکار نمی کردند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ

وَمَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

کیست ستمکارتر به خود از آنکس که بپوشد گواهی که نزد او ثابت شد. و از کتاب خوانده بودند و دانسته بودند که این پیغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت محمد ﷺ راست و درست و دین وی حق است، و آنکه آن را پنهان دارند کیست از این بیدادگتر و بر خود ظالم تر؟

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ اللَّهُ: اسم ما - بِغَافِلٍ: جار و مجرور خبر ما

و خداوند از آنچه شما از پوشاندن حق و دروغ پنداشتن قرآن و انکار محمد ﷺ می کنید غافل نیست و همه آنها را می داند و فردا به قیامت همه را کیفر دهد و هیچ فرو نگذارد.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۱﴾

این جماعتی است که در گذشته است، از اعمال که کرده اند خاص اوست و اعمال شما خاص شماست و شما را از اعمالی که آنها می کرده اند نمی پرسند. (۱۴۱)

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ

تِلْكَ: مبتدا - أُمَّةٌ: خبر

آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و در گذشتند از بسیاری که تفاخر می کردند به پدران و گذشتگان خود و دین ایشان می پسندیدند و راه ایشان می رفتند.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ

لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر

آنچه بدست آوردند متعلق به خودشان است و آنچه شما بدست آورده اید متعلق به شماست. قال الله تعالی: «و لا تزروا زره و زرّ اخری»

وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وَلَا تُسْأَلُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

و پرسیده نمی شوید از آن چیزی که دیگران انجام داده اند و هیچ کس مسئول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری بازخواست نمی کنند. چنانکه شاعر گفت:

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْنَاهُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾

مردم کم خرد خواهند گفت: چه چیز مسلمانان را از قبله ای که بر آن بودند، بگردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد به راه راست هدایت کند. (۱۴۲)

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْنَاهُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا
سَيَقُولُ: فعل مستقبل - السُّفَهَاءُ: فاعل

کم خردان یعنی مشرکان مکه و جهودان مدینه به برگشتن از قبله ای به قبله ای دیگر منکر تو می شوند و زود باشد که خواهند گفت چه چیز ایشان را از قبله ای که بودند بازگرداند و سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ﷺ از اول در مکه روی به کعبه^۱ نماز می خواند زمانی که به مدینه هجرت کرد به او گفتند روی به قبله ای جهودان آرد (بیت المقدس).

از غزلیات مولانا:

مسجد اقصاست دلم، جنت مأواست دلم حور شده، نور شده جمله آثارم ازو

به او چون روزگاری گذشت بار دیگر فرمودند که به قبله ای خود (کعبه) باز آید. مشرکان به این برگشتن منکر شدند. الله تعالی این آیت فرستاد. سیقول السفهاء آری جاهلان و سبک خردان از مردم مکه به برگشتن تو به قبله بسوی کعبه تو را منکر می شوند. به آنها جواب بده و بگو:

قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

جهان همه خدای راست. همه جهات چه سوی بیت المقدس و چه سوی کعبه از آن خداست.

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

يَهْدِي: فعل مضارع - (هو) فاعل - مَنْ: مفعول به

خداوند راه نماید آنکس را که بخواهد به راه راست و دین پاک و قبله حق که دین اسلام و قبله ای ابراهیم است.

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكَ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّكُمْ إِنَّا اللَّهُ بِالْكَاسِ لَرُءَوْفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٣﴾

۱- پیامبر ﷺ زمانی که در مکه بودند، بین دو رکن کعبه نماز ادا می کردند، لذا کعبه در جلو پیامبر ﷺ قرار می گرفت و به طرف صخره بیت المقدس نیز بود، ولی بعد از هجرت، جمع بین کعبه و صخره بیت المقدس ممکن نبود، بنابراین پیامبر به مدت ۱۶ یا ۱۷ ماه به طرف بیت المقدس نماز خواندند تا آنکه قبله تغییر یافت. نگاه کنید: ابن کثیر ج اول ص ۱۸۸ «... کان یجمع بین استقبالیها و استقبال الصخره فیصلی جهة جنوب الکعبه مستقبلاً الشمال...» المراغی جزء ۲ ص ۴ ذیل آیه.

بدینگونه شما را جماعتی به اخلاق معتدل کردیم که بر مردم گواه باشید و این پیغمبر بر شما گواه باشد. قبله‌ای را که بر آن بودی بگردانیدیم تا اینکه بدانیم چه کسی از پیغمبر ﷺ پیروی می‌کند و چه کسی از آن روی برمی‌گرداند، اگر چه این، جز برای کسانی که خدا هدایتشان کرد، سخت بود، خدا کسی نیست که ایمان شما را تباه کند که خدا به مردم مهربان و رحیم است. (۱۴۳)

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
جَعَلْنَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به - أُمَّةً: مفعول به ثانی

و همچنین ای مسلمانان قبله شما را بهترین قبله گردانیدیم گروهی عدل برگزیده تا گواهان برای پیغمبران در روز قیامت بر کسانی که منکر بودند باشید. و برستی فرستاده‌ی من محمد ﷺ برای شما گواه و شاهد است. مصطفی ﷺ بهترین همه خلق است، گزیده‌ی جهانیان، آرایش جهان، چراغ زمین و آسمان، شفیع مجرمان، سید همه رسولان، و خاتم ایشان که پس از مصطفی ﷺ بهترین همه خلق ابوبکر صدیق است که رب العالمین مسند امامت او بر تخت شریعت مصطفی ﷺ نهاد. و پس از او بهترین خلق عمر خطاب است، خداوند طراز ولایت پس از ابوبکر بر پیشانی ملت کشید، و از سیاست و هیبت او دود شرک زدوده گشت و پس از عمر خطاب بهترین خلق عثمان عفان است که رب العالمین ارزش بزرگداشت و حرمت او به هفت آسمان انتشار داد. و پس از عثمان بهترین خلق علی مرتضی کرم الله وجهه است که رب العالمین حقایق شریعت و شواهد طریقت به روش او مکشوف کرد. فردوسی در شاهنامه گفت:

و گر دل نخواهی که باشد نژند	نخواهی که دائم بوی مستمند
بگفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگیها بدین آب شوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امرو خداوند نهی
که خورشید بعد از رسولان مه	نتایبد برکس ز بوبکر به
عمر کرد اسلام را آشکار	بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دو آن عثمان گزین	خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را بخوبی ستاید رسول
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن قول پیغمبر است

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «در روز قیامت به نوح ﷺ ندا می‌شود و او می‌گوید: پروردگارا! لبیک و سعیدیک، برایش می‌گویند: آیا رسالت خود را تبلیغ نمودی؟ می‌گوید: بلی، از امت او پرسیده می‌شود: آیا [نوح] برای شما تبلیغ کرده بود؟ می‌گویند: نه خیر برای ما بیم دهنده‌ای نیامده بود، [خطاب به نوح ﷺ] می‌گویند: شاهد برای تو کیست؟ می‌گوید محمد ﷺ و امت او، [و پیغمبر خدا ﷺ و امت او] شهادت می‌دهند که [نوح ﷺ] رسالتش را تبلیغ نموده است ﴿و پیغمبر بر شما شهادت خواهد داد﴾ و این معنی معنی این قول خداوند متعال است

که می فرماید: ﴿وَبِهِ هَذَا كُنْتَ عَلَيْنَا قَبْلَةً﴾ و به این گونه شما را امت میانه ای قرار دادیم تا اینکه شماها بر مردم شهادت داده و پیغمبر بر شما شاهد باشد.

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ
و قرار ندادیم قبله اصلی شما جز کعبه که از زمان ابراهیم علیه السلام است و قبله بیت المقدس مخصوص امتحان بود که مشخص کنیم و جدا کنیم آن کس را که پیروی رسول کند در امر قبله از آنکس که از امر رسول بازگردد کسانی که بر ایمان خویش استوار ماندند مقامی بس رفیع دارند و خاقانی گفت:

و آن کعبه چون عروس کهنسال تازه روی
خاتونی از عرب همه شاهان غلام او
خاتون کاینات مربع نشسته خوش
و آن کعبه چون عروس کهنسال تازه روی
سماعاً و طاعه سجده کنان هفت کشورش
پوشیده حله و زسرفتاده معجرش
وَأِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
(هی) اسم کان - ل: فارقه - لَكَبِيرَةً: خبر کان

و براستی که تحویل قبله آن کاری بس بزرگ و سنگین است. مگر بر کسانی که خدای تعالی آنها را هدایت نمود تا تحویل این قبله را حق دانستند ایشان راست فضیلتی بزرگ و کرمی تمام بخلاف عقیده یهودان که هر لحظه در امر تحویل قبله شبهه ایجاد می کردند و می گفتند که اگر تحویل قبله حق است پس تکلیف کسانی که قبل از تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه مرده اند چه خواهد شد یعنی پس به گمراهی مرده باشند حق تعالی فرمود:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّكُمْ

لفظ **اللَّهُ**: اسم کان - **لِيُضِلَّكُمْ**: فعل مضارع منصوب - (هو) فاعل، جمله خبر کان
و خداوند بخشنده و مهربان نمازهای شما را به هر جهتی که نماز گزارده باشید ضایع نمی گرداند چه برسد که ایمان شما را به جهت خواندن نماز به سوی بیت المقدس ضایع گرداند. این امر متابعت از رسول صلی الله علیه و آله است و خداوند به قیامت شما را پاداش دهد.

سبب نزول آیه در باره ی مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبله ی بیت المقدس نماز می خواندند همچنانکه گفته شد نماز آنها و ایمانشان پذیرفته درگاه الهی است و قبل از تغییر قبله همه ی عبادات آنها قبول است و ضایع نمی گردد.

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: اسم ان - **لَرءُوفٌ**: خبر ان - **رَحِيمٌ**: خبر ان ثانی

براستی که خدای تعالی هر آینه به مردم مهربان و بخشاینده است و نشان بخشایش و رحمت خداوند آنست که بنده را اجازه گناه نمی دهد تا بنده مستوجب عقوبت نشود آنگه در رحمت و رفت بوی برگشاید.

قَدْ رَزَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَوْلَيْكَ قِبْلَةٌ تَرْضَاهَا قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۴﴾

گردش روی تو را بطرف آسمان می بینیم و تو را به قبله ای که دوست داری بگردانیم، روی خود سوی مسجدالحرام کن و هر جا باشید روهای خود را به سوی آن کنید، آنها که کتاب آسمانی دارند می دانند که این حق است و از جانب پروردگارشان است و خدا از آنچه می کنید بی خبر نیست. (۱۴۴)

قَدْ رَزَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ

رَزَى: فعل مضارع - (نحن) فاعل - تَقَلُّبَ: مفعول به

بدرستی ما گردانیدیم روی تو را در جهت آسمان و پیچیدن دل تو برای انتظار وحی در امر تحویل قبله که قبله ی خویش کعبه می خواستی، دیدیم. چون در اصل قبله ی حضرت رسالت و شایسته مقام کمال ایشان همان کعبه بود که آن کعبه قبله ابراهیم بود و برتر تمام قبله هاست.

فَلَوْلَيْكَ قِبْلَةٌ تَرْضَاهَا
نُوی: می گردانیم

پس هر آینه به آن سو می گردانیم تو را که می خواهی و می پسندی از طرفی هم یهودان می گفتند هر چند این پیغمبر با ما در شرع مخالف است چرا به سوی قبله ی ما نماز می خوانند یعنی به بیت المقدس بدین لحاظ حضرت پیغمبر ﷺ در آرزوی این بود که از طرف خداوند وحی بیاید و حکمی صادر شود تا باز به سوی کعبه روی آرند تا اینکه این آیت فرود آمد و حکم صادر شد.

قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

قَوْلٌ: فعل امر - (انت) فاعل - وَجْهَكَ: مفعول به - شَطْرَ: سو، طرف، جهت، مفعول فیه

پس بگردان روی خود را (تمام بدن خود را) به سوی مسجدالحرام.

مفسران گفتند - آن نماز که تحویل قبله به سوی کعبه اتفاق افتاد نماز ظهر روز دوشنبه پنجم ماه رجب بود و قول مشهور آنست که نماز عصر بوده است^۱ بعد از گذشتن هفده ماه از قدم گذاشتن حضرت رسول ﷺ به مدینه روایت کرده اند که: آن موضع که کعبه در آن است پیش از عهد آدم قبله فرشتگان بود و از زمان حضرت نوح تا حضرت ابراهیم قبله بود و بروی بنا نبود.

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ

وَحَيْثُ: مفعول فيه

هر جا که باشند در خشکی و در دریا و در کوهها و دشتها و در شرق و غرب وقتی که بخواهند نماز بگذارند، چهره‌های خود را به سوی مسجد الحرام (کعبه) بگردانند. بدانکه روی به قبله آوردن شرط درستی نماز است. و رها کردن قبله در نماز جایز نیست مگر در دو جای یکی اینکه در نماز، خوف زیادی باشد، می‌توانی به هر طرف نماز بخوانی دیگر مسافر در نماز تطوع کند (بقصد نیکی عبادت کند) و از این دو درگذشتی قبله را رها کردن در هیچ نمازی جایز نیست.

مولانا گفت:

گرچه دوری دور می‌جنبان تو دم

حیث ما کنتم فولوا و جهکم

وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

الَّذِينَ: اسم ان - لَيَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ان

بتحقیق به آنان که کتاب تورات داده شده است نیک می‌دانند که تحویل قبله حق و راست است، چونکه در تورات خوانده‌اند و دانسته‌اند و حکم آن از نزد پروردگارشان است. که پیغمبر آخر الزمان به دو قبله نماز می‌خواند و قبله‌ی آخری او همان کعبه است. کعبه قبله‌ی همه‌ی افقهاست و نمازگزاری که در کعبه حضور دارد و آن را مشاهده می‌کند، روی آوردن به عین آن فرض است. و برای آفاقیهایی که از کعبه دورند باید در نماز خود به سمت کعبه روی آورند.

وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

لفظ الله: اسم ما - بِغَفِلٍ: جار و مجرور خبر ما

و خداوند آنچه را که یهود از انکار قبله می‌کنند غافل نیست، همه را می‌داند، و فردا بقیامت جزاء آن بتمامی به ایشان رساند.

وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ

إِنَّكَ إِذَا لَنِ الظَّلَمِينَ (۱۴۵)

و اگر برای آنان که کتاب بدیشان داده شده است برای اهل کتاب هر نوع دلیلی بیاری قبله تو را پیروی نکنند، تو نیز قبله آنها را پیروی نخواهی کرد، آنها نیز پیرو قبله یکدیگر نیستند، اگر با وجود این دانش که سوی تو آمده، از هوسهایشان پیروی کنی، از ستمگران خواهی بود. (۱۴۵)

وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ

آتَيْتَ: فعل ماضی - ت: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به - أُوتُوا: ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

اگر تو ای محمد ﷺ! برای آنان که کتاب داده شده است (یهود و ترسا) دلیل قاطع بیاوری بر اینکه توجه و روی آوردن به سوی کعبه حق است گروه ایشان به قبله تو برنمی گردند و قبله خود را رها نکنند،

وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قَبْلَتَهُمْ

أَنْتَ: اسم ما- ب: حرف جز زائد- بِتَابِعٍ: خبر ما

و نیز تو قبله ایشان را پیروی نخواهی کرد. بعد از آنکه این آیت آمد ایشان قطع امید کردند و نومید شدند از بازگشتن مصطفی ﷺ به دین و قبله‌ی ایشان.

وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قَبْلَةَ بَعْضٍ

بَعْضٍ: اسم ما- ب: حرف جر زائد- بِتَابِعٍ: خبر ما- قَبْلَةَ: مفعول به

هر چند که در مخالفت با تو این دو گروه (جهود و ترسا) یکی شدند اما در دین و در قبله خود مختلف‌اند و بعضی از ایشان متابعت کننده‌ی قبله‌ی بعضی نیستند زیرا قبله ترسایان شرقی است و قبله‌ی جهودان غربی است و در بین این دو گروه از این جهت مشکلی است.

وَلَكِنْ أَتَّبَعْتُ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ

أَتَّبَعْتُ: فعل ماضی- (ت) فاعل- أَهْوَاءَهُمْ: مفعول به

و ای محمد اگر بفرض آرزوهای ایشان را از جهت قبله پیروی کنی پس از آنکه به تو از دانش و نامه و پیغام آمد.

إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

ک: اسم ان- لَمِنَ الظَّالِمِينَ: جار و مجرور خبر ان

بدرستی که تو آن زمان که پیروی کنی از ایشان هر آینه از جمله ستمکاران خواهی بود. هر چند که این خطاب با پیغمبر است اما در معنی همگی امت را راجع است.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾

آنها که ما بر آنها کتابشان داده ایم (یهود و نصاری، پیغمبر و حقانیت او را) می شناسند بدانگونه که پسران خویش را می شناسند ولی گروهی از آنها حق را که می دانند، از راه عناد پنهان می دارند. (۱۴۶)

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ

الَّذِينَ: مبتدا- يَعْرِفُونَهُ: فعل مضارع- (و) فاعل- ه: مفعول به- جمله خبر

کسانیکه به آنان کتاب تورات دادیم اینان درباره پیغمبر شناختی روشن دارند آنچنان می شناسند که پسران خود را در میان کودکان می شناسند چون هیچ شناختی بالاتر از شناخت پدر و مادر نسبت به فرزندان خود نیست. مولانا گفت:

يعرفون الانبيا اضدادهم مثل ما لا يشبه اولادهم

وَلَا فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

فَرِيقًا: اسمِ انْ- لَيَكْتُمُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبرِ انْ- (و)حالیه- هُمْ: مبتدا- الْحَقَّ: مفعول به- يَعْلَمُونَ فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

و بدرستی که گروهی از ایشان یعنی دانشمندان و بزرگان ایشان حق را از عوام و نادانان می پوشند و ایشان می دانند که می پوشند آنچه درست و راست است از نعت و نبوت مصطفی ﷺ پنهان می دارند و هم يعلمون و خود می دانند و در تورات می خوانند که پیروی از دین محمد حق است. و آشکار کردن نعت و صفت درست وی واجب است البته گروهی هم ایمان آوردند، چون عبدالله بن سلام و یارانش.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۱۴۷﴾

حق همان است که از جانب پروردگار تو به سوی تو آمد (و دیگران باطل اند) پس هرگز از دو دلان مباش. (۱۴۷)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

الْحَقُّ: مبتدا- مِنْ رَبِّكَ: جار و مجرور خبر

آنچه درست و راست باشد از جانب پروردگار توست یعنی از کار دین و بیان قبله، چه اهل کتاب بپذیرند و چه نپذیرند پس از مخالفت آنها جزو شک کنندگان در امر قبله مباشید. این آیه خطاب به آن حضرت است و در معنی امت اوست.

وَلِكُلِّ وُجْهٍ هُوَ مُوَلِّيًا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۴۸﴾

هر گروهی را جہتی هست که رو سوی آن می کند، به نیکیها پیشی کنید، هر کجا باشید خدا همه شما را در روز محشر یار و جمع کند که خدا بهمه چیز تواناست. (۱۴۸)

وَلِكُلِّ وُجْهٍ هُوَ مُوَلِّيًا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ

وَلِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم- وَجْهٌ: مبتدا مؤخر- هُوَ: مبتدا- مُوَلِّيًا: خبر

و برای هر گروهی جہتی و قبله ای است که روی بدان آرند و نماز بدان دارند. خداوند روی او را بدان جہت گردانیده است. پس شما ای مسلمانان بر دیگران در نیکوئی پیشی گیرید و توفیق یابید و بدان که وجوه خیرات بسیار زیاد است. که یکی از آن روی به قبله در نماز است.

مولانا گفت:

قبله اریاب دنیا سیم و زر	قبله‌ی شاهان بود تاج و کمر
قبله‌ی معنی شناسان جان و دل	قبله صورت پرستان آب و گل
قبله‌ی بدسیرتان کار فضول	قبله‌ی زهاد محراب قبول
قبله انسان بدانش پرورش	قبله تن پروران خواب و خورش
قبله‌ی عارف جمال ذی الجلال	قبله عاشق وصال بی زوال
قبله‌ی اهل سکوت اسباب راه	قبله اصحاب منصب مال و جاه
قبله‌ی قانع توکل بر خدا	قبله حرص و اهل باشد هوا

أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا

يَأْتِ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - جَمِيعًا: حال

شما ای اهل کتاب هر جا که باشید و به هر قبله که دوست دارید روی می‌آورید. خداوند روز قیامت همه‌ی شما را جمع آرد برای دادن پاداش و تصور مکنید که من پس از اینکه شما مرید از زنده گردانیدن عاجز آیم.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر ان

بدرستی که خداوند بر همه چیز از جمله زنده کردن بعد از مرگ قادر و تواناست و در روز قیامت بازگشت همه به سوی اوست.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ

بِغَفْلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۱۹﴾

هر جا رفتی در هنگام نماز روی خود سوی مسجدالحرام کن این روی گرداندن حق است و از جانب پروردگار توست و خدا آنچه می‌کنی بی‌خبر نیست. (۱۴۹)

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

ای محمد ﷺ! از هر جایی که برای سفر بیرون می‌روی. پس روی خود را در موقع خواندن نماز بسوی مسجدالحرام بگردان و اگر کسی سوال کند که چه حکمت است که در این ده آیت در سه جا قول وجهک شطر المسجد الحرام آورده است. جواب آنست که رب العالمین با پیغامبر قبله‌ی پدری ابراهیم را کرامت کرد و رضا و خشنودی مصطفی ﷺ در آن بود. و نیز قطع و دفع دشمنی دشمنان در آن است. یعنی دوست و دشمن بوسیله تغییر قبله از هم باز شناخته شدند که چه کسی متابعت رسول ﷺ می‌کند و چه کسی روی برمی‌گرداند.

وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ

ه: اسم ان - ل: مزحلقه - حق: خبر ان

و بتحقیق تحویل قبله به کعبه هر آینه از جانب پروردگارت راست و پسندیده است.

وَمَا اللَّهُ يَغْفِلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ الله: اسم ما - يَغْفِلُ: جار و مجرور خبر ما

و خداوند آنچه را که یهود انکار قبله می‌کنند غافل نیست همه می‌داند، و فردا بقیامت جزای آن بتامی به ایشان رساند.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ قُولُوا وُجُوهَكُمْ
شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي
وَلَا تَتَّبِعُوا نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾

ای رسول (ص)! هر جا رفتی روی خود را بسوی مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روهای خود سوی آن کنید، تا مردم را بر ضد شما دستاویزی نباشد «مگر کسانی که بستم خو کرده‌اند از آنها ترسید و از من بترسید» تا نعمت خویش بر شما کامل کنم. و شاید بحق راه یابید. (۱۵۰)

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

قَوْلٍ: فعل امر - (انت) فاعل - وَجْهَكَ: مفعول به - شَطْرَ: مفعول فیه

و از هر مکان و هر زمانی که برای ادای نماز بیرون می‌آیی پس روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان درباره‌ی چنین تحول، آمدن اینگونه تکرار و ترتیب مشروح و واضح آیات - در حد اعلای فصاحت و مبین اهمیت آن در آن زمان و برای همیشه است.

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ قُولُوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ

ای امت هر جا که شما باشید پس روی‌های خود را (بدن) بسوی آن مسجد بگردانید. خطاب به پیغمبر و امت وی است یعنی همه با هم و همه در پی رسول اکرم ﷺ روی خود را بسوی مسجد الحرام آرید.

لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ

لِلنَّاسِ: جار و مجرور خبر کان مقدم - حُجَّةٌ: اسم کان مؤخر

تا اینکه برای یهود و مشرکان درباره جهت قبله حجتی نباشد چون یهود و مشرکان می‌دانند که پیغمبر آخر الزمان از نسل اسماعیل و پیرو قبله‌ی ابراهیم است. اگر قبله‌ی مسلمانان به آن سوی نمی‌گردید آنها می‌گفتند این شخص آن رسول موعود و موصوف نیست.

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

الَّذِينَ: مستثنی

مگر آن کسانی که به نفس خود ستم کرده‌اند. و آنان مشرکان عرب‌اند که به زودی خواهند گفت. همانا محمد ﷺ به سوی قبله ما برگشته پس عنقریب به دین ما که دین آبا و اجداد ماست برخواهد گشت. و خواهند گفت چون دین ما برتر از دین اوست و با این کار بر خود ستم کرده‌اند.

فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي

و بترسید از من از جهت مخالفت به نافرمانی من و اگر جانب حق را رها سازند به کیفر آن خواهند رسید.

وَلَا تُؤْتِيَنَّهُمْ نِعْمَتِي عَلَيْهِمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

وَلَا تُؤْتِيَنَّهُمْ: فعل مضارع - (انا) فاعل نِعْمَتِي: مفعول به

روی به کعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر اینکه نعمت خود را به کرم خود تمام کنم. شاید که شما راه شرائع و احکام دین بیابید و هدایت شوید بر قبله ابراهیم، زیرا که بر جهودان نعمت تمام نکردم و آنان هدایت نیافتند. آری هدایت به سوی قبله، اتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما کامل گردد که هدایت یابید. و به جهت همین نعمت است که این امت شریف‌ترین و بزرگوارترین امت‌هاست.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾

چنانچه بشما پیغمبری از خودتان فرستادیم که آیه‌های ما بر شما می‌خواند و نفس‌های شما را از آلودگی جهل و شرک پاکتان می‌کند و کتاب و حکمت می‌آموزد و آنچه نمی‌دانسته‌اید به شما تعلیم می‌دهد. (۱۵۱)

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - رَسُولًا: مفعول به

چنانچه در دنیا پیغمبران فرستادیم، رسولی از خودتان مصطفی ﷺ که آیات قرآن را بر شما می‌خواند و نشانه‌های وحدانیت و عظمت خدا را در گستره‌ی جهان به شما می‌نمایاند. و شما را از شرک و کفر پاک می‌کند تا از گناهان پاک شوید و شما را به دین فرا می‌خواند و چون به آن دین بگروید و به آن عمل کنید به نزد خداوند پاک باشید. اگر کسی گوید که در این آیت چرا خداوند تزکیه را پیش از کتاب و حکمت آورده است. باید گفت: تزکیه بدایت اسلام است از الله بیان احکام شرع، و از بنده است پذیرفتن آن و عمل کردن به آن و رغبت این تزکیه پیش از معرفت حقایق کتاب و حکمت است کتاب در اینجا قرآن است و حکمت سنت مصطفی ﷺ و بیان حلال و حرام و احکام قرآن و موعظه‌های آن است. و خداوند تعلیم می‌دهد شما را آنچه را که شما بخود نمی‌دانید. و الله اعلم

فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١٥٢﴾

پس مرا یاد کنید تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و ناسپاسی مکنید. (۱۵۲)

فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ وَاَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ

فَاذْكُرُونِي: فعل امر - (و) فاعل - (ن) وقایه - (ی): مفعول به

پس مرا به طاعت یاد کنید تا شما را به مغفرت یاد کنم و نعمتهای مرا سپاس دارید و ناسپاسی مکنید. در اینجا گفت مصطفی ﷺ هر که خدای عزوجل را طاعت دارد و بندگی کند و فرمان او را پذیرا باشد از جمله ذاکران است. به موسی و حی آمد که ای موسی ظالمان را بگو تا مرا یاد نکنند که اگر ایشان مرا یاد کنند من ایشان را بطرد و لعنت یاد کنم، چنانکه چون مؤمنان مرا یاد کنند من ایشان را به رحمت و مغفرت یاد کنم از رسول خدا ﷺ پرسیدند که از کارها کدام فاضل تر است و از کردارها کدام نیکوتر؟ گفت - آنکه بمیری و زیانت بذکر خدای عزوجل تر باشد، آنکه گفت شما را از بهترین اعمال خبر کنم. گفتند آن چیست یا رسول الله؟ گفت ذکر خدای عزوجل، و فاضل ترین ذکرها قرآن خواندن است خصوصاً در نماز.

خداوند ما را به شکر نعمت سفارش کرد و از کفر آن نعمت نهی کرد. مولانا گفت:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفّت بیرون کند

هر ساعتی و هر لحظه‌ای شکر منعم واجب است، که اگر شکر نکنی کفران باشد پس می‌گوید: و لا تکفرون و کفران نعمت مکنید.

شیخ عبدالله انصاری گفت: الهی! ذکر تو مرا دین است، و مهر تو مرا آیین است، و نظر تو عین یقین است، پسین سخنم این است. لطیفاً! دانی که چنین است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾

شما که ایمان دارید در کار خود صبر و مقاومت کنید و به نماز توسل جوئید که خدا با صابران است. (۱۵۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ

ای: منادا - ها: حرف تنبيه - الَّذِينَ: بدل

ای گروه گرویدگان یاری خواهید با صبر و قیام و به نجات از آتش، و رسیدن به پیروزی به دو چیز: به شکیبایی و به نماز - چونکه در نماز شفا است و در شکیبایی رستگاری است.

مصطفی ﷺ گفت: الصبر مفتاح الفرج، وفي الصلوة شفاء صبر کلید مشکلات است و در نماز شفای امراض درون - تکبر، حسد، خود پسندی و ... است.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

لفظ الله: اسم ان - مع: مفعول فيه، خبر ان - الصَّابِرِينَ: مضاف الیه

بدرستی که خدای تعالی با صابران است. من که خداوندم به حفظ و رعایت و عنایت و نصرت با ایشانم.



وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

به آنها که در راه خدا کشته می شوند مردگان مگوئید بل زندگانند ولی شما در نمی یابید. (۱۵۴)

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتٌ

يُقْتَلُ: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل - مبتدا: محذوف - أَمُوتٌ: خبر

و مرده مگوئید مر آنکس را که در راه خدای، یعنی بر جهاد کشته شده اند بلکه در حضور ما زندگانند. سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر چهارده مرد مسلمان کشته شدند، شش از مهاجرین و هشت از انصار. مردمان می گفتند که نعیم دنیا از وی بگشت، رب العالمین گفت - چنین مگوئید.

بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

مبتدا محذوف - أَحْيَاءٌ: خبر

ایشان مردگان نیستند بلکه زندگانند به نزدیک خداوند. طعام و شراب بهشت بی حساب به ایشان می رسد اما شما نمی دانید. پس ایشان را از این جهت مرده نباید گفت بلکه شهید باید گفت چنانکه گفت: «بل احياء عند ربهم يرزقون»

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرٍ
الْقَصِيرِ

و قطعاً شما را با برخی از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات امتحان خواهیم کرد و بردباران و صابران را مژده بده. (۱۵۵)

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ

ل: جواب - وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ: فعل مضارع - (و) تاکید - کم: مفعول به - (نحن) فاعل

و هر آینه ما شما را می آزمائیم. اگر چه بر علم ما هیچ چیز پوشیده نیست. به اعتقاد من این آزمایش در مرحله اول تنبیه است زیرا که داخل شدن در جرگه ی عرفا و اولیا و صابرین کار آسانی نیست. و اما آزمایش به چیزهایی است که از بیم دشمن در جهاد فی سبیل الله و گرسنگی و قحطی و خشکسالی و گویند این گرسنگی روزه ماه رمضان است. و نیز آن است که مال و نعمت از دست ایشان برود و بیماری و پیری و مرگ فرارسد، مرگ فرزندان، که فرزند را میوه ی دل گویند و یا نقصان میوه ها به آفات است.

مولانا گفت:

بر تن ما می نهد ای شیر مرد
جمله بهر جان ما ظاهر شدن

حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد
خوف و جوع و نقص اموال و بدن

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ

وَبَشِّرِ: فعل امر - فاعل (انت) - الصَّابِرِينَ: مفعول به
و بشارت بده صبر کنندگان را بهر کرامت که ممکن است.
حافظ گفت:

صبر کن حافظ بسختی روز و شب عاقبت روزی بیابی کام را
آنگاه خداوند صفات صبر کنندگان و مؤمنان مخلص را چنین می‌فرماید:



الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
آنان که به ایشان چون مصیبتی رسد گویند ما متعلق بخدائیم و بسوی او باز می‌گردیم. (۱۵۶)

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ

أَصَابَتْهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - مُصِيبَةٌ: فاعل
زمانی که به آنان مصیبتی و دشواری و زحمتی برسد به جان می‌خرند و شادمان اند.
بیت:

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم و اگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک

قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

(نا) اسم ان - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر - (نا) اسم ان - رَاجِعُونَ: خبر ان
آن صابران گویند ما از آن خدائیم **إِنَّا لِلَّهِ** اقرار به بعث و قیامت و ثواب و عقاب است، ما به سوی حق بازگردانندگانیم این جمله اعتراف به بعث و قیامت است.
چنانچه مولانا در مثنوی گفت:

صورت از پی صورت آمد برون باز شد کانا الیه راجعون
پس ایشان را وعده داد که اگر در مصیبت ها صبر کنند و جزع نکنند. و به سوی او باز گردند از جانب خداوند بر ایشان رحمت هاست.
حافظ گفت:

عاشق چه کند، گر نکشد بار ملامت؟ پا هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست



أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ
درود و رحمت پروردگارشان بر آنها باد که ایشان هدایت یافتگانند. (۱۵۷)

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ

أُولَئِكَ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - صَلَوَاتٌ: مبتدا مؤخر، جمله خبر اولئك

آن گروه که در مصیبت ها به جمله انا لله و انا الیه راجعون برگردند. بر آنهاست رحمت هایی از جانب پروردگار ایشان.

وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

وَأُولَٰئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - الْمُهْتَدُونَ: خبر

آنان راه یافتگان اند و در جاده حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت هستند.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٥٨﴾

صفا و مروه از مراسم خداست هر که حج خانه کند یا عمره گزارد، رواست که آن دو را بارها طواف کند هر که کار نیکی بدلوخواه کند خدای حق گزار و داناست. (۱۵۸)

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ

الصَّفَا: اسم ان - مِنْ شَعَائِرِ: جار و مجرور خبر ان

سبب نزول این آیه آن بود که در پاسخ این که گفته بودند صفا و مروه از جاهلیت است و با این دلیل بعد از اسلام از رفتن به صفا و مروه خودداری می کردند می گوید: صفا و مروه دو کوه در مکه هستند که هفت بار سعی میان آن دو از نشانه های دین خدا و عبادت خداست.

بدرستی که صفا و مروه که سعی بدیشان می کنند از نشانه های حج خانه خداست صفا سنگ سپید سخت باشد یعنی صافی که در آن هیچ خلطی نیست. و مروه سنگی سیاه و سخت و نرم که زود شکسته شود اما سعی کردن میان صفا و مروه از مناسک و از رکن های حج است. و حضرت مصطفی ﷺ زمانی که برابر صفا رسید این آیت را یعنی ان الصفا و المروه من شعائر الله را می خواند اما ابن عباس: قومی را که در میان صفا و مروه سعی می کردند دید، و گفت این سنت مادر اسمعیل است که چون اسمعیل گرسنه و تشنه شد و تنها بود و کسی حاضر نبود. مادر اسماعیل (هاجر) برخاست و به کوه صفا رفت و روی به وادی کرد کسی را ببیند و هیچ کس را ندید و سپس به مروه شتافت و نگاه کرد باز کسی را ندید. بار دیگر قصد به صفا کرد تا هفت بار این عمل تکرار شد. پس رب العالمین به جهت قدم وی و سنت وی آن سعی بر اهل دنیا تا به قیامت فرض کرده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که خواهرزاده اش عروه بن زبیر رضی الله عنه از وی معنی این قول خداوند متعال پرسید که می فرماید: (صفا و مروه از شعائر خداست، کسی که به خانه حج و یا عمره می کند، باکی نیست که بین این دو [یعنی: صفا و مروه] سعی نماید)، و گفت: به خداوند قسم که [بنابر این] کسی که بین صفا و مروه سعی نماید، بر وی گناهی نیست. عایشه رضی الله عنها گفت: خواهرزاده ی عزیزم! سخن بسیار بدی گفتی! اگر معنی آیه طوری که تو تاویل نمودی بود، چنین می گفت که: (باکی نیست که طواف ننماید)، ولی این آیه در باره ی انصار نازل گردیده است که

پیش از مسلمان شدن، در وقت اراده‌ی حج بنام (منه) که یکی از معبودان‌شان بود و روی تپه‌ی بلندی قرار داشت، نیت حج کرده و از سعی نمودن بین صفا و مروه احساس گناه می‌نمود، هنگامی که مسلمان شدند، از پیغمبر خدا ﷺ از حکم سعی بین صفا و مروه سؤال کرده و گفتند: یا رسول الله! ما از سعی نمودن بین صفا و مروه احساس گناه می‌کردیم، و این قول خداوند تعالی نازل گردید که: (صفا و مروه از شعائر خدا است...) عایشه رضی الله عنها می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ سعی بین صفا و مروه را سنت قرار داده، و به هیچ کس روا نیست که آن را ترک نماید.

و چون اسمعیل را در وادی خوابانیده بود وقتی که برگشت اسمعیل را دید که از تشنگی پای مبارک بر زمین مالیده و از زیر پاشنه وی چشمه‌ی آب ظاهر شده.
خاقانی گفت:

زمزم بسان دیده یعقوب زاده آب یوسف کشنده دلوز چاه معقرش
بل کافتاب چرخ رسن تاب از آن شده است تا هم به دلو چرخ کشد آب اخترش

هاجر بعد از دیدن آن چشمه آب شاد گشت و تعجب نمود و گفت الحمد لله رب العالمین که مبارک فرزند است که خدای تعالی به من ارزانی داشته است پس از آن سیر بخورد و ریگ و سنگ آورد و بنهاد و آن آب را بست چنین آورده اند که اگر هاجر آن آب را نبسته بود همواره در ولایت مکه تا روز قیامت آب روان بود پس طعمی که داشت بیرون آورد و میخورد آنکه قافله را دید که از کوه صفا برآمدند و طالب آب بودند و جمله‌ی مردمان و چهارپایان ایشان تشنه برکوه صفا رسیدند زنی دیدند که به سرچشمه نشسته است نزدیک هاجر آمدند و گفتند تو کیستی و اینجا چه می‌کنی؟ هاجر آنچه احوال خود و اسمعیل و از آب آن چشمه بود جمله به ایشان گفت.

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا

فَمَنْ: مبتدای جازم - حَجَّ: فعل ماضی - (هو): فاعل، جمله خبر

پس هر کس قصد خانه خدا کرد برای حج با اعمال مخصوص آن یا روی به ضیافت خانه خدا آرد به جهت عمره با اعمال مخصوص عمره بر او در آن هیچ تنگی و گناهی نیست که به خانه خدا طواف کند و سعی (اعمال صفا و مروه) نماید. چونکه قومی دو بتی را که یکی در صفا و دیگری در مروه بود در جاهلیت می‌پرستیدند دیده بودند، به جهت گناهکار شدن و پرهیز از گناه از اعمال سعی خودداری کردند و ترسیدند که مبادا دست به عملی بزنند که در زمان جاهلیت در آن بودند خداوند این آیت را فرستاد که: سعی کنید و آن حرج و تنگی که ایشان داشتند از ایشان بیفکند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ در طواف اول، در سه شوط اول آن (رمل) نموده، و چهار شوط دیگر را بطور عادی طواف نمود، و در هنگام سعی بین صفا و مروه از داخل مسیل [یعنی: جای جریان سیل] سعی می‌نمودند.

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا

وَمَنْ: مبتدای جازم - تَطَوَّعَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر - حَيْرًا: مفعول به هر کسی به میل و رغبت خود طواف زیاد کند یا حج و عمره کند و از راه پرهیزگاری طاعتی آرد و به نماز نوافل تقریبی کند، خدای تعالی آن طاعت از وی بپسندد و سپاس داری کند و بدان پاداش دهد.

فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ

اللَّهُ: اسم ان - شَاكِرٌ: خبر ان - عَلِيمٌ: خبر ان ثانی

براستی خدای تعالی پاداش دهنده شکرگزاران است و به اعمال بندگان آگاه است کسانیکه چنین میل و رغبت و خضوع نداشته باشند و تسلیم نشوند، مشمول لطف و سپاس الهی نخواهند بود. چون به قول مولانا اول باید طواف خانه دل کرد تا خانه کعبه.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ۚ
أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿١٥٩﴾

کسانیکه حجت‌ها و هدایت ما را که نازل کرده‌ایم با وجود آنکه در کتاب آسمانی (تورات و انجیل) برای مردم توضیح داده‌ایم پنهان می‌دارند، و لعنت گران (انس و جن) ایشان را لعنتشان می‌کنند. (۱۵۹)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ۚ
گفته‌اند این آیه درباره‌ی علمای اهل کتاب نازل شده است که آیات رجم و صفتها و نعت حضرت رسول ﷺ را در کتاب هاشان پنهان می‌کردند.

بدرستی که علمای یهود به جهت حقد و حسد می‌پرسند آنچه از سخنان روشن در تورات فرو فرستاده‌ایم. بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم. عموم آن چیزی که در تورات بیان کردیم. از حلال و حرام پنهان کنند مستوجب عقوبت گردند. مفسران گفتند اینان علما و رؤسای جهودان‌اند.

وَالْهُدَىٰ: صفت و نعت مصطفی ﷺ و اثبات نبوت وی است. پس از آنکه بیان کردیم آن هدی را برای مردم اسرائیل و در تورات آشکار کردیم مخفی گردانیدند.

أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - يَلْعَنُهُمُ: فعل مضارع - هم: مفعول به - لفظُ اللَّهُ: فاعل

خداوند آن گروهی که حق را می‌پوشانند می‌میراند و آنها را از رحمت خود دور می‌کند و لعنت‌کنندگان و فرشتگان یا همه آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان برایشان لعنت می‌کنند و خواهان طرد آنان از رحمت خداوند خواهند بود.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾

مگر آنها که (از فساد اعمال خود) توبه کردند و باصلاح پرداختند و آشکار کردند، پس بر آنها ببخشایم که من بخشنده و مهربانم. (۱۶۰)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا- عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر

هر چند نسبت به حق پوشی آنها بعضی از مردم به گمراهی رفته اند اما کسانی که از پوشیدن حق و از شرک توبه کردند و به ایمان راستین بازگشتند و کارهای تباه شده خود را بصلاح آوردند و صفات و نعت حضرت رسول ﷺ را آشکار ساختند پس بجای لعنت بر آنها رحمت می فرستیم.

وَأَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ

وَأَنَا: مبتدا- التَّوَابُ: خبر- الرَّحِيمُ: خبر ثانی

و برآستی ما بسیار توبه پذیر و مهربان هستیم و کسانی که مشمول این رحمت شده اند از فیض و لطف خاص خداوند بهره مندند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣١﴾
آن کسانی که کافر شدند و کافر بمیرند لعنت خدا و فرشتگان و مردم یکسر بر آنها باد. (۱۶۱)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

هم: مبتدا- كُفَّارًا: خبر- أُولَٰئِكَ: مبتدا- عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر

بدرستی آنانکه کافر شدند (یهودان) و غیره به جهت انکار نبوت محمد ﷺ و به پوشیدن حق پس در حالت کافر می میرند. آن گروه کسانی هستند که لعنت خدا و لعنت فرشتگان و لعنت مردم مسلمان همگی برایشان است و عذاب آخرت برایشان که هرگز آن عذاب از ایشان برندارند و کم نکنند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿١٣٢﴾

جاودانه در لعنت اند، عذابشان سبک نشود و مهلت نیابند. (۱۶۲)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

خَالِدِينَ: حال- لَا يُخَفَّفُ: فعل مضارع مجهول- الْعَذَابُ: نایب فاعل

و این لعنت شدگان در آتش دوزخ و در لعنت جاویدان اند.

همیشه از رحمت و خیر بدورند و به عذاب نزدیک اند و عذاب ایشان سبک کرده نشود و ایشان در انتظار رحمت الهی نیستند و نخواهند بود و در این لعنت جاودانه ماندگارند.

وَاللَّهُ كَرِيمٌ ﴿١٣٣﴾ وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٣٤﴾

خدای شما خدایی است یگانه که جز او خدائی نیست و رحمان و رحیم است. (۱۶۳)

وَاللَّهُ كَرِيمٌ ﴿١٣٤﴾

وَاللَّهُ كَرِيمٌ: مبتدا، ک: مضاف الیه إِلَهٌ: خبر، وَحْدَهُ: نعت

و خدای شما یکتاست. هیچ معبودی جز او نیست که مستحق پرستش و عبادت باشد.

پیر هرات گفت: توحید آن نیست که او را یگانه خوانی، توحید آن است که او را یگانه داننی. توحید آن نیست که او را بر سر زبان داری، توحید آن است که او را در میان جان داری.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

لَا: لای نفی جنس، إِلَه: اسم لای نفی جنس، خبر آن محذوف، إِلَّا: استثناء، هُوَ: بدل الرَّحْمَنُ: نعت، الرَّحِيمُ: نعت

خدایی جز او نیست، اوست که در ذات و صفات یگانه است. بخشنده و مهربان است و معنی اله آن باشد که او خداوندی است بر جایگاه بلند و قدر او متعالی است در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد وارد بهشت می شود بدانجهت است به شخص در حال مرگ لا اله الا الله تلقین می شود.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۶۴﴾

در خلقت آسمانها و زمین و تفاوت شب و روز و کشتی ها که بسود مردم به دریا روانست و آبی که خدا از آسمان فرود آورد و زمین را پس از مردنش بدان زنده کرد و سبز و خرم گردانید و انواع جنندگان در آن زمین پراکنده کرد و تغیر بادها، و ابرها که میان آسمان و زمین معلق است، برای گروهی که خرد وری می کنند، عبرتهاست. (۱۶۴)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ

فِي خَلْقِ: جار و مجرور خبر آن مقدم - فَأَحْيَا: فعل ماضی - (هو) فاعل - الْأَرْضُ مفعول به و بدرستی که خداوند آسمان را بی ستون برافراشته و در هوا معلق بداشته و زمین را بساطی گسترده و بدنبال هم آمدن شب و روز همه و همه نشانه های کردگار و یکتائی خداوند عزوجل است، اینست زیبایی صفت و کمال قدرت او، آسمانی به باران گریان، هزاران چراغ (ستاره) دروی رخشان، همه بدنبال یکدیگر پویان، و بی زین خالق را تسبیح گوین.

چون نمی گویی که روز و شب بخود بی خداوندی کی آید کی رود

و آیات دیگر کشتی است بر روی دریا، و دیگر کشتیهایی که دارای حمل بار سنگین هستند در دریا می روند و به قدرت او کشتی بر روی آب دریا به آسانی می رود و حرکت می کند و به آب فرو نمی رود و ملاح را بیاموزد تا باد راست را از کج بشناسد. اینست رب العزه بر بندگان منت نهاد به آنچه از تجارت و مکاسب به مردم نفع و سود رساند. آیات دیگر باران است. که از آسمان به زمین فرو می آید

تا زمین مرده را بدان زنده سازد و نبات برآرد. چنانکه خدای تعالی گفت: و آنچه خداوند از آسمان یا از ابر آب باران فرو فرستاد پس زمین مرده را با آن آب زنده گردانید. و از آن انواع نبات و اصناف درختان برآید، نبات رنگارنگ و درختان گوناگون، رنگهای نیکو، که لختی برای غذای آدمی و لختی برای غذای چارپایان، لختی برای غذای مرغان.

شیخ اجل سعدی گفت:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده، فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه‌ی ابربهاری را فرموده تا نبات نبات در مهد زمین پیرورد. درختان را بخلمت نوروزی قباب سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره‌ی نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. که هر یکی از این نعمتها بر هستی خدا گواه و به یگانگی وی نشان،

و فی کل شیء له آیه تدلّ علی انه واحد

و همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار،

ابر و باد مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبیری

و در زمین هر جنبنده‌ای را چون بهایم و سیاح و وحوش و طیور پراکنده کرد. هر یکی به رنگی و شکلی دیگر و باید دانست که در آفرینش آن حکمتهاست که آدمی از درک آن عاجز است.

وَقَصْرِيفِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

لَآيَاتٍ: اسم ان - لِقَوْمٍ: جار و جرور خبر ان

و پراکنده کردن بادها از هر طرف و وزیدن باد از جهات مختلف و آیت دیگر - ابر است با بار سنگین در هوای لطیف روان و در حال حرکت است. و ابر را در میان آسمان و زمین رام شده فرو داشته تا به هر طرف که حکم کرده شده است برود. که از قطرات باران که در آن ابر تعبیه است چندین نعمت بر خلق فرو ریزد و چندین کرم و رحمت نماید! تا بدانی که وی خداوند قادر بر کمال است. هر آینه از صنایع و حکمت که بر شمرديم نشانه‌هایی است بر کردگاری و یکتایی خداوند، و توانایی و دانایی او گواه است. برای کسانی که عقل دارند و دریابند تا به خدا بگرایند و دل باوی راست دارند و او را قادر و توانا بدانند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا

لِلَّهِ وَلَئِن لَّمْ يَدرِ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ

بعضی از مردم نادان غیر از خدا را همانند خدا گیرند که همچون خدا دوستشان دارند و مؤمنان، خدا را بیشتر دوست دارند کاش آنکسان که ستم می کنند وقت عذاب را بیان بینند، می دانستند که اقتدار یکسره خاص خداست و عذاب خدا بسیار سخت است. (۱۶۵)

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ

وَمِنَ النَّاسِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

با وجود آنکه انسان دارای شعور و خرد است و نسبت به بقیه مخلوقات برتری دارد. کسانی پیدا می شوند به خدا شریک و انباز گیرند و آنان را همچون خدا دوست دارند. یعنی بتها و دیگر معبودان باطل را برای خدای یگانه برمی گیرند و آنها را پرستش و عبادت می کنند.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

وَالَّذِينَ: مبتدا - أَشَدُّ: خبر - حُبًّا: تمیز

آنانکه به خدا ایمان آورده اند خداوند را دوست می دارند و بالاتر از هر چیز به او عشق می ورزند و هرگز از عشق برنگردند و به دیگری نگرانند آن عشقی که شایسته شأن و عظمت خداست.

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ

يَرَى: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل

آنانکه ستم می کنند اگر می شد عذاب دوزخ در روز رستاخیز را در این دنیا ببینند آنگه روشن می شد خدای قادر کیست؟

نظامی گنجوی، در لیلی و مجنون گفت:

بد با تو نکرد هر که بد کرد	کان بد به تن و به جان خود کرد
شریت نه ز خاص خویش آرند	همه کرده ی تو به پشت آرند

أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

الْقُوَّةَ: اسم ان - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر ان - جَمِيعًا: حال منصوب

براستی هرگونه نیرو و اقتدار و پادشاهی همه از آن خداست .

وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ

لفظ اللَّه: اسم ان - شَدِيدُ: خبر ان

و خداوند برای ظالمان سخت عذاب است. در حدیث شریف از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسیکه مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ

آنگاه که (رستاخیز فرا می رسد) پیشویان از پیروان بیزاری کنند و عذاب را ببینند آن روابط و پیوند محبت و دوستی که میانشان بود قطع و گسیخته می گردد. (۱۶۶)

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ

إِذْ: بدل - تَبَرَّأَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل

بیاد آور ای محمد ﷺ آن زمان که پیروان و بت پرستان در روز قیامت عذاب خدا ببینند، از متبوعان خود بیزار شوند. یعنی بعد از مشاهده‌ی عذاب سخت از متبوعان خود گله و شکایت می‌کنند و آنان در جواب می‌گویند. ما شما را به بیراهی نخواندیم و به این راه هدایت نکردیم. آن روابط و پیوندهای دوستی و محبتی که در دنیا میانشان بود گسیخته می‌گردد و آن زمانی که عذاب الهی را ببینند با هم دشمن می‌شوند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می‌اندازند، آنچه که در شکم دارد [مثل روده، قلب، جگر و غیره] خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور میخ خود می‌گردد، بدور خود می‌گردد، اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می‌پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می‌کردی؟ می‌گوید: شما را بکار نیک امر می‌کردم، ولی خودم آن را انجام نمی‌دادم، و شما را از کار بد منع می‌کردم ولی خودم آن را مرتکب می‌شدم».

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَتَيْنَاكَ بِبَرَاءٍ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٧٧﴾

در آن موقع پیروان می‌گویند: ای کاش ما را بازگشتی بود تا از آنها بیزار می‌شدیم چنانکه از ما بیزار شدند، بدیشان خدا اعمالشان را نشانشان می‌دهد که برای آنها پشیمانی‌هاست و آنان هرگز از آتش دوزخ بیرون نیایند. (۱۶۷)

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَتَيْنَاكَ بِبَرَاءٍ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا

لَنَا: جار و مجرور خبر آن مقدم - كَرَّةً: اسم آن موخر

و آنگاه پیروان ایشان می‌گویند. ای کاش به دنیا باز می‌گشتیم تا از آنان بیزاری جوئیم همانگونه که آنان امروزه از ما بیزاری جستند. این آرزوی محال جز افسوس و پشیمانی سودی نخواهد داشت.

كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ

كَذَلِكَ: جار و مجرور - يُرِيهِمُ: فعل و لفظ الله فاعل - هم: مفعول اول - أَعْمَلَهُمْ: مفعول دوم -

حَسْرَتٍ: مفعول سوم (حال)

همچنین خداوند همه‌ی اعمال آنها را به حسرت بدل می‌کند و تمام اعمال خوب چون صدقات، خیرات، حج و ... آنان را مردود می‌گرداند و اعمال بدی که انجام داده بودند از قبیل قتل و غارت و ... موجب مزید حسرت آنان می‌گردند. مولانا گفت:

پس بنوشند از جزا هم حسرتی

داشت طغیانشان ترا در حیرتی

وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ

هُم: اسم ما - ب: حرف جز زائد - بِخَارِجِينَ: خبر ما

و پیروان و متبوعان از آتش جاوید دوزخ بیرون نخواهند آمد و در آن جاودان خواهند ماند و این جزای زوال ناپذیر را مشاهده خواهند کرد و برعکس مومنان که یکتا پرست بودند اگر به دوزخ هم روند عاقبت به رحمت خداوند و به شفاعت رسول خدا ﷺ نجات خواهند یافت ان شاء الله.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾

شما که ایمان دارید! از آنچه در زمین هست، حلال و پاکیزه بخورید و بدنبال شیطان مروید که او دشمن آشکار شماست. (۱۶۸)

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوْا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا

حَلَالًا: حال منصوب - کلبی می گوید: آیه مبارکه درباره قبایل ثقیف و خزاعه و عامرین صمصعه نازل گردید که چیزهایی از محصولات زراعی و حیوانات را بر خود حرام ساخته بودند می گوید. ای مردمان از آنچه در زمین حلال و پاک و پاکیزه است بخورید یعنی فی نفسه حرام نباشد.

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

تَتَّبِعُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - خُطُوَاتِ: مفعول به

و پیروی مکنید قدمهای ابلیس را یعنی دنباله رو شیطان مباشید و روی از راه او بگردانید زیرا که شیطان شما را به وسوسه از خوردن حلال باز دارد و به حیلت در حرام افکند.

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ه: اسم ان - عَدُوٌّ: خبر ان

بدرستی که شیطان برای شما دشمن آشکاری است زیرا ابلیس پدر شما را (حضرت آدم را) بوسوسه از بهشت بیرون آورد و می خواهد که شما را به فریب و حيله به دوزخ برد.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

او تنها شما را بسوی زشت کاری و بدکاری فرمان می دهد، براستی آنچه را که نمی دانید برخدا نسبت ندهید. (۱۶۹)

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْلَمُونَ

يَأْمُرُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو) فاعل

بدرستی شیطان شما را به کارهای زشت و بد و وسوسه می کند - و سوء آن باشد که در شریعت حدی بر آن واجب نشده است و فحشاء آن باشد که حد شرعی بر آن واجب شده است مانند سرقت، زنا - و در

اکثر جای قرآن آمده است و از روی جهل و نادانی در حق حلال کردن حرام و حرام کردن حلال، بخدا نسبت مدهید. و می‌گوید آن چیزهایی که شیطان شما را تشویق به آن می‌کند یکی این است که به الله افترا کنید در حلال کردن زشتی‌ها و حرام کردن رزق حلال آنچه حقیقت آن را نمی‌دانید.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءُنَا أُولَٰئِكَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾

و چون به مشرکان گویند چیزی را که خداوند نازل کرده است از کتاب پیروی کنید گویند: [نه] بل، آئینی را پیروی می‌کنیم که پدران خویش را بر آن یافته‌ایم، و اگر چه پدرانشان چیزی نفهمیده، هدایت نیافته بودند. (۱۷۰)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءُنَا
أَلْفَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ءَابَاءُنَا: مفعول به

و هنگامیکه به آنان درباره حلال و حرام گفته شود. از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید یعنی قرآن و به حلال و حرام آن بگروید. می‌گویند ما به قرآن نمی‌گرویم. بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم و از چیز دیگری پیروی نمی‌کنیم.

أُولَٰئِكَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

ءَابَاؤُهُمْ: اسم کان - لَا يَعْقِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

آیا از پدران خود پیروی می‌کنند اگر چه پدران ایشان چیزی از امور دینی نمی‌دانستند و راه راست نشناخته بودند و به راه دین هدایت نشده بودند. یعنی از پدران گمراه خود تقلید کورکورانه می‌کنند بلکه پدران شما نه صاحب عقل بود و نه هدایت یافته و نه قول راست و نه عمل درست انجام می‌دادند.

وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً ۚ صُمُّ بَكْمٌ عُمِّيٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾

حکایت کافران (در شنیدن سخن انبیاء و درک نکردن معنای آن) چنانست که شخص ب حیوانی که جز صدائی و ندائی نمی‌شنود بانگ زند، کر و گنگ و کورند و خردوری نمی‌کنند. (۱۷۱)

وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً

وَمَثَلُ: مبتدا - كَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

مثل کسانی که کفر ورزیده‌اند و کورکورانه به دنبال آئین آباء و اجداد خود شده‌اند هدایت نیافته‌اند همچون مثل چوپانی است که گوسفندی را صدا می‌کند، آن گوسفند چه داند و چه در یابد که چوپان چه می‌گوید. مثل کافر هم همین است که بت را می‌خواند، چون بت نشنود و دریابد جز رنجی و بلایی حاصل نشود.

صُمُّ بَكْمٌ عُمِّيٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

مبتدا: محذوف، ضم: خبر و مرفوع، بکم: خبر ثانی، عمنی: خبر ثالث

آنان کران اند از شنیدن سخن حق، و لالان اند از گفتن حق و کوران اند از دیدن راه حق و حقیقت، پس ایشان درک نمی کنند آنچه را که پیغمبران ایشان می گویند از روی خرد به آنان عمل نمی کنند. در عبارت صنعت تناسب (مراعات النظیر) است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ ﴿۱۷۲﴾
 شما که ایمان دارید از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده ایم بخورید و اگر خدا را می پرستید او را سپاس دارید. (۱۷۲)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ

تم: اسم کان- اِيَّاهُ: مفعول به مقدم- تَعْبُدُوْنَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر کان
 ای کسانی که ایمان آورده اید از پاکیزه ها یعنی حلال ها آنچه بشما روزی داده ایم بخورید. این آیت تشویق مومنان است بر طلب حلال و خوردن آن، چون شیطان می خواهد که بنده ی مؤمن را بوسه از حلال باز دارد و به حیل در حرام افکند. و خداوند را برای روزی حلال سپاس گوئید. اگر شما از روی صدق و راستی او را می پرستید شکر او را بجای آورید که شکر منعم بناچار بر بندگان واجب است زیرا که خداوند برای ما احکام اسلام از حلال و حرام بیان فرموده است.

گوهر موی من گردد زبانی شود هر یک ترا تسبیح خوانی
 هنوز از بی زبانی خفته باشم ز صد شکر یک ناگفته باشم

اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ اَلْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِیْرِ وَمَا اُهْلَ بِهِۦٓ لِغَیْرِ اللّٰهِ فَمَنْ اَضْطَرَّ غَیْرَ
 بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ﴿۱۷۳﴾

بدرستی که خدای تعالی مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحی که نام غیر خدا بر آن بانک زده اند بر شما حرام گردانید پس هر کس بخوردن آنها محتاج شود در صورتیکه به آن متمایل نباشد و از رفع نیاز تجاوز نکند گناهی ندارد که خدا بخشنده و رحیم است. (۱۷۳)

اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ اَلْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِیْرِ وَمَا اُهْلَ بِهِۦٓ لِغَیْرِ اللّٰهِ
 حَرَّمَ: فعل ماضی- (هو) فاعل- اَلْمَیْتَةُ: مفعول به

جز این نیست که خداوند برای شما مردار را حرام کرده است و آن چیزی که ذبح نشده باشد و خود مرده باشد مگر ماهی و ملخ که به حکم حدیث مستثنی و حلال است.

نظامی گنجوی گفت:

حلالی خور چویازان شکاری مکن چون کر کسان مردار خواری

و خون را بر شما حرام کرده است منظور خون جاری و روان است که هنگام ذبح بر زمین می ریزد، البته خونی که روان و جاری باشد و گوشت آن حیوان خوردنی باشد یعنی خونی که بر گوشت ذبح شده

و همچنین مانند خون طحال و جگر که خون بسته است به حکم شریعت حلال است. و گوشت خوک به هر نحوی که باشد - چه مرده و چه زنده و چه ذبح شرعی شده باشد چه نشده باشد حرام است. براستی آن پلید است «فانه رجس» و نیز حرام گردانیده شده است آنچه را که در وقت ذبح حیوانی غیر از نام خدا نام دیگری از قبیل بتها - یا نام پیغمبران برده شود.

فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ

من: مبتدای جازم - أَضْطَرَّ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر - غَيْرَ: حال پس هر کسی که بیچاره ماند و درمانده باشد و یا گرسنگی او بجائی رسیده باشد که خوف هلاک جان باشد در حالی که نافرمانی نکند. و یا طالب معصیت نباشد یعنی در خوردن افراط نکند و بقدر حاجت بخورد تا از گرسنگی نمیرد از خوردن آن گناهی نیست.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - غَفُورٌ: خبر ان - رَحِيمٌ: خبر ان ثانی

بدرستی که خداوند بخشنده و رحیم است. خدای پوشنده و آمرزنده است: از سخنان پیرهرات خواجه عبدالله انصاری: ای کریمی که بخشنده عطایی، و ای حکیمی که پوشندهی خطائی، و ای صمدی که از ادراک خلق جدایی، و ای احدی که در ذرات و صفات بی همتایی، و ای خالق که راهنمائی، و ای قادری که خدایی را سزائی، جان ما را صفای خود ده، دل ما را هوای خود ده.

نظامی گنجوی گفت:

به تیغت کشته و افکنده باشم	از آن بهتر که بی تو زنده باشم
درم بگشای اگر چه با گناهام	به پای خویش عذر خویش خواهم
اگر دارم گناه آن دل رحیمست	گناه آدمی رسم قدیمست

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾

آنها که کتاب منزل، کتاب آسمانی خدا را نهان کنند و آنرا به بهائی اندک فروشند، آنان جز آتش به شکمهای خویش فرو نمی برند، روز قیامت خدا با آنها سخن نگوید و پاکشان نکند و عذابی الیم انگیز دارند. (۱۷۴)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا وَيَشْتَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ثَمَنًا: مفعول به

در سبب نزول این آیه گفته‌اند که درباره‌ی رؤسا و علمای یهود نازل گردیده است.^۱ بدرستی که دانشمندان جهودان از مهتران جهود رشوت می‌گرفتند و ... و با رسول خدا ﷺ ستیز می‌کردند و آنچه خداوند از احکام راجع به حلال و حرام فرو فرستاده بود می‌پوشاندند یا نعت حضرت محمد ﷺ را که در تورات بود پنهان می‌کردند و بدل می‌نمودند و آنرا به بهای ناچیز می‌فروختند.

أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ

أُولَئِكَ: مبتدا- يَأْكُلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر اولئك

آنان در روز قیامت نمی‌خورند در شکمهای خویش، مگر آتش، یعنی آنچه امروز از رشوت‌ها می‌خورند در روز قیامت بجای آن آتش می‌خورند و خدای تعالی با ایشان به لطف و مهربانی سخن نمی‌گوید بلکه بحالت ترس و تهدید و وعید با آنها سخن می‌گوید. و ایشان را از اعمال خبائث پاک نگرداند یعنی گناهان ایشان به آتش سوخته نشود و از بین نرود چنانکه گناه مؤمنان به هر اندازه که باشد در یک مدت معین در دوزخ بمانند از گناهان پاک گردند.

نظامی گنجوی گفت:

از جرس نفس بر آور غریو	بنده‌ی دین باش نه مزدور دیو
می‌کشتد دیونه افکنده‌ای	دست مده، مرده نه‌ای، زنده‌ای
شیر شو و گریه مطیخ مباح	طلق شو و آتش دوزخ مباح

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

و مر ایشان راست عذاب دردناک هیچ عذابی سخت‌تر از این نیست که خداوند از آنان ناخشنود گردد و جاودان در عذاب دوزخ بمانند و رستگاری نصیب ایشان نگردد.

نمود بالله من قضاء السوء.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى

النَّارِ (۱۷۵)

آنان همین کسانی که ضلالت را به هدایت و عذاب را به مغفرت خریده‌اند، پس چقدر در برابر آتش دوزخ بردبارند! (۱۷۵)

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ

أُولَئِكَ: مبتدا- الَّذِينَ: خبر

^۱ - هر چند در باره‌ی علماء یهود نازل گردیده است ولی حکم آن عام است و همه کسانی که حق را پنهان می‌دارند، در بر می‌گیرد.

آن گروه کسانی هستند که از روی نادانی ایمان و معرفت فروختند و بجای آن دین یهودیت خریدند که محض گمراهی است و عذاب جاودانی را با آمرزش مبادله کردند.

فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ

ما: مبتدا- أَصْبَرَهُمْ: فعل تعجب- هم: مفعول به- (هو) فاعل، جمله خبر

پس چه چیزی ایشان را چنین بر آتش دلیر گردانیده است که آتش محبوب دل ایشان شده است چندانکه از جان و مال خود بگذرند. جای بسی شگفتی است که آدم عاقل کاری کند که از فراهم آوردن موجبات آتش و عذاب آخرت خوشحال بوده و پیوسته در ارتکاب گناه باشد که آنان را به سوی آتش سوق دهد و به آن شکیبا باشد.

(۱۷۱)

ذَلِكَ يَأْنٍ اللَّهُ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
زیرا که خدا کتاب خویش را بحق نازل کرده و کسانی که درباره ی آن اختلاف کرده اند، در ضلالتی بی انتها افتاده اند. (۱۷۶)

ذَلِكَ يَأْنٍ اللَّهُ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

ذَلِكَ: مبتدا- لفظُ اللَّهِ: اسم ان- نَزَلَ: فعل ماضی، (هو) فاعل، جمله خبر

عذابی که برایشان مشخص و معین گشته بخاطر کفری است که به تورات و یا به قرآن روا می دارند براستی خداوند کتاب تورات را فرو فرستاد و ایشان حکم آن را پوشیدند و در کتمان نعت پیغمبر ﷺ کوشیدند تا اینکه قرآن فرود آمد باز ایشان متابعت نکردند و به مخالفت با قرآن برخاستند.

وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

الَّذِينَ: اسم ان- لَفِي شِقَاقٍ: جار و مجرور خبر ان

و بدرستی آنان که در تورات با قرآن اختلاف کردند از حق بدورند و در ستیز بماندند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر گشتند پس این اهل اختلاف در خلاف و عنادند، اهل کتاب بعد از نزول این آیت گفتند ما در شقاق و در ستیز و گمراهی نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز بر پا می داریم و این نیکویی تمام است. حق سبحانه و تعالی فرمود.

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ
إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

نیکی آن نیست که در وقت نماز روهای خود بسوی مشرق یا مغرب کنید بلکه نیکی آن است که بخدا و روز جزا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان آورده باشد و از مال خویش، که آن را دوست دارد، بخویشان و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان و خواهندگان و آزادی بردگان دهد و نماز کند و زکات دهد و آنها که چون پیمان کنند به پیمان خویش وفادار باشند و در سختی و مرض و هنگام جنگ، صابر و شکیبایند و هم اینان اند خودشان، پرهیزکارانند. (۱۷۷)

لَيْسَ الْاِثْرَ اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْاِثْرَ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيِّنَ

لَيْسَ: از افعال ناقصه، اَلِثْرَ: خبر لیس مقدم، اَنْ تُوَلُّوْا: فعل مضارع - (و) فاعل

ابن عباس و مجاهد گفتند: این آیت در اول اسلام و پیش از هجرت در شأن مومنان فرود آمد هنگامی که یهود و نصاری آیات سابق را در نکوهش خویش شنیدند گفتند ما به سوی قبله روی می آوریم و آنچه را که خدا حکم کرده است نماز می خوانیم چون نصاری روهای خود را در نماز به سوی مشرق و یهود به طرف مغرب نماز می گذاردند. خداوند فرمود نیکی آن نیست که روهای خود را به سوی مشرق یا مغرب کنید بلکه نیکی آن عمل و کرداری است که به خدای یگانه و یکتا و به روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورده باشد.

وَعَاقِبَةُ الْمَالِ عَلَىٰ حُيَّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي
الرِّقَابِ

وَعَاقِبَةُ: فعل ماضی - (هو) فاعل - اَلْمَالُ: مفعول به

و از مال خود به خاطر دوستی خدا به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و به درویشان خواننده و در راه آزاد کردن بنده ببخشد و کسی که بر دوستی خدای مال دهد هیچ چیز برای خود نمی گذارد چون محبت خدای جایی برای محبت مال در دل او باقی نگذاشته است همچنانکه ابوبکر صدیق که هر چه مال داشت همگی بداد و زمانی که از او پرسیدند که ماذا ابقیت لعیالک؟ به عیالت چه باقی گذاشتی قال: الله و رسوله - گفت خدا و پیغمبرش. شیخ سعدی درباره نیکویی به خویشاوندان گفت:

نخواهی که باشی پراکنده دل پراکندگان راز خاطر مهمل
پریشان کن امروز گنجینه چست که فردا کلیدش نه در دست تست

و نیز مال خود را به کودکان پدر مرده ببخشد (یتیم).
شیخ سعدی گفت:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش
یتیم ار بگرید، که بازش خرد و گر خشم گیرد، که بارش برد
الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد همی چون بگرید یتیم

و به درویشان و مسکینان که چاره زندگی خود ندارند صدقه دهید. و نیز به راه ماندگان و مهمانان صدقه دهید. *وَالسَّائِلِينَ*: و به سائلان نیازمند و به بیچارگان بدهید *وَفِي الرِّقَابِ*: و در رهنیدن برده‌ها در راه نجات مسلمانیکه کافران آنها را به ظلم اسیر کرده‌اند بدهید.

شیخ سعدی گفت:

نه ایشان به خست نگه داشتند	به حسرت بمردند و بگذاشتند
به دستم نیفتاد مال پدر	که بعد از من افتد به دست پسر
همان به که امروز مردم خورند	که فردا پس از من به یغما برند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	نگه می چه داری زبهرکسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست	که بعد از تو بیرون زفرمان تست
به دنیا توانی که عقبی خری	بخر، جان من، ورنه حسرت ببری

در حدیث شریف از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی که سائلی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد، یا از ایشان چیزی مطالبه می‌کردند، می‌فرمودند: «شفاعت کنید» (به فقیر چیزی داده شود، از این شفاعت) برای شما ثواب است.

وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ

وَأَقَامَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - الصَّلَاةَ: مفعول به

و نماز را برپا داشت به خشوع و نیاز و به همراه شروط آن و زکات را داد بر وجهی که حکم کرده شده است. زکات به معنی زیاده است یعنی هر چند از مال زکات بدهی زیاده گردد گرچه به ظاهر کم شود. آنچنان زیادتی و برکتی در مال پیدا آید، مانند آن درختی که بپیرایند و از وی شاخه‌های نیم خشک ببرند بظاهر نقصان نماید لکن درخت بآن سبب تازه گردد و زیادتی پیدا آید در ادای زکات هم اندرین جهان برکت رسد و هم در آن جهان رحمت. با توجه به سیاق آیه در اینجا منظور از زکات شاید صدقه نافله باشد که آن غیر از زکات فرض است. چون در مال حقی بجز زکات است. و در حدیث شریف در روایتی از اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مال را خیلی حفاظت و نگهداری مکن، زیرا خداوند (مال را) از تو نگه خواهد داشت، و تا می‌توانی خیرات بده».

وَالْمُؤْتُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا

وَالْمُؤْتُونَ: وفا کنندگان، معطوف

و همچنین آنان (نیکان)، وفا کنندگان‌اند در عهدهایشان بر آن زمانیکه عهد بستند و این عهد هم با خلق است و هم با خالق، در امر و نهی و نذورات. و در حدیث است کسی که عهد خود را با خالق و با خلق شکست یعنی یهودان، و سایر پیمان شکنان پس خداوند بسوی او نگاه نمی‌کند و در روز قیامت دشمن پیغمبر است. قال الله تعالی: *وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفَ بَعْدِكُمْ*. نقل است که عبدالله مبارک بغزا رفته بود با کافری جنگ می‌کرد وقت نماز در آمد از کافر مهلت خواست و نماز کرد چون وقت نماز کافر در آمد

مهلت خواست تا نماز کند چون روی به بت آورد عبدالله گفت این ساعت بر وی ظفر یافتم با تیغ کشیده بسر او رفت. تا او را بکشد آوازی شنید که یا عبدالله! او فوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً از وفای عهد خواهند پرسید. عبدالله بگریست کافر سر برداشت عبدالله را دید با تیغی کشیده و گریان، گفت ترا چه افتاد؟ عبدالله حال بگفت که از برای تو با من عتابی چنین رفت کافر نعره ای بزد گفت ناجوانمردی بود که در چنین خدای عاصی و طاغی بود که با دوست از برای دشمن عتاب کند، در حال مسلمان شد و عزیزی گشت در راه دین.^۱

مثنوی گفت:

چون درختست آدمی و بیخ عهد	بیخ را تیمار می باید بجهد
عهد فاسد بیخ پوسیده بود	ور ثمار لطف بیریده بود
شاخ و برگ نخل اگر چه سبز بود	با فساد بیخ سبزی نیست سود
ور ندارد برگ سبز و بیخ هست	عاقبت بیرون کند صد برگ دست
تو مشو غره بعلمش عهد جو	علم چون قشر است وعهدش مغز او

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ

صبرکنندگان به برتری و فضیلت صبر را، بر سایر صفات مدح می کنند یعنی این وفاکنندگان در فقر و فاقه و در رنج و سختی و در هنگام کارزار یعنی جهاد فی سبیل الله با کفار و بمعهد شکیبایند. از رسول خدا ﷺ روایت است خداوند آن همه بار بلا و فقر و فاقه که بر دوستان خود می نهد بخاطر آنست که صبر کنند و بدان راضی شوند. و بیشتر شکر و دعا و سپاس دارند، خداوند دعا و شکر ایشان را بپسندد و در درجه ایمان بیفزاید. قال الله تعالی: و بشر الصبرین. در حدیث شریف آمده است. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در سال آینده که برگشتیم، حتی دو نفر از ما در زیر درختی که در آنجا با پیغمبر خدا ﷺ بیعت کرده بودیم جمع نشدیم، کسی از وی پرسید: بیعت (شما با پیغمبر خدا ﷺ) برای چه بود؟ (برای این بود که تا سر حد) مرگ ایستادگی نمائید؟ گفت: نه! بلکه برای این بود که صبر و مقاومت نماییم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

أُولَئِكَ : مبتدا - الَّذِينَ : خبر

آن گروه که به این صفتها موصوفاند آنان اند که به پیروی از حق در دین راست گفتند و در عهد راست رفتند. حق آن عهد بگذارند و در میان مؤمنان مردی بنام و از جمله خواص گردیدند.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

أُولَئِكَ : مبتدا - هُمُ : ضمیر فصل - الْمُتَّقُونَ : خبر

آن گروه (اهل این صفت) پرهیزگارانند از همه ناشایست‌ها و از جرایم و چیزهای بد بدورند و از عذاب خدا برکنار می‌مانند این گروه دارای صحت اعتقاد و حسن معاشرت و پاکی نفس و تصدیق حق سبحانه و تعالی باشند که این صفت نهایت کمال انسانی است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِى الْقَتْلِ ۚ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ ۚ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَابْتِغَ ۙ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَأَدَّ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ ۚ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۚ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را، در باره کشتگان، قصاص مقرر شد، آزاد به آزاد، بنده به بنده و زن در برابر زن. و هر که از خون برادر مقتولش چیزی به او گذشت کند، پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی و پرداخت خونبهای شایسته به خونخواه به خوش خویی است، این تخفیف مرحمتی از پروردگار شماس و هر که پس از این تجاوز کند عذابی الم انگیز دارد. (۱۷۸)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِى الْقَتْلِ

کُتِبَ: فعل ماضی مجهول - الْقِصَاصُ: نایب فاعل

ای مؤمنان به دین حق گرویدگان! بر شما درباره‌ی کشتگان قصاص و برابری (مساوات) فرض کرده شده است نه تعدی و ظلم. این آیت در شأن دو قبیله عرب فرود آمد یکی شریف و دیگری وضع، که با یکدیگر در دوران جاهلیت جنگ و کشتار کرده بودند آنگاه دعوی ایشان به حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات.^۱

الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ

الْحَرُّ: مبتدا - بِالْحَرِّ: جار و مجرور خبر

و در آن کس را به گناه دیگری نباید کشت بلکه آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن است. اکنون حکم آیت چنان است که - هر دو شخص اگر در دین و حریت و در حرمت برابر باشند و یکی از آن دیگری را بقصد بکشد، رو است که او را بکشند پس مسلمان به مسلمان، ذمی به ذمی، آزاد به آزاد، بنده به بنده، مرد به مرد، زن به زن به قصاص می‌کشند. اما به مذهب شافعی مسلمان را به ذمی نمی‌کشند ولی ابوحنیفه (رح) آزاد و غلام، مرد و زن را در قصاص مساوی می‌داند یعنی مسلمانی کافر ذمی را بکشد نزد امام ابوحنیفه (رح) قصاص شود ولی کسی در بین مسلمان و کافر حربی حکم قصاص نداده است. گروه علمایی که می‌گویند مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود به این حدیث شریف رسول خدا ﷺ دلیل می‌گیرند که فرمودند: «مسلمانی در برابر کافر کشته نمی‌شود».

^۱ - بیضاوی در تفسیر خویش (به نقل قول از تفسیر المراغی)، گفته است که دو قبیله عرب در دوران جاهلیت با یکدیگر درگیر بودند، قبیله‌ایکه خود را برتر می‌دانست، اعلام می‌داشت که اگر کسی از قبیله مورد محاصره غلامی و یا زنی از طایفه ما را کشت، ما در عوض کشته‌های خویش مرد آزاد از طایفه وضع به جای غلام کشته شده طایفه ما و مرد از طایفه وضع به جای زن از طایفه خود، به قتل می‌رسانیم، بعد از مسلمان شدن برای فیصله خدمت پیامبر آمدند، آیه نازل شد و دستور به مساوات داد. نگاه کنید: المراغی جزء ۲ صفحه ۶۲

فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَالْبِغَاءُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ

فَمَنْ: مبتدا- عَفِيَ: فعل ماضی مجهول- شَيْءٌ: نایب فاعل

و هر کسی که قاتل را از قصاص برادرش عفو کند و ببخشد باید دید که ورثه چگونه از خون برادرش گذشته‌اند آیا محض ثواب و پاداش آخرت بخشیده است یا به ادای دیت شرعی و گرفتن مقداری مال به صورت مصالحه راضی شده‌اند. در صورت اول قاتل بکلی آزاد خواهد بود و در صورت دوم قاتل پولی را که ورثه به جهت عفو خون طالب بودند بدون درنگ و بخوشی ادا کند.

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ

ذَلِكَ: مبتدا- تَخْفِيفٌ: خبر

خداوند در مقابل قتل عمد شما را در عفو و قصاص و دیت مخیر گردانیده است منتها عفو و بخشش از قصاص و ادای دیت از سوی پرودگارتان تخفیف و رحمتی تمام و کامل است و ادای دیت مخصوص این امت است چون در تورات یا قصاص یا عفو، و در انجیل امر به عفو است، و در قرآن هم قصاص است هم عفو و هم دیت.

فَمَنْ أَعْتَدَكَ بَعْدَ ذَلِكَ فُلَهُ، عَذَابٌ أَلِيمٌ

فُلَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

هر کسی که بعد از آنکه عفو کرده باشد و یا رضایت به دیت داده باشد تجاوز کند و از حد بگذرد و بعد از قبول دیت از قاتل انتقام بگیرد. پس برای او در آخرت عذاب درناکی است.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَتَأُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

و ای خرمندان! قصاص برای حفظ زندگی شماست شاید از قتل یکدیگر پرهیزید. (۱۷۹)

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَتَأُولَى الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَلَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- حَيَوةٌ: مبتدا مؤخر

در این آیه‌ی کریمه ایجاز و قصر آمده است، می‌گوید:

ای خردمندان! در حکم قصاص برای شما بقا و زندگی است و در آن مصلحت و حکمتی است اگر چه به ظاهر سنگین و دشوار است چون کسی قصد قتل کسی کند و به ترس قصاص از کشتن باز ایستد آن شخص از کشته شدن باز می‌ماند و خود از قصاص ایمن می‌یابد تا باشد که شما از ریختن خون به ناحق و قتل به ناحق پرهیزید و تقوی پیشه کنید. مولانا گفت:

گر نفرمودی قصاصی بر جنات یا نگفتی فی القصاص آمد حیات

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾

بر شما مقرر شد که چون یکتان را مرگ در رسد، اگر مالی بجا می‌گذارد، برای پدر و مادر و خویشان، به اقتضای عدالت که شایسته پرهیزکارانست وصیت کند این کار شایسته مقام پرهیزکاران است. (۱۸۰)

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا
حَضَرَ: فعل ماضی - أَحَدَكُمُ: مفعول به - الْمَوْتُ: فاعل

نوشته شده است بر شما (فرض شده است) زمانی که به یکی از شما نشانه‌های مرگ حاضر شود از قبیل مرض و غیر آن مالی را برای پدر و مادر و خویشان و فرزندان خود ترک می‌کنید و بجا می‌گذارید بهتر آن است که به عدل و انصاف باشد.

الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ
الْوَصِيَّةُ: مبتدا - لِلْوَالِدَيْنِ: جار و مجرور خبر

وصیت کند که شایسته پرهیزکاران است. و قول درست آنست که فرض بودن وصیت بکلی منسوخ شد هیچکس را واجب نیست وصیت کند. اما مستحب است اگر وصیت کند فضیلت باشد و اگر کسی از راه مستحب بودن و طلب فضیلت وصیت مال کند به درویشان وصیت کند نه به توانگران و بیشتر از یک سوم مالش وصیت نکند و وصیت مال فریضه نیست و به جهت وصیت کردن عاصی نشود.

حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ

حَقًّا: مفعول مطلق

این وصیت شایسته مقام پرهیزکاران است. اگر شخص مسلمان صاحب مالی باشد که می‌باید در آن وصیت کند، شایسته نیست که دو شب را سپری نماید، مگر اینکه بایستی وصیتش به صورت مکتوب در نزدش گذاشته باشد. البته وصیت همانطوریکه گفتیم بطور معروف و عادلانه و پسندیده و از افراط و تفریط بدور باشد.



فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأَنَّهُ إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يَبْدُلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و هر که وصیت را پس از آنکه شنیده باشد عوض کند، گناه آن، فقط، بگردن کسانی است که عوضش می‌کنند خدا شنوا و داناست. (۱۸۱)

فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأَنَّهُ إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يَبْدُلُونَهُ

من: مبتدای جازم - بَدَلَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - (هو) فاعل

پس هر که وصیت را تبدیل یا قول وصیت کننده را بعد از آنکه شنیده باشد عوض کند و اداکنندگان نسبت به عمل آن وصیت پرداختند بر متوفی گناهی نیست وی فریضه خویش را انجام داده است بلکه گنهکار کسی است که وصیت را اجرا نکرده است.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم ان- سَمِيعٌ: خبر ان- عَلِيمٌ: خبر ان ثانی

و خداوند شنوا و داناست، وصیت را از وصیت کننده می شود و تبدیل از خلاف کننده را هم می داند و مبدلین را در برابر عملشان کیفر می دهد.



فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
پس هر کسی از انحراف وصیت کننده یا از گناه او (به سبب ترک قانون شریعت) بترسد و اصلاحشان دهد، گناهی بر او نیست که خدا بخشنده و رحیم است. (۱۸۲)

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ

من: مبتدا- خَافَ: فعل ماضی- (هو) فاعل- جَنَفًا: مفعول به

و هر که از وصیت کننده خطایی بداند که این خطا چه سهو باشد و چه عمد و یا شبهه ای در آن ایجاد شود و در بین وارث به این علت نزاع درگیرد. به وارث یا وصی یا امام یا قاضی است که بین آنها بر وفق احکام شرع صلح برقرار کند و از این بابت هیچ گناهی بر او نیست بلکه عملی شایسته است.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

براستی خداوند آمرزنده و مهربان است و او را مغفرت می کند و پاداش نیکوکاریش را می دهد.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
تَتَّقُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما، فرض گردانیده شده است چنانکه پیش از شما بودند فرض شده بود، شاید پرهیزکاری کنید. (۱۸۳)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

كُتِبَ: فعل ماضی مجهول- الصِّيَامُ: نایب فاعل، به معنی روزه، باز ایستادن است از طعام و شراب و شهوت راندن با نیت.

ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما روزه داشتن فرض شده است همچنانکه بر پیشینیان روزه گرفتن فرض شده بود. شاید شما بوسیله روزه از معاصی پرهیزید و متقی شوید و از رجس بشریت باز ایستید و به مقام امن و قربت الهی برسید. فرق روزهی مسلمانان با روزهی اهل کتاب (یهود و نصاری) در آن است که مسلمانان در سحر بیدار شوند و سفره پهن کنند و سحری بخورند و نیت روزه کنند. اما اهل کتاب چنین نکنند. چنانکه حضرت رسول ﷺ فرمود: ان رسول الله ﷺ قال: فضل ما بين صيامنا و صيام اهل الكتاب اكله السحر. رواه الشيحان و الترمذی و اللنسای و ابی داود عليكم بغداء السحور فانه هو الغداء المبارك.

روایت کرد آن را ترمذی و النسایی و ابی داود که خوردن غذای سحری بر شماست. پس براستی آن غذای مبارکی است.

أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۴﴾

بشماره روزهای معین روزه بگیرید (ماه رمضان را) و هر که از شما، بیمار یا مسافر باشد، چند روز دیگر را به غیر از رمضان روزه بگیرد. کسانی که تاب روزه ندارند، عوض آن، غذای مسکین دهند و هر که نیکویی ای بدخواه کند همان برای وی، خوبست، و روزه داشتن، اگر بدانستید، برای شما بهتر است. (۱۸۴)

أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ

أَيَّامًا: مفعول فيه - مَعْدُودَاتٍ: نعت

روزه بگیرید چند روزی. مراد همان روزه‌ی ماه رمضان است که بیست و نه روز یا سی روز خواهد بود که در آیه های آتی ذکر آن خواهد رفت. اما باید دانست که روزه از فضیلت خاصی برخوردار است: در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «روزه نگهبان و سپری [از آتش دوزخ] است، روزه دار نباید کار بدی را مرتکب گردیده و داد و فریاد نماید، اگر کسی با روزه دار جنگ کرده و یا او را دشنام داد، بگوید: من روزه دارم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را دوباره تکرار نمود- و فرمودند: قسم بذاتیکه جانم در دست اوست، بوی دهن روزه دار، در نزد خداوند متعال از بوی مشک خوشبوی تر است، [خداوند می گوید] او آب و طعام و شهوت خود را به سبب رضای من ترک نموده است، روزه خاص برای من است، و من مزد او را می دهم، و کار نیک چند برابر ثواب دارد».

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ

من: مبتدای جازم - (هو) اسم کان - مَرِيضًا: جمله خبر من

هر کسی از شما مریض باشد و طاقت گرفتن روزه را نداشته باشد یا در سفری باشد روزه خود بگشاید اما روزهایی را که در ماه رمضان روزه نگرفته است در روزهای غیر ماه رمضان روزه خود را تکمیل کند (قضا کند) چه روزه پیوسته بگیرد و چه گسسته. اما کفاره روزه را باید پیوسته بگیرد که به کتب فقهی مراجعه شود. به نظر امام احمد خوردن روزه برای مسافر بهتر از گرفتن آن است اما بیشتر ائمه (امام مالک، ابوحنیفه و امام شافعی) بر آنند که اگر در سفر روزه گرفتن برایش مشکل نباشد روزه بگیرد بهتر است.

وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ

وَعَلَى الَّذِينَ جَارُوا مَجْرُورَ خَيْرٍ مُقَدَّم - فِدْيَةٌ: مبتدای مؤخر

و بر آنانکه بتوانند روزه بگیرند و اگر بخواهند که روزه نگیرند فدیة دهند و آن طعام مسکین است برای هر درویشی (مسکینی) غذای یک روز یعنی نصف صاعی از گندم است. و این حکم در ابتدای اسلام بود که هر کس در این مخیر بود. اگر خواستی روزه داشتی، و اگر نه بجای آن غذای مسکین (فدیة) می دادی. و بعد از آن این اجازه منسوخ شد و مراد از فدیة دادن شامل حال کسانی است که نتوانند روزه بگیرند مانند پیران از کار افتاده و به این وجه حکم آیت منسوخ نمی باشد. اما کسانی که می گویند مردمان در رمضان مجازند روزه گیرند یا فدیة دهند و روزه حکم قطعی نیست این کسان از علم دین بی خبرند.

فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ.

من: مبتدا - تَطَوَّعَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - خَيْرًا: مفعول به - هو: مبتدا - خَيْرٌ: خبر
پس هر کسی از روی میل و خواست و اراده خود برین فدیة بپردازد و طعام بیشتر از یک روزه به یک مسکین دهد یا چندین مسکین را سیر نماید بهتر است و در آن خیر بسیاری است.

وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

وَأَنْ تَصُومُوا به تاویل مصدر مبتدا - خَيْرٌ: خبر

اگر روزه بگیرید برای شما بهتر است چون فضیلت آن بیشتر است که روزه گرفتن به مراتب از دادن فدیة بهتر و نیکوتر است و به گرفتن روزه مصمم باشید و در این امر مهم کوتاهی نکنید باشد که فضیلت آن دریابید.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى
وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ
أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ
وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

ماه رمضان ماهی است که آیه های قرآن برای هدایت مردمان با دلایل روشن برای هدایت و تمیز حق از باطل در آن نازل شده، هر که، از شما، در این ماه حاضر باشد و آن ماه را دریابد آنرا روزه دارد و هر که بیمار یا به سفر باشد، چندی از روزهای دیگر روزه بگیرد خدا برای شما آسانی می خواهد و مشقت نمی خواهد. شما روزه را کامل کنید و خدا را برای آنکه شما را هدایت کرده، تکبیر گویند، شاید سپاس گزار گردید. (۱۸۵)

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى
وَالْفُرْقَانِ

شَهْرٌ: به معنی ماه، مبتدا - **الَّذِي**: خبر - **هُدًى**: به معنی هدایت بخش، حال تقدیراً منصوب از برای انزل در این آیه کریمه صنعت استخدام^۱ بکار رفته است. می‌گویند رمضان ماهی است که هم بشوید و هم بسوزد. بشوید به آب توبه دلهای گنهکاران به آتش گرسنگی، بسوزد بدنهای بندگان را. اشتقاق رمضان از رمضا است. و رمضا آن سنگ گرم باشد که هر چه بر آن نهند بسوزد. و اگر از رمض باشد به معنی باران است که به هر چه رسد آن را بشوید. از مصطفی ﷺ پرسیدند که رمضان چه باشد؟ گفت: ارمض الله فيه ذنوب المومنین و غفرها لهم. رمضان ماهی است که از تمام ماهها فاضلتر است و شریف ترین ماه است ماهی است که در آن گناهان آمرزیده می‌شود و شیاطین شکست خورده، درهای بهشت در آن ماه گشاده و درهای دوزخ در آن ماه بسته. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «روزه نگهبان و سپری (از آتش دوزخ) است. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «در بهشت دروازه‌ای است به نام (ریان)، روزه‌داران در روز قیامت از آن دروازه داخل می‌گردند، و بجز از آنها هیچکس دیگری از آن دروازه داخل نمی‌گردد، منادی ندا می‌دهد که روزه‌داران کجایند؟ آنها برخاسته (و داخل جنت می‌گردند) و چون داخل جنت گردیدند، آن دروازه بسته شده و هیچکس دیگری از آن دروازه داخل نمی‌گردد».

این روزها که گفتیم ماه رمضان است آن ماهی که خداوند فرو فرستاده است در آن قرآن را. در حدیث وارد است که صحف ابراهیم - تورات انجیل همه در ماه رمضان فرود آمده قرآن کریم مجموعاً در این ماه نازل شده است این همان است که انا انزلناه فی لیلۃ القدر: گفته‌اند این شب مبارک شب قدر است که قرآن در آن نازل شده است، به اعتقاد ابوحنیفه شب قدر شب بیست و هفتم ماه رمضان است. اما از روی حقیقت قرآن بدان خوانند که هر چه مردم در دنیا و آخرت بدان حاجت است بیابد و ترتیب معاش ایشان، جمع کند و ایشان را به آن راه نماید.

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

من: مبتدای جازم - **مِنْكُمُ**: جار و مجرور خبر

پس هر که حاضر باشد از شما یعنی در ماه رمضان در شهر خود مقیم باشد تا آن مدتی که مقیم است روزه بگیرد.

وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَشْهُارٍ أُخَرٍ

وَمَنْ: مبتدا - (هو) اسم کان - **مَرِيضًا**: خبر کان جمله خبر من

^۱ - استخدام آن است که اسم یا فعلی دو معنی داشته باشد و در هر یک از دو معنی با اسم یا فعل دیگری از کلام ترکیب شود. در این آیه رمضان هم ماهی است که بشوید و هم بسوزد در دو معنی آمده است. مثال فارسی: شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت - چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت. نواختن در دو معنی، زدن ساز و مرحمت کردن است.

و هر که بیمار باشد یا در سفر باشد روزه خود را افطار کند سپس در روزهای بهبودی و یا مقیم شدن از سفر آن روزه را قضا کند. در حدیث شریف از عایشه رضی الله عنها همسر پیغمبر خدا ﷺ روایت است که: حمزه بن عمرو اسلمی که شخص کثیر الصومی بود، از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: آیا در سفر باید روزه بگیرم؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر خواستی روزه بگیر، و اگر خواستی روزه مگیر».

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ

يُرِيدُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْيُسْرَ: مفعول به

خداوند آسانی و رعایت حال شما را می خواهد و بشما دشواری نمی خواهد. بدین لحاظ برای مریض و مسافر اجازه افطار دادند. بشرطی شما روزهای افطار شده را بعداً قضا کنید تا از ثواب آن محروم نمانید و اکثر فقها و اهل علم بر آنند که اگر کسی در سفر روزه بگیرد فرض خود را انجام داده است و بروی قضا نیست و اگر بگشاید درست است که آن اجازه خداست.

وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَنَكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل

بر اینکه شما روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن به عذر مریضی و یا در سفر بودن روزه نگرفتید تمام کنید و روزه بگیرید و خدای تعالی را به بزرگی یاد کنید و او را شکر گزار باشید از زمان رویت ماه هلال تا وقت ادای نماز عید فطر خداوند روزه را به شما فرض کرد تا اینکه به ثواب روزه برسید.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾

و اگر بندگام در باره من از تو پرسند و مرا بخوانند، من نزدیک هستم و چون صاحب دعا مرا بخواند دعای او را اجابت می کنم، و به من مؤمن باشند، شاید به کمال (هدایت) رسند. (۱۸۶)

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ

سَأَلَكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - عِبَادِي: فاعل - (ی) مضاف الیه

زمانیکه ای محمد ﷺ از تو بندگان من پرسند (که من نزدیکم یا دور) پس براستی من نزدیکم بعلم و اجابت و دعای دعاکننده زمانیکه مرا می خوانند اجابت می کنم و دعای او را برآورده می سازم صحابه رضی الله عنهم گفتند این آیت در شأن اعرابی که سؤال کرد یا رسول الله خدای به من نزدیک است تا راز خود را به آهسته بگوئیم و اگر دور است به آواز بلند بگوئیم. پاسخ آمد که من به بندگان نزدیکم و هر دعایی و حاجتی بخواهند بر من پوشیده نیست. در قرآن کریم آمده است: و نحن اقرب الیه من حبل الوريد شیخ سعدی گفت:

فرومایگان را به رحمت قریب تضرع کنان را به دعوت مجیب

پیر طریقت گفت: الهی از نزدیک نشانت می دهند و برتر از آنی و از دورت می پندارند و نزدیک تر از جانی، موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی. ملکا تو آنی که خود گفتی و چنانک گفتی آنی. مولانا گفت:

آن غریب از ذوق آواز غریب از زبان حق شنودانی قریب

قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فَلَيْسَتْ حِجْبُو اِلٰی وَلِيُوْمِنُوْا بِیْ لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ
اُجِيبُ: فعل مضارع - فاعل (انا) - دَعْوَةَ: مفعول به

ومن اجابت می کنم خواندن و دعا کردن ایشان را که این باز لطفی دیگر به بندگان است پس باید که بندگان دعوت مرا بپذیرند و ایمان بیاورند و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات و ... بجای آورند تا با نور ایمان و اعمال عبادات به مقصد برسند و راه یابند. لازم به ذکر است که بنده در حال دعا متواضع و خاشع و شکسته دل و اندوهگین باشد و به تضرع و زاری بخواند چنانکه در گلستان سعدی آمده است.

هرگاه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دست انابت بامید اجابت بدرگاه حق، جل علا، بردارد ایزد، تعالی، دروی نظر نکند بازش بخواند باز اعراض کند بازش بتضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید:

یا ملائکتی قد استحییّت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له دعوتش را اجابت کردم و حاجتش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

لازم به ذکر است که «بیان این دعا در بین آیهی احکام روزه نمایانگر قبولی دعا و طاعات و عبادات در وقت افطاری و یا روز عید فطر است» چنانچه در حدیث شریف آمده است: «للصائم عند افطاره دعوه مستجاب» برای روزه دار در هنگام افطارش، دعای پذیرفته شد و مستجاب شده است.

اُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَشِّرُوهُنَّ بِمَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى الْاِيلِ وَلَا تَبْشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَنْكُمُوهُنَّ فِي الْمَسْجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٢٠﴾

آمیزش زنهایتان در شب روزه برای شما حلال شد. آنها پوشش شمایند و شما پوشش آنهایند. خدا می دانست که شما با جماع شبهای رمضان دلهای خویش بخیانت می دهید خداوند به شما پذیرفت و بر شما ببخشد و از شما در گذشت. اکنون می توانید با آنها در آمیزید و آنچه را خدا بر شما مقرر کرده بجوئید. بخورید و بیاشامید، تا از طلوع صبحدم رشته سپید از رشته سیاه بر شما نمایان شود، آنگاه روزه را تا شب پایان برید. هنگامی که در مسجدها به معتکف مشغول اید با زنان میامیزید، این حدود

خداست، بدان نزدیک مشوید. بدینسان خدا آیه‌های خویش برای مردم بیان می‌کند، شاید پرهیزکاری کنید. (۱۸۷)

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ

أُحِلَّ: ماضی مجهول - الرَّفَثُ: اینجا کنایه از جماع است. نایب فاعل مرفوع

برای شما در شبهای ماه رمضان (شبهای روزه) مباشرت کردن با زنان خود حلال کرده شده است. یعنی جماع کردن در شبهای رمضان با زنان خود هر وقت که بخواهید مباشرت کنید، روایت است روزه به همراه نیت بهتر است. نیت هم به زبان و هم در دل باشد. و چون شب فرار رسید و نیت در دل گذشت، عقد روزه بسته شد، هر چند که تا وقت بامداد (فجر) بخورد و بیاشامد و عشرت کند از ثواب وی چیزی کاسته نمی‌شود.

چنانچه در باب همبستر شدن با همسران در باب همین آیه در حدیث شریف آمده است که: «و برای شما همبستر شدن با همسران شما در شب روزه، حلال گردانیده شده است».

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ

كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ: در حق خودتان خیانت می‌کردید

آنان لباس شما هستند (زنان) و شما نیز لباس آنان هستید لباس در اینجا کنایه از اختلاط و آمیزش مرد بزن و زن بمرد بی‌لباس، پس مرد و زن را بدین معنی لباس گویند که یکدیگر را همچون لباس‌اند برای تن و گفته‌اند - که هر دو پوشش یکدیگرند از آنچه ناپسندیده شرع است. خداوند می‌دانست که برآستی شما خیانت کنندگان و ستم‌کنندگان بر نفسهای خود بوده‌اید بجهت همخواه نشدن با همسران و معتقد بودید که در شبهای ماه رمضان از ثواب نفسانی بکاهید. پس خداوند توبه‌ی شما را بفضل و رحمت خود پذیرفت و با نص صریح، همبستر شدن با همسران در شبهای ماه رمضان آزاد است.

فَالَّذِينَ بَدِشُرُوهُنَّ وَأَتَغَوَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

باشروا: فعل امر از باشر، لغتاً از بشره، پوست بدن، به معنی با زن در آمیخت.

با آنها آمیزش کنید در شبهای رمضان و چیزی را بخواهید که خداوند برای شما لازم و ضرور دانسته است یعنی قصد مباشرت برای بقای نسل و حفظ دین و پاداش آخرت باشد نه الواطی.

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُوا الصِّيَامَ إِلَى الْإِيلِ

أَتِمُوا: فعل امر فاعل (و) - الصِّيَامَ: مفعول به

در این آیه کریمه امر در معنای اباحه (مباح و روا داشتن) بکار رفته است و نیز بین اسود، ابیض، صنعت مطابقه وجود دارد.

این آیت در شان ابوقیس آمد، صرمه بن انس بن صرمه که تمام روز کار می‌کرد و روز روزه داشت چون شب فرا رسید خانواده او غذایی بر او ساخته بودند. ابوقیس از ماندگی و خستگی بخواب رفته بود. چون بیدار شد گفت نخورم که مخالف شرع است. پس روزه در روزه پیوست. و در وسط روز ناتوان شد چنانکه بیهوش گشت رسول خدا ﷺ او را در حالت رنجور دید گفت چه شده است؟

ابوقیس قصه خویش بگفت در حال این آیت آمد. تا آنگاه که رشته‌ی سفید بامداد از رشته‌ی سیاه جدا و آشکار شود که مراد از فجر ظهور نور صبح است و فجر بر دو نوع است فجر کاذب و فجر صادق. اول فجر کاذب پدید آید تقریباً دو ساعت مانده به طلوع آفتاب و سپس فجر صادق و آن سرخی باشد که بتدریج بعرض افق باز می‌افتد. مصطفی ﷺ فرمود: چون این فجر صادق آغاز کند خوردن غذا برای روزه دار حرام است و وقت نماز فجر شروع شود. از صبح صادق تا در آمدن شب روزه‌ی خود را کامل کنید. در باب این آیه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت است که گفت: چون این آیه‌ی کریمه (... تا آنکه نخ سفید از نخ سیاه، برای شما نمایان گردد) نازل گردید، ریسمان سیاه و سفیدی را آورده و زیر بالشت خود گذاشتم، شب به طرف آنها نگاه می‌کردم و آن دو ریسمان را نمی‌توانستم از هم تمیز دهم فردایش نزد پیغمبر خدا ﷺ رفته و این موضوع را بعرض رسانیدم، فرمودند: «مقصد از ریسمان سیاه و سفید: تاریکی شب و روشنی صبح است».

شیخ سعدی گفت:

به تشنec و دشنام و آشوب و زجر، سپید از سیه فرق کردم چو فجر

وَلَا تُبَشِّرُوهُمْ وَأَنْتُمْ عَلٰكِفُونَ فِي الْمَسْجِدِ

وَأَنْتُمْ: مبتدا - عَلٰكِفُونَ: خبر

و مباشرت مکنید زنان را حال آنکه شما اعتکاف کنندگان در مسجد باشید که اینان از نزدیک شدن به همسران خود محروم گشته‌اند این در شأن جماعتی آمد از یاران رسول ﷺ که در مسجد معتکف می‌نشستند زمانی که به ایشان ضرورتی پیش می‌آمد از بهر آن ضرورت بیرون می‌رفتند، و در میانه به اهل خود می‌رسیدند، آنکه بعد از غسل به مسجد باز می‌رفتند.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا

تِلْكَ: مبتدا حُدُودُ: خبر

این احکام روزه و اعتکاف حدود و مرزهای الهی است که در دین معین شده است و بدانها نزدیک مشوید و از آن تجاوز مکنید.

كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِّلنَّاسِ لَمَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

خداوند از امر و نهی نشانه‌های خود را برای عامه مردم بیان می‌کند تا شاید که پرهیزند و از حدود الله که در دین معین شده است نگذرند و تجاوز نکنند.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۸﴾

شما که دانائید اموال همدیگر را بناحق مخورید و بوسیله‌ی آن به حکومت پیشگان (به محکمه‌ی قاضیان) تقرب مجوئید که (بوسیله رشوه و زور) بخشی از اموال مردم را بناروا بخورید با اینکه باطل بودن آن را می‌دانید. (۱۸۸)

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

وَلَا تَأْكُلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - أَمْوَالَكُمْ: مفعول به

و مالهای یکدیگر را به باطل و ناشایست مخورید، چنانکه دزدی و خیانت و غضب و قمار و... و معنی دیگر آنست که مال خود را به باطل و اسراف خرج مکنید، چنانکه زنا و خمر و قمار فسق و فجور و ...

و مال خود را در اختیار حاکمان ستمکار بالادست به رشوت مگذارید و بخاطر حمایت آنها بخشی از مال مردم را مخورید.

آنهم به ظلم و ستم یا سوگند و دروغ و حال اینکه شما می‌دانید که ستم می‌کنید و بر آن آگاهید. آورده‌اند که دو مرد بودند در زمان حضرت رسول ﷺ یکی امرؤ القیس بن عابس و دیگری عبدان بن الاشوع با یکدیگر دشمنی کردند بخاطر زمین کشاورزی که میان ایشان بود. امرؤ القیس خواست تا سوگند خورد و با آن سوگند به حق برسد. الله تعالی آیت فرستاد - که: ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم قلیلاً.

می‌گوید، ایشان کسانی‌اند که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می‌گیرند، می‌گوید ایشان که چیز اندکی را با فروختن عهد خدای و سوگندان خویش، برای آنان در جهان بهره‌ای نیست. زمانی رسول خدا این آیت بروی خواند. سوگند نخورد و حضومت بگذاشت، و آن زمین که در آن دشمنی بوجود آمده بود به عبدان باز گذاشت. پس خدای تعالی در شأن ایشان این آیت فرستاد. و لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ الخ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۸۹﴾

تو را از ماههای نو می‌پرسند، بگو: وقت هاست برای مردم و تعیین وقت حج، نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها به خانه‌ها در آئید، بلکه نیکی آنست که پرهیزگاری کند. و از درهای خانه‌ها به خانه‌ها وارد شوید و از خدا بترسید، شاید رستگار شوید. (۱۸۹)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ^۱

يَسْأَلُونَكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ك: مفعول به

ای محمد ﷺ از تو درباره‌ی ماه نو (هلال) سؤال می‌کنند و می‌گویند که این ماه نو چگونه است که می‌افزاید و می‌کاهد؟ خداوند تعالی در جواب ایشان این آیت فرستاد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه کریمه در باره معاذبن جبل و ثعلبه بن عنهم (رضی الله عنهما) نازل شد که گفتند: یا رسول الله! چرا ماه به مانند رشته‌ی نخ باریکی آشکار می‌شود و سپس بزرگ و بزرگتر می‌گردد تا اینکه به ماه کامل در می‌آید و سپس قرص ماه روز به روز رو به کاستی و نقصان می‌رود؟ و این بود که خداوند در این آیه به حکمت‌های ماه پرداخت و در جواب این آیت فرستاد.

قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ

هِيَ: مبتدا - مَوَاقِيتُ: خبر

در این آیه کریمه صنعت اسلوب الحکیم^۱ وجود دارد.

گفت: به ایشان جواب بده که حکمت علت افزایش و کاهش ماه نو آن است که زمان را برای نظم و ترتیب و زندگی بشناسند از قبیل مشخص کردن مزد مزدوران و عدت زنان، و مدت بارداری و تشخیص رمضان و نیز علامات اوقات برای حج که موسم را بدانند.

وَلَيْسَ الْاِلَرُ بِاَنْ تَاْتُوْا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْاِلَرَ مِنَ اَتَقَى

الْاِلَرُ: اسم لیس - تَاْتُوْا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لیس - الْبُيُوتَ: مفعول به

و نیکویی نیست آن زمانی که به حج یا به جهت عمره احرام گرفتی پس از بازگشت از حج از پشت خانه‌ها به خانه بیایند و وارد شوید بدان جهت رب العالمین به ایشان فرمود تا این سنت و عادت جاهلیت را بردارند و ایشان را خبر کرد که - این نیکی و پارسائی نیست. بلکه نیکی و پارسائی کسی راست که تقوی پیشه کند و از خشم خدا بپرهیزد یعنی از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند.

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَوْبَاهَا

وَأْتُوا: فعل امر - (و) فاعل - الْبُيُوتَ: مفعول به

و به خانه‌ها در حال احرام و غیره از درهای آن در آئید.

وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

از خدا بترسید و امر و نهی‌های او را پاس بدارید تا شاید رستگار شوید.

۱ - جمله‌ی را بر خلاف مقصود گوینده حمل کنند و بنا به معنایی که مقصود گوینده نیست پاسخ دهند، اساس اسلوب الحکیم بر جناس تام است. که توضیح آن در تفسیر آیه بیان گردید. مثال فارسی:

گفتمش باید بری نام زیاد
گفت آری می‌برم نامت ز یاد
مقصود گوینده باید زیاد نام مرا به زبان جاری کنی اما مخاطب چنین وانمود کرد که گوینده گفته که نام مرا از یاد ببری.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾
 با کسانی که بکارزار شما می پردازند، در راه خدا کارزار کنید و از حد در مگذرید و تعدی نکنید که خدا متعديان و از حد در گذرندگان را دوست ندارد. (۱۹۰)

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعَدُوا

وَقَاتِلُوا: فعل امر - (و) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و در راه خدا با کافران جنگ کنید این آیت بود، و مصطفی ﷺ بر موجب این آیت با کافران جنگ می کرد و هر یکی از کافران که به جنگ با پیغمبر می آمدند جنگ می کرد و تجاوز نمی کرد یعنی خود ابتدا جنگ را شروع نمی کرد. چنانکه گفت ایشان را پیش از آنکه به اسلام دعوت کنید مکشید و جنگ را اول آغاز نکنید - مگر که آنان شروع کنند، زنان و بچه ها را مکشید و چون پناهنده شوند پناه دهید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

اللَّهُ: اسم ان - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل - الْمُعْتَدِينَ: مفعول به

بدروستی که خدای تعالی دوست نمی دارد تجاوز کنندگان و ستمکاران را، که حضرت با جمعی از صحابه رضی الله عنه به نیت عمره رهسپار مکه شدند، مشرکان مکه از دخول آنان ممانعت کردند و سرانجام در حدیبیه صلح واقع شد هر کسی سال آینده از مومنان برای طاعت و مناسک به مکه آیند سه روز شهر را خالی کنند. سال دیگر بمقصد طاعت به مکه می رفتند. صحابه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند که مبادا مشرکان مکه وفای به عهد نکنند و جنگ آغاز کنند آنهم کشتار در شهر حرام چگونه خواهد بود. آیت سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و اگر جنگ نکنند جنگ نکنید.

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْبَلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾

هر جا یافتید بکشیدشان و از آنجا که شما را بیرون کرده اند، بیرونشان کنید فتنه [که آنها کرده اند] از کشتار [که شما می کنید] بدتر است در نزدیک مسجد الحرام با آنها کارزار نکنید مگر آنکه پیش دستی کنند و در آنجا با شما کارزار کنند اگر با شما کارزار کردند بکشیدشان که سزای کافران چنین است. (۱۹۱)

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْبَلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ
 تَقْبَلُوهُمْ: ایشان را دریافتید.

ایشان را هر جا که یافتید (در حل و حرم) با شما مقاتله می کنند مقاتله کنید و ایشان را از مکه بیرون کنید که از آنجا شما را بیرون کرده اند، فتنه آنها که برگرداندن دین و یا قبول شرک است از گناه جنگ و کشتار در خانه ی کعبه زشت تر و ناپسندیده تر است.

وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ

و ایشان (کافران) را در نزد مسجد الحرام مکشید (حرم) تا زمانی که ایشان شما را در آن حرم بکشند و
هتک حرمت کنند پس شما نیز همانجا ایشان را بکشید.

فَإِنْ قَتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ

قَتَلُوكُمْ: فعل امر - (و) فاعل - کم: مفعول به

پس ایشان اگر در ابتدا قتال کنند پس شما ایشان را قتال کنید و بکشید و باک مدارید از اینکه ایشان
حرمت حرم را کنار گذاشته اند چنانکه در زمان فتح مکه حضرت رسول ﷺ فرمود هر کسی بر شما
شمیر بکشد، او را بکشید و هر که تسلیم شد امان دهید.

كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

كَذَلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم - جَزَاءُ: مبتدا مؤخر

اینچنین است پاداش کافران ستمکار، چون سزای بد جز بد نیست.

فَإِنْ أَنَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ ﴿١١٢﴾

پس اگر مشرکان دست (از ستم و شرک) بردارند از آنها در گذرید که خدا آمرزنده و مهربان
است. (۱۹۲)

فَإِنْ أَنَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - عَفْوٌ: خبر ان - رَحِيمٌ: خبر ان ثانی

پس اگر مشرکان از کفر و شرک باز ایستند و به آغوش اسلام برگردند دیگر حجتی برای قتال وجود
ندارد. بدرستی گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده اند امید آمرزش است که خدای تعالی آمرزنده و
مهربان است.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنَّهُمْ فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١١٣﴾

با آنها کارزار کنید تا فتنه و فساد از روی زمین بر افتد و دین خاص خدای یکتا شود و اگر باز ایستادند
با ایشان عدالت کنید که ستم جز بر ستمکاران، روا نیست. (۱۹۳)

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

لَا تَكُونَ: فعل مضارع - فِتْنَةٌ: فاعل

و با مشرکان کشتار کنید تا زمانی که فتنه خاموش شود و شرک از بین برود که مسلمانان از دست آنها
در امان باشند و پرستش و عبادت مخصوص خداست تا هیچ مانعی که بتواند شما را از دینتان باز دارد
نباشد و دین خالصانه از آن خدا گردد.

فَإِنْ أَنَّهُمْ فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ

لا: لای نفی جنس - عُدَّوْنَ: اسم لا - عَلَى الظَّالِمِينَ: جار و مجرور خبر

پس آن زمانی که مشرکان از کفر دست بکشند شما نیز دست از آنها بردارید زیرا حمله بردن و تعدی کردن جز بر ستمکاران روا نیست.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾

ماه حرام در برابر ماه حرام است و شکستن حرمتها را قصاص هست. هر که بشما تعدی کرده و راه تعدی پیش گرفته همانگونه که بر شما تعدی کرد بر او تعدی کنید، و از خدا بترسید و بدانید که خدا با پرهیزکاران است. (۱۹۴)

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ
الشَّهْرُ مَبْتَدَأ - بِالشَّهْرِ: جار و مجرور خبر

ماه حرام یعنی ذی القعدة امسال که بقصد ادای قضای عمره بسوی آن حرکت می کنید بجای آن ماه حرام است (ذیقعدة سال قبل) که کافران شما را از عمره و از داخل شدن به مکه جلوگیری کرده بودند معنی آنست که اگر مشرکان جنگ کنند شما نیز در همان ماه حرام (ذی القعدة) با آنها جنگ کنید و از حرمت شکنی های مقدسات مترسید بلکه این اقدام قصاص سال قبل است چونکه سزای بد جز بد نیست.

فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

من: مبتدای جازم - أَعْتَدَى: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

پس هر کسی تعدی و تجاوز کند و ابتدا به کشتار شروع کند شما نیز بر او ستم و تعدی کنید و جزای ستم او را به او برسانید و این کار جزای جنایت آنهاست. و از خدا بترسید و پرهیزکار باشید و خشنودی وی را بجوئید و بدانید که خدای تعالی پرهیزکاران را نصرت دهد و کمک نماید آن زمانیکه حضرت پناه ﷺ قصد عمره قضا کرد. عده ای گفتند که ما آذوقه سفر نداریم و آن کسانی هم که چیزی دارند به ما نمی دهند و می گویند آذوقه ی راه سفرمان است حکم آمد که:

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٩٥﴾

در راه خدا خرج کنید و [از فرط امساک] خویشتن را بهلاکت میفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد. (۱۹۵)

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

أَنْفِقُوا: فعل امر - (و) فاعل

و ای توانگران! در راه خدای نفقه کنید که جهاد فی سبیل الله است اگر در راه خدا نفقه و هزینه نکنید به صفت بخل آلوده گردید و هلاک شوید زیرا که بخل و ترک نفقه مال در راه خدا شما را از بهشت

دور می کند و به آتش جهنم نزدیک می گرداند این جواب آنست که - چون فرمان آمد که نفقه کنید - گفتند: اگر ما هزینه کنیم بیچاره خواهیم شد رب العالمین گفت: نفقه کنید و خود را بدستهای خود بهلاک میفکنید. مولانا گفت:

چون مرا سوی اجل عشق و هواست نهی لا تلقوا بایدیکم مراست

در حدیث شریف از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مسلمانی که به جان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید، گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقوایی که در گوشه ای افتاده و مردم را از شر خود در امان می دارد».

وَأَحْسِنُوا

وَأَحْسِنُوا: فعل امر - (و) فاعل

و با جهاد گران در راه خدا و کمک به مستمندان نیکویی کنید.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

بدرستی که خدای تعالی نیکوکاران را دوست دارد.

در سیاست نامه ابوعلی حسن ملقب به نظام الملک قرن پنجم درباره نیکوکاری عمر بن خطاب چنین آمده است. زید بن اسلم گفت: عمر در صحرا آتشی دید، مرا گفت: یا زید، بیا تا آنجا شویم (رویم) و بنگریم تا کیست که نیمشب آتش افروخته است؟

رفتیم چون نزدیک رسیدیم زنی را دیدیم که دیگ کوچکی بر سر آتش نهاده بود و دو بچه کوچک در پیش او بر زمین خفته، و می گفت خدای تعالی. داد من از عمر بدهاد که او سیر خورده و ما گرسنه! عمر که آن بنشید، مرا گفت: یا زید، این زن باری از همه خلق مرا به خدای سپارد. تو اینجا باش تا من به نزدیک زن شوم و از حال او بر رسم^۱.

پیش زن رفت و گفت: بدین نیمشب چه می پزی در این صحرا؟ گفت: زنی درویشم و در مدینه سرای ملک ندانم و بر هیچ چیز قادر نیستم، و از شرم آنکه دو طفل من از گرسنگی بگریند و بانگ دارند و من چیزی ندارم که ایشان را سیر کنم و همسایگان بدانند که ایشان از جهت گرسنگی می گریند و من عاجز مانده ام، از دی باز^۲ اینجا بیرون آمده ام. و هر زمان که ایشان از جهت گرسنگی بگریند و طعام خواهند من این دیگ را بر سر آتش نهیم و گویم: « شما بخسبید و خوابی بکنید تا به وقت بیدار شدن شما این دیگ رسیده باشد^۳ دل ایشان بدین خرسند کنم و بدین اومید بخسبند. چون بیدار شوند، چیزی نبینند، باز بانگ می دارند. و همین ساعت به بهانه ای ایشان را بخوابانیده ام. در این دو روز نه من چیزی خورده ام و نه ایشان، و در این دیگ بجز آب تهی چیزی نیست. عمر را دل بسوخت^۴ و

^۱ - بر رسم.

^۲ - از دیروز تا به حال.

^۳ - آماده شده باشد.

^۴ - دل عمر، را بجای کسر اضافه.

گفت: اگر بر عمر نفرین کنی و او را به خدای تعالی، سپاری به حق است و این زن نشناخت عمر را. عمر گفت: زمانی صبر کن و هم اینجا می باش تا من باز آیم. پس عمر از پیش زن بازگشت. چون به من رسید (منظور رفیقش زید) مرا گفت: گام بردار تا به خانه ما. چون به خانه خویش در رفت درنگی بود^۱ بیرون آمد دو انبان^۲ بر دوش گرفته. مرا گفت: رو تا نزدیک آن زن باز رویم. من گفتم: یا امیر المومنین! اگر چاره نیست از این رفتن تا آنجا، این انبانها بر گردن من نه، تا این زمان بار من گیرم. عمر گفت: یا زید! اگر این بار تو برگیری، بار گناهان از گردن عمر کی برگیرد؟

همی رفت تا نزدیک آن زن، انبانها از گردن فرو گرفت و پیش او بنهاد یکی آرد بود و یکی برنج و نخود و دنبه. مرا گفت: ای زید در این صحرا رو و هر چه یابی از خارو درمنه^۳ گرد کن و زود بیار. من به طلب هیزم رفتم، و عمر کاسه بر گرفت و آب آورد و برنج و نخود را بشست و در دیگ کرد و قدری دنبه و پیه در او کرد و از آن آرد کماجی بزرگ بکرد. من هیزم بیاوردم. عمر به دست خویش آن دیگ پیخت و آن کماج در زیر آتش کرد. کماج یعنی یک قسم نان ضخیم و پوک که با آرد گندم و آرد نخود درست می کنند. چون کماج و دیگ هر دو برسید، کاسه ی پر^۴ ثرید کرد، و چون سرد شد، زن را گفت: «طفلكان را از خواب بیدار کن تا بخورند» زن کودک را بیدار کرد، و عمر خوردنی را پیش ایشان نهاد و خود دورتر رفت و سجاده بیفکند و به نماز مشغول شد چون ساعتی بگذشت، نگاه کرد: زن و فرزندان سیر خورده بودند و با مادر بازی می کردند و عمر انبانها را بنهاد، خواست که بازگردد، زن را گفت: «مردمی کن و نیز عمر را به خدای مسپار، که عمر طاقت عذاب و عقاب خدای، عزوجل، ندارد.

وَاتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ^۱ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ^۲ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسْكَ^۳ فَإِذَا أَتَيْتُمْ مَن تَمَنَّ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ^۴ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ^۵ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ^۶ ذَلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۹۱﴾

حج و عمره را برای خدا انجام دهید و اگر وامانده شدید هر چه میسر شود قربان کنید و سرهای خویش متراشید تا قربانی به قربانگاه رسد، هر که از شما بیمار است یا آزاری به سر دارد [و بتراشد] بعوض، روزه ای یا صدقه ای یا ذبح گوسفندی باید. و چون امان یافتید، هر که پس از فراغ از عمره، به حج پرداخته باشد، هر چه میسر شود قربان کند. و هر که نیابد سه روز در اثنای حج و هفت روز چون بازگشتند، روزه دارد، این ده روز تمام است. این برای کسی است که خانواده اش مقیم مسجدالحرام نباشد. از خدا بترسید و بدانید که مجازات خدا سخت است. (۱۹۶)

وَاتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ

^۱ - زمانی گذشت.

^۲ - کیسه ی بزرگ.

^۳ - گیاه خودرو که چوب آن را آتش کنند.

وَأَتِمُّوا: فعل امر - (و) فاعل

و حج عمره را با تمام حدود و فرائض و سنن و آداب و مناسک آن به تمام و کمال از برای خدا انجام دهید یعنی تنها انجام اعمال حج نباشد بلکه هدف جلب رضایت و خشنودی خدا باشد و اگر حج کامل می خواهید از خانه خویش چون بیرون آئید احرام بگیرید و بمال حلال حج کنید، که چون مال حرام باشد بیم آن میرود که حج قبول نشود و در حج بجز حج و زیارت خانه خدا کاری و مقصودی دیگر در پیش مگیرید، و حج خود را آلوده نکنید پس رب العالمین به مسلمانان فرمود که شما خالصانه حج کنید، و کسی را با من در آن شریک مگیرید.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کسیکه برای خدا حج کرده، و در حج خود مرتکب جماع و فحش و کار بدی نگردد، طوری از حج برمی گردد، به مانند روزی که از مادرش متولد شده است»

محرمان چون ردی صبح در آرند به کثف کعبه را سبز لباسی فلک آسایینند

فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنْ أَهْدَى

أَحْصَرْتُمْ: فعل ماضی مجهول - تم: نایب فاعل - ما: مبتدا - اسْتَيْسَرَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر پس اگر محاصره شوید^۱ به علت بیماری و خوف دشمن و از بین رفتن آذوقه و گم شدن کاروان و ... بر شماست آنچه میسر شود هدی (قربانی) بفرستد که کمترین آن بزیاد گو سفند است. آن قربانی را باید به محلی فرستاد که محل ذبح است (منا) و تعیین کند که این هدیه را به حرم رساند و در فلان روز ذبح کند. و یا قیمت آن را به شخص امین بدهد و به مکه مکرمه بفرستد تا در محدوده ی حرم آن را ذبح نماید و یا به فقرا بدهد و ذبح آن در خارج از حرم جایز نیست.

وَلَا تَحْلِفُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَهْدَىٰ مَحَلَّهُ**وَلَا تَحْلِفُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - رُءُوسَكُمْ: مفعول به**

و سرهای خود را متراشید و از احرام بیرون می آئید تا آنکه قربانی به محل (منا) برسد و ذبح شود و گوشت آن را به درویشان صدقه نماید.

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ

(هو) اسم کان - مَرِيضًا: خبر کان - به: جار و مجرور خبر مقدم - أَذًى: مبتدا مؤخر

پس برای هر یک از شما در وقت احرام بیماری آید یا رنج و زحمتی از سرش به او برسد چون صداع یا جراحت یا بوسیله گزیدن جنبندهاگان در او بدین سبب ضرورتی پیش آید می تواند سر خود را بتراشد پس فدیة دهد. این در شأن کعب بن عجره الانصاری فرود آمد که کعب دیگ می پخت و مصطفی صلی الله علیه و آله بر وی بگذشت وی را دید که جنبندهاگان روی به وی آورده و در کاسه سرش

افتاده بودند حضرت فرمود ای کعب جنبیده سر ترا می رنجاند؛ گفت آری. گفت سر خود را بتراش و فدیة بده، یا سه روز روزه بگیر یا طعام به شش درویش بده یا صدقه به قدر طعام شش مسکین بده و یا گوسفندی بکش و به درویش بخوران.

فَإِذَا أَمِنْتُمْ مِّنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ

من: مبتدا- تَمَنَّعَ: فعل ماضی- (هو) فاعل، جمله خبر

پس آن زمانی که از ترس دشمن ایمن شوند و یا از مرض بهبود یابند حج گزارند، بدانکه گزاردن حج و عمره به سه طریق است.

۱- بطریق افراد است (حج مفرد) که اول بحج احرام گیرد و حج را نیت کند و بگوید: اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی. سپس تلبیه گوید یعنی لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک و مناسک و شرائط و حدود و فرائض آن بجای آرد.

۲- بطریق قران (قارن) است. و آن چنان است که محرم نیت به حج و عمره توأم کند و چنین نیت کند.

اللهم انی ارید الحج و العمره فیسرهما لی و تقبلهما منی .
خاقانی گفت:

گر بخت باز بر در کعبه رساندم کاحرام حج و عمره مثنا بر آورم

سپس تلبیه گوید مانند تلبیه فوق. و به اعمال حجی اقدام کند که عمره در آن مندرج است. چنانکه وضو در غسل و این نزد امام اعظم (رح) افضل است.

۳- یا بطریق تمتع اقدام کند که چون در موسم حج به میقات رسد و احرام بعمره گیرد و چنین نیت کند. اللهم انی ارید العمره فیسرها لی و تقبلها منی و سپس تلبیه گوید مانند تلبیه فوق. و اعمال عمره را بجای آرد پس از اعمال عمره از احرام بیرون آید و حلالی شود و به محظورات متمتع گردد. (محرم از آن پرهیز کند) آنگه از درون مکه روز الترویہ^۱ برای حج احرام گیرد. و این اختیار امام احمد (رح) است و این کس را متمتع گویند و بر وی قربانی گوسفندی واجب شود که در روز نحر ذبح کند و به درویشان دهد. قومی گفتند ترویہ به معنی تفکر است بدانجهت که به ابراهیم در خواب نمودند که فرزند خود اسمعیل را قربان کن پس همه روز در تفکر بود که این خواب از حق سبحانه است یا از شیطان، از این جهت آن روز را ترویہ گفتند. و گفته اند ترویہ دادن آب است، یعنی رب العزه در روز ترویہ چشمه زمزم پدید کرد و اسمعیل از آن سیراب شد. خاقانی گفت:

زمزم بسان دیده یعقوب زاده آب یوسف کشنده دلوز چاه مقعرش

بل کافتاب چرخ رسن تاب از آن شدست تا هم به دلو چرخ کشد آب اخترش

فَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ

من: مبتدا - لَمْ يَجِدْ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - فَصِيَامُ: مبتدا - فِي الْحَجِّ: جار و مجرور خبر پس هر که نیابد قربانی (گوسفند) یعنی بر آن قادر نشود پس سه روز پیوسته در ایام حج روزه بگیرد یعنی روز هفتم و هشتم و نهم که بعضی گفته اند بصورت گسسته هم جایز است، که آخرین روزه آن سه روز، روز عرفه باشد. و پس از فارغ شدن کامل از حج یعنی پس از برگشتن به وطن خویش هفت روز روزه هر وقت که بخواهد روزه بگیرد که مجموع ده روز روزه شود.

تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ

تِلْكَ: مبتدا - عَشْرَةٌ: خبر

این ایام یعنی سه روز و هفت روز فوق الذکر که مجموع آن ده روز روزه است. عدد تمام و کاملی است برای تاکید زیادتی اهتمام به اتمام آن.

ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ، حَاضِرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

ذَلِكَ: مبتدا - لِمَنْ: جار و مجرور خبر

این حکم هدی (قربانی گوسفند) یا روزه گرفتن یا تمتع و قران (قارن) مخصوص کسانی است که اهل مکه نباشند (آفاقی). و اهل مکه (ساکن مکه) فقط حج مفرد بجای آورد که این قول امام اعظم (رح) است. البته ناگفته نماند که آفاقی هم می تواند حج مفرد و هم تمتع یا قران همانطوریکه ذکر آن رفت بجای آورد.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و از خدای بترسید و بر آنچه درباره حج صادر شده است محافظت کنید و بدانید که خدای تعالی، کسانی را که برا مروه نهی محافظت نکنند سخت عقوبت است (کیفر سختی دهد).

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَكْرَدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ الْقَوَى وَأَنْتَقُونَ يَتَأَوَّلِي

الْأَلْبَبِ ۝۱۹۷

وقت حج، ماههای معینی است، و هر که در آن ملتزم حج شود، آمیزش و بدکاری و مجادله در اثنای حج ترک کند (و کار ناروا انجام ندهد) و از نیکی هر چه کنید خدا می داند. نوشه بگیرید، که بهترین نوشه ها پرهیزکاری است و از من، ای صاحبان خرد! بترسید. (۱۹۷)

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ

الْحَجُّ: مبتدا - أَشْهُرٌ: خبر

زمان حج ماههای مشهوری است که شوال و ذوالقعدة و عشرذی الحجه یعنی مشهورترین ماههای حج، ماه شوال و ذوالقعدة و ده روز ذی الحجه است. اگر کسی پیش از آن احرام بندد جایز نیست و مکروه است. زیرا سنت این است که فقط در ماههای حج برای حج احرام ببندند که احرام شرط حج است.

فَمَنْ قَرَضَ فِيهِكَ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوفَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ

رَفَثَ: سخن زشت، جماع- فُسُوفَ: خارج شدن از فرمان خدا.

پس هر که در این ماهها (شوال، ذوالقعدة، و عشرذی الحجه) بر خود حج فریضه گرداند احرام بگیرد و تلبیه گوید، و احرام گرفتن آن باشد که چون به میقات رسند وضو کنند و لباس دوخته از تن بیرون کنند و ازاری سفید بر کمر بندند و ازاری دیگر یا چادری بر خویشان در پیچند و سپس دورکعت نماز خوانند آنگه در دل نیت حج کنند و به آوازی بلند تلبیه گویند. لبیک اللهم لبیک ...

پس در حالت احرام در حج باید که از جماع و سخنان بیهوده و کارهای زشت پرهیز کند. و از حد شرع در نگذرد و از فرمان خدا بیرون نرود و ارتکاب محظورات نکند. و باید که جدل و جنگ نکند و با خادمان و رفیقان و غیره ستیز و کشمکش نکند.

وَمَا تَعْلَمُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ

و آنچه از نیکی انجام می دهید مانند دادن صدقه، کمک به حجاج و ... خداوند آنرا می داند و پاداش آنرا خواهد داد.

وَتَكَرَّوْا فَاِنَّ خَيْرَ الْزَادِ التَّقْوَىٰ

خَيْرَ: اسم ان- التَّقْوَىٰ: خیر ان

و زاد راه و توشه بردارید و با خود به مکه ببرید. گویند این دستور مربوط به مردم یمن است که معتقد بودند بدون توشه به مکه بروند و توکل بر خدا کنند و وقتی که به مکه می رسیدند از مردم درخواست کمک می کردند. بدینجهت خداوند فرمود: هر که توانایی دارد توشه راه به همراه خود بر دارد. تا از ننگ سؤال خود را برهاند و مردم را پریشان نسازد.

براستی بهترین توشه ها پرهیز کردن از طمع و چشم داشت به مال مردم است. در تفسیر حسینی آمده است که در نزد عرفا این آیت اشاره به توشه گرفتن در سفر آخرت است و بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است.

امام قشیری (روح) فرموده که تقوای عوام، دور شدن لوث گناه از تن است. و تقوی خاص، اجتناب است از مشاهده ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق سر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد. بیت:

زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه

راه زین گونه است بسم الله که دارد عزم راه

وَأَتَّقُوا لِیَ الْآلِبَابِ

ای صاحبان خرد! از خشم و کifer من بترسید و پرهیزکار شوید و آنچه مقرر کردم بجای آرید.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٩٨﴾

گناهی بر شما نیست که از پروردگار خویش فزونی خواهید و از فضل خدا روزی بطلبید و چون از عرفات سرازیر شدید، در مشعرالحرام خدا را یاد کنید، و به یاد خدا باشید که خدا شما را راه نموده است و گر چه پیش از این، از گمگشتگان بودید. (۱۹۸)

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ
عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر لیس مقدم - جُنَاحٌ: اسم لیس مؤخر

بر شما گناهی نیست از اینکه در موسم حج بوسیله تجارت از پروردگار خود روزی بخواهید قومی از اعراب در موسم حج که به حج آمده بودند تجارت را روا نداشتند و می گفتند حج خود را بمنفعت دنیوی نیامیزیم.

بدین ترتیب در عشرذی الحجه از معامله دست می کشیدند رب العالمین فرمود. کسی که مقصد اصلی او حج باشد و در اثنای آن تجارت کند در ثواب وی نقصانی حاصل نمی شود و حضرت رسول ﷺ ایشان را به مغفرت امید داد.

فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ

عَرَفَاتٍ: جمع عرفه می گویند عرفه و عرفات از - اعتراف - گرفته اند یعنی گناهکاران در آن موقف ایستاده بگناه خویش معترف شوند. و نیز گفته اند که عرفات به معنی شناختن است از آن جهت که دوستان خدای تعالی آن روز در آن موسم بر یکدیگر رسند و یکدیگر را بشناسند پس بدین معنی عرفات خوانند که جبرئیل فرو آمد و ابراهیم را مناسک و مشاعر می نمود و ابراهیم پذیرفت و می گفت: قدعرفت، قدعرفت، شناختم، شناختم.

(الْمَشْعَرُ: درخت سایه دار که در سایه آن بپا ساینند، محل قربانی، موضع مناسک حج، مشاعر جمع آن است، مشعر الحرام یکی از جاهای قربانی در مکه و یکی از مقام های عبادت است).
آدم که به زمین آمد و به هندوستان فرو آمد و حوا به جدّه فرو آمد. و هر دو یکدیگر را می جستند تا به عرفات بر یکدیگر رسیدند، و یکدیگر را باز شناختند. و نیز گفته اند که اعتراف آدم به گناه خویش در این روز بود در آن بقعه (محل).

می گوید: و چون از عرفات سرازیر شدید، در مشعرالحرام خدا را یاد کنید. و وقوف در عرفات بر حاجی فرض است و این کار یکی از ارکان مهم حج می باشد، چنانچه در حدیث شریف آمده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: الحج عرفه یعنی حج همان وقوف به عرفه است. و وقوف بعرفه همان روز

نهم از زوال آفتاب تا غروب همین روز است. حاجیان می‌توانند در این روز نماز ظهر و عصر را بطور قصر و جمع به شرطی که امام مکه و یا نایب او امام جماعت باشد بخوانند، در این صورت با یک اذان و دو اقامه نماز اداء می‌شود و در غیر این صورت آفایش نماز خود را بطور جداگانه با جماعت خود به صورت قصر بخوانند.

خاقانی گفت:

طولش چو عرض جنت و صد عرض اکبرش فراش جبرئیلش و جاروب شهیرش حزب الله از صف ملک و انس لشکرش ایمان صفت برهنه سران در معسکرش نظاره سوی زنده دلان کفن ورش وزبوسه چون ترنج حجرها مجردش بر هفت بام بست گذرها چو ششدرش از بس که تف رسد ز نفسهای بیمرش از صبح تیغ و از جبل الرحمه منبرش نه ساقی پدید نه باده نه ساغرش سلطان یکسواره گردون مسخرش نعلین پای همسر تاج سکندرش	اینک مواقف عرفات است بنگرش دهلیز دار ملک الهی است صحن او نورالله از تف نفس و آه مشعلش پوشیدگان خلعت ایمان گه الست گردون کاسه پشت چو کفگیر جمله چشم از اشکشان چو سیب گذرها منقطش از بس که دود آه حجاب ستاره شد بل شمع هفت چرخ گذران شده چو موم جبرئیل خاطب عرفات است روز حج سرمست پختگان حقیقت چو بختیان با پای هر پیاده پای دو اسبه ملک روان در پای هر برهنه سری خضر جانفشان

و وقت وقوف به عرفه همانطوریکه گفتیم بعد از زوال آفتاب و بعد از ادای نماز ظهر روز نهم شروع می‌شود بهترین موضع نزدیک جبل الرحمه است وقتی که در این مکان مقدس وقوف نمود با قلبی آکنده از خشوع و تضرع و چشمی گریان و امید واثق به رحمت پروردگار، و ترس و خوف از عذاب او، دستها به سوی آسمان بلند کرده و به دعا و ثنا و استغفار مشغول گردد. حضرت رسول ﷺ فرموده اند: بهترین دعاها روز عرفه است. بکوشد تا لحظه ای از دعا و زاری و استغفار و تضرع بدرگاه رب العزه و الجلال غافل نماند تفسیر آیت چنین است: آن زمانی که از جایگاهی که عرفات نامیده می‌شود بعد از غروب آفتاب به موضعی که نزدیک مشعرالحرام است میان عرفات و منی که آنرا مزدلفه گویند برگردید و خدای تعالی را به تهلیل و تلبیه یاد کنید: یعنی بعد از اینکه حاجی تا غروب آفتاب در عرفه وقوف نمود، اندکی حدود یک ربع الی نیم ساعت انتظار کشیده وقوف نماید سپس بدون آنکه نماز شام را بخواند، بطرف مزدلفه حرکت نماید. چون به مزدلفه رسید، جای مناسبی برای خوابیدن و استراحت کردن برای خود انتخاب نماید اگر وقت نماز خفتن (عشاء) داخل شده باشد بدون معطلی نماز شام و عشاء را با هم در مسجد و با جماعت ادا نماید. و اگر رفتن به مسجد برایش مشکل باشد، در همانجائی که قرار دارد، با حجاج دیگر جماعت کند البته نماز شام و عشاء در مزدلفه بیک اذان و یک اقامه بوقت خفتن ادا گردد و بعد از آن سنت و وتر واجب را ادا نماید. و قبل از استراحت کردن، برای

خود جهت زدن جمره در روزهای آینده ۴۹ یا بیشتر دانه ریگ جمع آوری و تهیه نماید. هر چند این ریگها از هر جائیکه باشد جائز است ولی بهتر است که از محل مزدلفه باشد.

وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْنَاكُمْ

و یاد کنید خدای یگانه را چنانکه شما را به حج راست و شریعت پاک و ملت ابراهیم راه نمود بعد از ادای نماز شام و خفتن و تهیه ریگ، غذای شب را صرف نموده و تا هنگام بخواب رفتن، بذكر و دعا و استغفار و درود بر پیغمبر ﷺ مشغول گردد بعد از آنکه حاجی شب را به مزدلفه گذرانید، بکوشد تا قبل از فجر از خواب بیدار گردیده و طهارت کرده و خود را برای ادای نماز فجر آماده نماید چون وقوف به مشعرالحرام بعد از نماز فجر از واجبات است پس دقایقی چند، بعد از خواندن نماز فجر بدعا، تکبیر و تهلیل و استغفار مشغول گردد.

وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّكَايِنَ

تم: اسم کان- لَمَنِ الضَّكَايِنَ : خبر کان

بدرستی که شما پیش از هدایت حق یعنی قبل از بعثت هادی مطلق حضرت رسول ﷺ از جمله گمراهان بودید. بعد از مبیت به مزدلفه و وقوف بمشعرالحرام، بآرامی و وقار سواره و یا پیاده تلبیه و تکبیر گویان، بطرف منی حرکت نماید، فاصله بین مزدلفه و منی چندان زیاد نیست.

ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّكَاسُ وَأَسْتَغْفِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۱﴾

آنگاه از آنجا که همه مردم سرازیر می شوند، سرازیر شوید و از خدا آمرزش طلبید که خدا آمرزگار و رحیم است (۱۹۹)

ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّكَاسُ وَأَسْتَغْفِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ

أَفِضُوا: فعل امر- (و)فاعل

این آیت در حق قریش آمده است که قریش اهل مکه به عرفات نمی رفتند (چونکه عرفات خارج از حرم است) و در داخل حدود حرم (مزدلفه) واقف می شدند و از آنجا به قصد طواف بمکه باز می گشتند بدینجهت آیت فوق آمد. پس شما نیز از همانجا که مردمان غیر قریش بر می گردند باز گردید یعنی در عرفات و به گناهان گذشته پشیمان باشید و از خداوند طلب آمرزش کنید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: قریش و مردمان دیگری که به دینشان بودند، بمزدلفه وقوف نموده، و اینها به نام (خمس) / یعنی: متشدین / یاد می شدند، و دیگر عربها به عرفات وقوف می نمودند، هنگامی که اسلام آمد، خداوند به پیغمبر خود امر کرد که به عرفات آمده و به آنجا وقوف نموده و از آنجا برگردد.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

اَللّٰهُ: اسمِ اَنْ - عَفُوْرٌ: خبرِ اَنْ

براستی خداوند آمرزنده و مهربان است و او را مغفرت می کند.
خاقانی گفت:

کاحرام حج و عمر مثنا بر آورم
تکبیر آن فرضیه به بطحا بر آورم
طوفان خون ز صخره صما بر آورم
تا پیش کعبه لولولا بر آورم
زاو نعت مصطفای مزکا بر آورم
فریاد پیش داور و دارا بر آورم
رخت از گوثری به ثریا بر آورم
در حضرت خدای - تعالی - بر آورم

گر بخت باز بر در کعبه رساندم
سی ساله فرض بر در کعبه کنم قضا
زمزم فشانم از مژه در زیر ناودان
دریای سینه موج زند آب آتشین
بر آستان کعبه مصفا کنم ضمیر
دارا و داور اوست جهان را، من از جهان
امروز کز ثناش مرا هست کوثری
فردا هم از شفاعت او کار آن سرای

فَاِذَا قُضِيْتُمْ مِّنْ سِكِّكُمْ فَادْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ ؕ اَبَاءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا
فَمِنْ النَّكَايَسِ مَنْ يَقُوْلُ رَبَّنَا ؕ اَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهٗ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿٢٠٠﴾
و چون مناسک و اعمال حج را ادا نمودید پس یاد کنید خدای خویش را هماهنگونه که پدرانتان را
یاد می کنید بلکه بیشتر از آن خدا را یاد کنید پس از مردمان کسی هست که می گوید: پروردگارا ما
را در این دنیا نیکی عطا کن حال آنکه برایش در آخرت نصیبی نیست. (۲۰۰)

فَاِذَا قُضِيْتُمْ مِّنْ سِكِّكُمْ فَادْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ ؕ اَبَاءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا
ذِكْرًا: تمیز منصوب.

پس زمانی که حج بگذاردید و مناسک و کارهای حج و حدود و شرائط آنرا بجای آوردید پس خدا را
یاد کنید و ثنا گوئید همچو یاد کردن پدران خود بلکه بیشتر از پدران خود یاد کنید زیرا که خداوند به
پدران شما این همه نیکویی کرده است. سبب نزول این آیت آن بود که - عرب، زمانی که از حج و
مناسک آن فارغ می شدند. بر در کعبه، یا در حرم یا ما بین مسجد منی و جبل الرحمه می ایستادند و
به نسب و شهرت آبا و اجداد فخر می کردند.

این یکی گفתי - پدرم مهمان دار و درویش نواز بود. آن یکی گفתי پدرم مبارز و جنگجو بود بهر حال
هر کسی به نوعی تفاخر می کرد.

فَمِنْ النَّكَايَسِ مَنْ يَقُوْلُ رَبَّنَا ؕ اَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهٗ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ
خَلْقٍ: نصیب، بهره

پس از مردمان کسی هست که می گوید پروردگارا در این دنیا به ما فلان چیز بده، مثلاً مال و زر و سیم
و غلام و کنیزک و زمین زراعی و ... خداوند می فرماید:

و برای خواهنده مال و زر این دنیا در آخرت هیچ نصیبی و بهره ای نیست.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠١﴾

و از جمله آنها کسی است که گوید: پروردگارا ما را در این دنیا نعمتی بخش و در آخرت نعمتی بخش و از عذاب جهنم نگاهمان دار (۲۰۱)

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢٠١﴾

وَمِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَن: مبتدا مؤخر

و از مردمان کسی باشد که طالب آخرت باشند و بگویند پروردگارا به ما در این دنیا نیکویی ببخش یعنی توفیق طاعت و عبادت بما عطا کن و در آن دنیا نیکویی. یعنی ثواب و رحمت و جنت و گفته اند حسنه این جهان قناعت و حسنه آن جهان شفاعت است. نظامی گنجوی گفت:

جاوید بهشت جای بادت جا در حرم خدای بادت
علی بن ابیطالب گفت:

حسنة این جهانی همسر شایسته است و حسنة آن جهانی حوراء بهشتی، و همسر بد در دنیا بمثابه آتش دوزخ است در آن دنیا.

پروردگارا! ما را از عذاب آتش دوزخ نگاهدار.

زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار و قنار بنا عذاب النار

در حدیث شریف صحیح البخاری

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می گفتند: «خدایا پروردگار ما! در دنیا خوبی را به ما ارزانی نموده و در آخرت هم خوبی را نصیب ما بگردان».

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

هر یک از این دؤگروه از نتیجه اعمال خود بهره مند خواهند گشت و خداوند سریع الحساب است [او به حساب همه رسیدگی خواهد کرد] (۲۰۲)

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا

أُولَئِكَ: مبتدا - لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - نَصِيبٌ: مبتدا مؤخر، جمله خبر اولئک آنانکه خیر دنیا و آخرت می طلبند پس این چنین کسی در آخرت از ثواب حج و دعا و طاعت و جمله حسنات خود بهره کامل می یابند.

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

اللَّهُ: مبتدا - سَرِيعٌ: خبر

و خداوند در قیامت حساب تمام مردمان را در یک لحظه رسیدگی می‌کند و او سریع الحساب است و احتیاجی به تامل و تفکر ندارد. از زمان آدم تا منتهای عالم یعنی از ابتدای آفرینش تا آخر که قیامت پدید آید. اعمال بندگان را در یک چشم بهم زدن می‌داند و می‌شمارد و پاداش و کیفر آن را خواهد داد.

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّحْشَرُونَ ﴿۲۰۳﴾

خدا را در روزهای معین (ایام تشریق) یاد کنید، هر که در دو روز از منی بشتاب، کوچ کند، گناهی بر او نیست و هر که دیرتر کند، اگر پرهیزکار باشد، گناهی بر او نیست، از خدا بترسید و بدانید که در پیشگاه او محشور می‌شوید. (۲۰۳)

وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ

أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ: روزهای معلوم و مشخص. که سه روز بعد از عید قربان است و ایام التشریق نام دارد. (روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم)

در روزهای شمرده و مشخص که آن ایام تشریق است خدا را یاد کنید. به کسانی که از حج فارغ می‌شوند حکم است که در منی قیام کنند و هنگام رمی جمار (افکندن سنگریزه‌ها) و بعد از هر نماز تکبیر گویند، و غیر از این اوقات هم خدا را ذکر کنند و تکبیر گویند.

تکبیر این باشد (الله اکبر الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر و الله الحمد) و اصل تکبیر از عهد ابراهیم خلیل است در آن حال که خواست فرزند خود را قربانی کند، چون صدق عهد از وی ظاهر گشت، و آماده فرمان الهی شد الله تعالی ندا داد جبرئیل اندر هوا ندا کرد، و گوسفند قربانی را آورد گفت. الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، الله اکبر و الله الحمد، ابراهیم برنگریست بدید آواز برداشت گفت که لا اله الا الله، الله اکبر. اسمعیل آگاه گشت و آواز برداشت گفت: الله اکبر و الله الحمد. الله تعالی این ذکر در میان این امت مشروع کرد، تا در این ایام می‌گویند و از آن حال یاد می‌کنند و مصطفی ﷺ گفت: و یروی زینوا العیدین بالتهلیل و التقدیس و التحمید و التکبیر.

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ

إِثْمٌ: اسم لای نفی جنس عَلَيْهِ: خبر لای نفی جنس

پس هر کسی عجله کند در این دو روز (یازدهم و دوازدهم) از منی برود و خارج شود پس بر او هیچ گناهی نیست ولی اگر سه روز بماند افضل است و اگر کسی در شب سوم آفتاب غروب کرده باشد روا نیست که عجله کند تا روز سوم که سنگ اندازد. آنگه با مردم برود.

وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ

وَمَنْ: مبتدای جازم - تَأَخَّرَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر - إِثْمٌ: اسم لای نفی جنس - عَلَيْهِ: جار و مجرور خبر لای نفی جنس

وهر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد پس برو هیچ گناهی و جرمی نیست.

لَمَنِ اتَّقَى

برای کسی که از کارهای بد پرهیزد خصوصاً پس از ادای حج تا آخر عمر پرهیزکار باشد.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

و از خشم خدای در زمان حج و بعد از آن پرهیز کند چونکه گناهان نیکی‌ها را می‌خورند و از بین می‌برند و بدانید که شما بسوی خدای تعالی محشور می‌شوید و به پاداش و کیفر اعمال خود خواهید رسید.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾

از جمله مردم کسی است که گفتاری درباره‌ی زندگی این دنیا تو را بشگفت آورد و خدا را بر آنچه بدل دارد گواه گیرد و او سخت ترین دشمنان است. (۲۰۴)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ

وَمِنَ النَّاسِ: جار و مجرور خبر مقدم- مَنْ: مبتدا مؤخر

و از مردمان کسی هست که خوش آید تو را و در شگفت اندازد سخن او در مصالح زندگی دنیا. این در شان مردی آمد که نام او اخنس بن شریق بود دارای سخنی نرم و زبانی خوش اما کافر دل و سوگند خوار و بدسیرت بود به پیش مصطفی ﷺ آمد. شادابی چهره‌ی او و خوش زبانی و حلاوت گفتار او حضرت را خوش آمد. محتوای سخنان او این بود که آمده‌ام تا با تو در اسلام بیعت نمایم و خدمتگزار تو باشم و امر تو اطاعت کنم.

و به این سخنان سوگند خورد و خدای را گواه آورد ولی در دل بد نهاد و بد سرشت بود و فرصت می‌یافت تاراج می‌کرد. زمانیکه از شهر گذشت زراعت قومی را به آتش سوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر بزد و پی‌کرد. حق سبحانه و تعالی آیت فوق فرستاد.

وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ

أَلَدُّ: صفت مشبهه و یا اسم تفضیل به معنی سخت ترین

الْخِصَامِ: مصدر باب مفاعله به معنی دشمنی و خصومت یا جمع مکسر به معنی دشمنان و حال آنکه او از ستیزه ترین دشمنان بود.

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾

و چون از نزد او برود می‌کوشد تا در زمین فساد کند و کشت و زرع و دام تباه کند، و خدا فساد (و فساد کنندگان) را دوست نمی‌دارد. (۲۰۵)

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ

و زمانی که از حضور تو برگردد برود تا در روی زمین فساد و تباهی کند و کشتزار را با سوختن نابود گرداند و چهارپایان را بکشد و هلاک کند و خداوند تبه کاران را نمی پسندد و معنی دیگر آنست که - این منافق چون حاکم شود بیداد و فساد جوید تا الله تعالی به جهت شومی و بدطینتی وی باران باز گیرد تا چهارپایان نیست و نابود شوند و کشتزار خشک گردند.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ

و خداوند معصیت و تباهکاری را دوست نمی دارد.



وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ

و چون به او گفته شود. از خدا بترس، غرور او را بگناه وا دارد، و جهنم او را بس است که بستر بسیار بدیست. (۲۰۶)

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ

أَخَذَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - الْعِزَّةُ: فاعل

و زمانی که به این منافق گویند از خدای بترس حمیت جاهلیت او را به ارتکاب گناه بر آن دارد که فساد و معصیت کند پس دوزخ برای او بسنده و کافی است و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند.

وَلَيْسَ الْمِهَادُ

وَلَيْسَ: فعل ذم - الْمِهَادُ: فاعل

و دوزخ چه جایگاه بدی است.



وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ

از جمله مردم کسی است که جان خویش بطلب خوشنودی خدا فروشد و خدا به بندگان مهربان است. (۲۰۷)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ

خبر مقدم محذوف - مَنْ: مبتدا مؤخر - يَشْرِي: فعل مضارع - فاعل: (هو) مفعول به - ابْتِغَاءَ: مفعول لاجله

در آیه ما قبل از منافقی سخن رفته بود که بجای دین - دنیا را خریده بودند ولی در این آیه ذکر انسان مخلص با ایمان است که دنیا و هستی دنیا را در طلب دین صرف می کنند. پس تفسیر آیه چنین است. و از مردم دنیا هست کسی که می فروشد مال و نفس خود را یعنی مال و جان خود را می بخشد بخاطر طلب خوشنودی خدا و این آیت در شأن صهیب بن سنان الرومی آمده است. در کودکی در غارت بدست روم افتاد و اسیر شد، و در میان رومیان بزرگ شد، وی را بدین جهت رومی گفتند. رسول خدا وی را دوست می داشت. صهیب به قصد هجرت عازم حضور آن حضرت شد مشرکان مانع هجرت او به مدینه شدند و او را عذاب می کردند تا مرتد شود، گفت: من پیر مردی هستم مرا بگذارید به مدینه

بروم. من خانه و مال و دارایی خود را بشما می‌گذارم بشرطی که اجازه هجرت بمدینه بمن بدهید. مشرکان پذیرفتند و صهیب رضی الله عنه به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و در حق این فداکاری آیت فوق در شأن وی فرو آمد.

وَاللّٰهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **رَءُوفٌ**: خبر

و خداوند به بندگان خود مهربان است که در طلب خشنودی خدا مال و جان خود را فدا می‌کنند. گفته‌اند اینان جماعتی از مسلمانان بودند در مکه، کافران ایشان را عذاب می‌کردند، بعضی از آنها را کشتند از جمله آنهاست **عمار بن یاسر** (اضافه بنو) و مادر وی **سمیه**. می‌گویند اول کسی از مسلمانان در حق اسلام کشته شد. مادر و پدر **عمار یاسر** بودند **مصطفی** صلی الله علیه و آله به وی برگذشت و او را بر آن صفت دید گفت:

صبراً، فان موعدکم الجنة و نیز گفته‌اند این آیت در حق **امیر المومنین علی بن ابی طالب** رضی الله عنه آمد. آن زمانیکه **مصطفی** هجرت کرد. علی بر بستر وی خوابید و بدین طریق نسبت به پیغمبر و اسلام و دین خود فداکاری کرد و رضایت و خشنودی خدا را طلب کرد.

يَتَّيْنٰهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اَدْخُلُوْا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ
اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ

شما که گرویده‌اید! باسلام تمام، در آئید و بدنبال شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است. (۲۰۸)

يَتَّيْنٰهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اَدْخُلُوْا فِي السَّلَامِ كَافَّةً

ای: منادا - ها: حرف تنبيه - **الَّذِيْنَ**: بدل - **اَدْخُلُوْا**: فعل امر - (و) فاعل - **كَافَّةً**: حال

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی به یکبارگی در اسلام در آئید و بر آن ثابت قدم باشید. گفته‌اند: که این آیت در شأن مسلمانان اهل کتاب آمده است که اهل کتاب روز شنبه را بزرگ می‌داشتند و خوردن گوشت و شیر شتر را بر خود حرام می‌دانستند همانطوریکه حکم جاهلیت پیش از اسلام چنین بود و نیز می‌گفتند یا رسول الله کتاب تورات هم کتاب خداست اگر اجازه‌ای باشد آنرا بخوانیم و بدان عمل کنیم. الله تعالی به ایشان خطاب کرد **ادخلوا فی السّلم کافه** یعنی همگی به شرائع دین محمد صلی الله علیه و آله در آئید و احکام اسلام را همه بپذیرید و به یکبارگی از دین جهود دست بکشید.

وَلَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ

وَلَا تَتَّبِعُوْا: فعل مضارع - (و) فاعل - **خُطُوٰتِ**: مفعول به

و از گامهای اهریمن و وسوسه‌های شیطان پیروی نکنید. چون شیطان در دل وسوسه‌ها می‌افکند و چیزهایی را که حقیقت و اساسی ندارد به شما دلنشین می‌سازد.

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ه: اسم ان - عَدُوٌّ: خبر ان

براستی شیطان دشمنی آشکار است که با وسوسه‌های خود خاطر و فکر شما را متزلزل می‌سازد.

﴿۲۰۹﴾

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
و اگر با وجود این حجت‌ها که سوی شما آمده بخطا رفتید (و ایمان نیاوردید) بدانید که خدا عزیز و فرزانه است. (۲۰۹)

﴿۲۱۰﴾

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
لفظ الله: اسم ان - عَزِيزٌ: خبر ان - حَكِيمٌ: خبر ان ثانی

خطاب به کسانی است که تمایل به دین جهودیت داشتند پس دین اسلام می‌گوید اگر شما از جاده شریعت و احکام دین و قرآن بگردید پس از آنکه از احکام حلال و حرام و آیات روشن بشما آمد. پس بدانید. براستی خداوند بر عقوبت مخالفان آگاه و دانا و قادر است هر چه آورده است از روی حکمت و علم است و کسی را مجازات نمی‌کند مگر به حق. هر چه کند موافق حکمت و مصلحت باشد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۲۱۰﴾

آیا (کافران با این همه دلایل روشن ایمان نمی‌آورند) گویی [یهودان] انتظار دارند که خدا در سایه‌بانهایی از ابر و فرشتگان بر آنها نازل شود، و کار یکسره شود! ولی همه کارها بخدا بازگشت می‌یابد. (۲۱۰)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ

هَلْ يَنْظُرُونَ: آیا انتظار می‌کشند؟ استفهام انکاری است به معنی انتظار نمی‌کشند - ظُلَلٍ: جمع ظله، سایه بانها

آنانکه با وجود دانستن احکام الهی دست از جاه طلبی بر نمی‌دارند و به پیغمبر و احکام و دین محمد ﷺ و قرآن اعتماد ندارند - در انتظار این امر هستند که عذاب خدا برایشان بیاید. روش اهل سنت در چنین اخبار و آیات صفات، تسلیم شدن باطن است و آوردن ایمان حقیقی به خداست.

می‌گوید آن روز که بشکافد آسمان از ابر سپید. خدای عزوجل به محشر میان خلق داوری کند و فرشتگان با وی بیایند که موکل بر عذاب‌اند. و فرمان خدا گزارد خواهد شد (انجام خواهد گرفت) و گرویدگان به اسلام و دین محمد ﷺ و قرآن پاداش خواهند گرفت و کسانی که اعتماد به اسلام نکردند جزای خود را خواهند یافت.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

تُرْجَعُ: فعل مضارع مجهول - الْأُمُورُ: نایب فاعل

وکارها به سوی خدا بازگردانیده شود و فرمان جز حق را نبود بعضی مفسران در معنی **ترجع الامور** گفته‌اند که در آن روز (محشر) تصرف بندگان و مالکیت ایشان در اموال و اسباب دنیا همه باطل گردد، و فرمان و حکم جز خدای عزوجل نبود.

سَلِّ بَنِي إِسْرَءِيلَ كَمَا ءَاتَيْنَهُمْ مِّنْ ءَايَةٍ يَّبَيِّنُهُ وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۳۱﴾

از پسران اسرائیل پرس، چه معجزه‌های روشن فرستادیمشان! و هر که نعمت خدا را بعد از این که نعمت سوی وی آمده تغییر دهد پس مجازات خدا بسیار سخت است. (۲۱۱)

سَلِّ بَنِي إِسْرَءِيلَ كَمَا ءَاتَيْنَهُمْ مِّنْ ءَايَةٍ يَّبَيِّنُهُ

سَلِّ: فعل امر - (انت) فاعل - بَنِي: مفعول به

همچنانکه در آیات فوق گفته شد اگر کسی احکام خدا را نادیده بگیرد سزاوار عذاب خواهد شد در تائید آن از روی تنبیه می‌گوید از بنی اسرائیل بپرسید که ما به آنها چقدر از نشانه‌های واضح و احکام صریح از جمله معجزات آشکار و کرامتهای روشن چون عصا و ید بیضا، و شکافتن دریا و امثال آن دادیم زمانیکه از آن روی گردانند گرفتار عذاب شدند.

وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

وَمَن: مبتدای جازم - يُبَدِّلُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - نِعْمَةً: مفعول به

و هر که کتاب خدای تعالی بگرداند، و در آن تغییر و تبدیل کند و آن نعمت خدای تعالی را که صفت و نعت پیغمبر ﷺ است بپوشد و در باطل بکوشد.

بدرستی که خداوند پوشندگان نعمت را سخت عقوبت است و آنان را در آخرت عذاب کند. گفته‌اند که نعمت در اینجا مصطفی ﷺ است.

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۲﴾

برای آنها که کافرند زندگی این دنیا، آرایش یافته و مؤمنان را ریشخند می‌کنند، کسانی که پرهیزکاری کرده‌اند، روز رستاخیز، بالاتر از آنها‌یند، و خدا هر که را خواهد بی حساب روزی می‌دهد. (۲۱۲)

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

زُيِّنَ: فعل ماضی مجهول - الْحَيَاةُ: نایب فاعل

آراسته گردانیده شد زندگانی این دنیا برای کسانی که ناسپاسی می‌کنند و حق را می‌پوشانند تا اینکه فریفته می‌شوند و مغرور می‌گردند یعنی شیطان زندگانی این دنیا را بر ایشان آراست و به چشم ایشان نیکو نمود و کردار ایشان برایشان بیاراست تا اینکه کافران قریش بر درویشان و صحابه چون بلال -

سلمان، عبدالله مسعود، عمار یاسر و ابن ام مکتوم و ... می‌خندیدند و از روی تمسخر می‌گفتند که به کار محمد ﷺ بنگرید که می‌گوید من با این درویشان کار جهان راست می‌کنم و دشمنان اسلام را می‌شکنم. الله تعالی گفت:

و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این گدایان و درویشان در روز قیامت در بالادست ایشان باشند، اینان در درجات اعلیٰ علین و در فردوس برین باشند و ایشان در قعر جهنم در درجه‌ی اسفل سافلین. گدایان و درویشانی که به ظاهر پا برهنه‌اند پای بر فرق فرقدان خواهند داشت.

ابوبکر صدیق گفت: لا تحقرن احداً من المسلمین فان صغیر المسلمین عندالله کبیر.

ابوبکر صدیق گفت: کسی را از مسلمانان کوچک و حقیر شمارید چه بسا مسلمانان به ظاهر حقیر در نزد خداوند مقامی بس رفیع دارند.

وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

لفظ الله: مبتدا- يَرْزُقُ: فعل مضارع- (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند آن کسی را که بخواهد بیش از اندازه روزی می‌دهد یعنی روزی می‌دهد در دنیا بدون رنج و زحمت، و بیش از اندازه در آخرت. و این پاداش و روزی از برای کسی است که در این دنیا چندانکه طاقت دارد عبادت کند که فردا در آخرت جزا و نعمت آن بیابد.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾

مردم یک امت بودند، خدا پیغمبران را، نوید آور و بیم رسان فرستاد و کتابها بحق بر آنها نازل کرد، تا میان مردم، درباره آن چیزها که در آن اختلاف کرده بودند، داوری کند. درباره آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنها کتاب داده شده است بعد از آنکه به آنها دلائل روشن آمد با وجود آن از روی حسد با یکدیگر اختلاف داشتند و خدا به اراده خویش کسانی را که ایمان آورده بودند بحقیقت چیزی که در آن اختلاف کرده بودند هدایت کرد که خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند. (۲۱۳)

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً

النَّاسُ: اسم کان- أُمَّةٌ: خبر کان

از زمان حضرت آدم تا برانگیخته شدن حضرت نوح (علیه السلام) که میانشان ده قرن بود همه در ایمان بر یک گروه واحد متفق بودند و از حق پیروی می‌کردند بعداً اختلافات در بین مردم ظاهر شد.

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ

فَبَعَثَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - أَلَيَّيْنِ: مفعول به - مُبَشِّرِينَ: حال

پس خداوند پیغمبران را برانگیخت از جمله شعیب و ادریس در حالیکه مژده دهندگان ثواب بر اهل طاعت و بیم کنندگان عقاب و کیفر بر اهل معصیت بودند.

پس بر هر مسلمان واجب است که جمله‌ی پیغامبران را دوست دارد، و به همه ایمان آورد و رسالت همه را راست پندارد.

وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ

وَأَنْزَلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل

و خداوند تعالی به ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان در آن به وضوح و به راستی و درستی آمده بود بداد تا اینکه پیغمبران در میان مردمان در آن چیزی که در حق یا در کتاب یا در امر دین اختلاف کردند حکم کند چون حاکم خداست جل جلاله احکم الحاکمین است.

و رسول که فرستاده اوست، و کتاب که نامه اوست چون با کتاب حکم کنند پس در حقیقت کتاب را حاکم گویند.

وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ تَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

أُوتُوهُ: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

و در حق یا در کتاب یا در کار دین اختلاف نکردند مگر آنکه کتابها بدیشان داده بودند از یهود و نصاری (تورات و انجیل) که ایشان در کتاب تحریف و تبدیل آوردند، و صفت و نعت محمد ﷺ بگردانیدند بعد از آنکه به ایشان معجزه های روشن و آشکار آمد با وجود اینکه می دانستند و در تورات خوانده بودند که نبوت محمد ﷺ حق و راست است از جهت حسد و کینه ای که در میان آنان است و پیغمبر آخر الزمان را از عرب یافتند حسودی کردند و به این خاطر در کار محمد ﷺ اختلاف کردند این است که رب العالمین گفت:

فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ

فَهَدَى: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

پس خدای تعالی به علم و اراده و امر خود بدان چیزی که در آن از حق و راستی اختلاف کردند مومنان را که ایمان آورده بودند هدایت کرد و راه نمود و ایشان را از اختلاف و گمراهی بازداشت این اختلاف در جهت قبله بود که برخی روی به سوی مشرق و برخی روی به سوی مغرب آورده بودند و خداوند مومنان را به کعبه راه نمود و هدایت کرد و یا مخالفت در بهترین روز از روزهای هفته بود که یهود شنبه و نصاری یکشنبه را اختیار کردند حق تعالی روز جمعه را که بهترین روزهاست به مومنان نمود.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **يَهْدِي**: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - **مَنْ**: مفعول به

و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست و مستقیم هدایت می کند که آن راه پیغمبران است و این هدایت امید بخش از افق اندیشه اشخاص با ایمانی طلوع می کند که از میان اختلافات حیرت انگیز پس از نعت حضرت رسول از میان راه های انحراف حق را دریابند و راه مستقیم را بشناسند.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ ؕ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿۲۱۴﴾
مگر پندارید به بهشت می روید و حال آنکه حکایت آنها که پیش از شما در گذشته اند. به شما نرسیده است؟ آنان تنگدستی و مرض دیدند و متزلزل شدند تا آنجا که پیغمبر و مومنان با وی همی گفتند: یاری خدا کی است؟ بدانید! که یاری خدا نزدیک است. (۲۱۴)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

قناده و سدی می گویند این آیه در غزوه خندق (احزاب) نازل شد، آنگاه که مسلمانان با رنج، دشواری، گرما، سرما، تنگدستی و انواع مشکلات جان فرسای روبرو شده بودند و مومنان سخت مضطرب و نگران بودند منافقان در گمراه ساختن مسلمانان می کوشیدند اما در ایمان مومنان افزوده می شد. می گوید آیا می پندارید بدون رنج و سختی و بلا به بهشت داخل می شوید؟ یعنی هرگز تصور نکنید بدون رنج و زحمت و بار بلا نکشیده به بهشت داخل شوید و شما پندارید که به بهشت داخل شوید و هنوز به شما نیامد آن محتتهایی که به گروه پیشینیان رسیده است و رنج ها نکشیدید در بلاها آن رنجی که از صبر حاصل شود چنانکه پیشینیان کشیده اند. در این آیهی کریمه استفهام در معنای استبطاء (کندی خواستن و تأخیر) آمده است.

مَسْتَهْمُ الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ مَسْتَهْمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الْبِأْسَاءُ: فاعل

به ایشان رسید سختی و درویشی و ناکامی و **بِأْسَاء** رنج تن است و **ضَرَاء** زیان مال و بیماری و شکستن اندام و گرسنگی، خواص گفته اند که - این بلا و بی کامی و درویشی و فقری در دنیا پوشاک درویشان است و زیور پیغامبران و زینب عارفان. **فرعون** چهار صدسال عمر کرد. هرگز او را تبی نگرفت و رنجی به او نرسید و حال **مصطفی** ﷺ برخلاف این بود. عایشه صدیقه می گوید. هرگز روزی به شب نرسیدی که به **مصطفی** ﷺ از کافران جفایی یا رنجی به او نرسیده باشد. گفتند یا رسول الله این همه رنج و بلا به تو از کجا رسید گفت: نمی دانید که این رنج و بلا به اندازهی ایمان بود، هر که ایمان تمام تر، بالای وی بیشتر. چون ایمان بیفزود بالای ما نیز بیفزود.

شیخ سعدی گفت: اگر تیغ قهر بر کشد، نبی و ولی سردرگشد و گر غمزه لطف جنباند، بدان بنیکان در رساند.

اگر به محشر خطاب قهر کند
پرده از روی لطف گو بردار
انبیا را چه جای معذرتست؟
کاشقیا را امید مغفرتست
پیر هرات گفت:

بلا از دوست عطاست، و از بلا نالیدن خطاست. عاشق را یک بلا در روی و دیگری در کمین است، و دائم با درد و محنت، قرین است.

هر که بتادیب دنیا راه صواب نگیرد به تعذیب عقبی گرفتار آید و لذت یقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر^۱. یعنی هر آنکه به ایشان از شکنجه‌ی کمتر و نزدیکتر (مصائب این جهان و بیماریها و بلاها) غیر از شکنجه بزرگتر و مهمتر (عذاب دوزخ که دردناکتر است) نیز بپشایم. بجهت بلاهای زیادی که به ایشان می‌رسید از جای برانگیخته شدند تا آنکه که رسول ایشان گفت: آنانکه با آن پیغمبران یعنی به اتفاق او ایمان آورده بودند گفتند: چه وقت این فتح و پیروزی فرا می‌رسد و خداوند ما را بر دشمن چه وقت نصرت دهد؟ و این گزند و بلا از ما باز گیرد؟ رب العالمین گفت:

أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

نَصْر: اسم آن - قَرِيبٌ: خبر آن

جواب دادیم آن گروه را در عهد خویش همان جواب که می‌دهم شما را ای مهاجر و انصار و یاران رسول من آگاه باشید که هنگام کمک و یاری خدا نزدیک است.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾

از تو پرسیدند: چه انفاق کنند؟ بگو هر چه خواستید از خیر انفاق کنید. از آن پدر و مادر و خویشان و یتیمان و تنگدستان و براه مانده است، و هر نیکی‌ای کنید، خدا به آن داناست. (۲۱۵)

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ

نفقة دهید، از آنچه به شما از روزی داده‌ایم چیزی بیرون کنید، پرسیدند که چه چیزی دهیم؟ و چقدر از مال بدهیم؟ سوال کننده عمرو بن الجموح بود ﷺ مردی توانگر بود از حضرت پرسید که چندین مال دارد چه نفقه کنم. خدای تعالی فرمود:

قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

قُلْ: فعل امر - فاعل: (انت) - مَأْ: مفعول به - خَيْرٌ: در اینجا به معنی مال است.

بگو ای محمد ﷺ نفقه کنید و بیرون دهید از مال، ابتدا به مادر و پدر نفقه دهید.

و به خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صلّه رحم است و بهتر آنست که نیکی و احسان به پیوستگان خویش کند، و به ایشان صدقه دهد و نیز صدقه دهید بر یتیمان خردسال که قادر به بدست آوردن روزی نیستند.

و به درویشان و مسکینان که چاره زندگی خود ندارند صدقه دهید و در رهنایدن برده‌ها در راه مسلمانی که کافران آنها را به ظلم اسیر کرده‌اند بدهید.
شیخ سعدی گفت:

زر و نعمت اکنون بده کان تست که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
به دنیا توانی که عقبی خری بخر، جان من، ورنه حسرت بری

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - عَلِيمٌ: خبر ان

و هر چه از نیکی‌ویی از هر کس که باشد انجام می‌دهی پس براستی خدای تعالی بر آن چیز داناست و بر آن چیز جزا خواهد داد. مولانا گفت:

هر چه آن بر تو کراهیت بود چون حقیقت بنگری رحمت بود

در حدیث شریف آمده است، بر پدر، مادر، برادران و خواهران و سپس بر نزدیکان خود انفاق کن و صدقه ده.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۶﴾

جهاد بر شما مقرر شده و مکروه شناست، شاید چیزی را مکروه دارید که برای شما خوب است و شاید چیزی را دوست دارید که برای شما بد است. خدای می‌داند و شما نمی‌دانید. (۲۱۶)

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ

کُتِبَ: فعل ماضی مجهول - الْقِتَالُ: نایب فاعل - وَهُوَ: مبتدا - کَرْهٌ: خبر

بر شما جهاد کردن با دشمنان دین فرض شده است و بدان! فرضیت جهاد بر دو گونه است. فرض عینی و فرض کفائی. وقتی که کافران بر مسلمانان تعدی و تجاوز کنند جنگ با کافران در این صورت فرض عینی است و در عدم تعدی و تجاوز فرض کفائی خواهد بود.

و آن قتال مکروه است و این کراهیت آن نیست که فرمان خدای عزوجل کاره بودند بلکه ثواب جهاد و فوائد آن را از رسول خدا شنیدند آن کراهیت برخاست و از بین رفت.

وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

وَهُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و شاید شما مکروه پندارید چیزی را که دوست نمی‌دارید و در حالیکه آن چیز برای شما نیک باشد و نیکویی شما در آن است در دنیا پیروز می‌شوید و در آخرت به درجه شهادت و نعیم بهشت می‌رسید شما می‌پندارید که در جهاد ضرر مالی و جانی است و شما نمی‌اندیشید که جهاد در دنیا و آخرت چه فایده‌های عظیمی دارد.

وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ

(و) حالیه - هو: مبتدا - شَرُّ: خبر

و چه بسا چیزی را که دوست داشته باشید و آن چیز برای شما در دنیا و هم در آخرت ناپسند و بد باشد، در دنیا ذلیل می‌شوید و دشمن بر شما غلبه پیدا می‌کند و در آخرت از ثواب غزوه (جهاد) و درجه شهادت محروم می‌شوید.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

لفظ الله: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند سود و زیان شما را بهتر می‌داند و شما آن را نمی‌دانید پس احکام الهی را راست بشمارید و به آن عمل کنید و با فکر کوتاه خود در آن دخل و تصرف نکنید و اگر این فرضیه را ادعا نکنید چه خسارت بزرگی به شما عاید می‌شود.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفْرٌ بِهِ
وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ
يَقْتُلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ
وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

ای پیغمبر ﷺ! مردم از تو درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند بگو: جنگ در آن گناهی بزرگ است و باز داشتن خلق از راه خدا و انکار اوست. و باز داشتن مردم از مسجد حرام و بیرون کردن از آن، نزد خدا مهمتر است. و فتنه و برگرداندن مردم از کشتار بدتر است. مشرکان پیوسته با شما جنگ می‌کنند، تا اگر توانند، شما را از دیتان باز گردانند - هر که، از شما، از دین خویش باز گردد و بمیرد و کافر باشد، چنین کسان در دنیا و آخرت اعمالشان باطل گشته است. آنها جهنمیاند و، خودشان، در آن جاودانند. (۲۱۷)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ

از تو درباره ماه حرام از کشتار در آن می‌پرسند. این آیت در شأن قومی از یاران رسول خدا ﷺ آمد که رسول خدا در سال دوم هجری عبدالله بن جحش را که پسر عمه آنحضرت بود با جمعی از صحابه ﷺ به میان نخلستان فرستاد و میان کافران و کاروان قریش مقاتله افتاد و چند نفر از کافران کشته شدند و

هنگام نماز مغرب هلال ماه رجب رویت شد و نمی‌دانستند که آن روز آخر ماه جمادی الثانی بود یا اول ماه رجب بعد از این واقعه کافران زبان به طعن گشودند و گفتند پیغمبر اسلام حرمت ماه حرام را نقض کرد و آن را حلال گرداند و یاران و صحابه خود را به ریختن خون و انگیختن فتنه در ماه رجب فتوا داد. مسلمانان از حضرت رسالت پناه درباره‌ی ماه حرام سؤال کردند جواب آمد:

قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ

قِتَالٌ: مبتدا - کَبِيرٌ: خبر

بگو ای محمد ﷺ! جنگ در ماه حرام گناه بزرگی است اما حضرات اصحاب آن روز از جمادی الثانی پنداشته به مقاتله برخاسته بودند و از ماه‌های حرام یعنی ماه رجب بحساب نیاورده بودند، هنوز در آن وقت کشتار و قتال در ماه حرام بوده و حرمت آن به آیت السیف منسوخ گشت.

وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَصَدُّ: مبتدا

و باز داشتن مردم از اسلام و دین اسلام و از ایمان به خدا. و کفر ورزیدن نسبت به خدا و منع کردن مردم از زیارت خانه‌ی خدا و طواف آن و خواندن نماز در آن.

وَلِإِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ

أَكْبَرُ: خبر صَدُّ

و اهل مسجد یعنی پیغمبر و اصحاب او ﷺ را از مسجد حرام و مکه مکرمه بیرون کردن همه‌ی اینهایی که ذکر آن رفت در نزد خدای تعالی نسبت به مقاتله در ماه رجب (ماه حرام) زشت‌تر و گناهی بزرگتر و عقوبت آن بیشتر است.

وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ

وَالْفِتْنَةُ: مبتدا - أَكْبَرُ: خبر

و شرک و فساد و اشاعه کفر در داخل حرم بزرگتر و شرم آورتر از مقاتله با مشرکان است.

وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا

و کافران همیشه از روی تعصب و عناد با شما ای مؤمنان جنگ کنند چه در حرم مکه باشد چه در شهر حرام چنانکه مشرکان از عمره حدیبیه نه حرمت حرم را و نه حرمت ماه حرام را رعایت کردند بلکه از روی دشمنی به کشتار آماده شدند. تا اینکه با این اعمال حرمت شکنی‌ها خواستند شما را از دین اسلام باز دارند اگر بتوانند و قادر به باز داشتن مردم از آن باشند.

وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

وَهُوَ: مبتدا- كَاْفٌ: خبر

و هر که از شما از دین خود برگردد و مرتد شود و در آن حال که مرتد است بمیرد پس عملهای آن گروه مرتدان در دنیا باطل شود جان و مال و ناموس آنها ضایع می شود. نکاحشان فسخ و از میراث محروم می شوند و مستحق ثواب آخرت نیستند.

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا- أَصْحَابُ: خبر

و آنان یاران و صاحبان دوزخند و در آن آتش جاودان می مانند ایشان هرگز از آن رهایی نیابند و از آن نتوانند بیرون بیایند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۱۸﴾

کسانیکه ایمان آورده و به دین اسلام گرویدند و کسانیکه هجرت کرده و در راه خدا جهاد کرده اند، آنها به رحمت خدا امیدوارند و خدا آمرزگار و رحیم است. (۲۱۸)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

بدرستی آنان که به خدا و رسول او ایمان آورده اند و در راه رضای خدا وطن های خود را ترک کرده اند و مهاجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و با دشمنان خدا مقاتله کردند و در این کشتار جز رضای خدا را طلب نکردند.

أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ

أُولَئِكَ: مبتدا- يَرْجُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

آنان بی شبهه به رحمت خدای تعالی امیدوارند و امیدواران سه قسم اند یکی نیکوکردار امید دارد که کردارش مورد قبول درگاه الهی باشد و به آن پاداش دهند.

دیگری بدکردار که توبه کند و از بدی برگردد و به رحمت خدا دل بندد امیدش آن است که او را بیامرزد.

سومی در حق کسی است که گناهکار است و دست به ناپاکی ها زده امید دارد که بیامرزد.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: مبتدا- غَفُورٌ: خبر- رَحِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند به جهادکنندگان و مهاجران در راه خدا آمرزنده و مهربان است و پاداش آنها را خواهد داد. در حدیث شریف آمده است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: یک روز در صف جهاد بودن، از دنیا و از همه ی آنچه که در دنیا می باشد بهتر است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ
مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾

از تو در مورد شراب و قمار می پرسند. بگو: در آن گناهی بزرگ هست و سودی هم برای مردم دارد و گناهش از سودش بزرگتر است. از تو می پرسند: چه انفاق کنند؟ بگو: هر چه زائد بر ضروریات زندگی باشد. بدینسان خدا، این آیه ها را برای شما، بیان می کند، شاید در کار دنیا و آخرت بیندیشید. (۲۱۹)

گفته اند این آیه « یسألونک عن الخمر و المیسر » درباره ی عمر بن خطاب، معاذ بن جبل و چند تن از انصار نازل گردید که نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند درباره شراب و قمار بما فتوی بدهید، زیرا که ما می بینیم شراب یا قمار زایل کننده عقل اند و سلب کننده مال. این بود که خدای تعالی این آیه مبارکه را نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ

از تو ای محمد ﷺ در خصوص خوردن خمر (شراب) و قمار می پرسند جمعی از بزرگان و صحابه که هنوز در تحریم آن از طرف خدا پیغام نرسیده بود از جمله عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل گفتند: یا رسول الله. در حق شراب که از بین برنده عقل است و در حق قمار که سبب سلب مال می شود تکلیف چیست؟

قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا

فِيهِمَا: جار و مجرور خبر مقدم- إِثْمٌ: مبتدا مؤخر

بگو در هر دو این (شراب و قمار) گناهی بزرگ است و برای مردمان منفعت هاست ولی گناه آن از منفعت آن که شعله ور کردن حرارت غریزی و یا هضم طعام باشد به مراتب بیشتر است. مردمان چون این را شنیدند. عده ای از شراب خوردن باز ایستادند و عده ای دست از شراب نکشیدند. تا آن روز که (عبدالرحمن بن عوف) جماعتی از یاران رسول ﷺ را به ضیافتی دعوت کرد و در میان ایشان خمر بود. شراب خوردند تا مست شدند. وقت نماز شام رسیده بود یکی از امام جماعت جلو رفت و سوره قل یا ایها الکافرون را شروع کرد ولی بجای لا اعبد ما تعبدون - تا آخر سوره/اعبد گفت. پس رب العالمین این آیت فرستاد که:

«يا ايها الذين امنوا لا تقرّبوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون»^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید به نماز نزدیک مشوید و گرد مسجد مگردید اگر مست باشید، تا آنکه که بهوش بیائید و بدانید که چه می خوانید و چه می گوئید. باز عده ای از مسلمانان گفتند چیزی که ما را

از مسجد باز دارد خوردن آن روا نیست عده ای دست از شراب کشیدند و عده ای دیگر همچنان شراب می خوردند تا آنکه که قومی از انصار در خانه یکی از ایشان مهمان بودند و حمزه بن عبدالمطلب در آن جمع حاضر بود. حمزه بیرون آمد و شراب در وی اثر کرده بود. و دو شتر دید از آن برادرزاده خود علی بن ابی طالب که با آن علف سبز می آوردند. شمشیر بر کشید و قصد شتران کرد و هر دو را پی زد و شکم بشکافت و جگر بیرون آورد و بر آتش افکند علی، در رسید و آن حال دید گریه و زاری بر وی افتاد، به سوی حضرت رسول ﷺ رفت و آن قصه باز گفت: جبرئیل آمد و آیت آورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوا
لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ ... تا آنجائیکه فهل انتم متتهون^۱.

یعنی ای مسلمانان شما که ایمان دارید! حق اینست، که شراب و قمار و بتان و تیرهای فال (قرعه) پلیدیهای از عمل شیطان است از آن دوری کنید شاید رستگار شوید حق این است که شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه افکند و از یاد کردن خدا و از نماز بازتان دارد، آیا بس می کنید؟ بعد از نزول این آیت رسول خدا ﷺ بر منبر رفت و این آیت بر خواند. و می (شراب) را حرام کرد. مسلمانان برخاستند و به خانه های خود رفتند و شرابها می ریختند تا اینکه در کوچه های مدینه شرابها جاری شد. یعنی مفسران گفتند: جایگاه تحریم در جمله فاجتنبوه در آیات فوق یعنی « پس ترک کنید آنرا » آمده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: در زمان ما شراب دیگری غیر از همین شرابی که آنرا (فضیح) می نامیم شراب دیگری وجود نداشت، روزی برای ابوطلحه و فلان و فلان شراب می دادم که شخصی آمده و گفت: آیا خبر برای شما رسیده است؟ گفتند: چه خبر؟ گفت: خبر تحریم شراب، آنها برایم گفتند: خبر تحریم شراب، آنها برایم گفتند: یا انس! این خمرها را بیرون بریز، راوی می گوید: بعد از خبر آوردن آن شخص، نه از کس دیگری سوال کرده و نه هم به شخص دیگری مراجعه نمودند.

وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ

و از تو ای محمد ﷺ در خصوص نفقه می پرسند و می گویند چه چیز نفقه کنند این هم جواب سوال عمر و جموح است که گفت: یا رسول الله چه مقدار صدقه دهیم و به که صدقه دهیم، حکم الهی نازل گردید هر آن مقداری که از مصارف ضروری شما زاید باشد صدقه دهید.

قُلِ الْعَفْوَ

بگو آنچه از ضروریات زندگی زیاده است صدقه دهید و ببخشید.

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

يُبَيِّنُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْآيَاتِ: مفعول به

همچنانکه خداوند احکام انفاق را بیان کرد برای شما آیات و نشانه های مهربانی خویش را نیز بیان می کند تا شاید شما تفکر کنید.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتْكُمُ إِنَّا اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

در کار دنیا و آخرت بیندیشید و از تو درباره یتیمان می پرسند. بگو: اصلاح کارشان نیکوست. و اگر معاشرشان شوید برادران شمايند و خدا مفسد را از مصلح می شناسد، اگر خدا می خواست شما را به مشقت میانداخت که خدا عزیز و فرزانه است. (۲۲۰)

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

در کار این دنیا و آن دنیا مواظب باشید. یعنی دل بر دنیا منهد و آخرت را به هیچ وجه از دست ندهید.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ

و از تو ای محمد ﷺ در خصوص چگونگی زندگی یتیمان می پرسند و این آیت در شأن قومی آمد که قیم مال یتیمان بودند و زمانی که شنیدند که خدای تعالی در قرآن در خوردن مال یتیمان تأکید کرد و گفت: و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن - ان الذین یاکلون اموال الیتیمی ظلماً ... الایه. و آن قومی که سرپرست مال یتیمان بودند ترسیدند و تصمیم گرفتند از قیمت مال یتیمان بگریزند. این آیت آمد.

قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ

إِصْلَاحٌ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

به جهت اصلاح و محافظت مال یتیمان به آنان بگو که ایشان خودداری کنند از جدا پختن طعام یتیمان و اگر بدون مزد مال یتیمان را نگه دارند و محافظت کنند بهتر و نیکو تر است.

وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ

و اگر با این در آمیزید و طعام و مال یتیمان را با طعام و مال خود آمیخته دارید و اگر اجازه دهید با شما در سر یک سفره طعام بخورند ایشان برادران دینی شما خواهند بود.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - الْمُفْسِدَ: مفعول به و خداوند کسیکه مال یتیمان را تباه می کند از کسیکه کار ایشان را اصلاح می کند می داند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتْكُمُ

و اگر خدای تعالی بخواهد هر آینه شما را به سختی می افکند و کار شما را بر شما تنگ می کند به جهت آنکه آمیزش مال و طعام با یتیمان را حرام کردی.

إِنَّا اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظُ اللَّهِ: اسمِ انْ - عَزَبَ: خبرِ انْ - حَكِيمٌ: خبرِ انْ ثانی

بدرستی که خدای تعالی بر آنچه انجام می دهد دانا و حکیم و آگاه است.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ تُؤْمِنَ ۖ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا ۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۚ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۚ وَيُبَيِّنُ ءَايَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۲۱﴾

و با زنان مشرک (غیر اهل کتاب) ازدواج نکنید تا ایمان بیارند. کنیزی که مومن باشد از زن مشرک بهتر است، اگر چه شما را به شگفت آورده باشد و زنان و دختران خود را به مردان مشرک شوهر مدهید تا ایمان بیارند، غلامی که مومن است از مرد مشرک بهتر گرچه شما را به شگفت آورده باشد. آنها زنان و مردان شما را به جهنم می خوانند و خدا باراده خویش به سوی بهشت و مغفرت فرا می خواند و آیه های خویش برای مردم بیان می کند شاید پند گیرید. (۲۲۱)

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ تُؤْمِنَ ۖ

وَلَا تَنْكِحُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - الْمُشْرِكَةُ: مفعول به

و زنان مشرک را به زنی به نکاح خود در میاورید تا زمانی که ایمان بیاورند این در شأن مرثد غنوی آمد. مردی قوی و دلاور بود. رسول خدا ﷺ وی را به مکه فرستاد تا قومی از مسلمانان را از دست کافران بیرون آرد. چون به مکه رسید، زنی مشرکه به نام عناق که در جاهلیت با او سروکاری داشت پیش او آمد. مرثد را به خود دعوت کرد و گفت - مرا زن خود کن. مرثد جواب داد. که از رسول خدا ببرسم، پس آن زن فریاد برآورد، و فریاد خواهی کرد و کمک خواست تا قومی آمدند، و مرثد را بزدند. چون به مدینه رسید این قصه به رسول خدا ﷺ گفت و دستور خواست تا وی را به زنی گیرد. رب العالمین این آیت فرستاد «و لا تنکحوا المشرکة حتی یومن»

زنان مشرکات را به زنی مگیرید، و گرد ایشان مگردید، اکنون بر مسلمانان است که زنان بت پرستان و گبران را تا زمانی که ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نسازند بجز زنان اهل کتاب (یهود و نصاری)

وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ

لَأَمَةٌ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و نکاح کردن امه مسلمان (کنیز) از زن مشرک آزاده بهتر است. اگر چه شما را در شگفت اندازد آن زن از جهت مال و زیبایی و شرافت، این در شأن عبدالله بن رواحه آمد، عبدالله کنیزی سیاه داشت روزی بر او خشم گرفت و سیلی بر وی زده بود و او دادخواهانه به حضور حضرت رسول ﷺ آمد و آن حضرت از عبدالله از روی ملاطفت و محبت کیفیت حال کنیزک را جویا شد. عبدالله گفت نماز می گذارد و روزه می گیرد و خدا و رسول او را دوست می دارد اما نافرمان و ستیزه جوست. حضرت رسول

فرمود. اگر او مومنه باشد با او به نیکویی رفتار کن عبدالله او را آزاد کرد و به زنی گرفت. پس مردمان وی را سرزنش کردند که کنیزکی سیاه بزنی گرفته است.
رب العالمین گفت:

وَلَا مَنَّةٌ مُّؤْمِنَةٍ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا

و زنان مومنی را به مردان مشرک مدهید تا وقتی که ایمان آورند زیرا که جایز نیست به هیچ حال که مرد کافر زن مسلمان به زنی گیرد. و رب العالمین نخواست که زن مسلمان زیر دست و مقهور مرد کافر گردد.

وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ
عبد: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و هر آینه که بنده مومن و مسلمان (غلام مومن) بهتر از مرد آزاد مشرکی است که از جهت مال و زیبایی و شرافت مورد پسند شما باشد.

أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
أُولَٰئِكَ: مبتدا - يَدْعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

آن مشرکین و مشرکات شما را به سوی آتش یعنی به کفر که اقدام به آن، سبب رسیدن به دوزخ و جهنم خواهد شد فرا می خوانند.

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ

و خداوند به اراده خود شما را به سوی بهشت و آمرزش فرا می خواند یعنی عمل هایی که بدان آمرزیده شوید و به بهشت برسید.

وَيَبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

و برای مردمان احکام خود را از حلال و حرام آشکار می کند شاید آنها پند گیرند و خدا را سپاس گویند و به یاد آورند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْرِضُوا لِلنِّسَاءِ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ



فَإِذَا طَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

از تو درباره حیض می پرسند، بگو: آن آزاری است. هنگام حیض از زنان کناره کنید و نزدیکشان مشوید تا پاک شوند و چون پاک شدند از آنجا که خدا فرماتان داده بر آنها در آئید که خدا توبه گران و پاکیزه خویان را دوست دارد. (۲۲۲)

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ

الْمَحِيضُ: قاعدگی، خون ماهانه

ای محمد ﷺ از تو در خصوص حیض زنان می‌پرسند، آن خونی است که بر حسب عادت از رحم زن بالغه جاری می‌شود. برای زنان حائض جماع کردن، خواندن نماز، گرفتن روزه حرام است سپس روزه را قضا می‌کند و نماز را قضا نمی‌کند و نیز برای زن حائض داخل مسجد شدن و دور خانه خدا طواف کردن، خواندن قرآن و مساس کردن آن مگر بغلاف حرام است.

منتهای خونی که خلاف عادت از زن جاری می‌شود و سیاه رنگ (سرخ غلیظ) نباشد آن را استحاضه گویند. و آن بیماری است. در اثنای این خون، جماع کردن، نماز و روزه و غیره همه درست است حمه بنت جحش گفت: یا رسول الله! من زنی مستحاضه‌ام آیا در حالت استحاضه نماز بخوانم یا نه. رسول خدا ﷺ گفت: دم (خون) حیض. خون سیاه (سرخ غلیظ) است اگر خون سیاه باشد نماز مگذار و اگر خون استحاضه باشد وضو کن و نماز بخوان این خون چنان است که از رحم و فصد (رگ زدن) جاری می‌شود. یهود با زن حائض در یکجا غذا خوردن و با ایشان سخن گفتن را حرام می‌دانستند و نصاری بر عکس این در آن حال با زن حائض صحبت می‌کردند و یکجا غذا می‌خوردند و به شوخی می‌افزودند. مردی بر رسول خدا آمد نام وی ثابت بن الدحداح بود گفت یا رسول الله! با زنان حائض نزدیکی کنیم یا نه؟ آیت آمد.

قُلْ هُوَ أَذَى

هُوَ: مبتدا - أَذَى: خبر

بگو ای محمد ﷺ که حیض مکروهی (نجاستی) است که نفس آدمی از آن نفرت دارد.

فَاعْزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ

فَاعْزِلُوا: فعل امر - (و) فاعل - النِّسَاءَ: مفعول به

پس از مجامعت (همبستر شدن) با زنان در حالت حیض کناره‌گیری ننمائید نه آنکه مکالمت و مخالطت با او را ترک کنید. جماعتی از مسلمانان مدینه که قبل از اسلام با یهودیان الفت و دوستی داشتند و در مورد زنان حائض همانند رویه یهود عمل می‌کردند و در وقت عادت ماهانه از آنها دوری می‌جستند، از پیامبر خدا ﷺ در این باره سوال کردند که این آیت نازل گردید. و در خبر است که عایشه با رسول خدا در یک جامه خفته بود، ناگاه عایشه از جای برخاست، رسول خدا گفت چه شده است؟ آیا حیض به تو رسید؟ گفت: آری. رسول گفت: محکم از ار (پارچه) ببند و به جایگاه خود باز آی.

وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ

و گرد ایشان به مجامعت نگردید تا آنکه غسل کنند از حیض خویش تا وقتی که پاک شوند و دم منقطع گردد این قول امام شافعی (رح) است ولی قول امام اعظم (رح) آن است که چون انقطاع دم بعد از اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل و طی کردن حلال است که اکثر آن ده شبانه روز و اقل آن سه شبانه روز است.

فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ

تَطَهَّرْنَ: فعل مضارع - (ن) فاعل

پس وقتی که خوب پاک شوند از آن جایی که خداوند اجازه مجامعت (جماع) داده است یعنی از راه پیش که طفل پیدا شود جایز است اما از ره دیگر یعنی لواطت حرام است.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

لفظ الله: اسم ان - يُحِبُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان

بدرستی خدای تعالی توبه‌کنندگان از کارهای زشت و ناپسند را دوست می‌دارد در کتاب عرفان و مختوم‌قلی به تالیف اینجانب آمده است توبه: در لغت به معنی بازگشت و در اصطلاح بازگشت به خداست، خدای تعالی فرمود توبوا الی الله جمیعاً همگی به سوی خدا باز گردید و توبه کنید. حضرت رسول فرمود: التائب من الذنب کمن لا ذنب له توبه‌کننده از گناه مثل کسی است که گناه ندارد. توبه محبت خداوند در دل عارف و بنده مخلص است و با تلاش بنده حاصل نمی‌شود. جنید بغدادی در تعریف توبه گفت: توبه عوام از گناه باشد و توبه خواص از غفلت. از آنجا که کار عرفا و اولیاء شب زنده داری برای عبادت است و سحرگاهان به خدای خود تضرع و زاری می‌کنند و از خداوند طلب مغفرت می‌کنند و از گناهان خود توبه می‌کنند مختوم‌قلی فراغی در این باره می‌گوید:

به هنگام سحر از خواب برخیز ز بهر خالق خود ناله بگیر
نما توبه به درگاه الهی که ایزد هم نماید عفو تقصیر

و دیگر دوست دارد که پاکیزگان و پاکان را، ایشان که از نجاسات بپرهیزند، و خود را از خباثت حدث پاک کنند.

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلَقَّوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۲۳﴾

زنان شما کشت‌زار شمایند، پس به کشت خویش چنانکه خواستید در آئید و برای خویش از پیش توشه بفرستید و از خدا بترسید و بدانید که بدرگاه او می‌روید. و مومنان را بشارت رسان. (۲۲۳)

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ

نِسَآؤُكُمْ: مبتدا - حَرْثٌ: خبر

زنان شما محل کشتزار شمایند. یهود (جهود) به محل مشروع از طرف جلو (فرج زن) از جانب پس زن جماع را ممنوع کرده بودند - آنها بر این عقیده بودند از جانب پشت به محل مشروع در آمدن طفل نوزاد احوال (کج چشم) متولد می‌شود. مسلمانان این قضیه به جانب حضرت رسول ﷺ بردند از حق تعالی این آیه کریمه آمد که زنان شما محل کشت و رویش اولادند. مقصود اصلی - مخصوص بقای نسل

و بوجود آمدن اولاد است بنابراین بشما اختیار داده شده که از پیش یا از پهلوی یا از پشت - افتاده یا نشسته جماع کنید اما تخم حتماً در محل مشروع باشد (جماع فقط در فرج باشد)

فَاتُوا حُرَّتْكُمْ أَنِّي شَتْمٌ

فَاتُوا: فعل امر - (و) فاعل - حُرَّتْكُمْ: مفعول به

پس بیائید به کشت زار خود که فرزند روید چنانکه خواهی می‌باش.

وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ

و فرا پیش دارید برای نفستان یعنی طلب ولد کنید تا اعمال صالحه کرده باشید یا اینکه از جماع فرزندان صالح باشد تنها لذات نفس نباشد (لواطت نشود).

وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوُهُ

وَأَتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

و از خدا بترسید چونکه در مخالفت امر خدای و جماع نهی شده، در روز قیامت پرسیده خواهید شد و آنچه را که از پیش می‌فرستید ملاقات خواهید کرد.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَبَشِّرِ: فعل امر - (انت) فاعل - الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به

به مومنانی که با رعایت حدود دین و اطلاعات از امر پروردگار سعادت اخروی را بدست آورده اند مژده بده.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۴﴾

خدا را سبب قسم های خویش قرار ندهید تا اینکه نیکوکاری را ترک نمایید و میان مردمان به صلاح مپردازید که خدا شنوا و داناست. (۲۲۴)

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ

وَلَا تَجْعَلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به - عُرْضَةً: مفعول به ثانی - عُرْضَةً: در معرض قرار گرفته، نصب شده - أَنْ تَبَرُّوا: تا اینکه نیک باشید (اینکه نیکی کنید) - ایمان: جمع یمین، سوگند، قسم.

گویند عبدالله بن رواحه سوگند یاد نمود که بخانه دامادش نرود و باوی سخن نگوید و در اصلاح کارش دخالت نکند تا رب العالمین این آیت فرستاد. و مصطفی ﷺ بر وی خواند و آن چنین است.

و نام خدای را برای نشانه و دست آویز سوگندهای خود مگردانید بر اینکه نیکی و تقوا را کنار گذارید و میان مردم اصلاح ننمائید. معنای دومی نیز دارد که در انوار القرآن آمده، و آن این است: به خاطر

اراده‌ی خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگند خوردن بسیار، نوعی سبک انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال، در حالیکه مؤمن باید حق تعالی را چنانکه شایسته است، تعظیم نماید و حتی الامکان از دست‌آویز قرار دادن نام وی دوری گزیند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنانکه صاحبان زهد و تقوی، حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه رحمه الله بر خود الزام کرده بود که اگر بر است هم سوگند خورد، باید دیناری صدقه دهد. در حدیث شریف نیز آمده است: «من خلف علی یمین فرأی غیرها خیراً منها فلیکفر عن یمینه و لیفعل الذی هو خیر»

«هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد».

شیخ سعدی گفت:

به سوگند و عهد، استوارش مدار،
نکبهان پنهان برو برگمار

وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ وَاللّٰهُ: مبتدا- سَمِيعٌ: خبر- عَلِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند به سوگند و به باطن دل سوگند خورنده دانا و شنواست.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَنِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللّٰهُ عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۲۵﴾

خدا شما را به قسم های بیهوده، بازخواست نمی کند ولی به آنچه دلهایتان کرده بازخواست می کند و خدا آمرزگار و بردبار است. (۲۲۵)

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَنِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ

رب العزه گفت: شما را به سوگندی بیهوده بازخواست نمی کنم و گناهی و کفارتی بر آن نیست، سوگند بیهوده و لغو: آنست که بی ساخته و ناخواسته از زبان جاری شود چنانکه در عرف معمول است و دل از آن آگاه نیست.

بلکه به آن بازخواست می کنم که سوگند یاد کنید بر کاری و بدانید که آن دروغ است و در دل قصد دروغ دارید، این چنین سوگند سبب عقوبت و سبب کفارت است که در سوره مائده انشاء الله خواهد آمد.

وَاللّٰهُ عَفُورٌ حَلِيمٌ

لفظ اللّٰهُ: مبتدا- عَفُورٌ: خبر- حَلِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند بندگان را آمرزنده است و به سبب سوگند لغو بازخواست نکند و بر عقوبت سوگند تعجیل ننماید تا بنده فرصت توبه داشته باشد. برای مردی که سوگند بخورد که با زن خود به جماع نزدیک نمی شوم حکم شرع اینست که اگر در اثنای چهار ماه با زن خود نزدیکی کند کفاره قسم را بدهد و زن در نکاح او باقی می ماند، اگر در اثناء چهار ماه به زن خود بدون عذر مقاربت نکند (نزدیک نشود) نزد امام اعظم (رح) طلاق بائن واقع می شود و احتیاج به تجدید نکاح دارد.



لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

آنانکه به سوگند از زنان خویش ایلاء می کنند، دور شوند، چهار ماه منتظر مانند اگر باز گشتند خدا آمرزگار و رحیم است. (۲۲۶)

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ

يُؤْلُونَ: فعل مضارع از مصدر ایلاء به معنی سوگند یاد کردن، سوگند برای جدایی از زن و ترک زناشویی.

تَرَبُّصُ: از ربص از کاری خودداری نمودن، یعنی کسانی که به جهت دور شدن از زنان خود و ترک زناشویی با آنان سوگند خورند. چون در زمان جاهلیت وقتی کسی به زنی میل نداشت و می خواست و او را رها کند و دیگری را بخواهد سوگند می خورد که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدت سرگردان رها می کرد و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیه می شد و نه زن خانه. خدای تعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود که اگر کسی چنین سوگند خورد انتظار چهار ماه را داشته باشد.

فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

فَاءُوا: جمع ماضی از «فیء» به معنی برگشت سایه.

پس اگر سوگند خورندگان باز آیند و به سوی زن رجوع کنند و با زن مباشرت و مجامعت کنند بدرستی که خدای تعالی در اینصورت برای سوگند شکنان آمرزنده و مهربان است.



وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و اگر قصد طلاق کردند خدا شنوا و داناست. (۲۲۷)

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

عَزَمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الطَّلَاق: مفعول به

و اگر قصد طلاق کنند پس خدای تعالی به تصمیم آنها آگاه است و گفتار و کردار ایشان از دید خدا پنهان نمی ماند چه خداوند شنوا و داناست.

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَرْجِعْنَ إِلَىٰ آبَائِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيُعْلِنْنَ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ



زنانی که طلاق داده شده اند باید بمدت سه بار عادت ماهانه انتظار بکشند اگر بخدا و روز دیگر ایمان دارند، روا نیست چیزی را که خدا در رحمهایشان خلق کرده پنهان دارند. شوهرانشان، اگر سر اصلاح دارند، در مدت انتظار، برای برگرداندن به زندگی زناشویی سزاوار ترند. زنان را نیز مانند وظائفشان حقوقی شایسته است و مردان را بر آنها مرتبتی هست و خدا عزیز و فرزانه است. (۲۲۸)

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ

يَتَرَبَّصْنَ: از انجام کاری خودداری می کند - قُرُوءٌ: جمع قرء: طهر، حیض.

زنان مطلقه (طلاق شده) شوهر نکنند تا سه حیض تکمیل شود و این احتیاط بدانجهت است که اگر زن مطلقه حامله باشد معلوم شود فرزند یکی به دیگری منتقل نشود. بنابراین بر زن واجب است که هر چه در رحم دارد بنماید و این مدت انتظار را عدت می نامند و عدت شوهر مرده چهار ماه و ده روز است. البته عدت زن حامله، تا زمان وضع حمل است.

این بیان عدت برای زن آزاده است و برای زنان برده نیمه عدت آزاد زنان است که آن دیدن دو طهر است.

وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

و حلال نباشد برای زنان آنکه پنهان کنند آنچه خدای تعالی در رحم های ایشان از حیض یا از فرزندان آفریده است چونکه پوشاندن ولد در رحم سبب باطل شدن حق رجعت مرد می گردد این بدان سبب است که زن در عدت شود و چون مرد بخواهد که رجعت کند گوید بمن حیض سوم رسید و عدت بسر آمد و قصد زن با این عمل ابطال حق رجعت مرد باشد پنهان کردن حیض یا ولد همانطوریکه گفته شد حلال نیست بلکه حرام است اگر به خدا و به روز قیامت ایمان دارند.

وَيُعَوِّلُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا

بعوله: جمع بعل، شوهران.

و شوهران در زمان تربص (خودداری از انجام کار) به زن خود رجعت نمایند سزاوارتر و بهتر از رجعت به دیگران است.

اگر مقصود ایشان در رجعت اصلاح باشد نه ضرر و زیان، چنانکه قومی در ابتداء اسلام که زن را طلاق رجعی می دادند و هنوز از انقضای عدت مدتی باقی مانده بود رجعت می کردند و زن را به خود می گرفتند و دوباره طلاق رجعی می دادند و مقصود ایشان با آن رجعت ایذاء و تعذیب زن بوده است نه اصلاح آنان.

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ

لَهُنَّ: جار و مجرور خبر مقدم - مِثْلُ: مبتدا مؤخر

و برای زنان نیز حقوقی است همچنانکه مردان بر زنان حقی دارند و بر هر دو واجب است چندانکه خویشان را پاک دارند، و خوش باشند و خوش زندگی کنند و حق مرد از زن آنست که فرمان او بر دو ناموس شوهر نگاه دارد و قدم از دایره ی عفت و صیانت بیرون نهد و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی خوشی داشته باشد و آنچه از علم و دین باشد به وی بیاموزد.

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ

وَاللِّجَالِ: جارو و مجرور خبر مقدم - دَرَجَةُ: مبتدا موخر.

و مردان بر زنان افزونی دارند بدانجهت مهر و نفقه بر ایشان است، و در میراث که مردان دو سهم و زنان یک سهم دارند و نیز طلاق و رجعت که در دست مردان است نه در دست زنان، و هم امامت و فرمانروایی و جهاد که مخصوص مردان است و برای زنان نیست.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و خداوند عزیز و حکیم است. عزیز است که مردان را بر زنان افزونی داد و حکیم است که با حکمت خود بر بندگان حکم می راند.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَنٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

﴿۲۲۹﴾

فِيمَا أَفْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ طلاق (را که شوهر می تواند در آن رجوع کند) دو مرتبه است، آنگاه با شایستگی نگه داشتن یا به نیکی رها کردن، شما را نرسد که از آنچه به زنان از مهر داده اید چیزی بگیرید، مگر آنکه بترسید که حدود خدا را به پا نمی دارند. اگر دانستید که حدود خدا را به پا نمی دارند، در آنچه زن بعوض خویش دهد، گناهی بر آنها نیست. این حدود خداست، از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، ستمگرانند. (۲۲۹)

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ

الطَّلَاقُ: مبتدا - مَرَّتَانٍ: خبر

طلاق شرعی که در آن رجعت باشد دوبار است. حکم طلاق در روزگار جاهلیت و در ابتدای اسلام پیش از نزول این آیت آن بود که هر آنکس که زن خویش را طلاق می داد یکبار یا بیشتر که برای طلاق حدی و شمارشی نبود و مرد در مدت عدت حق رجعت داشت تا اینکه زنی به پیش عایشه صدیقه آمد و از شوهر خویش نالید. که وی بر دوام طلاق می داد و رجعت می کرد به قصد ضرر و زیان عایشه آن قصه به رسول ﷺ بگفت، در آن حال این آیت آمد. وحد و حصر طلاق به سه بار منحصر شد گفتند یا رسول الله الطلاق مرتان، و این الثالثة؟ این دو طلاق است و سومی کجاست گفت:

فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَنٍ

فَإِمْسَاكُ: از مسک به معنی محکم گرفتن، خود داری کردن.

تَسْرِيحُ: از سرح به معنی رهایی، به خود واگذار کردن.

پس از دو طلاق نگه داشتن است بخوشخویی یا رها کردن است به نیکوئی.

مراد از «امساک بمعروف» و «تسریع باحسان» آنست که اگر مرد رجعت نماید بطریق موافقت و حسن معاشرت باشد نه آنکه قصد آزار داشته باشد اگر چنین نمی‌تواند او را به احترام و خوشخویی رها کند.

شیخ سعدی گفت:

نه ما را در میان عهد و وفا بود جفا کردی و بد عهدی نمودی
هنوزت گر سر صلحست باز آی کز آن محبوتر باشی که بودی

به هر حال طلاق که به وی می‌توان رجعت نمود «دو» است. بعد از آن دو امساک است یا رها کردن تا اینکه عدت به سر آید و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بینونت کبری (جدایی، مفارقت) حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود.

وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ
و حلال نیست بر شما ای مردان چیزی از آنچه (مهر ایشان داده اید) باز پس گیرید مگر آنکه مرد و زن بترسند از اینکه نتوانند حدود الهی را رعایت کنند. این حرف به معنی - علم - است می‌گوید مگر که بدانند وقتی که بین زن و شوهر زندگی مسالمت‌آمیز و صفا و صمیمیت از بین رفته باشد.

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ

يُقِيمَا: فعل مضارع - (ا) فاعل - حدود: مفعول به

اگر می‌ترسند که نتوانند حدود الهی را مراعات کنند و زوج (مرد) حاضر نباشد زن را مطلقه نماید. زوجه (زن) می‌تواند مبلغی به شوهر بپردازد و یا اگر مهر خود را وصول نکرده باشد به او ببخشد و شوهر هم در مقابل او را طلاق دهد. در حقیقت خلع واقع می‌شود. یعنی زن خود را به وسیله آن مبلغ از شوهر کشیده است. اما زن نباید بدون هیچ مشکلی از شوهرش تقاضای طلاق کند چنانچه در حدیث شریف آمده است. «هر زنی که بدون هیچ مشکلی از شوهر خود تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر وی حرام است».

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ

جُنَاح: اسم لای نفی جنس - عَلَيْهِمَا: جار و مجرور خبر

چون بین زن و شوهر بیزاری حادث شده باشد که شما می‌ترسید که بین آنها موافقت امکان ندارد. پس هیچ گناهی و بزه‌ای بر شوهر و زن نیست در آنچه زن به شوهر مال دهد و خود را از عقد نکاح برهاند و مرد آن مال را بگیرد. در واقع خلع واقع می‌شود که خلع در صورت ضرورت درست است. گویند زنی به حضور حضرت رسول ﷺ آمد و گفت از شوهر خود بیزارم و دیگر نمی‌خواهم با وی زندگی کنم. و در پاسخ سؤال حضرت پناه افزود که شوهر من در ادای حقوق من کوتاهی نمی‌کند و به اخلاق و دین‌داری او هم اعتراضی ندارم اما طبیعتاً از وی نفرت دارم. حضرت رسول ﷺ مهر را از شوهرش گرفت و به شوهرش بازپس داد و در عوض طلاق او را از شوهرش گرفت.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا

تِلْكَ: مبتدا - حُدُودُ: خبر

این احکام که ذکر شد از طلاق رجعت و خلع حدود الله است که برای مصالح بندگان مقرر کرده است پس از آن تجاوز نکنید.

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

فَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر

و هر که از آن درگذرد و از حدود اندازه ها و احکام شرعی تجاوز کند پس آن گروه ستمکاران اند.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا مَحِلَّ لَكُمْ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ

ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۲۳۰﴾

اگر باز زن را طلاق داد (یعنی طلاق سوم)، دیگر بر او حلال نیست بر او رجوع کند تا با شوهری غیر او نکاح کند، (اگر شوهر دوم) طلاقش داد و دانند که حدود خدا را پیامیدارند، گناهی بر آنها نیست که یکدیگر باز گردند. این حدود خداست که، برای گروهی که دانایند، بیان می کند. (۲۳۰)

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا مَحِلَّ لَكُمْ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ

حَتَّى تَنْكِحَ: فعل مضارع منصوب - (هی) فاعل - زَوْجًا: مفعول به

اگر شوهر زن را طلاق سوم بدهد دیگر طلاق به طریق رجعی و یا بائن نبوده و زن برای آن مرد حلال نیست تا وقتی که به نکاح شوهر دیگر در آید و از ازدواج شوهر دومی (جدید) برخوردار و با او مباشرت کند این است معنی آن خبر که مصطفی ﷺ به عایشه دختر عبدالرحمن بن عوف القرظی که سه طلاقه بود و هنوز با شوهر دومی مجامعت نکرده بود و خواست به پیش شوهر نخستین برود گفت نه، بلکه باید از شوهر دومی لذت ببرد و با او مباشرت کند.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ

و اگر شوهر دومی زن را به میل و رغبت خود نه به اکراه و اجبار بعد از مباشرت طلاق دهد بعد از آنکه آن زن از شوهر دومی عدت را سپری کرد با یکدیگر نکاح کنند هیچ گناهی بر شوهر نخستین و به این زن نیست. اگر حدود و احکام شرعی به پای دارند و حق یکدیگر را بشناسند. اما حقوق زنان بر مردان آنست که مرد با ایشان به خوش خویی زندگی کنند و ایشان را نرنجانند و به او نفقه دهد و بر ناسپاسی ایشان صبر کند که ایشان را ضعیف آفریده اند. مصطفی ﷺ گفت: مردی یک دینار در غزوه خرج کند، و با یک دینار بنده ای را آزاد کند، و یک دینار به درویشی بدهد، و یک دینار بر عیال خود نفقه کند. آنچه که بر عیال خود نفقه کرده است فاضل تر و نیکوتر و در ثواب تمام تر است.

وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

وَتِلْكَ: مبتدا - حُدُودُ: خبر

و اینکه از حدود الله و اندازه های احکام شرع خدای تعالی گفته شد برای گروهی است که از پیش بدانند و آنچه حق است بدان بگردند.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۱﴾

و چون زنان را طلاق دادید، عده آنان به پایان رسید به شایستگی نگاهشان دارید یا به شایستگی رها کنید، برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید هر که چنین کند به خویش ستم کرده است. آیه های خدا را مسخره مگیرید، نعمت خدا را بر خویشتن با این کتاب و حکمت که بر شما نازل کرده و به وسیله آن پندتان می دهد، به یاد آرید. از خدا بترسید و بدانید که خدا به هر چیز داناست. (۲۳۱)

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ
فَلْيُنَّ: فعل ماضی - (ن) فاعل - اجل: نهایت مدت، مفعول به

زمانی که زنان را طلاق دادید و نزدیک آن باشد که عدت ایشان سپری شود پس مراجعت کنید بایشان و نگاهدارید ایشان را به طریق اصلاح نه از طریق ضرر و زیان و ایذا و تعذیب. یا رها کنید ایشان را تا عدت ایشان سپری گردد و به خوبی و احسان ترک کنید تا مالک نفس خود شوند.

وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا

تُمْسِكُوهُنَّ: فعل مضارع - (و) فاعل - هن: مفعول به - ضِرَارًا: مفعول لا جله.

این خطاب به آن کسی است که دوست ندارد به عدل و صلاح زن خود را نگه دارد بلکه به قصد ایذا و اذیت مدت عدت را طولانی می کرد تا به درازای مدت عدت او را ستم کند و آزار رسانند گویند ثابت بن یسار رضی الله عنه چنین می کرد: زن خود را طلاق داده و سه روز مانده بود تا عدت سپری گردد و به او رجعت کرد و باز طلاق داد. همچنین در طول نه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت نمود. حق سبحانه تعالی آیت فرستاد. چون در آیت سابق «الطلاق مرتن شوهر تا دو طلاق اختیار داشت که زن را به خوشنودی نگه می دارد و یا بکلی ترک می کند حکم آیت فوق چنین است که این اختیار فقط تا عدت است بعد از عدت اختیار شوهر از وی سلب می شود.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ.

وَمَنْ: مبتدا - يَفْعَلْ: فعل مضارع - (هو) فاعل - ذَلِكَ: مفعول به

و هر که چنین کند و ضرری به مسلمانی برساند پس بر نفس خود ستم کرده است و باعث غضب الهی شده است.

وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا

وَلَا تَتَّخِذُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - آيَاتِ: مفعول به - هُزُوا: مفعول به ثانى
دين خدا و شريعت مصطفى را به فسوس مگريد، مسخره مكنيد.
ابو شكور بلخي گويد:

ديو بگرفته مر تو را بفسوس تو خورى بر زيان مال افسوس

اين آيت در شان جماعتى است كه امر نكاح و طلاق، ايلاء، خلع، رجعت، حلاله و غيره به بازى مى گرفتند و مى گفتند كه ما بازى مى كرديم. به زبان مى گفتند پس از آن باز مى آمدند، و به بازى مى گرفتند. رب العزه گفت: چنين مكنيد كه سخن شرع بازى نيست، و كار دين هم مجازى و غير حقيقى نيست كه در آن بازى صورت گيرد. چنانكه حضرت رسول ﷺ فرمود: سه چيز است كه جدى گرفتن آنها جدى و شوخى كردن در آنها هم جدى است، نكاح، طلاق و رجعت.

وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ يَعِظُكُمْ بِهِ
وَأَذْكُرُوا: فعل امر - (و) فاعل - نِعْمَتَ: مفعول به

و به ياد آوريد و نعمتهاى خدا را كه فائز مى گرداند (فيض مى رساند) شما را خصوصاً در باب نكاح و ديگر بيايد آوريد آن چيزى را كه بر شما فرستاده شده است از كتاب (قرآن) و حكمت (احكام و حدود آن) خداوند شما را با قرآن پند مى دهد و شما را از ضررها و زيانها منع مى كند به خاطر بياوريد و از خشم خدا بپرهيزيد و بدانيد كه بى گمان خداوند به همه چيز آگاه است.

وَأَنْفُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - عَلِيمٌ: خبر ان

و از خداى در مخالفت با احكام و شريعت مصطفى ﷺ بترسيد.

و بدانيد كه براستى خداى تعالى به همه چيز از اعمال و كردار شما آگاه است.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَنْ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْصُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحَنَّ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

و چون زنان را طلاق داديد و بمدت خویش رسيدند، منعشان مكنيد كه با شوهرهاى خود، اگر به شايستگى بهمدىگر رضایت داده اند، زناشوى كنند. هر كه از شما به خدا ايمان دارد. از اين اندرز ميگيرد. اين براى شما خوب تر است و پاكي تر خداى مى داند و شما نمى دانيد. (۲۳۲)

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَنْ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْصُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحَنَّ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

قَبْلَغَنَّ: فعل ماضی - (ن) فاعل - اجل: نهایت مدت، مفعول به - لاتعضلوا: جمع مخاطب مضارع مجزوم از «یعضل» به معنی بازداشت. سخت گیری - (و) فاعل - هُنَّ: مفعول به

این طلاق مربوط به طلاق رجعی که در طول عدت رجوع نکرده باشد. زنان را طلاق داده اید و مدت عدت خود را به پایان رسانیدند برای ازدواج مجدد ایشان پس منع مکنید و باز مدارید ایشان را از آنکه به نکاح شوهران قبلی خود در آیند اگر در میانشان به طرز پسندیده ای رضایت برقرار گردد و بخواهند زندگی مسالمت آمیز براه اندازند این بازداشت. برای عموم خلق مخاطب است. گفته اند که: معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را به عبدالله بن عاصم داده بود و عبدالله وی را طلاق داده و عدت سپری شده بود. پشیمان گشت و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را به تو دادم و تو طلاق دادی و دوباره باز آمدی که رجوع کنی بخدای که او هرگز زن تو نخواهد بود. حق سبحانه و تعالی آیت فوق را فرستاد که مانع زنان نشوید زمانیکه مرد به زن خود علاقه مند باشد. زمانیکه به شایستگی در بینشان از روی شرع رضایت برقرار شد مانع برگشت مرد به زن نباشید.

ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

ذَلِكَ: مبتدا - خبر محذوف، يُوعِظُ: فعل مضارع مجهول، مَنْ: نایب فاعل

این نهی (بازداشت) که کردیم و راه که نمودیم پندی است که بگروید بخدای و روز رستاخیز که واپسین همه روزهاست یعنی کسانی که به این عمل نمی کنند گویا به خدا و روز قیامت ایمان ندارند.

ذَلِكَ أَرْزَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ

ذَلِكَ: مبتدا، أَرْزَى: بالنده تر و سودمندتر، خبر - وَأَطْهَرُ: پاکیزه تر و تمیزتر، معطوف

این پند گرفتن شما با ترک منع زن از شوهر مراجعت کرده به جهت پشیمانی سزاوارتر و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

و خدا می داند که زن، مرد پشیمان شده را می خواهد و شوهر هم وی را خواهان است و شما که اولیائید و مانع ازدواج دوباره با مرد پشیمان شده می شوید نمی دانید. وصال برای مهجوران در ایام جدایی روح دل باشد،

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که گمان نبردم ای جان جهان کامید مرا فذلک این خواهد بود

حسن بن علی رضی الله عنه زنی داشت او را طلاق داد، پس چهل هزار درهم مهر آن بود به وی فرستاد تا دلش خوش شود، زن آن مال را پیش نهاد و گریستن آغاز کرد.

متاع قليل من حبيب مفارق

مرا خواسته جهان چه بکار است که کنارم تهی از یارست! و دوست از من بیزار است.

گویند- این سخن به حسن بن علی گفتند. در وی اثر کرد و به او مراجعت نمود.

وَالْوَلَدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِيمَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَزِعِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٣﴾

مادران فرزندان خویش را، دو سال تمام شیر دهند، برای کسی که بخواهد شیر دادن را کامل کند. صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دارست هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نبیند و نه صاحب فرزند بسبب فرزندش، وارث نیز مانند این را بر عهده دارد. اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم، گرفتن از شیر خواهند، گناهی بر آنها نیست. و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر مزدی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی بدهید، گناهی بر شما نیست. از خدا بترسید و بدانید که خدا بینای اعمال شماست. (۲۳۳)

وَالْوَلَدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِيمَ الرِّضَاعَةَ

وَالْوَلَدَاتُ: مبتدا، يُرْضِعْنَ: جمع مونث از «رضع» باید شیر بدهند، فعل و فاعل، خبر- حَوْلَيْنِ: مدت دو سال، مفعول فیه

و مادران یعنی زنان مطلقه که بین ایشان و شوهران او جدایی افتاده باشد و طفل شیرخواره در میان باشد خواه قبل از طلاق متولد شده باشد خواه بعد از آن. یا عدتشان سپری شده باشد یا نشده باشد بر مادران است که فرزندان خود را دو سال تمام باید شیر دهند که ایشان به آن سزاوارترند. برای آنکسی (مادری) که بخواهد شیر دادن فرزند خود را تمام کند یعنی مادر راضی باشد مدت شیر را تکمیل کند و به فرزند خود شیر دهد.

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

وَعَلَى الْمَوْلُودِ: جار و مجرور خبر مقدم- رِزْقُهُنَّ: مبتدا مؤخر

و بر آن کسی که فرزند برای او زاده‌اند یعنی بر پدر آن فرزند است که در صورت راضی نبودن مادر اجرت آن شیر را به مادر بدهد که انتهای مدت آن دو سال تمام است. پس دایگی بر مادر است و نفقه بر پدر یعنی نفقه زن که این فرزند را زاده است همانست که مصطفی ﷺ گفت: آن روزی و جامه به عدل و انصاف باشد و در خور و در توان مرد باشد.

لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا

لَا تُكَلَّفُ: فعل مضارع- نَفْسٌ: فاعل

به هیچکس بیش از مقدار توانایی تکلیف کرده نمی‌شود. نه پدران به بیش از توانایی (در دادن نفقه و لباس) مکلف‌اند و نه مادران به کمتر از متعارف مکلف‌اند.

لَا تُضَاكَّرُ وَلَدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ

لَا تُضَاكَّرُ: فعل مضارع مجهول - وَلَدَةٌ: نایب فاعل مرفوع - مَوْلُودٌ لَهُ: پدر

هیچ مادر فرزند شیرخواره خود را بجهت جدایی به پدر ندهد که به بچه آزار رسانیده شود یعنی او را به رضاع اجبار نکند و هیچ پدر نیز فرزند شیرخواره خود را آزار نرساند به آنکه در وقت خصومت و جدایی از مادر باز پس گیرد و به دایه (رضاع) دهد.

وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ

وَعَلَى الْوَارِثِ: جارو مجرور خبر مقدم - مِثْلُ: مبتدا موخر

و بر وارث (قیم) است که در کار طفل بر پدر و مادر نظارت کنند. قیم می‌تواند ورثه اهل بیت یا سلطان یا قاضی باشد او مثل مولود له (پدر) می‌باشد در ادای نفقه و جامه و عدم آسیب پذیری طفل و نیز اگر پدر طفل بمیرد این قیم با مادر طفل دشمنی نکند و شفقت مادر از وی دریغ ندارد.

فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

أَرَادَا: فعل ماضی - (ا) فاعل - فِصَالًا: مفعول به

پس اگر پدر و مادر از شیر بازگرفتن یا جدا کردن فرزند از شیر مادر قبل از اتمام دو سال از روی خوشنودی و با رضایت و با مشورت یکدیگر در باب رضاع دایه بخواهد هیچ و بالی و گناهی از این جهت بر آنها نیست.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا ءَاتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ

سَلَّمْتُمْ: فعل ماضی - (تم) فاعل - مَا: مفعول به

و اگر مادر از روی عذری یا بدون عذری طفل را شیر ندهد و به جهت آسایش وی دایه گیرند آنکه برای شیر دادن آن طفل دایه گیرید هیچ بزه‌ی و گناهی در گرفتن دایه بر شما نیست. اما حق الزحمه مادر که موافق عرف مقرر شده تضييع نشود. آن زمانی که کودک را به دایگان سپردید و تسلیم کردید آنچه را که در حق آن دایه مقرر کرده‌اید به نیکویی و خوشخویی و بدون مضایقه به او بدهید.

وَأَلْفُوا اللَّهَ وَأَعْمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

و در باز گرفتن مزد دایگان از خشم خدا بترسید و بدانید که خداوند به آنچه که انجام می‌دهید از رضاع و کم و زیادی تعهدات شما بینا و آگاه است.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

کسانی از شما، که بمیرند و همسرانی بجا گذارد، زنان چهار ماه و ده روز بانتظار بمانند (یعنی عده نگاه دارند) و چون به آخر بمدت خویش رسیدند، آنچه بشایستگی درباره خویش کنند، گناهی بر شما نیست. که خدا از آنچه می کنید آگاه است. (۲۳۴)

وَالَّذِينَ يَتُوفُونَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ

وَيَذَرُونَ : جمع یذر ماضی آن وذر - به معنی وا می گذارند (ترک می کنند)، فعل مضارع - (و) فاعل - أَزْوَاجًا: مفعول به

سابق عدت طلاق بقدر مدت سه حیض مقرر شده بود اکنون امر شد که در عدت مرگ شوهر. زن چهار ماه و ده روز به نفس خود انتظار کشند مگر آنکه حامله باشند در اینصورت عدت ایشان با وضع حمل سپری می شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز (نصف عدت زن آزاده)، رسول الله ﷺ گفت: در زمان عدت چهار ماه و ده روز زنان بیرون نیابند. مگر در مواقع ضروری، و خود را آرایش نکنند و. لباس رنگین و جذاب نپوشند و بوی خوش بکار ندارند و سرمه در چشم نکنند. با این آیهی کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده شوهر مرده دلیل آمده است، احداد یعنی ترک زینت و آرایش و پرهیز از پوشیدن لباس های نو و زیور آلات و پرهیز از غیره می باشد. اما باید دانست که حضرت رسول ﷺ در حدیث شریف آورده که: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که بر هیچ مرده ای بیش از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش که شرح آن گذشت.

أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ

جُنَاحَ: اسم لای نفی جنس - فِيمَا: جار و مجرور خبر

پس زمانی که زنان شوهر مرده، به پایان عدت خویش برسند ای امت مسلمان ای ورثه و اولیای زنان! در آنچه زنان در نفسهای خود به نکاح مشروع مرد در آیند هیچ و بال و گناهی بر آنها نیست. و آرایش کردن، روی آوردن به خواستگاری و یا ازدواج مجدد همانطوریکه گفتیم در وجه پسندیده باشد و مخالف شرع نباشد هیچ گناهی بر آنان نیست.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

وَاللَّهُ: مبتدا - خَبِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که انجام می دهید آگاه و داناست.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تَأْوَعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۳۵﴾

آن چه درباره‌ی خواستگاری زنان به اشاره گوئید یا در دل خویش پنهان کنید، گناهی بر شما نیست خدا داند که شما یادشان خواهید کرد ولی با آنها وعده پنهانی نکنید مگر آنکه سخنی شایسته گوئید ولی قصد بستن عقد زناشویی نکنید تا مدت مقرر بسر رسد. بدانید که خدا آنچه به دل‌های شماست می‌داند، از او بترسید و بدانید که او آمرزگار و بردبار است. (۲۳۵)

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ
عَرَّضْتُمْ: از تعرض: به کنایه سخن گفتن - خِطْبَة: زن خواستن، خواستگاری

ای کسانی که به نکاح زن شوهر مرده راغب هستید از برای خواستگاری زنان در حال عدت به تعرض (به کنایه) خبر دهید و سخن گوئید گناهی بر شما نیست پس برای زنانی که از نکاح شوهر جدا شده‌اند و یا شوهرشان مرده‌اند در داخل، عدت جائز نیست که با مردی عقد نکاح بندد مگر اینکه مرد بصورت پیشنهاد و با اشاره و کنایه می‌تواند آنچه در دل دارد اظهار نماید. مثلاً می‌گوید من زنی مثل تو می‌خواهم و یا هر موقع عدت شما تمام شد به من خبر دهید، من به زنی مثل تو نیاز دارم و غیره یا آنکه در دل خود چنین تصمیمی بگیرید بدون اینکه آن را اظهار کنید گناهی بر شما نیست.

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا
تُوَاعِدُوهُنَّ: فعل مضارع جمع - واو فاعل - هُنَّ: مفعول به - سِرًّا: مفعول به ثانی

و خداوند به علم قدیم خود آنچه را که در درون پنهان می‌دارید می‌داند زود باشد که آن زن را بعد از ازدواج به نیکویی یعنی به موافقت شرع یاد کنید.

اما پنهانی به ایشان وعده زناشویی مدهید مراد آنست که به مباشرت و به زیادی مجامعت وعده مدهید مگر آنکه سخن به رمز و به اشارت و به نیکویی بگویید و به صورت تصریح و آشکار مگوئید. اگر شخص با زن در حال عده عقد زناشویی بست، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند چون آن نکاح که در حال گذراندن عده باشد به اتفاق فقها باطل است.

وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ

وَلَا تَعْزِمُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - عُقْدَة: مفعول به

و به عقد نکاح ایشان قصد نکنید. می‌گوید: زنان تا در عدت باشند، ایشان را به زنی نخواهید چون عدت سپری شود ایشان را بزنی بخواهید و بیوه مگذارید. تا اینکه آنچه خدای تعالی در کتاب نوشته و فرض کرده است از عدت تمام شود و به غایت خود برسد و مدت او منقضی گردد.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ

لفظ اللَّه: اسم ان - يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان - مَا: مفعول به

و بدانید که خدای تعالی آنچه در دل‌های شما قصد انجام کاری را دارید که شایسته و جایز نیست می‌داند پس از عقاب و عذاب او بترسید و بپرهیزید.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ

و بدانید که خدای تعالی برای آنکسی که از عقوبت او بترسد آمرزنده و بردبار است و به عذاب عجله نکند.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَقْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿۲۳۶﴾

هیچ گناهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید، مادام که بآنها دست نزده یا مهری برایشان مقرر نداشته‌اید. ولی آنها را به چیزی بهره‌مند سازید. بهره‌ای شایسته، که در خور نیکوکاران است، توانگر بقدر خویش و تنگدست بقدر خویش، بهره‌مندشان کنید. (۲۳۶)

در سبب نزول این آیه آورده‌اند که درباره‌ی مردی از انصار نازل شده که با زنی ازدواج کرد بدون اینکه برای آن مهری مقرر کند، سپس قبل از نزدیکی به وی او را طلاق داد این بود که آیه مبارکه فوق نازل گردید، پس رسول خدا به آن مرد انصاری فرمودند: او را به متعه بهره‌مند گردان حتی با اهداء کلاه خود.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَقْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً تَقْرِضُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - فَرِيضَةً: مفعول مطلق

اگر زنی قبل از مجامعت و خلوت صحیح به عللی طلاق داده شد و مهر مسمی تعیین شده باشد نصف آن مهر بر مرد واجب است و اگر مهر تعیین نشده باشد مهر بر مرد لازم نیست بلکه متعه تعلق می‌گیرد. و متعه یعنی چادر و پیرهن و ازار موافق حال خود بخوشی بدهد. مادامی که ایشان را مس (ماس) نکرده باشد یعنی مجامعت واقع نشده باشد زنان را که برایشان فرض نکرده باشید و مهر تعیین نکرده باشید بهر وقت که خواهید ایشان را طلاق دهید بر شما باکی نیست امام اعظم (رح) خلوت صحیح را موجب مهر بر ایشان می‌داند بشرطی که عدم مانع فراهم باشد.

وَمَتَّعُوهُنَّ

مَتَّعُوهُنَّ: فعل امر - (و) فاعل - هن: مفعول به

و برخوردار سازید (بهره‌مند) ایشان را یعنی چیزی به ایشان بدهید.

عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ

عَلَى الْمَوْسِعِ: جار و مجرور خبر مقدم - قَدَرُهُ: مبتدا مؤخر

مردی از نصاری زنی خواست و در عقد نکاح از مهر نامی برد و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد.

وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ و چیزی به ایشان به قدر توان خویش بدهید؛ شخص ثروتمند به قدر توانایی خویش و تنگدست در خور حال خویش.

حضرت رسول ﷺ فرمود که: متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده (مرد) باشد. بر مرد توانگر به اندازه‌ی توانایی وی و بر مرد درویش و تنگدست آنچه در دسترس دارد متعه دهد. و متعه همانطوریکه گفتیم: چادر، پیراهن و غیره است.

مَتَعًا بِالْمَعْرُوفِ

مَتَعًا: مفعول مطلق

خداوند بر نیکوکاران واجب گردانید متعه‌ای را چه واجب گردانیدنی، متعه‌ای که شرعاً و عرفاً متاع باشد.

حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ

حَقًّا: مفعول مطلق

خداوند حقیقتاً متعه را بر نیکوکاران واجب گردانید.

وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُوَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ الزَّكَاجِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٣٧﴾

و اگر پیش از آنکه بزنان دست بزنید. طلاقشان دادید و مهری برای آنها مقرر داشته‌اید لازم است نصف آنچه مقرر داشته‌اید باید داد، مگر آنکه آنان از حقوق خود گذشت کنند یا آنکه گره زناشویی بدست اوست (یعنی زن صغیره و دیوانه باشد و ولی داشته باشد و او گذشت کند). و گذشت کردن شما به پرهیزکاری نزدیکتر است، بزرگواری را میان خودتان فراموش نکنید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۲۳۷)

وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُوَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ الزَّكَاجِ

بِيَدِهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - عَقْدَةُ: مبتدا موخر.

قبل از نزول این آیت کسی که زن را پیش از مساس طلاق می‌داد به زنی که مهری مقرر شده و تعیین شده بود متعه واجب بود.

و بتحقیق مقرر کرده باشید برایشان مهر مقرر و تعیین شده پس بر شماست نصف آنچه فرض کرده‌اید از مهر ادا نمایند این آن زمانی است که مرد طلاق دهد زن را پیش از دخول، بر مرد نصف مهر مسمی واجب است، و بر زن عدت لازم نیست مگر آنکه ببخشند آن زنان که شایستگی عفو را از جهت عقل و رشد و بلوغ داشته باشند یا آنکه عفو کند آن کسی که عقد نکاح در دست او باشد یعنی ولی (پدر، جد) می‌تواند عفو کند امام اعظم (رح) فرموده است مراد از این کس شوهر است که تفضل کند و تمام مهر را بدهد.

وَأَنْ تَعْلَمُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ

و اینکه شما که شوهران اید گذشت کنید و تمام مهر بدهید دادن همه مهر به پرهیزکاری از بیداد نزدیکتر است. این خطاب متوجه مردان و زنان است که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یکدیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس آن کس به تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد.

وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ

فضل را میان یکدیگر فراموش نکنید یعنی مرد با خود ببندیشد که این زن به عقد من محبوس بوده و از وصال محروم و مأیوس شده دل او را به مهر مسمی شاد گردانم و زن نیز ببندیشد که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نشده بهتر آنکه از او هیچ چیز نگیرم.

بهر حال طلاق از جهت مهر و مجامعت چهار صورت دارد.

۱- اینکه نه مهر و نه وطی و نه خلوت مقرر شده و صورت گرفته باشد. در این صورت دادن متعه بطریقی که گفته شد لازم می‌شود.

۲- اینکه مهر معین شده باشد اما امکان وطی و خلوت صحیحه فراهم نشده. پس بر شوهر است نصف آنچه از مهر مقرر شده است.

۳- اینکه مهر مقرر شده و مجامعت و یا خلوت صحیحه هم بعمل آمده باشد در این صورت تمام مهر مقرر شده باید ادا گردد.

۴- اینکه مهر معین نشده باشد و بعد از مساس طلاق داده شود در این صورت مهر مثل لازم می‌شود یعنی مهری که در اقوام و خویشان و همسایگان او رواج دارد در مرگ شوهر نیز چهار صورت دیده می‌شود.

اگر شوهر مرده باشد و مهر معین نشده باشد و شوهر خواه مساس کرده باشد یا نکرده باشد در هر دو حالت مهر مثل لازم می‌گردد. و اگر برای شوهر مرده مهر معین شده باشد چه مساس کرده باشد چه نکرده باشد در هر دو صورت مهر مقرر کامل حق زن است.

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - بصیر: خبر

براستی خداوند به آنچه که انجام می‌دهید آگاه و بیناست.



حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ
همه نمازها و نماز میانه را مواظبت کنید و برای خدا، مطیعانه، پای خیزید. (۲۳۸)

حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ

وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ: نماز میانه.

در این آیه کریمه اطناب در معنای ذکر خاص پس از عام آمده است، می‌گوید:

محافظت نمائید و بر پا دارید نماز های فرضیه را (پنج وقت نماز)، حقوق و حدود آن را بشناسید، و نمازها را به وقت خود بجای آورید.

مصطفی ﷺ گفت: کسی که نماز را به تاخیر اندازد و حقوق آن بجای نیاورد او منافق است. و درباره نماز وسطی (میانه) قولهای مختلفی است. بعضی گفتند نماز بامداد است (فجر) و برخی نماز ظهر را گویند و عده ای هم نماز عصر را گویند و بعضی نماز شام و عده ای هم نماز وسطی را نماز عشاء می خوانند. اما به قول اکثر علمای صحابه رضی الله عنهم و جمهور تابعین نماز عصر است. چونکه قبل از نماز عصر دو نماز و بعد از آن هم دو نماز وجود دارد و نماز میانه می تواند نماز عصر باشد و نماز عصر از اهمیت خاصی برخوردار است چنانچه در حدیث شریف در باب فضیلت نماز عصر چنین آمده است: از جریر رضی الله عنه روایت است که گفت: شبی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ایشان به طرف ماهتاب نگاهی کرده و فرمودند: «شما پروردگارتان را مثل اینکه همین ماهتاب را می بینید، خواهید دید، و در دیدن خداوند متعال به مشکل ازدحام دچار نخواهید شد، و اگر امکان بود که برای ادای نماز فجر و نماز عصر، تحت فشار گرفتاری قرار نگیرید، این دو نماز را اداء نمائید». پس آیه ی کریمه ۳۹ سوره لقمان را تلاوت نمودند: (و بحمد پروردگار خود پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، تسبیح بگوی).

وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ

وَقُومُوا: فعل امر واو فاعل یعنی بریدن از امور دنیوی و روی آوردن به امور اخروی.

قَانِتِينَ: خاشعین، حال منصوب.

و دیگر امر می کند از برای خدای تعالی به پا ایستید در حالیکه فرمانبرداران و خاشعین باشید و گفته اند که قنوت سکوت است چون قبل از نازل شدن این آیت هر یک در نماز در عهد رسول صلی الله علیه و آله سخن گفتند و نیز گفته اند یعنی قنوت در نماز قیام است. از مصطفی صلی الله علیه و آله پرسیدند کدام نماز فاضل تر است؟ گفت: آن نماز که قیام در آن طولانی تر و تمام تر باشد.

گفته اند: اول کسی که نماز فجر خواند حضرت آدم علیه السلام بود. چون نوحه کردن از درد هجران و زاریدن در نیمه شب سنتی است که حضرت آدم آنرا بنا نهاد، اندر آن شب که نوحه می کرد یا زاری می کرد گاه از خواری می نالید و فریاد می کرد و گاهی به زاری دوست را یاد می کرد. سر انجام چون نسیم سحر عاشق وار سر بر زد و ظلمات شب را زدود جبرئیل علیه السلام به بشارت آمد و گفت ای آدم صبح آمد و صلح آمد، نور آمد و سرور آمد، روشنائی آمد و آشنایی آمد. بر خیز ای آدم علیه السلام و اندرین حال دو رکعت نماز بخوان یکی به شکر گذشتن شب و ظلمت، یکی به شکر دمیدن صبح دولت و وصلت.

و گفته اند اول کسی که نماز ظهر خواند ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود آنگه که او را در خواب ذبح فرزند فرمودند، ابراهیم خود را فرمانبردار کرده، جان فرزند عزیز خود بحکم فرمان نثار کرده و اسماعیل را فدا کرده آن زمان آفتاب از زوال در گذشته بود. مراد خلیل حاصل شد خلیل به شکرانه چهار چیز یعنی به شکر توفیق، به شکر تصدیق، به شکر ندا، به شکر خدا چهار رکعت نماز ظهر بکرد.

میگویند نماز چهار رکعتی عصر را ابتدا یونس علیه السلام بکرد آن زمانی که یونس در شکم ماهی در آن تاریکی و سیاهی بود به فضل الهی به یونس فرجی حاصل شد. از آن زندان (از شکم ماهی) به صحرای جهان در آمد. آن ساعت وقت نماز عصر آمد، یونس خود را دید که از چهار تاریکی نجات یافته. تاریکی زلت، تاریکی شب، تاریکی آب، تاریکی شکم ماهی، به شکرانه آن چهار رکعت نماز بکرد. و اول کسی که نماز شام بکرد عیسی علیه السلام مطهر بود.

شخص پاک سرشت پاک فطرت که بی پدر در وجود آمده، در گهواره سخن گفت. گفتند: فرزند بی پدر متصور نیست، برای حدوث ولد وجود نسب جایز است جبرئیل علیه السلام آمد که یا عیسی! قوم چنین گفتند: زمین از گفت ایشان می لرزید آن زمان وقت نماز شام بود عیسی برخاست و بخدمت شتافت، و از خداوند عفو و رحمت خواست، سه رکعت نماز کرد. بیک رکعت دعوی ربوبیت از خود دفع کرد که تویی خداوند بزرگوار، منم بنده باجرم بسیار، دیگر رکعت نفی الوهیت از مادر بود، که تویی جبار و مادرم ترا فرمانبردار، سوم رکعت اقرار بود به وحدانیت کردگار یگانه یکنای نامدار.

و اول کسی که چهار رکعت نماز خفتن (عشاء) بکرد موسی علیه السلام بود شبی که دامن ظلمت در آفاق کشیده و بادی عاصف بر خاسته و باران و رعد و برق در هم پیوسته همه عالم از بهر وی بخروش آمده، دریا بجوش آمده، در آن شب همه آتوها در سنگ بمانده، موسی در آن حال فرومانده، گه می خیزد و گه می نشیند گه می خزد و گه می آرمد آری بی رنج کسی گنج ندید آخر به جانب طور نظری کرد و شعاع آن را بدید و ندای خدای غفور بشنید، در این حال موسی چهار غم داشت: غم عیال و فرزند و برادر و دشمن. یعنی غم عیال و فرزند و برادر و پیروزی دشمن او را اندوهناک کرده بود. فرمان آمد که یا موسی غم مخور و اندوه مگیر، که رهاننده از غمها و بازدارنده اندوهان منم، موسی اندر آن ساعت برخاست و بخاطر آن چهار چیز (غم) چهار رکعت نماز کرد.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمْنُكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۹﴾

و اگر بیم داشتید [در راه] پیادگان یا سوارگان [نماز کنید] و چون ایمن شدید پس خدا را یاد کنید چنانکه بشما چیزهایی را که نمی دانسته اید، تعلیم داده است. (۲۳۹)

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا

فَرِجَالًا: جمع رجل، پیادگان.

رُكْبَانًا: جمع راكب، سواران.

پس اگر بترسید از دشمن یا از حیوانات درنده یا از زخم مار یا سیل و ... هر چند بتوانید نماز فرضیه بوقت خود بجای آورید آنکه که در نماز می ایستید روی ستور بقبله گردانید و رکوع و سجود نمائید و در سجود فروتر از رکوع خم شوید. و اگر تنگی و خوف دشمن باشد می توانید نماز بخوانید اگر چه روی شما جانب قبله نباشد.

فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ
ذکر: اینجا نماز است.

و بخاطر آن ذکر گوید که نماز سر تا سر از ذکر خالی نیست. پس زمانی که از دشمن آسوده خاطر شدید نمازهای پنجگانه به اوقات و شرایط و حقوق آن به پا دارید.

گویند اینجا مراد از - ذکر - نماز است و گویند - شکر است یعنی چون ایمن شوید خدا را شکر گوئید همچنانکه بشما آنچه را نمی دانستید آموخت - یعنی خواندن نماز در حالت بیم و ترس از دشمن.

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۴۰﴾

کسانی از شما که مرگشان در رسد (و در آستانه مرگ قرار گیرد) و همسرانی بجا گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یکسال با پرداخت هزینه زندگی همسران خویش را بهره مند سازند و (آنان را از خانه شوهر) بیرون نکنند پس اگر بیرون رفتند، درباره خویش، کاری که شایسته باشد، هر چه کنند، (از قبیل ازدواج) گناهی بر شما نیست. و خداوند عزیز و فرزانه است. (۲۴۰)

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
وَالَّذِينَ: مبتدا

در سبب نزول این آیه آورده اند که مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا وفات یافت، پس برای والدین و اولادش از ارثیه وی سهم دادند ولی به زنش چیزی ندادند و به ورثه او امر کردند تا نفقه یکساله زن را از متروکه شوهرش بپردازند این آیه نازل شد.

چون در ابتدای اسلام پیش از آنکه آیات مربوط به موارث (میراث) بیاید برای زنان از شوهران از میراث بهره ای نبود و اگر شوهران وفات می کردند رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده عدت می داشتند و لباس های کهنه می پوشیدند، در آن مدت نفقه ی وی طعام و لباس و مسکن از ترکه شوهر تأمین می شد.

وَصِيَّةٌ لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ

فعل و فاعل محذوف - وَصِيَّةٌ: مفعول به منصوب - جمله ی محذوف خبر الذین - مَتَّعًا: حال منصوب.

پس چون آیت میراث فرود آمد و سهم زنان از ترکه مشخص و معین گردید و عدت زن چهار ماه و ده روز قرار داده شد حکم این آیت منسوخ گردید و متعه دادن فرض کرده شد. یعنی خدای تعالی وصیت کرد متعه را چه وصیت کردنی.

فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ

جُنَاحَ: اسم لای نفی جنس- فی ما: جار و مجرور خبر لای نفی جنس

پس اگر زنان بعد از سپری کردن عدت یکسال بیرون آیند ای اولیای شوهر هیچ گناهی بر شما نیست اگر آنها در حق خود مطابق شرع رفتار کنند یعنی می توانند شوهر کنند یا لباس زیبا بپوشند و بوی خوش بکار برند بطور کلی زن در انجام امور خود آزاد است. گفته اند حکم این آیه بنا بر رای جمهور مفسران و فقها منسوخ است.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و خداوند، عزیز و غالب است از هر که مخالفت امر او کاری کند انتقام کشد و حکیم است در آنچه که حکم فرماید. پس چون آیات مواریث آمد، نفقه یکسال منسوخ شد و به چهار ماه و ده روز تقلیل یافت. و زن از شوهر سهم میراث به ارث برد. سهم میراث زن گاه ربع و گاه ثمن است. یعنی گاه یک چهارم و گاهی یک هشتم است.

وَالْمُطَلَّقَتِ مَتْعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱)

برای مطلقه شدگان هدیه‌ی مناسبی است که از طرف شوهر پرداخت می گردد و این حقی است در خور پرهیزکاران. (۲۴۱)

وَالْمُطَلَّقَتِ مَتْعٌ بِالْمَعْرُوفِ

وَالْمُطَلَّقَتِ: جار و مجرور خبر مقدم- مَتْعٌ: مبتدا مؤخر

در آیت سابقه آمده است اگر مهر مقرر نشده باشد و مساس هم نشده باشد به زنان طلاق داده شده متعه تعلق می گیرد بطریق نیکویی که زن بدان بهره مند شود.

حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ

حَقًّا: مفعول مطلق منصوب.

خداوند سزاوار گردانیده است چه سزاوارا گردانیدنی و این نمایانگر حقی است که زن در استفاده و عدم استفاده از آن آزاد و مختار است.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

بدینسان خدا، آیه های خویش را، برای شما بیان می کند شاید خردوری کنید. (۲۴۲)

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

همچنانکه خدای تعالی این احکام را در این جا یعنی احکام نکاح، طلاق، عدت را بیان کرد تا شاید که شما عقل خود را بکار اندازید و آن احکام را بپذیرید و عمل کنید احکام طلاق و نکاح و عدت و ... در اینجا به پایان رسید.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳)

مگر آنها را که از بیم مرگ از دیار خویش برون شدند و هزاران بودند، نشنیدی و ندیدی؟ که خدا بدیشان گفت: بمیرید همه مردند! آنگاه زنده شان کرد که خدا با مردم صاحب کرم است ولی، بیشتر مردم سپاس نمی دارند. (۲۴۳)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ

و: واو حالیه، وَهُمْ أُلُوفٌ: جمله حالیه (مبتدا و خبر) - حَذَرَ: مفعول لاجله.

آیا نمی بینی، مخاطب پیغمبر است و مراد امت او، ایشان را و آیا ندانسته ای قصه ایشان که از سرزمین و خانه هایشان بیرون رفتند؟

و آنان هزاران تن بودند گویند هشت هزار یا چهل هزار یا هفتاد هزار تن بودند گویند اینان اولاد یهود بودند از ترس مرگ و ابتلا به بیماری طاعون (بیماری و آگiero خطرناک) خانه هایشان را ترک کردند و گریختند و اعتماد و توکل به خدا نکردند.

فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا

قال: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

چون مقداری راه یافتند. خدای تعالی به آنان حکم کرد همگی بمیرند پس فرشته ای بانگ برایشان زد. همگی بر یکجا مردند. آفتاب برایشان تافت بگنیدند.

ثُمَّ أَخِيَّهُمْ

أَخِيَّهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هو) فاعل

پس پیغمبر ایشان حزقیل فرا رسید و آنان را چنان دید اندوهگین گشت بگریست و دعا کرد. الله تعالی ایشان را پس از هشت روز زنده گردانید.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

الله: اسم ان - ل: مزحلقه - ذو: خبر ان

و هر آینه خداوند فضل و رحمت است بر مردمان و اما بسیاری از مردمان سپاسداری نمی کنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه ها دیدند فرمان حق را گردن نهند. شما ای پیغمبر یعنی ای امت مسلمان! عبرت گیرید.



وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست. (۲۴۴)

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

وَقَاتِلُوا: فعل امر - (و) فاعل

حال که قدرت خدای تعالی بر شما آشکار گردید. در راه خدا برای آشکار کردن دین حق جنگ کنید، آگاه باشید خداوند جل جلاله سخنان بهانه جویان را می شنود و بر ضمایر دل ایشان آگاهست.

یعنی شما ای مسلمان بمانند آنها مباشید که از مرگ گریختند، با دشمن دین در راه خدا بجنگید و از ترس کشته شدن فرار مکنید که فرار از جنگ بشما سودی نخواهد داد همچنانکه به آنان سودی نبخشید. آورده اند که سلیمان علیه السلام روزی نشسته بود و ندیمی (همنشینی) با وی بود ملک الموت (عزرائیل) فرا رسید و تیز در روی آن ندیم نگاه می کرد، پس چون بیرون رفت آن ندیم از سلیمان پرسید که این چه کسی بود. که چنین تیز در من نگاه می کرد؟ سلیمان گفت: ملک الموت بود. ندیم بترسید، از سلیمان خواست که به باد فرمان دهد تا وی را به سرزمین هندوستان برد سلیمان باد را فرمان داد تا وی را به سرزمین هندوستان برد، در همان لحظه ملک الموت باز آمد، سلیمان از وی پرسید که به چه علت در آن ندیم نگاه کردی. گفت: تعجب کردم زیرا که به من فرموده بودند تا جان وی را در همین ساعت در سرزمین هندوستان قبض کنم و بگیرم. و میان این مرد و هندوستان مسافتی طولانی می دیدم و من به این حال تعجب کردم که چنین اتفاق افتاد که دیدی!

مولانا گفت:

در سرا عدل سلیمان در دوید
پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود
یک نظر انداخت پر از خشم و کین
گفت فرما باد را ای جان پناه
بوکه بنده کان طرف شد جان برد
برد سوی خاک هندوستان بر آب
پس سلیمان گفت عزرائیل را
بنگریدی بازگو ای پیک رب
از تعجب دیدمش در رهگذر
جان او را تو بهندستان ستان
در تفکر رفته سرگردان شدم
او بهندستان شدن دور اندرست
دیدمش آنجا و جانش بستدم
کن قیاس و چشم بگشا و بین
از که بر تاییم از حق ای و بال

ساده مردی چاشتگاهی در رسید
رویش از غم زرد و هر دو لب کبود
گفت عزرائیل در من اینچنین
گفت هین اکنون چه می خواهی بخواه
تا مرا زینجا بهندوستان برد
باد را فرمود تا او را شتاب
روز دیگر وقت دیوان و لقّا
کان مسلمان را بخشم از چه سبب
گفت من از خشم کی کردم نظر
که مرا فرمود حق کامروزهان
دیدمش آنجا و بس حیران شدم
از عجب گفتم گر او را صد پرست
چون به امر حق بهندستان شدم
تو همه کار جهان را همچنین
از که بگریزم از خود ای محال

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصِطُ
وَالِيَهُ تُرْجَعُونَ ﴿۲۴۵﴾

کیست که خدا را وام می نیکو دهد؟ و خدا وام او را چندین برابر افزون کند خداست که تنگی آورد و گشادگی دهد و به سوی او باز گشت میباید. (۲۴۵)

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً

مَنْ: مبتدا - ذَا: خبر - الَّذِي: نعت - يُقْرِضُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به - قَرْضًا: مفعول مطلق.

فِيضْلِعَفَّهُ: چند برابرش گرداند - أَضْعَافًا: جمع ضِعْف، چند برابر، حال.

کیست آنکه به خلوص نیت وام دهد خدا را یعنی به بندگان در مانده او وامی نیکو دهد که در دادن وام عجله کند و منت ننهد یا طالب عوض نباشد تا خداوند مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده کند اجر آن وام را از برای او. پس معلوم می شود از راه سنت وام دادن بهتر از صدقه دادن است که صدقه به محتاج و غیر محتاج رسد، و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهد بود. سنایی غزنوی در حدیقه الحقیقه می گوید:

حکم من ذالذی نمود نزول
پیش مهتر کشید و سر نکشید
هر چه در وسع بودشان در حال
که نکردی طلب زدنیاسود
زانچه بشنید هیچ یک ننهفت
خیزو ما را در انتظار مسوز
تاکنم پیش سید آن ایثار
تونه ای زین سرای بیگانه
هر چه یابی سبک بنزد من آر
تا بر آید مگر و راکاری
دقل و خشک گشته تا بنوا
گفت زین بیش نیست ما را مال
شادمانه بر رسول آورد
نزد سر هزل بلکه از سر جد
تا چه آورده سبک پیش آر
پیش مهتر همی کنی تسلیم
بنگر تا چه آمدش حاصل
بر نهاده ز شرم دست بدست
گفت کای سید زمان و زمین
و آنچه آورده است خوار مدار
یلمزون المطوعین آنگاه
مرو راز انتظار چون دارند
نیست جای قرار و جای سکوت

آنزمان کز خدای نزد رسول
هر کسی آن قدر که دست رسید
دُر و گوهر ستور و بنده و مال
قیس عاصم ضعیف حالی بود
رفت در خانه با عیال بگفت
کاینچنین آیت آمده است امروز
آنچه در خانه حاضر است بیار
گفت زن نیست چیز در خانه
گفت آخر بجوی آنمقدار
رفت و خانه بجست بسیاری
یافت در خانه صاعی از خرما
پیش قیس آورد زن در حال
قیس خرما با آستین در کرد
چون درون رفت قیس در مسجد
گفت با وی منافقی که بیار
گوهر است این متاع یا زر و سیم
زان سخن قیس گشت خوار و خجل
رفت در گوشه بغم بنشست
آمد از سدره جبرئیل امین
مرورا اندر انتظار مدار
مصطفی را ز حال کرد آگاه
ملکوت آمده بنظر اند
زلزله است اوفتاده در ملکوت

حق تعالی چنین همگوید	دل او را بلطف می جوید
کای سرافراز وی گزیده رسول	اینقدر کن زقیس زود قبول
زو پذیرفتم این متاع قلیل	هست مقبول نیست مرد بخیل
که بنزد من این دقل بیان	هست بهتر ز گوهردگران
از همه چیزها بگزیده	هست جهد المقل پسندیده

گویند روزی علی مرتضی کرم الله وجهه به خانه رفت، حسن و حسین پیش فاطمه زهرا می گریستند، علی گفت یا فاطمه چه بودست این روشنایی چشم و میوه دل و سرور جان ما را که می گریند؟ فاطمه گفت - یا علی براستی که گرسنه اند، که یک روز گذشت هیچ چیز نخورده اند و دیگری بر سر آتش نهاده بود علی گفت - آن چیست که در دیگ است؟ فاطمه گفت - در دیگ هیچ چیز نیست مگر آب تھی، برای دلخوشی فرزندان بر سر آتش نهادم. تا پندارند که چیزی می پزم، علی دلنگ شد عبائی داشت برگرفت و بازار برد و به شش درم بفروخت و طعامی خرید، ناگاه سائلی آواز داد علی آنچه داشت به وی داد، باز آمد و با فاطمه بگفت. فاطمه گفت نیکو چیزی کردی، و توفیق یافتی، علی بازگشت تا به مسجد رسول برود و نماز کند، اعرابی را دید که شتری می فروخت، گفت یا ابا الحسن این شتر را می فروشم بخر علی گفت نتوانم که بهای آن ندارم، اعرابی گفت به تو فروختم تا وقتی که غنیمتی در رسد یا عطائی از بیت المال بتو در آید، علی آن شتر بشصت درم بخرید و فرایش کرد اعرابی دیگر پیش وی آمده گفت یا علی این شتر بمن فروشی گفت فروشم، گفت بچند؟ گفت چندانکه خواهی، گفت بصدو بیست درم خریدم. علی گفت فروختم، و به خانه باز آمد، با فاطمه گفت. که ازین شصت درم بهای شتر به اعرابی دهم و شصت درم خود به کار بریم، به طلب اعرابی بیرون رفت، مصطفی را دید گفت یا علی به کجا میروی؟ علی قصه خویش باز گفت، رسول خدا شادی نمود و او را بشارت داد و تهنیت کرد، گفت یا علی آن اعرابی نبود، آن جبرئیل بود که فروخت، و میکائیل بود که خرید، و آن شتر ناقه ای بود از ناقه های بهشت، این آن قرض بود که تو به الله دادی و درویش را به آن بناوختی، و قد قال الله تعالی «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضعفه له اضعافاً کثیرة»

وَاللّٰهُ یَقْبِضُ وَیَبْصِطُ

لفظ الله: مبتدا- یَقْبِضُ: فعل مضارع- (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند به علم و حکمت خود روزی را فرا می گیرد و تنگ می کند که صلاح حال ایشان در آن است، و روزی را گشاده می گرداند به عده ای به تدبیر و بقسمت خود که منفعت ایشان در آن است.

وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

و به سوی حق یعنی به پاداش او بازگردانیده خواهید شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِکِ مِنْ بَنِی إِسْرَءِیْلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِیِّهِمْ أَهْمُ أَبْعَثَ لَنَا مَلِکًا نُقَاتِلَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ أَنْ تُکِتَبَ عَلَیْکُمْ الْقِتَالُ أَلَا تُقَاتِلُونَ قَالُوا وَمَا

لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِينِنَا وَأَبْنَاءَنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٢٤٦﴾

مگر آن بزرگان از پسران اسرائیل را پس از موسی می زیستند نشیدی؟ که به پیغمبر خویش گفتند: پادشاهی برای ما برگزین تا در راه خدا کارزار کنیم. پیغمبرشان گفت: شایسته است که اگر کارزار بر شما مقرر شود، کارزار نکنید، گفتند: ما که از دیار و فرزندان خویش دور شده ایم، (برای چه کارزار نمیکنیم!) و چون کارزار بر آنها مقرر شد، جز اندکشان روی بگردانیدند و خدا بکار ستمگران داناست. (۲۴۶)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَنَوْا بُيُوتًا لِتَتَنَزَّلَ فِيهَا خُفَاةٌ وَيُنَادِي مُوسَىٰ إِذْ قَالَ لَهُمُ ابْنُ مَرْيَمَ لِمَ يَكُونُ لَكُمُ الْأَمْثَلُ مِنَ الْبَنَاتِ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الْوَحْشَ بَنَاتٌ خَيْرٌ مِنَ الْبَنَاتِ خَافُوا وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَظَلَمْتُمْ إِنَّكُمْ عَلَىٰ عَذَابٍ مُّهِينٍ ﴿٢٤٧﴾

أَبْعَثْ: فعل امر - (انت) فاعل - مَلِكًا: مفعول به

آیا داستان شگفت انگیز قومی از بزرگان بنی اسرائیل را ندیدی؟ که بعد از وفات موسی مدتی کفار بنی اسرائیل به پادشاهی جالوت کافر بر مومنان ایشان غالب و چیره بودند و بر ایشان قهرها را ندادند، بعضی را بکشتند و بعضی را به بردگی بردند و قومی را از دیار وطنهایشان دور کردند. روزگاری درین بلا گرفتار بودند نه پیغامبری و نه پادشاهی داشتند. مسکن دشمنان در ساحل دریای روم بود. بنی اسرائیل دعا کردند تا الله تعالی به ایشان اشموئیل پیغامبر فرستاد در عرب نام وی اسماعیل بود.

بنی اسرائیل آن زمانی که به پیغمبر خود اشموئیل گفتند برای ما پادشاهی برگزین تا بتوانیم تحت فرماندهی او با این قوم جالوت که بر ما مستولی شده اند و تباہکاری می کنند در راه خدا بجنگیم.

قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا

عَسَيْتُمْ: شاید شما - كُتِبَ: فعل ماضی مجهول - الْقِتَالُ: نایب فاعل

پیغمبرشان (اشموئیل) به جهت اطمینان خاطر از قطعی بودن تصمیمات ایشان گفت. اگر دستور جهاد به شما داده شود و شما فرماندهی انتخاب گردد چه بسا سرپیچی کنید و در راه خدا جهاد نکنید.

قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِينِنَا وَأَبْنَاءَنَا

ایشان گفتند چرا در راه خدا با دشمن جنگ نکنیم و دست از جنگ بکشیم در حالیکه ما را از سر ایها و خانه هایمان بیرون کرده اند و از خان و مان و پسران مان جدا کردند؟

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ

كُتِبَ: فعل ماضی مجهول - الْقِتَالُ: نایب فاعل مرفوع.

پس آن زمانی که بر آنها جهاد در راه خدا بر علیه دشمنان دین فرض گردید که خود آنها می خواستند بجای نیاورند و از جنگ برگشتند مگر اندکی از آنان و ایشان سیزده تن بودند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به ستمکاران که از جهاد تخلف می ورزند آگاه است.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ



وَسِعَ عَلِيمٌ

و پیغمبرشان بآنها گفت: خدا، طالوت را به پادشاهی شما روانه کرد. گفتند: از کجا وی را بما پادشاهی بود، که ما به شاهی از او سزاوارتریم که او را گشادگی مال نیست. گفت: خدا او را از شما برگزید و وی را به دانش و تن، بزرگی افزود. خدا ملک خویش بهر که خواهد دهد که خدا وسعت بخش و داناست. (۲۴۷)

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا

لفظ اللَّهِ: اسم - بَعَثَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر آن - طَالُوتَ: مفعول به - مَلِكًا: حال منصوب.

پیغمبرایشان (اشموئیل) به بنی اسرائیل گفت بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق برای شما طالوت را به پادشاهی و فرمان فرمای برانگیخت طالوت مردی بود از فرزندان یعقوب از نوادگان ابن یامین.

قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ
أَنَّى: چگونه، از کجا، حال

از روی بندگی گفتند طالوت چگونه می تواند به ما پادشاهی کند؟

و ما به پادشاهی از او سزاوارتریم و داده نشده است وی را فراخی از مال و نیز از نوادگان نبوت است، از نوادگان پادشاه نیست.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ

لفظ اللَّهِ: اسم - اصْطَفَاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - (هو) فاعل

اشموئیل گفت: شما چه پندارید؟ که آنچه الله داند شما نمی دانید.

خدای تعالی وی را بشما برگزید و وی را در علم و هم در جسم افزونی داد.

در بنی اسرائیل کسی از او عالمتر نبود و نیز باجمال و باقدو بالا بود.

وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ

و خداوند که مالک الملک است. ملک خود را به هر کسی که بخواهد می دهد که او شایسته مملکت داری است.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ

الله دارنده و داننده است، از خزانه فراخ بدون رنج روزی می دهد همچنانکه بقدرت خود همه را بیافرید و فردا به کرم فراخ خود بیمارزد علم او به هر چه و به هر کار برسد علمی که ناآموخته داناست و به دانش بی همتاست.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾

و پیغمبرشان بآنها گفت: نشان پادشاهی وی اینست که صندوق [معهود] سوی شما آید که آرامشی از پروردگارتان و باقیمانده ای از آنچه خاندان موسی و هارون وا گذاشته اند در آنست و فرشتگان آنرا حمل کنند که در این، اگر ایمان دارید، برای شما عبرتی هست. (۲۴۸)

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ
تَرَكَ: فعل ماضی - آل: فاعل - مُوسَى: مضاف الیه

پیغمبرشان به آنان گفت: بدرستی که نشان پادشاهی دیگر طالوت آن است که آشکار می کند که از جانب خدا انتخاب شده است و آن نشانه یک صندوق چوبین است که آنرا خداوند به عنوان آیه و نشانه قرار داده است در داستان موسی علیه السلام دیدیم که مادر موسی فرزند نوزاد خود را از بیم فرعونیان در صندوقی قرار داده و آنرا به رود نیل انداخت موسی را در همان صندوق از آب گرفتند و بزرگ کردند و سرانجام موسی به سلطنت ظالمانه فرعون خاتمه داد و بنی اسرائیل را نجات بخشید. این صندوق که یادآور و یادگار لطف الهی به موسی و پیروان او بود. نزد بنی اسرائیل بسیار عزیز بود بعدها موسی علیه السلام در پایان عمر یادگارهای مقدس دیگری نیز در آن نهاد و آن صندوق در خاندان موسی و هارون نسل به نسل منتقل می شد و همواره محترم و مقدس بود.

برخی گفته اند که تابوت از درون حضرت آدم بوده تا از دنیا میرفت به شیث داد و بعد از وی فرزند بفرزند می داد تا به روزگار ابراهیم علیه السلام و ابراهیم به اسماعیل و اسماعیل به پسر خویش قیدار سپرد، فرزندان اسحق با وی بخصوصت برخاستند پس برخاست و به کنعان پیش یعقوب رفت و به یعقوب بگذاشت پس تا روزگار موسی علیه السلام میان بنی اسرائیل بود و موسی به وقت مرگ آنرا پیش یوشع بن النون بنهاد و سپس به ناحیه فلسطین بردند الله تعالی فریشتگان را بفرستاد تا آن تابوت برداشتند و به خانه طالوت بردند. بنی اسرائیل چون تابوت بخانه وی یافتند، دانستند که ملک او بحق است «فیه سکینه فی ربکم ...» در آغاز سکینه است از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما باشد و دیگر درین تابوت (صندوق) چیزی است از آنچه که آل موسی و آل هارون باقی گذاشتند که فرشتگان آن تابوت را بردارند و بشما آرند و گفته اند جامه و کلاه و عصاء موسی بود و عصاء هارون و

پاره ای از من (ترنجبین) که در تیه (بیابان بی آب و علف) بر ایشان می بارید (من و سلوی طعمای که برای بنی اسرائیل از آسمان فرود آمد) و اکنون می گویند آن طابوت در دریای طبریه پنهان است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر ان مقدم - (ل) تاکید - لَآيَةً: اسم ان

بدرستی که در رسیدن تابوت به شما هر آینه بر صدق گفتار پیغمبر در پادشاهی طالوت حجتی و دلیلی است اگر شما از باور دارندگان باشید پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را مطیع شدند و آماده جنگ در کنار طالوت گردیدند و هوا بسیار گرم بود.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلتَفِقُوا اللَّهَ كَم مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ يَّادُنِ اللَّهَ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾

و همینکه طالوت سپاهیان را برون برد، گفت: خدا شما را بجویی، (رودخانه ای) امتحان می کند، هر که از آن بنوشد از من نیست و هر که از آن نخورد از من است. مگر آنکس که با دست خویش کفی بر گیرد. و از آن جز اندکشان، بنوشیدند. و همینکه او با کسانی که ایمان داشتند، از جوی بگذشت، گفتند: امروز ما را طاقت جالوت و سپاهیان وی نیست. آنها که یقین داشتند به پیشگاه پروردگار خویش می روند، گفتند: بسا که گروهی اندک بخواست خدا، بر گروهی بسیار غلبه یافته و خدا پشتیبان صابران است. (۲۴۹)

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ

فَصَلَ: حرکت داد، دور کرد، فعل ماضی - طَالُوتُ: فاعل

پس آن زمانی که طالوت از شهر ایلیا بیت المقدس بفرمان اشموئیل و سپاه وی هشتاد هزار مرد جوان جنگی که همه برای جنگ آماده شده بودند در روز گرما بیرون آمدند طالوت گفت تنها جوانانی با ما بروند که نیرومند، زحمتکش، فارغ البال، دلاور و صبور باشند و با این اعلان هشتاد هزار تن با طالوت حرکت کردند وی خواست بار دیگر آنها را بیازماید و میان ایشان و میان دشمن آب دیده نمی شد مگر در اردن و فلسطین.

پس طالوت گفت الله تعالی شما را می خواهد با آن نهر (جوی) در این هوای گرم بیازماید تا مطیع و عاصی را بشما بنماید.

فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي

مَنْ: مبتدا - شَرِبَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

پس بر مذهب من نیست (از من نیست) هر کسی از این آب بچشد و بنوشد یعنی شایستگی رفتن با ما را ندارد.

وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ

ه: اسم آن - مِنِّي: جار و مجرور خبر آن

و هر که نچشد و نیاشامد آب را، که طعام در لغت به معنی شراب آمده، پس بدرستی او از مذهب من است مگر آنکسی که بر دارد کفی آب بدست خود یعنی به اندازه کف دست (غرفه) قناعت کند از من است، سپاهیان به رودخانه رسیدند، خسته و تشنه کام، موجهای کوچک آب در برابر چشمان آنها می رقصیدند و می لغزیدند، و دلها را می فریفتند.

فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ

پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه (زیاده از کف دست) مگر اندکی از ایشان که سیصد و سپرده تن بودند و به یک کف آب بسنده کردند که این تعداد مساوی با تعداد مرسلان از انبیاء و عدد مجاهدان روز بدر بود.

و آنانکه زیاده از کف دست نوشیدند لبه‌های ایشان سیاه شد و تشنگی یک دفعه غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده و با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی (روح) فرمود که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند که مقابل لشکر جالوت هواپرست قرار گرفته اند و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که به آن مال بیارامد و زیاده از ضرورت معاش خود میل کند حرصش در مال بیشتر و بیشتر می شود. مولانا گفت:

کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد
گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای

بر عکس یکی از بزرگترین خصلت عرفا و بزرگان دین، قانع بودن به مال و منال دنیوی و توجه به مسائل اخروی و عبادات و طاعات الهی است. شیخ سعدی گفت:

خدا را ندانست و طاعت نکرد، که بر بخت روزی قناعت نکرد
قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را
خورو خواب تنها طریق دد است بر این بودن، آیین نابخرد است
خنک نیکبختی که در گوشه بی بدست آرد از معرفت توشه بی
ندارند تن پروران آگهی که پر معده باشد ز حکمت تهی
همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آنی که خر پروری
به دین ای فرومایه، دنیا مخر تو خر را به انجیل عیسی مخر
قناعت کن ای نفس، بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی

فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

جَاوَزَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - (هو) مستتر فاعل - هُوَ: توكید

پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت آن کسانی که ایمان آورده اند و قول طالوت را تصدیق و باور داشته بودند به همراه طالوت بگذشتند و در آن سوی دیگر در برابر جالوت و سپاه نیرومند و پر شمار او قرار گرفتند.

قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ

جالوت: نام مشهورترین پهلوانان دشمن بود.

آنانکه خلاف فرمان کرده و از جوی عبور ننموده بودند گفتند امروز ما توانایی مقابله با لشکر انبوه جالوت را نداریم.

قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ

آنانکه مومن بودند و به عالم غیب و آخرت و دیدار پروردگار خود در قیامت یقین داشتند یعنی سبید و سیزده تن گفتند.

كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ

كَمْ: مبتدا - غَلَبَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل، جمله خبر

درست است که تعداد ما و توان نظامی ما از سپاه دشمن کمتر است اما اگر خدا بخواهد بعید نیست که ما با همین سپاه اندک بر آن جمعیت کثیر غالب بشویم.

وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

و خداوند با صبرکنندگان است. طالوت با آن گروه اندک در مقابل لشکر جالوت صف بر کشید.

چو شیران آهن دل الماس چنگ چو گرگان بد گوهر آشفته رنگ

و از آن طرف جالوت نیز مردی عظیم الجثه و دارای شکوه و شوکت بود.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا



وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

و چون با جالوت و سپاهانش روبرو شدند گفتند: پروردگارا صبری به ماده و قدمهایمان استوار ساز و برگروه کافران پیروزمان کن. (۲۵۰)

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا

وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

أَفْرِغْ: فعل امر - (انت) فاعل - صَبْرًا: مفعول به

و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و برای جنگیدن صف بستند و طالوت خواست که به قتال جالوت برود. جنگ آغاز شد، سپاهیان طالوت و مومنان گفتند:

پروردگارا بر ما صبر و شکیبایی بده و به تایید خود قدمهای ما را در میدان جنگ نگاه دار و ما را بر گروه ستمکاران و ناگرویدگان یاری ده. اما دعای آنان فقط به کلمه نبود بلکه از دل بر می خاست.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾

پس، بخواست خدا، شکستشان دادند و داود جالوت را بکشت و خدایش پادشاهی و فرزاندگی داد و آنچه می خواست باو بیاموخت، اگر خدا بعض مردم را بعض دیگر دفع نمی کرد، زمین تباه می شد ولی خدا با اهل جهان صاحب کرم است. (۲۵۱)

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ

پس لشکریان جالوت را بشکستند و مومنان کافران را به عون و مدد و توفیق خدای تعالی به هزیمت کردند.

وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ

قَتَلَ: ماضی - دَاوُدُ: فاعل - جَالُوتُ: مفعول به

و داود جالوت را به سنگ فلاخن کشت چنان است که طالوت با چهار لشکر آماده خواست که به قتال جالوت برود اشموئیل پیغامبر درعی (جامه جنگ، زره) به وی داد و گفت خدای تعالی از اصحاب تو مردی بر انگیزد که مرگ جالوت بدست وی باشد. و نشان این مرد آنست که این درع به قد و بالای وی راست آید، کم و زیاد نشود. چون آن مرد بتو رسد، با وی عهد و پیمان ببند که یک نیمه ملک از برای خود و یک نیمه مال به وی بدهی و داود پیغامبر آن زمان کودکی بود. شبانی می کرد نام پدرش ایشا و داود کوچکترین پسران وی بود (هفتمین و آخرین پسر) خبر به او رسید که طالوت به جنگ با جالوت بیرون رفت. داود گوسفندان بگذاشت و بیامد تا از برادران خود که به کمک طالوت آمده بودند اطلاع حاصل کند. در راه سنگی به صدا در آمد و گفت یا داود! خذنی فانا الذی اقتل جالوت الجبار مولانا گفت:

سنگ با تو در سخن آمد شهیر کز برای غزو طالوتم بگیر

داود آن سنگ برگرفت و در توبره خویش نهاد و با خود برد تا به طالوت رسید گفت: یا طالوت انا قاتل جالوت باذن الله عزوجل من جالوت را به خواست و توفیق خدای تعالی می کشم طالوت تعجب کرد که داود مردی کوتاه قد بود. زرد رنگ و لاغر دیده می شد. داود گفت: اگر من او را بکشم نیمه ملک و مال خود بمن می دهی؟ طالوت گفت آری دهم، و دختر خود را نیز در حکم تو کنم، اما نشان راستی تو آنست که این درع پیوشی که اشموئیل بمن داد و گفت قاتل جالوت آنکسی است که این درع

به قد و بالای او بیاید. داود آن درع بپوشید و به قد او راست آمد. طالوت بدانست که جالوت بدست وی کشته شود، رفتند وصف برکشیدند و داود برابر جالوت بایستاد و نزدیک شد. جالوت گفت: ای شقی چه چیز ترا پیش من آورد؟

داود گفت بدان آمدم تا ترا بکشم، جالوت به سخن او تعجب کرد گفت ای عاجز تو می خواهی مرا بکشی؟ داود گفت من ترا خواهم کشت تو هر چه می خواهی بگوی. آنگه سنگ که در پیش خود داشت در مقلع (فلاخن) نهاد و بینداخت، رب العزه باد را به کمک وی فرستاد تا آن سنگ مستقیماً به پیشانی جالوت رسید و از پشت سر او بدر آمد و جالوت بیفتاد و لشکر وی فرار کردند مسلمانان بدنبال او افتادند تا سی هزار از ایشان کشته شدند. و تعداد آنها هفتاد هزار نفر بودند و خداوند به داود حکمت داد، یعنی پیغامبری و کتاب خدای - زیور را به داود داد. هرگه که داود زیور می خواند و وحوش بیابان و مرغان هوایی سماع می کردند و به سماع قراءت او آب روان بر جای می ایستاد. و باد در حال وزش ساکن می شد.

و او زیور را به هفتاد آواز و هفتاد الحان می خواند که هیچ آوازی و هیچ سخنی از آن بیکدیگر نمی ماند و هرگاه داود زیور را بدون آوازا که گریه آورد می خواند کوه ها می نالیدند و با او تسبیح می کردند و پرندگان بر بالای محراب او می ایستادند و خویشان را بر یکدیگر می افکندند و با او همی تسبیح می کردند و هرگاه که یک گروه مرغان می رفتند گروه دیگر مرغان می آمدند. و پیامورانید به او از آنچه که خواست و آن عملی است که پیغمبران را بکار آید و گویند به او زره از آهن را پیاموخت، پولاد در دست وی آهن نرم بود.

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ

و اگر خداوند برخی از مردم را بوسیله برخی دیگر دفع نمی کرد فساد زمین را فرا می گرفت و هر آینه زمین به ظلم و ستم کفر تباه می شد.
و اما خداوند بر عالمیان صاحب فضل و رحمت است.



تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

این آیه های خداست که بحق بر تو می خوانیم آنرا و محققاً تو از پیغمبران. (۲۵۲)

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ

تِلْكَ: مبتدا - آيَاتُ: خبر

این قصه ها که در آن معجزات بود نشانه های قدرت خداوند تعالی است که آنرا (قرآن) بر تو می خوانیم یعنی جبرئیل علیه السلام بر تو می خواند بفرمان ما بطریقی که مطابق است و اهل کتاب آنرا مسلم می دارند.

وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی به جهانیان، و جهانیان همه امت تواند، یعنی امت دعوت.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۖ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۲۵۳﴾

اینان پیغمبرانی هستند که، برخی از ایشان را بر برخی برتری داده ایم از آنها کسی بود که با خدایش سخن گفت: و بعضی از آنها را مرتبه ها بالا برد، و عیسی پسر مریم را حجتها و معجزه ها دادیم و او را بروح پاک، روح القدس قوی کردیم اگر خدا می خواست کسانی که پس از پیغمبران بودند، با وجود حجت ها که سویشان آمده بود، با هم کارزار نمی کردند. ولی مختلف شدند از آنها کسانی بودند که ایمان داشتند و از آنها کسانی بودند که کافر بودند، اگر خدا می خواست با هم کارزار نمی کردند ولی خدا هر چه بخواهد، می کند. (۲۵۳)

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

تِلْكَ: مبتدا - الرُّسُلُ: بدل - فَضَّلْنَا: فعل ماضی - (نا)فاعل، جمله خبر

برخی از این پیغمبران و فرستادگان خداوند که در این سوره ذکر شدند از جهت خصایص و فضایل به برخی دیگر برتری دادیم. همه پیغمبران از همه آدمیان برترند و آنکه پیغمبران الوالعزم را از دیگران برتری دادیم و حضرت آدم را در خلقت و حضرت نوح را در اجابت و ابراهیم را در خلت، و موسی را در مناجات و مکالمات و عیسی از مادر بی پدر و زنده در آسمان و محمد ﷺ به قرآن و بیدار شب معراج و مهر نبوت و فردا به شفاعت نسبت به پیغمبران برتری دادیم.

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ

وَرَفَعَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - بَعْضَهُمْ: مفعول به - دَرَجَاتٍ: مفعول به ثانی

از این پیغمبران کسی بود که خدا با وی بی واسطه سخن گفت و آن آدم است و موسی و محمد ﷺ اما سخن با آدم آنست که رب العزه فرمود:

اسکن انت و زوجک الجنة: و گفتیم از محض کرم که ای آدم ساکن شوتو و جفت تو یعنی حوا در بهشت و سخن گفتن خداوند با موسی آنست که به موسی علیه السلام گفت: انی انا ربک ... مولانا گفت: جهان طور است و من موسی، که من بیهوش و او رقصان

ولیکن این نمی داند که بر میقات من گردد

اما سخن گفتن با محمد ﷺ آنست که شب معراج که بر خدای رسید با خدای خود سخن گفت. و با وی راز ها رفت. که از آن چیزی گفتن نیست و رب العزه آن رازها سربسته بیرون داد گفت: فاوحی الی عبده ما اوحی. در حدیث آمده است « انا سید ولد آدم » « من سرور و سالار فرزندان آدم هستم » شیخ سعدی گفت:

شبی بر نشست از فلک در گذشت	به تمکین و جاه از ملک در گذشت
چنان گرم در تپه قربت براند	که برسد ره جبریل از و باز ماند
بدو گفت سالار بیت الحرام	که ای حامل وحی، برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی	عنایم ز صحبت چرا تافتی
بگفتا فراتر مجالم نماند	بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سر موی برتر پرم	فروغ تجلی بسوزد پرم

این درجات پیغمبران است و برتری میان ایشان. و دیگر برخی از مردمان را نیز به برخی دیگر شرف و افزونی داد. بعضی را درجه علم داد، بعضی را درجه عبادت و توفیق طاعت، و بعضی را در روزی و احوال معاش در دنیا (برتری داد).

وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

وَأَتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - عِيسَى: مفعول به - ابْن: بدل - مَرْيَم: مضاف الیه

وَأَيَّدْنَاهُ: یاری دادیم - بِرُوحِ الْقُدُس: روح پاک یعنی جبرئیل علیه السلام

و به عیسی پسر مریم کتاب انجیل دادیم و معجزه‌ها بخشیدیم چون زنده کردن مردگان و بینا کردن نابینایان. و نیرو بخشیدیم به جان پاک او که جبرئیل علیه السلام در مادر وی (مریم) دمید یعنی او را به موافقت جبرئیل علیه السلام نیرومند گردانیدیم.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ

وَمِنْهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - مَنْ: مبتدا موخر

و اگر خداوند می‌خواست کسانی که بعد از پیغمبران آمدند اختلاف نمی‌کردند (ما اختلفوا) پس از آنکه نشانه‌های روشن تر نبوت پیغمبر برایشان آمد اختلاف کردند و از میان آنها کسی بود که به پیغمبران ایمان آورده و بر ایمان ثابت قدم شده ملازم دین پیغمبر خود شدند و از طرفی کسانی هم بودند که کافر شدند و از دین پیغمبر روی برگردانند و طریق حق را فرو گذاشتند این کنایه به یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیه السلام از راه راست منحرف شده بودند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

و اگر الله می‌خواست مومنان را به قتال و محاریب فرمان نمی‌داد و آنان به عقوبت کفر اقتتال نمی‌کردند (با هم نمی‌جنگیدند) این آیت رد قدریان و معتزلیان است: اعتقاد قدریان آنست که اگر خواهد طاعت کند و اگر خواهد معصیت کند که هر دو در اختیار و توانایی اوست. پیر هرات گفت: جبر بند است و قدر ویران، مرکب میان هر دو آهسته می‌ران.

معتزلیان بیشتر به ادله عقلی تکیه می‌کردند تا آنجا که عقل و ادله عقلی را مهمترین شاهد برای اثبات مباحث اعتقادی می‌دانستند معتزله نخستین در قرن اول هجری، در زمان حسن بصری پدید آمدند و اصل بن عطا پیشوای معتزله است.

اهل سنت گوید: بنده را اختیار است و اختیار او مشیت خداست تا خدا نخواهد بنده نتواند کرد و اما خداوند از روی حکمت آنچه می‌خواهد می‌کند و هیچ کار او خالی از حکمت نیست. مولانا گفت:

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۵۴﴾

ای اهل ایمان! شما که ایمان دارید از آنچه به شما روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن معامله و دوستی و شفاعت نباشد، و کافران، خودشان، ستمگراند. (۲۵۴)

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ

لَا: حرف نفی - بَيْعٌ: مبتدا - فِيهِ: خبر

ای کسانی که ایمان آورده‌اید و پیغمبران ما را استوار گرفته‌اید و از باطل برگشتید و با حق گرویدید. از مال خود که بشما عطا کردیم در راه دین خدا صدقه دهید (زکات) پیش از آنکه بشما روزی بیاید که از هول و هیبت آن در آن روز خرید و فروش نباشد که کسی یارای کمک و باز خریدن از عذاب نخواهد بود و نه دوستی که بتواند حمایت کند و نه شفیع که ایشان را بخواهد.

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

وَالْكَافِرُونَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر

و کافران آنان ستمگراند که هم به خود و هم به جامعه خود ظلم می‌کنند و مکافات ظلم ایشان در آن روز آشکار خواهد شد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿۲۵۵﴾

خدای یکتاست که خدائی جز او نیست، زنده و پاینده است. نه چرت می‌گیرد نه خواب. هر چه در آسمانها و زمین هست از آن اوست. آنکه بنزد او، جز با اجازه اش، شفاعت می‌کند کیست؟ آنچه، پیش رو و آنچه پشت سرشان هست، می‌داند و به چیزی از دانش وی، جز با اجازه اش آگاهی ندارند

مگر آنچه خدا بخواند و قلمرو او آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداشتنش بر او سنگینی نمی‌کند که او والا و بزرگ است. (۲۵۵)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

لفظ الله: مبتدا، خبر محذوف - لَا: لای نفی جنس - إِلَه: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس محذوف - هُو: بدل

خدا سزاوار پرستش است و هیچ معبودی جز او نیست بلکه فقط او شایسته عبادت است. لقب این آیه، آیه الکرسی است. در خبر است که مصطفی فرمود - هر آنکسی که پس از نماز فریضه آیه الکرسی بخواند به ثواب شهیدان رسد، گفتا: هر آنکس که از خانه بیرون رود، و این آیت بخواند، رب العزه هفتاد هزار فرشته بر وی گمارد تا از بهر او استغفار می‌کنند و مرورا دعا می‌گویند، چون بخانه باز آید و این کتاب بخواند، وی را درویشی و ناکامی پیش نیاید. و مصطفی ﷺ گفت: سید القرآن بقره است سید البقره آیه الکرسی است. و حضرت رسول ﷺ فرمود: آیه الکرسی سرور همه آیات قرآن است و اگر در خانه‌ای آیه الکرسی خوانده شود شیطان از آن خانه بیرون می‌رود و جملات آیه الکرسی همه در تمجید ذات خدای تعالی و در تعریف و توقیر و بزرگداشت خدای یگانه است.

و از مصطفی ﷺ در خبر است برای کسانی که لاله الا الله گویند در گور وحشت و اندوه، و در قیامت ترس و بیمی برایشان نیست.

الْحَيُّ الْقَيُّومُ

اوست (خدا) زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فناى ایشان یعنی همه فانی گردند و او باقی است. نظامی گنجوی گفت:

پیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پابندگان

شیخ عبدالله انصاری گفت:

آنچه به جان زنده است از زندگانی محروم ست. آنکه جان به جانان داد زنده‌ی حی قیوم است.

لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ

چرتی و خوابی برای او نیست، همیشه بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد. مصطفی ﷺ گفتی تمام عینای و لاینام قلبی دو چشم من می‌خوابد ولی قلبم نمی‌خوابد که خواب مصطفی ﷺ هم تا حد سنه (چرت) بود. از مصطفی پرسیدند که بهشتیان می‌خوابند یا نه؟ گفت نه! چون خواب شبه مرگ است و بهشتیان هرگز نمیرند.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا موخر

آنچه در آسمان و زمین است همه ملک اوست، همه غلام و جاکراوند.

پرستار امرش همه چیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مگس

در این آیه کریمه استفهام در معنای تعظیم (بزرگداشت) آمده ست، می گوید:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

کیست که در روز قیامت از انبیاء و ملائکه و غیر ایشان بنزد او شفاعت کند مگر باذن الله (مگر بدستور خدا) و برخی معنی این عبارت را دعا گرفته اند و گفته اند کیست آن کس که دعا کند مگر بدستور الله جز محمد ﷺ که شفیع امت خود در روز قیامت است.

غم نخورد آنکه شفیعش تویی پایه ده قدر و رفیعش تویی
حاصلی از نیست ز طاعت مرا هست امیدی بشفاعت مرا

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ : آنچه در پیش روی آنان است، وَمَا خَلْفَهُمْ : آنچه در پشت سرشان است آنچه در پیش اهل آسمانها و زمین از امور این جهان است و آنچه پس از او از کارهای آن جهان خواهد بود می داند یعنی آنچه از کردار خلق است از خیر و شر و آنچه اکنون کنند که هنوز نکرده اند همه را می داند.

بر احوال نا بوده علمش بصیر به اسرار ناگفته لطفش خبیر

وَلَا يُحِيطُونَ شَيْءًا مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ

هیچکس و هیچ پیغامبر و هیچ فرشته و هیچ چیز به علم و دانش او نرسند مگر آنکه الله بخواهد که بر چیزی آگاه شوند و بدانند که این بر ثبوت نبوت و صحت رسالت ایشان دلیل باشد.
شیخ سعدی گفت:

جهان متفق بر الهیتش فرو مانده در کنه ماهیتش
بشر ماورای جلالش نیافت بصر منتهای جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم نه در ذیل و صفش رسد دست فهم
درین ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته یی بر کنار
چه شبها نشستم در این سیرگم که دهشت گرفت آستینم که: قم
محیطست علم ملک بر بسیط قیاس تو بروی نگردد محیط

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

وَسِعَ: فعل ماضی - كُرْسِيُّهُ: تخت سلطنت، عرش، کنایه از عظمت و قدرت خدا، فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به

و هفت آسمان و هفت زمین همه فرا گرفته از علم اوست. او دارای فرمانروایی و قدرت و اسعه است، به کوچکترین و بزرگترین امور آگاه است و هیچ کاری بر او دشوار نیست.

اگر طالبی کاین زمین طی کنی،
نخست اسب باز آمدن پی کنی
مولانا گفت:

گفت پیغمبر که حق فرموده است
در زمین و آسمان و عرش نیز
در دل مومن بگنجم ای عجب
خود بزرگی عرش باشد بس مدید
من نگنجم هیچ در بالا و پست
من نگنجم این یقین دان ای عزیز
گر مراجویی در آن دلها طلب
لیک صورت کیست چون معنی رسید

وَلَا يَتُودُهُ حِفْظُهُمَا

وَلَا يَتُودُهُ: او را در رنج نیفکند.

نگاه داشتن آسمان و زمین به او کار سخت و دشواری نیست و او را در رنج نمی افکند
به قدرت نگهدار بالا و شیب
خداوند دیوان روز حسیب

وَهُوَ أَعْلَى الْعَظِيمِ

وَهُوَ: مبتدا - أَعْلَى: خبر - الْعَظِيمِ: خبر ثانی

و اوست برتر از حد او هام و بزرگتر از اندیشه افهام.
نظامی گنجوی گفت:

وهی تهی پای بسی ره نوشت
هم ز درش دست تهی باز گشت
راه بسی رفت ضمیرش نیافت
دیده بسی جست نظیرش نیافت
عقل در آمد که طلب کردمش
ترک ادب بود ادب کردمش

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۶﴾

اكراه و اجباری در دین نیست بر راستی که هدایت و کمال از ضلال و گمراهی آشکار گردیده است، پس هر که از راه کفر و سرکشی برگردد و بخدا ایمان آرد، بدستاورز محکمی چنگ زده که گسستی نیست، و خدا شنوا و داناست. (۲۵۶)

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ

لَا: لای نفی جنس - إِكْرَاهَ: اسم لای نفی جنس - فِي الدِّينِ: جار و مجرور، خبر لای نفی جنس
در سبب نزول این آیت در تفسیر المنیر آمده است که ابن جریر طبری از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «لا اكراه فی الدین» درباره ی مردی از انصار از قبیله بنی سالم که برایش حصین گفته

می‌شد، نازل گردیده است. حصین خودش مسلمان بود و دو پسر مسیحی داشت، پس برای پیامبر اکرم ﷺ گفت: آیا آنها را به اجبار به پذیرش دین اسلام وادار نمایم؟ چه آنها جز نصرانیت از پذیرش اختیار دینی دیگر سر بر نداشته‌اند. پس خداوند این آیه را نازل نمود. و در روایتی دیگر آمده است حصین به اکراه و اجبارشان در امر پذیرش اسلام اقدام نمود، و کار به جایی رسید که پسرانش به دادرسی نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند، و حصین در مقام دفاع از خود گفت: یا رسول الله! آیا برخی از وجودم وارد جهنم گردد و همین گونه تماشاگر باشم؟ همان بود که آیه مبارکه نازل گردید.

می‌گوید: چون دلایل توحید به خوبی ذکر شد دیگر برای کافران عذری باقی نماند با توجه به تبیین دلایل روشن در اسلام به زور و اکراه حاجتی نیست. مسلمانان با اهل کتاب قتال کنند تا مسلمان شوند یا جزیت بپذیرند. اگر جزیت بپذیرند ایشان را بر دین خویش بگذارند و بر دین اسلام اکراه نکنند.

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ

الرُّشْدُ دریافت حق و صلاح مقابل گمراهی

بدرستی که راه راست از گمراهی روشن شده است یعنی کفر از ایمان و حق از باطل تمیز گشت قال النبی ﷺ من يطع الله و رسوله فقد رشد

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى

بِالطَّاغُوتِ: وصف مبالغه، سرکش، خودکام- بِالْعُرْوَةِ: دسته، گیره، الْوُثْقَى: شکست ناپذیری

پس هر که کافر گردد یعنی بگردد به آنچه غیر از خدای باشد، غیر خدا خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران باشد گفته‌اند - طاغوت هر کسی، نفس اماره اوست که به بدی فرمان دهد و او را از راه راست منحرف کند.

لَا انفِصَامَ هَا

و به خدا ایمان بیاورد و بگردد پس بدرستی که به دست آویزی محکم که قرآن است چنگ زند برای او هیچ انقطاعی و انفصالی نیست. یعنی هر که با همه‌ی نیروی اسلامی به آن در آویزد از گسستن و سقوط مصون می‌ماند.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خداوند بسیار شنواست برای گفتار کسی که متوسل به عروه الوثقی است و بسیار دانا است به نیت خالص کسی که بدان عروه تمسک کرده و چنگ زده است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ

خدا کارساز کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از ظلمات و تاریکیها بسوی نور برون می‌آورد و کسانی که کافر شده‌اند، یارانشان طاغوتیان و طغیانگراند که از نور بسوی ظلمات و تاریکیها می‌برد، آنها جهنمیان اند و خودشان، در آن جاودانند. (۲۵۷)

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

لفظ الله: مبتدا - وَلِيُّ: خبر

ابن جریر طبری از عبده بن ابی لبابه روایت کرده است که خداوند ولی و متولی امور کسانی است که به عیسی علیه السلام ایمان آورده‌اند و به محمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آورده‌اند می‌گوید. خداوند دوست آن کسانی است که به وی گرویده‌اند ایشان را از تاریکی کفر به روشنایی اسلام و از تاریکی جهل به روشنایی علم و از تاریکی نفس به روشنایی دل بیرون آورد. شیخ سعدی گفت:

جوان تا رساند سیاهی به نور، برد پیر مسکین سیاهی به گور

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ

وَالَّذِينَ: مبتدا - أُولَٰئِكَ هُمُ: مبتدا - الظَّالِمُونَ: خبر، جمله خبر الذین

و آنانکه حق را پوشاندند (کفار) دوستان ایشان طاغوت‌اند گفته‌اند - قوم جهودان که پیش از مبعث مصطفی صلی الله علیه و آله نعت و صفت وی در تورات می‌خواندند و به نبوت وی ایمان داشتند، پس از اینکه خداوند پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خلق فرستاد بزرگان کفار و اهل ضلالت، نعت و صفت وی بیوشیدند تا ایشان از ایمان آوردن به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله منصرف شدند و به وی کافر گشتند.

این طاغوتیان (هر چه بنده را از حق برگرداند آن را طاغوت گویند) کافران را از نور ایمان به سوی تاریکی کفر فرا خواندند. قومی از دین اسلام مرتد گشتند، این آیت در شأن ایشان فرو آمد یعنی که اول در نور اسلام بودند و طاغوت ایشان را از نور اسلام بیرون کرد و به ظلمت کفر افکند.

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر

آن کافران (طاغوتیان) خود ملازم آتش دوزخ‌اند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر

ایشان در آن آتش جاودان مانند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

بگر آنکس را نشیدی که درباره‌ی پرودگارش که ملک به او عطا کرده بود با ابراهیم درباره‌ی یکنایی خدا مجادله می کرد؟ ابراهیم گفت: خدای من آنست که زنده می کند و می میراند. گفت: من زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: خدای یکتا، خورشید را از مشرق می آورد پس تو آن را از مغرب بیار. آنکه کفر می ورزید مبهوت شد و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی کند. (۲۵۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُعَيِّئُ وَيُمِيتُ

أَلَمْ تَرَ: آیا ندیدی، باید دیده باشی...

حَاجَّ: به بحث و گفتگو نشست، فعل ماضی - فاعل (هو) - إِبْرَاهِيمَ: مفعول به

آیا بچشم بصیرت خود ندیدی آنکس را که از روی عناد و ستیزه دلیل جست و دلیل آورد در دین خداوند ابراهیم. و او نمرود بن کنعان بود. اول کسی که تاج بر سر نهاد و در زمین ادعای خدایی کرد او بود. آن وقتی که خداوند به او (نمرود) پادشاهی داده بود شروع به طغیان و سرکشی کرد و جباری و متکبری پیشه گرفت. آن زمانی که ابراهیم عليه السلام بتان را شکست و پایه های دولت نمرود را داشت از بین می برد نمرود گفت که او را بیارید (ابراهیم را) چون حاضر کردند گفت تو خدایان ما را باطل کردی پس خدای تو کیست؟

پس بیاد آور خدای خود را آن زمان که ابراهیم در جواب نمرود گفت رَبِّيَ الَّذِي يُعَيِّئُ وَيُمِيتُ - خدای من آنست که مرده زنده کند و زنده را می میراند. من او را پرستم و آنچه خواهم از وی خواهم، آن جبار گفت:

قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ

أَنَا: مبتدا - أَحْيِي: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر

من هم مرده را زنده کنم و هم زنده را می میرانم. دو تن از زندانیان را خواست بی گنااهش را کشت و گنهکار را آزاد کرد و گفت. دیدی اگر خواهم می کشم و اگر خواهم می بخشم آن متمرّد طاغی اعتقاد داشت که زنده کردن و میراندن همان است که کرد. و این مقدار نمی دانست که هدف از احیاء و زنده کردن حیات است و میراندن مرگ، که کسی جز پروردگار ذوالجلال و توانا بر آن قادر نیست. و ابراهیم حجت دیگری جهت پاسخ گرداندن او آورد.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمَسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ

لفظ الله: اسم ان - يَأْتِي: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان

ابراهیم گفت: خدای من آنست که هر روز آفتاب از مشرق برآرد و تو آن را از مغرب بیار. نمرود از پاسخ عاجز ماند. زید بن اسلم گفت: نمرود نشسته بود و مردمان از او طعام می گرفتند. هر کسی که

برای طعام پیش او می‌رفت به او می‌گفت من ریک؟ خدای تو کیست؟ آن مرد جواب می‌داد انت یعنی تو. آنگه به وی طعام می‌داد.

ابراهیم علیه السلام بطلب طعام بیرون آمد و به نمرود برگشت نمرود گفت: من ریک؟ ابراهیم گفت: «الذی یحیی و یمیت فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب» نمرود از پاسخ آن درماند. پس مبهوت گردانیده شد و حجت از او منقطع گشت. پس ابراهیم را طعام نداد و باز گردانید. ابراهیم از ریگستانی گذشت. مقداری از آن ریگ را بار کرد به قصد اینکه وقتی به خانه رسیدم اهل خانه پندارد که من طعام آورده‌ام و دل خوش کنند. ابراهیم چون به خانه رسید بارها بیفکند و بخفت، اهل خانه وی برخاستند و سربار باز کردند. آرد نیکو دیدند و از آن نان پختند و پیش ابراهیم بنهادند. ابراهیم گفت این طعام از کجا آوردی؟ گفت از آن آرد که تو آوردی. ابراهیم بدانست که آن فضل خدای با وی است و به او سجود کرد و حمد و ثنا گفت.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

و خداوند قوم ستمکاران و ظالمین را هدایت نمی‌کند و یاری نمی‌دهد اما مؤمنان را یاری دهد و نصرت کند چنانکه خود گفت کان حقا علينا نصر المومنین اینکه بر ما واجب است که مومنین را یاری دهیم. چنانچه ابراهیم علیه السلام را از دست آن جبار متمرّد خلاص کرد و از آتش عقوبت وی نجات داد و یک پشه بر نمرود مسلط کرد تا در بینی وی رفت و به دماغ وی رسید و از آن می‌خورد و وی را می‌گریزد و پیوسته طرّقه بر سرش می‌زدند تا از آن آسایش می‌یافت، چهل روز درین عذاب بود پس هلاک شد و نابود گشت. جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

یا به داستان آن کسی که بر دهکده ای گذشت که سقفهایش فرو ریخته و خالی از سکنه بود (که به قولی عزیر بود) نیندیشیده ای؟ او گفت: خدا چگونه اهل این دهکده را بعد از مرگش زنده می‌کند؟ خداوند او را صد سال بمیرانید، آنگاه زنده اش کرد و گفت: چه مدت بوده ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از روز بوده ام، گفت: [نه] چنین نیست بلکه صد سال بوده ای، خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر، دگرگون نشده! و دراز گوش خویش بنگر! ترا برای مردم عبرتی می‌کنم، استخوانها را بنگر که چگونه به حرکت در می‌آوریم، سپس آنرا بگوشت می‌پوشانیم، همینکه بر او روشن شد گفت: میدانم که خدا بهمه چیز تواناست. (۲۵۹)

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا
خَاوِيَةٌ: ویرانی - عُرُوشِهَا: جمع عرش، تخت شاهی.

این آیه به آیه سابق یعنی آیه الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه: پیوسته و به آن وابسته است.
می گوید: آیا نمی بینی آن مرد که دلیل جست و دلیل آورد در دین ابراهیم. و این مرد دیگر یعنی عزیر، پیغامبر از پیغامبران بنی اسرائیل که تمام تورات را حفظ داشت که از دهی برگذشت یعنی بیت المقدس. گفته اند این قریه: سائر آباد بر دو فرسخی ایلیاد و یا دهی برکنار دجله میان واسط و مداین بنام هرقل بوده است. به هر حال عزیر از آنجا برگذشت آن شهر بدست بخت النصر خراب و ویران گشته و خلقی را بکشته و باقی را به اسیری گرفته بود عزیر علیه السلام چون از اسارت رهایی یافت و به طرف وطن خود روانه شد در راه شهری ویران و مخروبه نظر او را جلب کرد با خود گفت که خدای جل جلاله چگونه زندگی ساکنان این جا را که همه محو و نابود شده اند دوباره زنده سازد و این شهر ویران را آبادان کند روح وی (عزیر) در آنجا قبض شد و خرش مرد و تا صدسال در آن حال ماند و کس را بدان سو مرور نیفتاد. بخت النصر هم در این حال مرد و پادشاه دیگری بیت المقدس را آباد کرد و آن شهر را تعمیر نمود عزیر علیه السلام بعد از صد سال جان یافت و خراو که مرده و استخوانهایش پوسیده و به هر سو افتاده بود در جلو چشم او زنده گردانیده شد - در این حال عزیر شهر را آبادان دید و این واقعه بعد از صعود عیسی علیه السلام بود. به سایه درختی فرو آمد و با وی خری بود به درخت بست و خود در میان ده رفت درختان پر بار بسیار دید از آن پاره ای انگور و انجیر خورد بر دیواری تکیه کرده آنکه گفت:

قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا
قَالَ: ماضی - فاعل (هو) - أَنِّي: حال.

عزیر گفت چگونه خدای تعالی این ده را زنده گرداند و آبادان سازد بعد از خرابی او یا اهل او یعنی مردم آن پس از آنکه مردند و هلاک شدند و این سخن عزیر به جهت آن نبود که به روز قیامت و به بعث و نشور شک کند. بلکه خواست که خدای تعالی او را به عینه نشان دهد. چنانکه ابراهیم علیه السلام از الله خواست که: «ارنی کیف تحیی الموتی»

فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ

فَأَمَاتَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - لفظ الله: فاعل - مِائَةَ: مفعول فیه

پس خدای تعالی او را در وقت این تامل و تفکر بمدت چند سال بمیرانید پس او را بهمان شکل و صورت که بود زنده گردانید و بخت النصر در این مدت هلاک شده بود.

قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ

لَيْتَ: درنگ کرده ای، مانده ای.

زمانیکه زنده گردانیده شد جبرئیل به او گفت چه مدت درنگ کردی؟

قَالَ لَيْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

عزیر گفت: یک روز، بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت یا پاره ای از روز درنگ کردم.

قَالَ بَلْ لَيْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ

لَمْ يَتَسَنَّهْ: تغییر نکرده است.

حضرت جبرئیل گفت: نه چنان است که تو گمان برده ای بلکه اینجا بمدت صد سال درنگ کردی یعنی صد سال مرده بودی. عزیر به خود آمد و به اوضاع آن موضع نگریست وضع را حالت دیگر یافت بر تعجب او بیفزود.

در آن طعام و شراب خود نگاه کرد پس نان خشک و شیره انگور دید بر آن ریخته و انجیر تر بر سر آن بمانده و هیچ تغییری در آن نیامده است.

وَأَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ

پس در خر خویش بنگریست مرده و استخوانهایش از گذشت روزگار پاره پاره شده و سپید مانده. آنگه از آسمان ندایی شنید: ايتها العظام البالية اجتمعي! ای استخوانهای پوسیده همه با هم جمع شوید.

به قدرت خداوند همه استخوانها بحرکت درآمد. قدم به ساق و ساق به زانو و کف به بازو و بازو به دوش و سر به تن پیوست پس رگها و گوشت ها و پوست و موی در وی پدید آمد و عزیر در آن می نگریست و تعجب می کرد، پس فرشته ای آمد و روح در بینی وی دمید، آن خر برخاست و بانگی زد آنگاه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد.

وَلِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِلنَّاسِ وَأَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها
لَحْمًا

وَلِنَجْعَلَكَ: فعل مضارع منصوب - ک: مفعول به - فاعل (نحن) - ءَايَةً: مفعول ثانی - نُنْشِزُهَا: فراهم می چینم و بهم می پیوندم.

و دیگر آشکار کردیم نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند چون برای عزیر زنده شدن خر و خراب نشدن طعام و آشکار شدن شراب که آنرا به عینه دید، و دیگر نگاه کن به سوی استخوانهای خر خویش تا بینی که چگونه او را حرکت دادیم و قسمتی از اعضا را به قسمت دیگر مرتبط ساختیم.

پس عزیز دریافت که خدای تعالی چگونه مرده صد ساله را زنده کرد به سجده در افتاد و خدای عزوجل را سجود کرد. خداوند تعالی می فرماید:

پس می پوشانیم آن استخوانها را گوشتی، عزیز در آن استخوانها نگریست که بقدرت کامله همه اجزاء مجتمع شده بدان صورت که بود درآمده بر جست و نعره زد.

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ

چون عزیز زنده شدن خر و خراب نشدن طعام و شراب را آشکارا دید و به او روشن شد و نیز دریافت که خداوند مرده صدساله را زنده گردانید.

مولانا گفت:

هین عزیزا درنگر اندر خرت
پیش تو گرد آوریم اجزایش را
که بهوسیده است و ریزیده برت
که سر و دم و دو گوش و پایش را

قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر

گفت من حالا به عیان می دانم چنانکه قبلاً هم با استدلال و بیان دانسته بودم که الله بر همه چیز از جمله میراندن و زنده گرداندن تواناست و قادر به کمال است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تَوَمِّنٌ قَالَ بَلَىٰ وَلَئِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦١﴾

و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! بمن بنما که مردگان را چگونه زنده می کنی؟ گفت مگر ایمان نداری! گفت: چرا، ولی تا دلم آرام گیرد گفت: چهار پرنده بگیر و نزد خویش پاره پاره کن و گوشت آنها را به هم بیامیز سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها بگذار و ندایشان کن که دوان سوی تو آیند و بدان که خدا عزیز و فرزانه است. (۲۶۰)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى

رَبِّ: منادا

و بیاد آور آنرا که ابراهیم گفت پروردگارا به قدرت کامله خود بمن نشان بده که چگونه مردگان را زنده می گردانی مفسران گفتند - سبب آنکه ابراهیم این سؤال از خدا کرد آن بود که ابراهیم بر ساحل بحر طبری، می گذشت، ددان (حیوانات درنده) بیابان را دید که می آمدند و می خوردند و پرنندگان هوا هم همچنین. ابراهیم آنچنان دید تعجب کرد و گفت - یا رب می دانم که این را همه از شکمهای ددان درآری و دوباره زنده کنی بمن نشان بده که چگونه زنده می کنی آنرا تا به عین بینم.

قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ

الله جل جلاله فرمود: آیا تو ایمان نیاورده ای که من مرده را زنده می کنم؟ یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر زنده گرداندن و میراندن. مگر تو به نمرود نگفته بودی.

ربی الذی یحیی و یمیت یعنی پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند.

قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي

بلی ایمان آورده ام و در شک نیستم، اما می خواهم بدانم تا آرامش قلب پیدا کنم و با افزودن آگاهی، دلم بیشتر آرامش یابد.

قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ أَدْعُوهُنَّ
يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا

يَأْتِيَنَّكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ک: مفعول به - سَعْيًا: حال

الله تعالی فرمود: برو چهار مرغ بگیر. گفتند چهار مرغ (طاووس، خروس، زاغ، کبوتر) و به جای کبوتر کرکس هم گفته اند. سپس فرمود هر یک را ذبح کن و اعضای آنها را درهم آمیز. آنگاه به چهار کوه تقسیم کن. سرهایشان را بر سر کوهی و پرها را بر سر کوهی و سینه ها را بر سر کوهی و پایها را بر سر کوهی نهاد و خود در مرکز بایستاد سپس یکی را آواز داد سر آن مرغ در هوا معلق شد اول سینه اش بدان پیوست - آنگاه بالهایش ملحق گردید - سپس پاهایش می آمد و به این ترتیب هر چهار پرنده زنده گردید اکثر مفسرین چنین نوشته اند که ابراهیم علیه السلام سرهای مرغان را نزد خویش نگاه داشت و بقیه اعضا را به هم آمیخت و بر سر کوه گذاشت.

سپس خداوند فرمود:

این مرغان را به نامهای ایشان بخوان تا اجابت نموده بسوی تو بیایند و پرندگان می شتابند چه شتافتنی.
مولانا گفت:

جامه دران رسید گل از بهر دادما	زان می دریم جامه به بوی وصال گل
گل آنجهانی است، نگنجد در این جهان	در عالم خیال چه گنجد؟ خیال گل
زنده کنند و باز پروبال نو دهند	هر چند برکنید شما پروبال گل
مانند چار مرغ خلیل، از پی فنا	در دعوت بهار بسین امتثال گل

مولوی گل را به چار مرغ تشبیه کرده است زیرا گل هم پس از پرپر شدن دعوت بهار را می پذیرد و دوباره می آید.

محققان گفته اند که در ذبح چار پرنده اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته، با مردم انس و الفت داشته بکش و رشته الفت از خلق ببر، و خروس را که همواره آرزوی شهوت دارد ذبح کن و خود را از

بند شهوت باز رهان. و زاغ را که منبع حرص است بکش و صفت حرص و آزار را هاکن و طاووس که مجمع زینت است سر بردار و چشم همت را از آرایش دنیا فرو بند. مولانا گفت:

چار مرغیست چار طبع بدن جمله را بهر دین بزن گردن
پس بایمان عقل و عشق دلیل زنده کن هر چهار را چو خلیل

وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و بدان که الله تعالی توانای بی همتاست، و در کردگاری یکتاست، و خدایی را سزااست.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۱﴾

حکایت آنها که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند، چون دانه ای است که هفت خوشه رویانیده که در هر خوشه صد دانه است و خدا برای هر یک خواهد دو برابر می کند که (یک دانه هفت صد شود) خداوند وسعت بخش و داناست. (۲۶۱)

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ

سَنَابِلٍ: مضاف الیه مجرور به فتحه (غیر منصرف) جمع سنبله، خوشه ها...

کلبی در سبب نزول آیت آورده اند که این آیت در حق عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف (رض) آمده است. عثمان رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آن کسانی که برای غزوه تبوک ساز و برگ جنگی ندارند، ساز و برگشان بعهده من است، پس مسلمانان را برای مقابله به جنگ تبوک تجهیز کرد. ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دستهایش را بلند کرده و برای عثمان دعا می کرد و می گفت: پروردگارا من از عثمان راضی شدم تو نیز از او راضی باش تا درباره وی این آیت نازل شد. دیگر اینکه عبدالرحمن بن عوف به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت هشت هزار درهم داشتم چهار هزار آنرا از برای خانواده ام برداشتم و چهار هزار دیگر را هم برای پروردگارم قرض می دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند آنچه را که برای خود نگهداشتی و آنچه را که برای رضای خدا دادی برکت دهد می گوید:

آن کسانی که مالهای خود را در راه خدا در جهاد و سایر خیرات نفقه می کنند همچون دانه ای است که در زمین خوب بکارند و از آن دانه هفت خوشه بدان نوع که هفت شعبه از اصل آن منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه ای باشد در هر خوشه صد دانه، در نتیجه از یکی هفت صد دانه حاصل آمده باشد. و از هفت صد مضاعف گردد به آنچه که کس مگر الله تعالی حساب آن نداند.

وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **يُضَاعِفُ**: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند زیاده می گرداند این هفت صد را به هفت صد هزار و بیشتر برای هر یک از نفقه دهندگان به حسب نیت او، هر چه به مخالف نفس در آن تمامتر و اخلاص در آن بیشتر و رضای خدا به آن نزدیک تر باشد جزاء آن نیکوتر و تمامتر است. در حدیث شریف آمده است که: هر کس مازاد بر احتیاج خود را در راه خدای جل جلاله، انفاق کند پاداش وی هفت صد برابر آن است.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **وَاسِعٌ**: خبر - **عَلِيمٌ**: خبر ثان

و خداوند بسیار بخشنده است که یکی را به هفت صد به نفقه دهندگان زیاده می دهد و به نیت آنان داناست.

آنکه بشارت به جودت می دهد	دانه یکی هفت صد می دهد
دانه به انبازی شیطان مکار	تازیکی هفت صدت آید بیار

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند سپس چیزی را که انفاق کرده اند به متنی یا اذیتی همراه نمی کنند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، نه ییمی دارند و نه غمگین می شوند. (۲۶۲)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى أَنْفَقُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - مَنًّا: مفعول به.

آن کسانی که مالهای خود را در راه خدا در جهاد و سایر خیرات از بهر خدا نفقه می کنند. آنکه در آن نفقه از جهت گفتار و عمل منت بر کسی نهند و ایذا و اذیت نکنند.

لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

بر آنان است مزد صدقه ایشان نزد پروردگارشان.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

و از گم شدن مزد بر آنان ترسی نیست و نیز از جهت فوت ثواب اندوهی و حزنی بر ایشان نیست.

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

سخنی شایسته و گذشت، از صدقه ای که اذیتی در پی دارد بهتر است و خدا بی نیاز و بردبار است. (۲۶۳)

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى

یتبع: فعل مضارع - ها : مفعول به - آذی: فاعل.

سخن خوش و وعده نیکو برای درویش و درگذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از اصرار و پافشاری او برای مسئول (از او چیزی خواسته شده) در نفع و سود بهتر از صدقه با اذیت و سرزنش و غیره است.

وَاللَّهُ غَفٌ حَلِيمٌ

و خداوند بی نیاز از صدقه آنهایی که صدقات و نفقات خود را با منت و آزار تیره و باطل گردانند و بردبار است و در مکافات منت کنندگان و ایذا دهندگان عجله نکند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يُبْطِلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦١٤﴾

شما که ایمان دارید! صدقه های خویش را؛ چون آنکس که مال خویش به ریای مردم انفاق می کند و به خدا و روز جزا ایمان ندارد، به منت و اذیت باطل می کند باطل مسازید حکایت وی مانند سنگی است خاره که خاکی روی آن بوده و رگبار بدان رسیده و آنرا صاف بجا گذاشته! ریاکاران از آنچه کرده اند ثمری نمی برند و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. (۲۶۴)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يُبْطِلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى

لَا يُبْطِلُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - صَدَقَتِكُمْ: مفعول به

ای کسانی که ایمان آورده اید مزد صدقه های خود را با منت نهادن بر درویش باطل و تباه مکنید. و منت نهادن آن باشد بگوید که من با فلان نیکی کردم، و او را به پای آوردم، و شکستگی وی را جبران کردم.

بار منت منهنش برگردن	بار فقر ار فکنی از یکتی
به که دانا نزنند منت کس	چون عطا بخش خدا آمد و بس
جود را ره گذری پیش نه	ورکرم حيله گری بیش نه

و ایذا نمودن آنست که احسان خود به درویش را به کسی گوید که درویش دوست ندارد به آن گفته شود.

ای توانگر به حقارت منگر سوی گدا که گدایی وی آینه زرداری تست

كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

يُنْفِقُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَالُهُ: مفعول به - رِثَاءَ: مفعول لا جله در این بخش از آیه کریمه صنعت تشبیه وجود دارد چنانکه می گوید:

شما ای مومنان! صدقات خود را با منت و ایذا باطل می کنید مانند آن کسی است (منافقی) که ایمان بخدا و روز رستاخیز ندارد صدقات خود از روی ریا مردم باطل می گرداند، ریا آنست که به مردم می نماید که وی مومن است. پس رب العالمین. این منافق را و آن منت کننده را مثل آورد و گفت:

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا

صَفْوَانٍ: سنگ بزرگ صاف و لغزنده، مضاف الیه - فَأَصَابَهُ: فعل ماضی - ها: مفعول به - وَابِلٌ:

باران تند و شدید، فاعل - صَلْدًا: سخت و لغزنده و بدون گرد و غبار، مفعول به ثانی
پس مثل این اتفاق کننده ریاکار مانند سنگ خارا سخت و لغزنده ای است که بر روی آن گرد و غبار نشسته باشد و باران تندی بر آن بیارد و همه خاکها را فرو شوید و آن را به صورت سنگی صاف و خالی از گرد و غبار بر جای گذارد. پس هم چنان است این فرد خود نمای ریاکار، که صدقات ریایی او نفعی از ثواب به او نمی رساند.

لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا

این نفقه دهندگان ریاکار بر ثواب آنچه از روی ریا صدقه دادند قادر نباشند.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

و خداوند قوم کافران را به سوی خیر و صلاحشان هدایت نمی کند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَنْبِيئًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَكَانَتْ أَكْطَلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلٌّ وَاللَّهُ يَمَّا

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٦٦٥﴾

حکایت آنها که اموال خود را به طلب رضای خدا و استوار کردن دلهای خویش انفاق می کنند، مانند باغی است بر تپه ای که رگباری بدان رسیده و دو برابر ثمره داده و اگر رگباری نرسیده نمباری رسیده و خدا به آنچه که نیکو کاران می کنند بیناست. (۲۶۵)

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَنْبِيئًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَكَانَتْ أَكْطَلَهَا ضِعْفَيْنِ

ابْتِغَاءَ: مفعوله لاجله، به نفی خواستن - مَرْضَاتِ: رضایت، خشنودی، مضاف الیه.

وَتَنْبِيئًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ: برای ثبات و یقین نفسها و جانهای خود -

بِرَبْوَةٍ: زمین مرتفع، پشته - وَابِلٌ: باران تند - ضِعْفَيْنِ: دو چندان، حال منصوب
و مثل نفقه آنان که به اعتقاد و به اخلاص از بهر خدای و در خشنودی وی می دهند و بدون منت و ایذا می دهند و از جهت ثبات و یقین از نفس ها و جان های ایشان به یافتن ثواب صدقه صادر شده همچون

آن بوستانی است (باغی) که روی پشته ای باشد و از هوای آزاد و نور آفتاب به حد کافی بهره بگیرد و باران تندی بر آن ببارد پس نسبت به جاهای دیگر میوه دو چندان دهد.

فَإِنْ لَّمْ يُصِيبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ

طَلٌّ: باران خفیف، خبر مقدم- مبتدا مؤخر محذوف

و اگر باران تندی هم بر آن نبارد یعنی باران خفیف بر آن ببارد باز هم به سبب داشتن خاک خوب و آفتاب مناسب و هوای آزاد به بار ننشیند خداوند ثواب صدقه مومن را این مثل زد. می گوید ثواب صدقه مومن را که بدون منت و ایذا نفقه کند چه صدقه بسیار باشد یا اندک، همچنان میوه مضاعف در موقع باران شدید و میوه قابل ملاحظه ای در موقع باران اندک دهد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ الله: مبتدا- بصیر: خبر

و خداوند به آنچه از روی اخلاص و یقین و یا از روی ریا انجام می دهید بیناست و به مناسب هر یکی جزا و پاداش خواهد داد.

أَيُّدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ
كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

مگر یکی از شما دوست دارد که باغی داشته باشد از نخلها و تاک ها در زیر درختان آن جویهایی روان و در آن همه گونه میوه موجود و پیری بدو رسیده و فرزندان ناتوان دارد و گرد بادی آتشیز (آتشبار) به باغ رسیده و همه را سوخته اینسان خدا برای شما این آیه های انفاق به ریا و توأم با منت ها و ایذا را بیان می کند، شاید بیندیشید. (۲۶۶)

أَيُّدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

أَيُّدُ: دوست می دارد، ... نَخِيل: خرما، نخلستان، فعل مضارع- أَحَدُكُمْ: فاعل- وَأَعْنَابٍ: جمع عنب، انگورها، معطوف

مثل دیگری برای صدقه کسانی که اهل ریا باشند می فرماید. که آیا دوست می دارد یکی از شما اینکه برای او بوستانی باشد از درختان خرما و میانه آن انگورها در زیر درختان آن جویهایی روان باشد.

لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ

و برای آن کس در آن بوستان همه میوه ها از قبیل خرما و انگور موجود باشد.

وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ

وَأَصَابَهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- الْكِبَرُ: پیری، فاعل- خبر مقدم محذوف- ذُرِّيَّةٌ: مبتدا مؤخر

آنگه این مرد پیر شده و از کار افتاده و کودکانی صغیر و ناتوان داشته و زندگی خانواده او همه از این بوستان باشد و به آن میوه ها احتیاج افتد.

فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ

فَأَصَابَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - إِعْصَارٌ: گردباد، فاعل - فِيهِ: جار و مجرور خبر مقدم - نَارٌ: مبتدا مؤخر

پس در این هنگام گردبادی (باد گرم که در آن آتش سوزان باشد) به باغ برخورد کند و آن باغی که میوه های آن رسیده و موقع بهره برداری باشد بسوزد و از بین ببرد یعنی خیرات و نفقات چون باغ میوه دار است که ثمره آن در آخرت به کار آید. هر کسی که نیت بد داشته باشد (ریاکار در صدقه) چنانست که باغ وی آتش گرفته - پس از میوه رسیده این باغ که مراد ثواب است بی بهره است. رب العزه درین آیت این مثل را بدان جهت آورد که آن ثواب از ایشان فوت شود از بهر فساد در نیت، یا ریا در عمل، یا منت یا ایذا بدنبال آن. مولانا گفت:

نه کاری که یابند مزدی بر آن نه مالی که بینند نفعی در آن
زابر ریا برقی افروخته همه کشت اعمالشان سوخته

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

يُبَيِّنُ: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - الْآيَاتِ: مفعول به

همچنین خداوند برای شما بیان می کند نشانه های الطاف و احسان خود را همچون بیانی که در باب صدقه و جهاد گفته شده است شاید که شما در آن تفکر کنید و بدانید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طِبِّبَتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفِيرٌ

حَمِيدٌ ﴿٢٧﴾

شما که ایمان دارید، از خوبیهای آنچه بدست آورده اید و آنچه برای شما از زمین برون آورده ایم، انفاق کنید و پست آنرا که خودتان نمی گیرید، به اتفاق معین مکنید مگر اینکه از بدی آن خود چشم پوشی کنید و بدانید خدا بی نیاز و ستوده است. (۲۶۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طِبِّبَتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ

سبب نزول این آیت آن بود که صاحبان مال زمانی که صدقه و زکات می دادند بدترین آن جنس را به صورت صدقه و یا زکات می دادند میوه ناخوش و حبوب نارسیده و ... را می دادند و آنچه بهترین بود خود بر می داشتند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. یعنی ای گروه مومنان در راه خدا از پاکیزه ها و برگزیده ها، آنچه که از تجارت و صناعت کسب می کنید صدقه و زکات دهید مفسران

گفتند. این نفقه زکات مال تجارت است و زکات خرما و انگور و انواع حبوبات که بر شما از زمین بیرون آوردیم و بعضی گفتند قبول صدقه به حضور پروردگار آنست که از مال حلال باشد.

وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ
وَلَا تَيَمَّمُوا: قصد مکنید، روی میاورید، فعل مضارع مجزوم.

و از جهت پستی همت به چیزهای تباه و ناخوش قصد مکنید که از آن چیز تباه نفقه کنید یعنی از آن چیزی نفقه مکنید که اگر آن چیز را به شما بدهند خود فراگیرنده آن نیستید. در حالی که خود شما حاضر نیستید آن چیزهای بد را بگیرید مگر به اغماض و چشم پوشی در آن.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و بدانید که الله تعالی از کسیکه بمال خبیث و بد صدقه کند بی نیاز است و ستاینده است آن کسی که از مال پاکیزه و حلال صدقه دهد.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۷۸﴾

شیطان بشما وعده تنگدستی می دهد و شما را از آن می ترساند و به بدکاری فرمان می دهد، و خدا از جانب خویش آمرزش و فزونی بشما وعده می دهد که خدا گشادگی بخش و داناست. (۲۶۸)

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ

الشَّيْطَانُ: مبتدا - يَعِدُكُمُ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر - الْفَقْرُ: مفعول به ثانی
شیطان یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر نفس اماره را گوید، بشما وعده می کند و از فقر و درویشی می ترساند، میگوید مال نگاه دارید و دست از صدقه دادن فروگیرید.
مولانا گفت:

که به درویشی کنم تهدیدشان که بزلف و خال بندم دیدشان

فحشاء اینجا به معنی بخل است اما بنده مومن وقتی که از شیطان این جمله می شنود می داند که دروغ است و ترساندن وی در فقر و تنگدستی باطل و خلاف شرع است.

نگر تا قضا از کجا سیر کرد که کوری بود تکیه بر غیر کرد
فغان از بدی ها که در نفس ماست که ترسم شود ظن ابلیس راست

وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا

لفظ الله: مبتدا - يَعِدُكُمُ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو)، جمله خبر - مَغْفِرَةً: مفعول به ثانی

و خداوند بر صدقه دادن به شما وعده می دهد که اگر صدقه دهید آمرزش گناهان را بدنبال دارد و در مال وی افزونی و برکت پدید می آید. اگر این پندار در دل آدم مومن پدید آید خدا را شکر گوید که فضل خدای به او روی کرده است.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

و فضل خدا بر انفاق کنندگان بسیار وسیع و زیاد است و به آنچه که انفاق می کنید داناست و به آن پاداش خواهد داد.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٣٨﴾

خداوند حکمت و فرزاندگی را به هر که خواهد دهد و هر که فرزاندگی یافت، خوبی فراوان یافت و جز خردمندان اندرز نگیرند. (۲۶۹)

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ

حکمت به قول علماء علم و دانش و قرآن است و بقولی دیگر انفاق و پرهیزکاری است سپس می گوید: خدا به هر که بخواهد حکمت (انفاق، پرهیزکاری) می دهد و خود می داند که آن حکمت چه باشد و به چه کسی دهد.

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

وَمَنْ: مبتدا - يُؤْتَ: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر

و این حکمت و کرامت به هر کسی داده شد بدرستی که بزرگترین نیکی ها و خیرات نصیب او شده است.

به ادریس علم دادند و به قارون زرو سیم، شد یکی فوق سماک و دیگری تحت سمک.

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

و پند نگیرد مگر صاحبان عقل و مغز، آنانکه عقل دارند، از هوا و هوس پاک و از فتنه نفس خالی است.

یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام خدای تعالی را به کار می بندد و از آنها پند می پذیرد که صاحب عقل و خرد است.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٣٩﴾

هر فرجی که کرده اید و هر انفاقی که کرده اید و یا بهر نذری که ملتزم شده اید خدا می داند و ستمگران یارانی ندارند. (۲۷۰)

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَلِئَلَّ اللَّهُ يَقْلَهُ

این خطاب به مومنان است می گوید آنچه بیرون کنید و نفقه دهید از زکات فریضه یا نفقات (صدقات) یا نذری که کردید، چنانکه مثلاً یکی گوید (نذر کند) اگر به بیماری من شفا حاصل شود یا فلان مسافر سلامت برسد، یا فلان مشکل من حل شود، بر من بجای آوردن آن واجب است بدرستی که خداوند آن را می داند و فراموش نمی کند.

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

و برای ستمکاران که نفقه از روی ریا می دهند نه از روی اخلاص یا از مال حرام صدقه می دهند، یا در نذر خود معصیت کنند و طاعت آن بجا نیاورند یاری دهی و کمک رسانی نیست که عذاب از ایشان باز دارد. اما باید دانست بر نذری که کرده اید وفا کنید و در حدیث شریف آمده که نذر بر دو گونه است: ۱- آن نذری که در طاعت خدای جل جلاله نذر شده است قطعاً باید به آن وفا کرد. ۲- آنچه که در نافرمانی خدای جل جلاله نذر شده باشد که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفاره ی آن، کفاره قسم است.

إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

اگر صدقه ها را عیان کنید، عیان کردن آن نیک است و اگر پنهان کنید و به تنگدستان دهید برای شما بهتر است و گناهانتان را محو می کند و خدا از آنچه می کنید آگاه است. (۲۷۱)

إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ

اگر آشکار کنید فَنِعِمَّا هِيَ: چه خوب، فعل مدح، خبر مقدم - هِيَ: مبتدای موخر. اگر صدقه های خود را در وقت ادا کردن آشکار کنید پس چیز خوبی است چونکه دیگران نیز بدان مایل شوند و رغبت یابند و بر بخیلان حجت تمام شود.

وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

و اگر پنهان دارید صدقات خود را و آنرا به درویشان و فقیران در خفیه دهید پس آن اخفا (پنهان دادن) برای شما بهتر است زیرا که آن صدقه از آفت ریا دور می ماند و صدقه گیرنده نیز از مذلت گرفتن صدقه محفوظ و مصون می ماند.

در حدیث شریف آمده است که: «صدقه السر تطفیء غضب الرب عزوجل» صدقه پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می نشاند.

شیخ سعدی گفت:

که معنی طلب کرد و دعوی بهشت
بسی بهتر از عابد خود نمای

قیامت کسی بینی اندر بهشت
گنهکار اندیشناک از خدای

وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ

خداوند گناه شما را از شما به جهت ادای صدقه چه آشکارا و چه پنهان می دهد پاک می کند.

وَاللَّهُ يَمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ

و خداوند آنچه می کنید از آشکار کردن صدقه و اخفای آن آگاه و به آن داناست.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
فَلَا تُنْفِسُكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ
إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٢٧٢﴾

هدایت کسان با تو نیست بلکه خدا هر که را خواهد هدایت کند، هر مالی که اتفاق می کنی برای خودتان و به سود خودتان است. اتفاق جز برای رضای خدا نکند، هر مالی که ببخشید پاداشش به تمامی به شما می رسد و ستم نمی بیند. (۲۷۲)

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ

از ابن عباس در بیان سبب نزول روایت است که فرمود: اصحاب رسول خدا ﷺ دوست نداشتند که برای نزدیکان فقیرشان از مشرکان، چیزی حتی اندک نفقه کنند، آنگاه آیت نازل شد. ای محمد ﷺ راه نمودن بر تو نیست که صدقه را از ایشان باز می گیری تا به اسلام بیایند بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس. تو به اسلام دعوت کننده ای نه راه نماینده، راه را من می نمایم، من آن کسی را راه می نمایم که خود خواهم.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِسُكُمْ

خَيْرٌ: مراد مال و دارایی است.

و آنچه از مال صدقه می کنید از برای رستگاری خود می کنید که ثواب آن بشما رسد و بدان رستگار شوید. مال را خیرات گفت یعنی تا اینکه بنده را بیآگاهاند آنچه که صدقه می دهند از مال حلال و پاک باشد. اگر مال حلال و پاک نباشد نام آن خیر نخواهد بود.

وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ

ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ: طلب رضای خدا. و شما ای مومنان نفقه نمی دهید مگر برای طلب ثواب آخرت و خشنودی خدای تعالی.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ

يُؤَفِّ: به کمال و تمام داده می شود، فعل مضارع مجزوم به حذف ی.

و آنچه از مال خود صدقه می کنید به جهت اخذ ثواب آن می کنید پاداش آن به کمال و تمام بشما داده خواهد شد و شما ستم کرده نمی شوید یعنی از اعمال شما بستم چیزی کم نمی کنند.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۱۷۷﴾

صدقه از آن فقیرانی است که در راه خدا ناتوان و از کارمانده اند و نمی توانند در زمین به سفر پردازند و از فرط عزت نفس و مناعت، توانگرشان پندارند، به سیمایشان می شناسیشان، از مردم باصرار سؤال نمی کنند، هر خواسته ای که اتفاق می کنید، خدا به آن داناست. (۲۷۳)

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَسْتَطِيعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ضَرْبًا: راه رفتن، مفعول به

این نفقه و صدقه برای درویشان و فقیران است دادن صدقه به کسانی ثواب بیشتر دارد که در راه خدای جل جلاله و به امور دین چندان مشغول و مقید باشند که از تردد و تهیه طعام و لباس و غیره باز مانند و به کسی حاجت نبرند آنان کسانی هستند که نمی توانند بواسطه اشتغال به غذا یا دوام طاعت در روی زمین به مسافرت پردازند و از راه تجارت و کسب و کار برای خود هزینه زندگی فراهم سازند.

يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: شرم و حیا، قناعت.

مرد نادان بی خبر از حال ایشان می پندارد که ایشان توانگرانند به جهت بازایستادن از سؤال و بی نیازی از خلق و حیا و شرمی که نسبت به سؤال دارند در عین نیاز و احتیاج عزت نفس و علو همت خود نگه می دارند

تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ ای محمد ﷺ تو ایشان را به قیافه ای آنها می شناسی. چون ایشان را بدقت بنگری می بینی و می شناسی که ایشان گشاده رو و خوش قلب و دارای همت بلند و نور اسرار، با درویشی و تنگدستی و گرسنگی در ساخته، و دل به راز حق پرداخته، و با مردم به تواضع و خشوع افزوده.

لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا

إِلْحَافًا: الحاح، پافشاری، حال منصوب

از مردمان سوال نکنند و از ایشان از روی اصرار و پافشاری چیزی نخواهند بلکه آنان به صفت تعفف که ترک سؤال باشد موصوف اند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مسکین کسی نیست که یک خرما یا دو خرما، و یا یک لقمه و دو لقمه او را از سوال کردن باز می‌دارد، بلکه مسکین کسی است که از سوال کردن مردم خودداری می‌نماید، و اگر می‌خواهید بخوانید» یعنی: این قول خداوند متعال را که می‌فرماید: «از مردم به زاری سوال نمی‌کنند».

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

و آنچه از مال خود برای اصحاب صغه و غیر ایشان از مستحقان نفقه کنید خداوند آن را می‌داند و می‌بیند و روز قیامت بدان پاداش دهد چون صدقه را باید به مستحقان آن باید داد. چنانچه در حدیث شریف آمده است که: «لا تحل الصدقة لغنی و لا لذی مره سوی»، «صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی مالی دارد و از صحت و سلامتی بدن برخوردار است روا نیست».

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْإِئْتِزَالِ وَالْثَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۴﴾

کسانی که اموال خویش را شب و روز، نهان و آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند. (۲۷۴)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْإِئْتِزَالِ وَالْثَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

سِرًّا: حال- گفته اند این آیت در شأن انصار نازل شده است که شخص انفاق کننده از درخت خرما یا خود به عنوان صدقه پیشکش می‌کرد می‌گوید:

آنانکه در راه خدا مالهای خود را برای مستحق در شب و در روز، در پنهان و به آشکار نفقه می‌کنند و نیز گفته‌اند این آیت در شأن علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد: چهاردرم داشت و کل اموال او همان بود. هر چهاردرم به درویشان داد، یک درم آنرا در شب داد و یکی در روز، و یکی پنهان و یکی آشکارا. رب العالمین او را بدان بستود. و صاحب کشاف آورده است که صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داد. ده هزار دینار آن در پنهانی و ده هزار دینار دیگر آشکارا و همان مقدار در شب و همان مقدار در روز صدقه داد حق سبحانه تعالی در این آیت صدقات صدیق را بستود. پس برای ایشان است پاداش چنین صدقات در نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانی است.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا- عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر

برای کسانی که چنین صدقه کنند ترسی نیست و اندوهگین نشوند.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾

کسانیکه ربا می‌خورند از قبرها بر نمی‌خیزند مگر آنکسی که شیطان بجنون آشفته‌اش می‌کند. از آنرو که گویند: معامله چون رباست و بس. ولی خدا معامله را حلال و ربا را حرام کرده است، هر که از پروردگارش پندی بیاید و باز ایستد، آنچه گذشته از اوست و کار او با خداست، و هر که تکرار کند آنها جهنمی‌اند و خودشان در آن جاودانند. (۲۷۵)

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ

يَتَخَبَّطُهُ: او را پیایی بزند، فعل مضارع، الشَّيْطَانُ: فاعل - ه: مفعول به - الْمَسِّ: جنون، دیوانه آنانکه مال ربا را می‌خورند یعنی معامله می‌کنند و زر را بکار می‌اندازند. فردا در روز قیامت از گور برخیزند همچون آن دیوانه برخیزند یعنی که ربا خواران در قیامت این علامت را خواهند داشت که همچون دیوانگان آیند و از خلق پنهان نباشند، که این نشانه‌ای است هر کس بداند که ایشان ربا خواران بودند.

ربا: در لغت به معنی زیادت است و در شرع عبارت از زیادتی که از عوض خالی باشد. از جابر رضی الله عنه: لعن رسول الله ﷺ آكل الربوا (خورنده ربا را) آنحضرت لعنت کرده است خورنده ربا که ربا می‌ستانند. و لعنت کرده است آنحضرت خوراننده‌ی ربا را که ربا می‌دهد و بوسیله‌ی آن قرض می‌گیرد. و لعنت کرده است نویسنده ربا را که خط آنرا می‌نویسد و نیز شاهدان و گواهان آنرا (لعنت کرده است) اینها یعنی اکل و موکل و کاتب و شاهد در ورود لعنت و ارتکاب معصیت برابرند. و ربا در صورتی است که زیاده کرده شود از همجنس خود.

قال رسول الله ﷺ:

الذهب بالذهب (طلا به طلا) - الفضة بالفضه (نقره به نقره) - البر بالبر (گندم به گندم) - الشعير بالشعير (جو به جو) - التمر بالتمر (خرما به خرما) - الملح بالملح (نمک به نمک) - پول به پول و ... به زیادتی فروخته شود.

بیت:

قناعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی

ابوسعید خدری گفت: بلال رضی الله عنه تمر برنی (خرمای خوب) را نزد رسول ﷺ آورد. فقال له النبی پس حضرت رسول ﷺ به بلال گفت - این هذاه این را از کجا آورده‌ای؟ یعنی خریده‌ای یا کسی به تو داده است؟ می‌خواست بداند که مبدا از طریق ربا گرفته باشد. بلال گفت: نزد من خرمای زبون ردی بود پس من به دو پیمانه از خرمای زبون ردی را به یک پیمانه خرمای تمر نیک فروختم. پس آنحضرت

گفت - آه ازین فروختن که عین رباست. تکرار کرد و گفت. ربای محض است و گنت: اگر تمر نیک می خواهی به تمر ردی بد. پس تمر ردی بد را بفروش به معامله دیگر به درهم سپس تمر نیک را به آن درهم بخر.

پس اگر مختلف شوند این اشیاء چنانچه ذهب به فضه و جو به گندم هیچ مانعی نیست پس بفروشید هر طوریکه خواهید برابر یا زیاده.

مصطفی ﷺ گفت: - شب معراج قومی را دیدم که ایشان را شکمهای بزرگ بود. در راه آل فرعون افتاده، هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را به آتش می بردند به این قوم بر می گذشتند، آن شکم بزرگان را زمین می افکندند تا آل فرعون ایشان را در زیر پای می گرفتند و می کوفتند. گفتم یا جبرئیل علیه السلام اینان کی اند؟ گفت - هؤلاء اكلة الربوا یعنی اینان خورندگان ربانند.

یتخبطه الشیطن. و شیطان او را بزند و بیفکند یعنی شیطان دست بر قومی می زند که ضعیف دل و ضعیف ایمان باشند. حکیم ابوالمجد سنایی غزنوی گفت:

گفت روزی به جعفر صادق	حیله جوئی ربا دهی فاسق
کز حرامی ربا چه مقصود است	گفت زیرا که مانع جودست
زان ربا ده بتر زمی خوارست	کین مروت بر، آن سخا آراست
وقت را آخرش اگر چربست	با خدای و رسول در حربست
گر دلت هست با خرد شده جفت	بشنو از حق که یحق الله گفت
اندک اندک چو جمع گشت ربی	برود جملگی بخوان زبسی
حرص دنیا ترا چنان کرد است	که خدا را دلت بیازر دست
سیم دارد ترا چنان مشغول	که نترسی تو از خدا و رسول
گر صد آیت بخوانی از تحریم	باک ناید ترا که باید سیم
یوم یحیی نخوانی از قرآن	و ای بر جان ابله نادان

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا

آن عقوبت عذاب ایشان بر آنست که ایشان گفتند جز این نیست که بیع (خرید و فروش) هم مانند ربا حرام است.

وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا

وَأَحَلَّ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - الْبَيْعَ: مفعول به

و حال آنکه خداوند خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است. و فرض کرده شده است که علم بیع را بدانند، بحکم آن خبر که مصطفی ﷺ گفت طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة. و عمر خطاب به بازار رفت و مردم را در بازار هشدار می داد و می گفت هیچکس در این بازار معامله نکند تا اینکه علم بیع بیاموزد. که اگر علم بیع نداند در ربا افتد. و باید دانست که با پنج کس معامله

نباید کرد. با کودک و با دیوانه و با بنده و نابینا و با حرام خوار اما بیع با کودک و دیوانه باطل بود. که آن نابالغ است و این بی عقل، اما بنده که در دست ارباب (سید) خود است چون دستوری نیافته باشد باطل بود. اما معامله با نابینا بظاهر قضیه باطل باشد مگر وکیلی بینا همراه داشته باشد. اما حرام خواران - خود بمانند ربا دهنده و رشوت ستاننده است هر چند که معامله با ایشان روا نیست، اما بظاهر شرع درست است و در عقد بیع پنج شرط نگاه دارد. یکی آنکه مبیع پاک باشد معامله خوک و استخوان پیل و خمر و گوشت مردار و روغن مردار باطل است به جهت اینکه همه نجس هستند اما روغن پاک که نجاست در آن بیفتد بیع آن حرام نباشد بیع نافه مشک و تخم کرم قز رواست. بیع مار و کژدم و موش و حشرات زمینی باطل است. چونکه در آن منفعتی نیست. اما بیع گریه و زنبور انگبین و یوز و شیر و هر چه دروی یا در پوست وی منفعتی باشد رواست. همچنین بیع طاووس و مرغهای نیکو (پرندهگان) که در دیدار ایشان منفعت باشد رواست. اما بیع بربط و چنگ و رباب و مانند آن باطل است که منفعت آن حرام است. همچنین صورتهایی که از گل درست شده باشد تا کودکان بدان بازی کنند، هر چه صورت جانوران دارد بیع آن باطل است و بهای آن حرام و شکستن آن واجب^۱. و هر چه صورت درخت و نبات باشد رواست.

فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ

له: جار و مجرور خبر مقدم - ما: مبتدا موخر

پس هر که به وی پندی رسد از پروردگارش که از ربا نهی کرده است از آن باز ایستد و نهی حق را به کار گیرد حق تعالی گناهان گذشته وی از ربادادن و خوردن در گذرد و مزد وی با خداست بجهت این فرمانبرداری که کرد و نهی که بر کار گرفت.

وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ

و کار وی با خداست، اگر خواهد در آینده او را از ربا خواری حفظ کند و اگر خواهد بر وی خواری آرد و در ربا افکند

وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

وَمَنْ: مبتدا جازم - عَادَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر - أَصْحَابُ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر اما اگر کسی که برگردد و مجدداً مرتکب ربا خواری شود اینگونه کسان اهل آتشند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

^۱ - از تصاویر سایه دار و برجسته (مجسمه) که از دیدگاه اکثریت علماء حرام محسوب می گردد. یک استثناء وجود دارد و آن اسباب بازی کودکان است. مانند عروسک های بچه گانه که کودکان با آنها بازی می کنند، چون در امثال این ها قصد بزرگداشت وجود ندارد، و بازی بچه ها با آنها در واقع یک نوع تحقیر محسوب می شود. برای توضیح بیشتر رجوع شود به «هنر از دیدگاه اسلام» تالیف: دکتر یوسف قرضاوی

هُم: مبتدا - خَلِيلُوكَ: خبر
و جاودان در آن می مانند.



يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ
خدا ربا را کاهش می دهد و صدقه ها را افزون می کند که خدا هیچ ناسپاس بی ایمان (ربا خوار و حریص) را دوست نمی دارد. (۲۷۶)

يَمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَتِ

و خداوند مال ربا را هر چند که زیاد باشد محو و نابود می گرداند آن مال ربا رو به نقصان و عاقبت آن خسران است.

ابن عباس گفت - معنی یمحق آنست که اگر به صدقه دهند یا در راه غزا و حج خرج کنند، یا به مصلحتی از مصالح مسلمانان صرف کنند هیچ پذیرفته نیست و خیر و برکت از عین آن زایل می شود، و روی به نقصان نهد و اما از مال حلال که صدقه دهند اگر چه آن مال صدقه داده شده اندک باشد عاقبت آن افزونی و زیادتى است تا یک لقمه چند کوه احد شود.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ

و خداوند هر ناسپاسی را که بر ارتکاب ربا اصرار ورزد دوست نمی دارد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ



رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز پیا داشته و زکات داده اند، پاداش آنها نزد پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند. (۲۷۷)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ

رَبِّهِمْ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - أَجْرُهُمْ: مبتدا مؤخر

بدرستی آنانکه به امر و نهی خداوند، بگرویدند و اوامر حق را به کار بستند به موجب فرمان نماز را به پا داشتند و زکات را دادند مزد ایشان نزد پروردگارشان است ایشان را به پاداش خود رساند و مزد ایشان ضایع نکند.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور

و به ایشان ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و اندوهی بر آنها نیست.



يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

شما که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و اگر برستی مومن شده‌اید، از رباها هر چه باقیمانده، رها کنید. (۲۷۸)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوْا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَاۤ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ
وَذَرُوْا: ترک کنید، فعل امر

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از عذاب خدا بترسید و از آنچه از ربا مانده است دست بکشید این آیت در شأن عباس بن عبدالمطلب و عثمان بن عفان آمد که خرما به سلف خریده بودند چون وقت محصول خرما رسید حق خویش طلب کردند گفت اگر تمامی حق شما را بدهم عیال من بی برگ و نوا می‌مانند و از قوت در مانند، یک نیمه از حق‌تان را بگیرید و دیگر نیمه را مضاعف کنم. آن روز موعود که فرا رسید و ایشان طلب آن زیادت کردند چون تحریم ربا هنوز نیامده بود. رب العالمین این آیت فرستاد و ربا را حرام کرد گفت - ای که شما مومنان‌اید از خشم خدای و عذاب او پرهیزید و آنچه از اصل مال زیاده است رها کنید.

اگر شما از مؤمنان و گرویدگان باشید حکم این است که اصل مال را بپذیرید نه زیادت آنرا، ایشان به حکم خدای تعالی و رسول فرو آمدند و فرمانبرداری کردند، اصل مال را طلب کردند و زیادت بر اصل مال را رها کردند.

فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا فَاْذَنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦؕ وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُوْنَ وَلَا تُظْلَمُوْنَ ﴿٢٧٩﴾

و اگر ربا را ترک نکردید، آماده جنگ خدا و پیغمبر شوید، و اگر توبه کردید، سرمایه‌هاتان از آن شماست نه ستم کنید و نه ستم بینید. (۲۷۹)

فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا فَاْذَنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦؕ

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول از عکرمه روایت کرده است که گفت: این دو آیه کریمه درباره‌ی قبیله ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تحمل و توان جنگ با خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدهکاران گرفته و از سود آن چشم پوشیدند. می‌گوید اگر بس نکنید و قطع نکنید و ربا را رها نکنید چنانکه قبلاً آمده است.

یکدیگر را آگاه کنید که شما با خدا و رسولش جنگ کنید گانید ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، در غیر اینصورت، گردنش را بزند بنابراین خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است.

وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ

فَلَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - رُءُوْس: مبتدای موخر

و اگر از گرفتن ربا یا دادن آن توبه کنید و حکم خدا را بر خود بپسندید، اصل سرمایه‌هایتان از آن شماس. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در خطبه‌ی حجه الوداع فرمودند: آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیت بود، از گردن شما برداشته شده است و برای شما اصل اموالتان است.

لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ

لَا تَظْلِمُونَ: مضارع معلوم - وَلَا تَظْلِمُونَ: مضارع مجهول

چنانکه نه شما با طلب زیادی مال ظلم کنید و نه ایشان بر شما ظلم کنند و از سرمایه اصلی چیزی بکاهند. بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت جنگ با خدا و رسولش نیست و از سود در گذشته و به سرمایه اصلی راضی شدند.

وَإِنْ كَانَتْ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۸۰﴾

اگر بدهکار شما تنگدست باشد تا فراخ دستی به او مهلتی دهید و اگر ببخشید برای شما بهتر است اگر می‌دانستید. (۲۸۰)

وَإِنْ كَانَتْ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ

ذُو عُسْرَةٍ: تنگدست - فَنَظِرَةٌ: مهلت، فرصت - مَيْسَرَةٍ: گشایش، فراخ دستی
و اگر بدهکار مفلس و تنگدست باشد پس به او مهلت داده شود تا گشایش و آسایشی و آسانی و توانگری بدست آید. زمانیکه آسانی و توانگری پدید آمد بر وی لازم بود که حق را به صاحب حق باز دهد.

وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

مبتدا محذوف - خَيْرٌ: خیر

و اگر قدرت پرداخت نداشته باشد شما همه وام خود را، یا برخی از آن را بدو ببخشید اگر وعده خدای در ثواب آخرت را درست می‌پندارید که آن برایتان بهتر خواهد بود که الله تعالی آن را می‌پسندد و به آن پاداش خیر دهد.

وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۸۱﴾

از روزی که در آن بسوی خدا باز گشت می‌یابید بترسید و هر کس هر چه کرده بدو می‌رسد، و ستم نمی‌بینید. (۲۸۱)

وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ

گفته اند این آیت در مکه در منار روز عید قربان نازل شده است.

و از عذاب روزیکه همه شما در آنروز به حساب خدا یا جزا که مقرر شده است بازگردانده می‌شوید بترسید.

ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

تَوْفَر: مضارع مجهول - کُلُّ: نایب فاعل

سپس به هر کس آنچه را فرا چنگ آورده است در این دنیا یعنی اگر نیکی کرد و یا بدی، در صلاح کوشید یا در فساد، پاداش آن بتمامی به وی دهند. و به بازگردیدگان (توبه کنندگان از ارتکاب عمل بد) ستم کرده نمی‌شود.

خلاصه احکام آیات مبارکه (۲۸۱-۲۷۵) همچنانکه در انوار القرآن آمده شامل پنج موضوع است.

۱. جایز بودن معامله و داد و ستد

۲. تحریم ربا و محکومیت سخت ربا خواران

۳. مهلت دادن به بدهکار تنگدست

۴. پاداش ایمان و عمل شایسته

۵. امر به تقوی

در حدیث شریف از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: در امتهای پیشین تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و چون تنگدستی می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او در گذرید، شاید خدای عزوجل از ما در گذرد. پس خدای عزوجل به فرشتگان فرمود: ما از این شخص که از مردم در می‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس وی را در گذرید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَلَا تَكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن رَضَوْنَ مِنَ الشَّهَادَةِ أَنْ تَصُلَّ إِحْدَهُمَا فَتُكْرَمَ إِحْدَهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَلَعُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾

شما که ایمان دارید. اگر به همدیگر وامی به مدت معین دادید آنرا بنویسید نویسنده‌ای میان شما به عدل و بدرستی بنویسد. و نویسنده از نوشتن، چنانکه خدایش آموخته، دریغ نکند باید بنویسد! و کسی که حق بعهده اوست املا کند. از خدا، پروردگار خویش، بترسد و چیزی از آن نگاهد. اگر کسی که حق بعهده اوست کم خرد یا ضعیف است و املا کردن نمی‌تواند، سرپرست وی، بدرستی املا کند. و

دو گواه از مردان خویش بگواهی گیرید. اگر دو مرد نباشند، یک مرد و دو زن از گواهانی که رضایت می‌دهید تا اگر یکیشان از یاد برد، یکی از آنها بخاطر آن دیگر بیارد، گواهان چون دعوت شوند، دریغ نکنند از نوشتن وام. کوچک یا بزرگ، بمدت آن، ملول مشوید. که این، نزد خدا، درست‌تر و برای گواهی دادن، استوارتر و برای تردید نکردن شما، مناسب‌تر است. مگر آنکه معامله‌ای نقد باشد که مابین خودتان دهید و گیرید، گناهی بر شما نیست که ننویسید و چون معامله کردید گواه گیرید. نویسنده و گواه زبان نینند. و اگر بکردید، این، بدکاری با خودتان است. از خدا بترسید، خدا شما را تعلیم می‌دهد که خدا به همه چیز داناست. (۲۸۲)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ
تَدَايَنْتُمْ: به همدیگر وام دادید- أَجَلٍ: مدت

در این آیه کریمه امر در معنای ارشاد وجود دارد می‌گوید، ای کسانی که ایمان آورده‌اید زمانی که با یکدیگر به وامی معامله کنید پس عقدی ببندید از عقود شرعیه که وام در آن دین باشد تا وقت تعیین شده پس آنرا بنویسید در صفحه‌ای که مشتمل بر وصف معامله و کسانی که معامله کردند و گواهان و نویسندگان عدل را در آن بنویسید تا خصومت از میان بندگان منقطع شود و برادروار با یکدیگر زندگی کنند و به وثیقه حق در وقت تعیین شده رجوع کنند.

وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

وَلْيَكْتُبْ: مضارع مجزوم- كَاتِبٌ: فاعل

و باید کاتب در آن با عدل و راستی وثیقه را بنویسد یعنی در وقت رجوع به حق کم و زیاده نکرده باشد.

وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ

وَلَا يَأْبَ: فعل مضارع مجزوم به حذف ی

مبادا که نویسنده آن نوشته را باز کند پس باید نویسنده سند عادل و عالم باشد مثل قاضی. اینکه وثیقه معامله را بنویسد همچنانکه خداوند به او بیاموزانید پس در زمینه همین احکام و عدالت اجتماعی باید علم به احکام و قوانین و تشکیلات ثبّتی فراهم گردد پس امر شرعی است که بنویسد و از آن سرباز نزند.

وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا

وَلْيُمْلِلِ: فعل مضارع مجزوم از ملال، دیکته کردن- وَلَا يَبْخَسَ: فعل نهی از بخش به معنی کاستی حق، ستم روا داشتن.

و باید که دیکته کند آن کسی که دین بروی است (بدهکار) و به زبان خود اقرار کند و باید که املاء کننده بترسد از خدایی که پروردگار اوست و در وقت اقرار از آن حق که بر اوست چیزی کم نکند.

فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ
وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ

الَّذِي: اسم کان - سَفِيهًا: خبر کان - هُوَ: توكید

پس حق برگردن آن کسی که ذمه اوست (بدهکار است) اگر جاهل و نادان باشد یعنی بالغی غیر رشید چون دیوانگان و مردم مبهوت یعنی نتواند در کار خود تصرف داشته باشد مانند طفل و پیر و ناتوان و نادان و دیوانه یا آنکه مطلقاً توانایی املاء کردن نداشته باشد پس باید که ولی یکی از اینها که گذشت املاء کند یعنی ولی او قیم آن طفل یا پیر ناتوان یا جاهل و یا دیوانه است باید که ولی به عدل و عدالت املاء کند یعنی زیاده و یا کم املاء نکند.

مِنْ رِجَالِكُمْ

و شما گواه بگیرید بر معامله خود دو گواه از مردان یعنی مسلمانان بالغ آزاد و بصیر و امین، که در وقت ضرورت چنانکه بوده و نوشته شده باز گو کند و شهادت دهد و گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حدنصاب شهادت در این معامله است.

فَإِنْ لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ رَضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى

الف در یَكُونَا: اسم کان - رَجُلَيْنِ: خبر کان

پس اگر این دو گواه از مردان مسلمان عاقل و بالغ و آزاد نباشند پس یک مرد و دوزن گواه شوند و شهادت دوزن بجای یک مرد بر اینست که مبدا یکی از آنان گمراه شود و اگر گمراه شد دیگری او را به یاد آرد. چون زن با انگیزه‌های خاصی که دارد به ضبط اینگونه امور و شهادت آن کمتر دقت و توجه می‌نماید و بیشتر تحت تاثیر عواطف و احساسات واقع می‌شود. و نیز بازار معامله بیشتر بدست مردان است و زنان کمتر به آن توجه می‌کنند.

وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا

وَلَا يَأْبَ: مضارع مجزوم به حذف ی

و باید که گواهان از آن شهادت زمانیکه برای ادای حق به محکمه دعوت شدند نباید امتناع کنند و از حضور در آن برای شهادت سرباز زنند.

وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ

أَنْ تَكْتُبُوهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به - صَغِيرًا: حال

و ملول مشوید و احساس خستگی مکنید از آنکه حق را بنویسید هر چند آن حق اندک باشد یا بسیار تا مهلت تعیین شده با قرار بدهکار و مدیون.

ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا ذَٰلِكُمْ: مبتدا - أَقْسَطُ: خبر

این نوشته برای شما راست‌تر است (با عدل‌تر است) در نزد خدا و محکم‌تر است از گواهی دادن زیرا که نوشته ذکر شاهدان است و کتابت به صحیح نزدیک‌تر است بر اینکه در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود بشک شوند و چون برای احقاق حق رجوع نمایند چیز مبهمی باقی نماند. مگر آنکه معامله تجارت نقدی باشد که دست به دست و نقد به نقد در میان خود می‌گردانید پس بر شما گناهی نیست اگر آن معامله را بنویسید و شهادت بگیرید چون در این نوع معامله دین و ذمه‌ای در میان نیست تا حق کسی تضییع شود. و در آینده بروز اختلاف گردد.

وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ

وَأَشْهِدُوا: فعل - (و)فاعل

زمانیکه خرید و فروش می‌کنید یا معامله پی در پی می‌کنید گواه گیرید. این شهادت منسوخ است به آن آیت که گفت:

فان امن بعضكم بعضا فليود الذي او تمن امانته

وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ

وَلَا يُضَارَّ: زیان رساننده شود فعل مضارع مجزوم مجهول - كَاتِبٌ: نایب فاعل

و به این نویسنده رنج نرسانند و او را به اجبار و اکراه به نوشتن وادار نکنند و نیز به گواهان رنج نرسانند که به دعوت محکمه بیایند البته گواهان هیچ سر نیچند.

وَأَن تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ

ه: اسم ان - فُسُوقٌ: سرپیچی، نافرمانی، خبر ان.

و اگر این چیزهایی که ذکر شد یعنی در دبیری چیزی در نوشتن از حق بکاهید یا آنکه که قیم باشید در املاء از حق بکاهید. یا بگواهی دادن خوانند سرباز زنید برآستی آن بیرون رفتن از راستی و نافرمانی از جمله فسق و نافرمانی است.

وَاتَّقُوا اللَّهَ

و همه‌ی شما از خدا بترسید و فرمان او را خلاف مکنید و اوامر و نواهی او را پیش چشم دارید.

وَيَعْلَمُكُمْ اللَّهُ

وَيَعْلَمُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - لفظ الله: فاعل
و خدا مصالح دین و دنیای شما را به شما می آموزاند.

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند آنچه که نفع شماست یا به زیان شماست به شما می آموزد و به آنچه که می کنید آگاه و داناست.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَةً فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي
أَوْثِنَ أَمْنَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾

و اگر در سفرید، و نویسنده ای نمی یابید، گروی باید که گرفته شده باشد. اگر بعض شما بعضی را امین
شمرد، امانتدار، امانت او را بدهد و از خدا، پروردگار خویش، بترسد. گواهی را نهان مدارید و هر که
آنها را نهان کند دل وی گناهکار است و خدا به آنچه می کنید داناست. (۲۸۳)

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَةً

عَلَىٰ: در اینجا به معنی فی - فَرِهْنَ: جمع رهن به معنی گروگانها خبر برای مبتدا محذوف
اگر شما در سفر باشید و نویسنده ای (کاتبی) که حقوق بیع را ثبت کند نیافتید پس وثیقه ای (گروی) باشد
یعنی چیزهایی گروگان بگیرد.

فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي أَوْثِنَ أَمْنَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ

وَلْيَتَّقِ: مضارع مجزوم - (هو) فاعل - لفظ الله: مفعول به - رَبَّهُ: نعت

و اگر برخی از شما به برخی دیگر اطمینان کرد، پس باید کسی که امین شمرده شده است امانت او را
باز پس دهد تا هم رابطه و تعاون پایدار گردد و هم حق به حقدار برسد و نیز بدبینی و بداندیشی
گسترش نیابد. پس باید این امانت دار از خشم و عذاب خدا بترسد و امانت بجای آورد و بدان خیانت
نکند و امانت را باز رساند.

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ

و گواهی را پنهان نکنید اگر صاحب حق نداند که تو برای او گواه هستی پیش از پرسیدن باید گواهی
داد.

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ

ه: اسم ان - اَإِثْمٌ: خبر مقدم - قَلْبُهُ: مبتدا مؤخر، جمله خبر ان و هر که گواهی را پنهان کند (شهادت را) پس بدرستی که دل او گنهکار است و کتمان حق و شهادت کار قلب است که گناهش از هر گناهی خطرناکتر است و اگر اثر گناه به وجدان و به دل رسید و یا از قلب ناشی گردید همه ی قوا و جوارح را به گناه می کشد و خطرناکتر است.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به آنچه در آشکار کردن شهادت و پنهان کردن آن انجام می دهد داناست پس معامله و دادوستد مدت دار بر سه نوع است:

۱. معامله با داشتن قولنامه و سند و گواه گرفتن
۲. معامله با سپردن گروی دریافت شده
۳. معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یکدیگر.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ



اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هر چه در آسمانها و زمین هست از آن خداست، اگر آنچه را در نهاد شما و در دل شماست عیان کنید یا پنهان کنید، خدا شما را برای آن بحساب می کشد و هر که را خواهد می آمرزد و هر که را خواهد عذاب می کند که خدا به همه چیز تواناست. (۲۸۴)

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

لِلَّهِ: جار و مجرور خبر - مَا: مبتدا مؤخر

هر چه در آسمانهاست از فرشته یا ستاره و غیره و آنچه که در زمینهاست از ارکان و موالید و انسانها و غیره، همه ملک خداست. و ملک خدای آن است که از عدم وجود آورده است، پس ملک وی به ملک کسی شباهت ندارد و برای کسی در آن حکم نیست، و آنچه کند در آفریده ی خود به حجت خداوندی خود کند.

وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ

تُبَدُّوا: فعل مضارع - (و)فاعل - مَا: مفعول به

و اگر آشکار کنید آنچه در نفسهای شماست از تصمیم ها و نیات یا پنهان دارید، خداوند آن را می داند تا بدانید که خداوند بر ضمائر دل و اسرار درون انسانها دانا و آگاه است و در روز قیامت اعمال بندگان را به تمامی بر وی شمارش خواهد کرد.

اعرابی آمد و از مصطفی ﷺ پرسید - که فردا به حساب من چه کسی رسیدگی خواهد کرد. رسول ﷺ گفت: خداوند به حساب بندگان رسد. اعرابی به شادمانی برگشت، و می گفت من نجات یافتم، فان الکريم اذا قدر غفر

آنچه مسلم است باید در این دنیا حرکات و سکنات و گفتار و کردار خوش پاس داشت و خود به حساب خویش رسید و محاسبه کرد قبل از اینکه در آن دنیا محاسبه کرده شود از اینجا مصطفی ﷺ گفت: حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا

فَيَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ

وَيُعَذِّبُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - مَنْ: مفعول به

سپس خداوند در حسابرسی به فضل خود بیامرزد آنکس را که بخواهد و عذاب کند به عدل خود هر که را که بخواهد.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: مبتدا - قَدِيرٌ: خبر

و خداوند بر همه چیز از غفران و عذاب دادن تواناست، علم او محیط و قدرت وی بر همه شامل است.

ابوحیان می گوید: چون خدای متعال مغفرت و تعذیب را ذکر کرد، در پی آن از قدرت خویش یاد نمود؛ زیرا مغفرت و تعذیب وی هم بخشی از متعلقات قدرت وی است.

ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿۲۸۵﴾ پیغمبر بدانچه از پروردگارش به او نزول یافته ایمان دارد و مومنان همگی بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران او ایمان دارند. میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نگذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا آموزش تو می جوئیم که سرانجام بسوی توست. (۲۸۵)

ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ

وَالْمُؤْمِنُونَ: مبتدا

حضرت رسول ﷺ به آنچه که از طرف پروردگارش به او فرو فرستاده شده است ایمان آورد و گروید که آن آیات قرآن و احکام دین و حقوق شریعت است. و مؤمنان هر یک بخدایی که یگانه و یکتاست و معبود بی همتاست ایمان آوردند و به آنچه که از کتابها و فرشتگان است ایمان آوردند.

كُلُّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

كُلُّ: توكيد - ءَامَنَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، خبر المؤمنون

هر یک از مؤمنان به خدای یگانه و یکتا ایمان آوردند یعنی همه ایشان از نبی و اتباع او به خدا و به وجود ازلی و ابدی و به احکام شریعت او ایمان آوردند و نیز به فرشتگان او که مقربان حضرت کبریاند و به کتابهای نازل شده وی از قبیل تورات - انجیل - زبور - فرقان - که همه حق است و به کلام او که غیر مخلوق است و به فرستادگان و پیغمبران او، از آدم تا به خاتم النبیین حضرت محمد ﷺ که وحی گذارنده و به راه راست دعوت کننده هستند ایمان آوردند.

لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ

لَا تُفَرِّقُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - بَيْنَ: مفعول فيه

نبی و مؤمنان می گویند ما در ایمان هیچیک از رسولان خدا را از هم جدا نمی کنیم و به همه ایمان می آوریم بر خلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر بودند.

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا

وَأَطَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

گفتند: شنیدیم آنچه ما را بر آن خواندی و دعوت کردی و در آنچه شنیدیم فرمانبرداریم، آنرا به جان پذیرفته و گردن نهادگاییم. فرق است میان این امت و میان امت موسی، ایشان گفتند - سمعنا و عصینا، و این امت گفتند - سمعنا و اطعنا

عُفِّرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

عُفِّرَانَكَ: مفعول مطلق

از تو ای پروردگار! آمرزش می طلبیم و بازگشت همه به سوی توست که خداوند کریم است، دوست دارد که از وی خواهند تا آمرزش خواهان را بیامرزد.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِمْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۖ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا ۖ أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى

الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۸۱﴾

خدا هیچ کس را، جز باندازه توانش، مکلف نمی کند هر چه نیک کرده مال اوست و هر چه بد کرده وبال اوست، پروردگارا اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم بر ما مگیر و ما را مواخذه مکن و تکلیف سخت بما بار مکن، چنانکه بر آنکسان که پیش از ما بوده اند، بار کرده ای. پروردگارا چیزی که ما را تاب آن نیست بما تحمیل مکن. از ما در گذر، و ما را بیامرز و بما رحم کن که تو کار ساز مائی. پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان. (۲۸۶)

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

و خداوند هیچ کسی را به کاری وادار نکند مگر به مقدار طاقت و توانایی او بعد از این آیت، آیهی بعدی آن رینا لاتواخذنا تا آخر سوره- نازل شد و آرامش دلها را بهمراه داشت، فکر مشقت از بین رفت.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ^۴

لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم- ما: مبتدا موخر
و پاداش آن بر آن نفس است آنچه که از نیکوئیها کسب می کند و نیز مکافات آن بر اوست آنچه که از بدیها بجا آرد. و در اینجا حضرت به الهام الهی دعا کرد و گفت:

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

در این آیهی کریمه نهی در معنای دعاء وجود دارد چنانکه: حضرت رسول و مؤمنان گفتند پروردگارا اگر فراموش کردیم و اعمال نیکو از دست دادیم یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب اشتباهی شدیم ما را به عقوبت مگیر و باز خواستمان مکن.
مولانا گفت:

لاتواخذ ان نسینا شد گواه که بود نسیان بوجهی هم گناه

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِمْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا

پروردگارا تکلیف گران و طاقت فرسا و خارج از توان ما چنانکه بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار.

رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ^۵

تُحْمِلُنَا: فعل مضارع- (نا)مفعول به- (انت)فاعل- ما: مفعول به ثانی

پروردگارا بار گران بر ما مننه همچنانکه آن بار گران را بر کسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری کردی که کاری بس سنگین برایشان واقع شده بود. پروردگارا آنچه را که ما طاقت و یارای آن نداریم بر ما بار مکن و ما را به بلاها و محنت ها گرفتار مساز.

وَأَعْفُ عَنَّا^۶

وَأَعْفُ: فعل امر مبنی بر حذف واو

و در گذر و عفو کن خطاها و فراموشی های ما را. و عفو، نامی است از نامهای خداوند عزوجل. نص قرآن بدان آمده. و در خبر است از عایشه (رض) که گفت: یا رسول الله: اگر شب قدر دریابم و بدانم، چه گویم، و از خدا چه خواهم. گفت: قولي: اللهم انك عفو تحب العفو، فاعف عني و معنی عفو، در گذارندهی گناهان است.

وَأَعْفِرْ لَنَا

و بیامرز گناهان ما را و قلم عفو بر گناهانمان کش و آنرا ببوشان. بهترین استغفار چنانچه در حدیث شریف از شداد بن اوس رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بهترین استغفار این

است که بگوئی: «اللهم انت ربی، لا اله الا أنت، خلقتنی، و انسا عبدک، و انسا علی عهدک و وعدک ما استطعت، اعوذ یک من شر ما صنعت، ابوء لک بنعمتک علی و ابوه بذنبی فاغفر لی، فانه لا یغفر الذنوب الا أنت».

و فرمودند: «کسیکه این استغفار را در روز از یقین دل گفته و در همان روز پیش از آنکه شام شود بمیرد، از اهل جنت خواهد بود، و کسیکه آن را در شب از یقین دل گفته، و (در همان شب) پیش از آنکه صبح شود بمیرد، از اهل جنت خواهد بود».

وَأَرْحَمَنَا

پروردگارا به ما رحم کن، در خبر است- که الله بر بندگان از مادر بر فرزند مهربان تر است، و به جهت محبت و مهربانی اوست که بندگان را بر یکدیگر مهربانی فرمود- رحمت نواختن است و مهربانی نمودن- پس رحمت بلیغ تر از عقوبت است و رحمت تمام تر از مغفرت است بدانجهت اول عفو آورده و سپس رحمت.

أَنْتَ مَوْلَانَا فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

أَنْتَ: مبتدا- مَوْلَانَا: خبر

پروردگارا تو کار سازی، دارنده و بازدارنده و نگه دارنده ی مائی پذیرنده و دستگیرنده مایی، ما را بر گروه کافران یاریمان ده.

آورده اند که- معاذ بن جبل رضی الله عنه هرگاه این سوره البقره می خواند، چون به آخر می رسید آمین می گفت و در خبر است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این دعا را در شب معراج می خواند و فرشتگان آمین می گفتند و حق تعالی اجابت می فرمود.

سوره آل عمران

گفته‌اند سوره آل عمران دویست آیه جمله این سوره به مدینه از آسمان عزت فرود آمد.

مصطفی ﷺ در فضیلت این سوره گفت: هر کسی روز جمعه این سوره را بخواند خدای عزوجل و فرشتگان او بر وی تا زمان طلوع آفتاب ثنا گویند، و درود فرستند. اما سبب نزول آیات که در صدر این سوره است قول کلبی و ربیع و انس و جماعتی مفسران آنست که ترسایان نجران بر مصطفی ﷺ آمدند شصت مرد سوار بودند و عاقب که «عبدالمسیح» نام داشت، امیر قوم بود. بعد از نماز عصر با لباسهای نیکو و هیئت آراسته به مسجد رسول خدا ﷺ آمدند در مسجد به سوی مشرق نماز بگزاردند. بعد از فراغت نماز با رسول خدا سخن گفتند. رسول خدا گفت مسلمان شوید ایشان گفتند ما پیش از این مسلمان شدیم رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ مگوئید شما مسلمان نیستید مگر نه این است که خدا را صاحب فرزند می‌دانید و گوشت خوک می‌خورید؟ ایشان گفتند اگر عیسی فرزند خدا نبود پس پدر وی کیست؟ در کار عیسی مجادله کردند، پس رسول خدا گفت خدای عزوجل زنده است که مرگ بر وی راه نیست، همیشه بوده و هست و خواهد بود و نیز خدای ما نگهبان هر چیزی است و روزی گمار هر کس است و در عیسی از این هیچ چیز نیست پس ایشان خاموش شدند تا مجادله و مخاصمه منقطع گشت، رب العالمین درین حال این آیات از اول سوره فرستاد. در علت نامگذاری این سوره به آل عمران، آنست که داستان خانواده عمران پدر مریم و شرح رخداد تولد عیسی علیه السلام در آن آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

آلَم ۱

الف، لام، میم

حروف مقطعه اسرار قرآن است، و معنای اصلی آن بسادگی دست نمی‌دهد بلکه رازی است بین خدای تعالی و پیغمبر ﷺ که بجهت حکمت و مصلحت معنای آن روشن نشده است. و گفته‌اند که معنی انا الله اعلم یعنی منم خدایی داناتر روایت کرده‌اند از ابن عباس در تفسیر الم که الف اشارت است بالله و

لام به جبریل و میم به محمد ﷺ این تفسیر دلالت کند که مبداء قرآن از خداست و واسطه جبرئیل و منتهی محمد ﷺ است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾

خدای یکتاست که خدایی جز او نیست، و زنده، پاینده است. (۲)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

إِلَّا: حرف استثناء - هُوَ: بدل - الْحَيُّ وَالْقَيُّومُ: نعت

الله، خداوندیست که عبادت کردن و گردن نهادن وی را سزاوار است و بازگشت هر چیز با حکم اوست. بوسیله نعمت و لطف او می توان به دیدار الله رسید. اگر لطف او نمی بود بنده به دیدار او نمی رسید. یعنی که شواهد و صفات قدیم وی را در دل خود ثبت کند، تا به معرفت او برسد. هیچ معبودی غیر از او مستحق عبادت نیست او زنده است و حیات هر زنده از اوست پاینده است و قیام هر پاینده بدوست.

نظامی گنجوی گفت:

وی به ابد بوده و فرسوده ما	ای ز ازل بوده و نابوده ما
ملک تعالی و تقدس تر است	ما همه فانی و بقا بس تر است
قبه ی خضرا، تو کنی بی ستون	خاک بفرمان تو دارد سکون
جز تو که یارد که انا الحق زند	چون قدمت بانگ برابلق زند

زُلَّ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٣﴾

این کتاب به حق بر تو نازل کرده شده که کتابهای پیشین را تصدیق می کند، و پیش از قرآن، تورات و انجیل را نازل کرده. (۳)

زُلَّ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

زُلَّ: فعل ماضی - فاعل (هو) الْكِتَابَ: مفعول به - وَأَنزَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - مُصَدِّقًا: حال منصوب خداوند بر تو قرآن را بعدل و براستی و درستی، نه به باطل فرو فرستاد که باطل در آن گنجایش ندارد در حالیکه این کتاب موافق با آن کتابهایی است که پیش از وی بود، تورات و انجیل و آن موافقت در اصول توحید و نبوت و معاد است. چونکه کتابهای تورات و انجیل پیش از فرستاده شدن فرقان (قرآن) نازل شده است.

مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو

الْإِنْقَامِ ﴿٤﴾

پیش از آن هدایتی برای مردم است و نیز فرقان را نازل کرده کسانی که آیه های خدا را انکار کرده اند، عذابی سخت دارند و خدا عزیز و انتقامگیر است. (۴)

مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ

هُدًى: حال از برای جمله انزل ...

پیش از فرستادن قرآن برای هدایت مردمان بنی اسرائیل تورات و انجیل را فرو فرستاد. و فرقان را جدا کننده میان حق و باطل فرو فرستاد. در تفسیر کبیر آمده است که فرقان معجزه‌ای است که ادعای درست از کذب و حقیقت از شبهت و هدایت از ضلالت بدان مشخص و تمیز داده می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مرفوع موخر- شَدِيدٌ: نعت

بدرستی آنانکه به نشانه‌های قدرت الهی یا آیات قرآنی یا رسالت رسول ﷺ نگر ویدند و نبوت وی را منکر شدند و سخنان خدا را افسانه خواندند عذابی سخت در آن جهان برایشان است و خداوند هر که را که خواهد عذاب دهد و کسی قادر نیست وی را از آن منع کند.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا- عَزِيزٌ: خبر- ذُو: خبر ثانی

و وی عزیز است و بر عذاب کافران قادر و بر همه کس و همه چیز غالب است و صاحب انتقام سخت و بزرگ است و آنان را که آیات خدا و پیغمبران را تکذیب می‌کنند سخت مجازات است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

بیقین خداست که چیزی در زمین و آسمان بر او نهان نمی‌ماند. (۵)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

لفظ اللَّهُ: اسم ان- لَا يَخْفَىٰ: فعل مضارع- شَيْءٌ: فاعل، جمله خبر ان

بدرستی که برای خدا هیچیک از کائنات در زمین و آسمان پوشیده نمی‌ماند بلکه علم او محیط به تمام موجودات و مخلوقات است و حال آنکه علم عیسی چنین نبود و آن علم ناقص هم که داشت بتعلیم حق بود. پس با اینگونه علم به ربوبیت نتوان رسید.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هم اوست که شما را در رحم‌ها بدانگونه که خواهد نقشبندی می‌کند. خدائی جز او نیست که عزیز و فرزانه است. (۶)

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ

هُوَ: مبتدا محلاً مرفوع- الَّذِي: خبر محلاً مرفوع- كَيْفَ: حال

او خدایی است که می‌تواند در رحمهای مادران شما به هر نوع که می‌خواهد دراز و کوتاه و ذکر و انثی و سیاه و سفید و ناقص و کامل و زشت و زیبا، خوشبخت یا بدبخت خلق و تصویر کند و قدرت عیسی

بر این وجه نبود بلکه در رحم مادر خود تصویر یافته و مخلوق است و مخلوق هم محتاج به خالق است و کسی که محتاج است خدایی را نشاید و خالق همه الله است و بس. شیخ سعدی گفت:

قدیمی نکوکار و نیکو پسند به کلک قضا در رحم نقشبند

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هُوَ: بدل

نیست خدایی جز او و هو العزیز الحکیم، یعنی او غالب است که قوتش محدود نیست و حکیم است چنانکه خواهد کند. حوا را بی مادر و مسیح را بی پدر و آدم عليه السلام را بدون پدر و مادر آفرید. کسی حکمت کامل او را محیط نخواهد بود.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَزْوَاجًا لَمَّا أَنْزَلَ الْكِتَابَ

هم اوست که این کتاب بر تو نازل کرده. از آنجمله آیه‌هایی که برخی از آن کتاب آیات محکم است آنها ام‌الکتاب‌اند و بخش دیگر آیه‌هایی است متشابه، اما آنها که در دل‌هایشان خللی هست، برای فتنه‌جویی و در طلب تاویل آن از متشابه آن پیروی می‌کنند و حال آنکه تاویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند می‌گویند: بدان ایمان داریم، همه از پیش پروردگار ماست و جز خردمندان اندر ز نگیرند. (۷)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

اوست بر تو این کتاب را (قرآن) فرو فرستاد. این قرآن بعضی محکمت است و بعضی متشابهات محکمت آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد و آن فرائض و حدود است، امر و نهی، حلال و حرام.

این آیات محکمه اصل و معظم قرآن است که قوام هر چیز بدانست می‌گوید - این آیات محکمت که در این قرآن بتو فرو فرستادیم اصل همه کتاب خدایاند که پیغمبران را داد. یعنی برای همه حلال و حرام و فروض و حدود مشخص کردیم و روشن گفتیم یعنی آیه‌های محکم و متقن و واضحه است که همگان می‌توانند به معانی و تفسیر آنها پی‌ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه نشوند. می‌گوید متشابهات است درین قرآن و متشابهات آنست که به چیزی می‌ماند که به یکدیگر شبیه هستند و درک و معنای آن بدون فکر و تأمل بدست نمی‌آید.

قتاده و ربیع و ضحاک و سدی گفتند: محکمات ناسخات است که موجب عمل است. و متشابهات منسوخات است که ایمان آوردن بدان واجب است اما عمل بدان نیست و نیز گفته اند: که محکمات آنست که علما از آن دریافت معنی می کنند و بر تأویل و تفسیر آن برسند، و متشابهات آنست که علم آن جز الله نداند، چنانکه وقت خروج دجال و نزول عیسی و آفتاب از مغرب برآمدن و قیامت برخاستن که خلق بر وقوف آن اطلاعی ندارند و جز ایمان آوردن بدان، کس را در آن نصیبی نیست اگر کسی گوید آوردن متشابهات در قرآن چه فایده ای و چه حکمتی دارد. که در آن همه از محکمات بود جواب آنست که اگر همه محکمات بودی به تفکر نظر احتیاجی نبود و آن ثواب بدست نمی آمد. معنی دیگر آنست که دانایان و عالمان آن زمان که به متشابهات تامل و تفکر کنند و از دریافت معانی آن عاجز مانند. نقص خویش بینند و عجز خویش بشناسند و آنگه در راه بندگی ثابت قدم تر باشند که بندگی عجز خود شناختن است و در ماندگی خود را اقرار کردن.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ این آیت را تلاوت نمودند: (او آن ذاتی است که قرآن را بر تو نازل نموده، که بعضی از آیات آن از محکمات بوده که اساس قرآن می باشند، و آیات دیگر متشابهات اند، کسانی که از حق منحرف شده اند: جهت فتنه انگیزی و تاویلات به جستجوی متشابهات هستند، در حالیکه تاویل آنها جز خداوند متعال کس دیگری نمی داند، و علمای راسخ در احکام دین می گویند: ما به قرآن ایمان داشته و همه ی آن از نزد پروردگار ما است، و جز مردم خردمند، کس دیگری این چیز را نمی تواند درک کند). عائشه رضی الله عنها گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر کسی را دیدی که به جستجوی متشابهات است، بدان که آن شخص همان کسی است که خداوند از وی یاد کرده است، و تو از وی بپرهیز».

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ

فِي قُلُوبِهِمْ خبر مقدم - زَيْغٌ: مبتدا موخر - ابْتِغَاءً: مفعول له

اما آن کسانی که از جهت تقلید و تعصب در دلهایشان کجی و تباهی است یا در سخن الهی شک دارند پس آن چیزی را از آن کتاب پیروی کنند که لفظ آن متشابه و معنی آن مشکل باشد آنانکه در دل زیغ دارند (کجروی) یعنی کافران و منافقان و جهودان همواره بدنبال متشابهات باشند و دیگر آنکه ابْتِغَاءِ تاویل یعنی از متشابهات به جهت طلب تاویل آن بر وفق آرزوهای مدعی پیروی کنند - یعنی تاویلی بر آن متشابهات نهند تا حقیقت و مراد الله از آن بداند،

فرق میان تفسیر و تاویل آنست که - تفسیر - علم نزول و شأن و قصه ی آنست، اما استعمال تاویل - گاه بر سبیل عموم بود، گاه بر سبیل خصوص، و نیز مربوط به تاویل است لفظی مشترک میان معناهای مختلف.

وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - تَأْوِيلُهُ: مفعول به - لفظُ اللَّهِ: فاعل

غیر از خدا کسی تاویل آنچه که متشابه است نمی‌داند این ابتداء سخن است، که بر **اللاَّه**، وقفی تمام است. می‌گوید که راسخان و ثابت قدمان و ماهران در علم از درک دانش تأویل نا امیدند و می‌گویند ما گرویدیم و به متشابه و مذهب اهل سنت و تسلیم شدیم و ایمان آوردیم.

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ

و راسخان و دانشمندان ماهر و فرزانه در علم و ثابت قدمان در ایمان بر آنند آنچه را که عقل قبول نمی‌کند قبول کردن و تسلیم شدن به آن درست آید. و اما اهل تکلف و کلام می‌گویند آنچه را که عقل قبول کند قبول کردن آن درست است.

در حدیث شریف آمده است کسی که به راستی و درستی سوگند خورد، و به زبان راست گوید، و عفت خود نگاه دارد و قلب مستقیم و راست دارد این چنین کس از راسخان در علم است.

كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا

كُلٌّ: مبتدا - مِّنْ عِنْدِ (جار و مجرور، خبر)

همه محکمت و متشابهات از نزد پروردگاران نازل شده است و ممکن نیست برخی از آن مخالف برخی دیگر باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ این آیهی کریمه را تلاوت نمودند، آنگاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیهی کریمه مورد نظر خداوند جل و جلاله می‌باشند (یعنی فتنه‌گرد) پس از آنان پرهیز کنید.

وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولَ الْأُتُبِ

وَمَا: حرف نفی - أُولَ: فاعل

و به یاد نیاورند و پندپذیر نشوند مگر صاحبان علم و خردمندان به حق.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِّنْ لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾

پروردگارا! دل‌های ما را، پس از آنکه هدایت‌مان کرده‌ای، منحرف مساز و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که بخششگری. (۸)

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِّنْ لَّدُنكَ رَحْمَةً

وَهَبْ: فعل امر، فاعل (انت) - رَحْمَةً: مفعول به

فرزانگان صاحب خرد ایشان گروهی‌اند که متاع علم و دانش را به زیور عمل بیاراسته‌اند می‌گویند پروردگارا! دل‌های ما را از راه حق و سنت درست پس از آنکه ما را هدایت نمودی چنانکه دل جهودان و ترسایان که دل زیغ دارند بگردانیدی و منحرفشان ساختی، منحرف مگردان و به ما از نزد خود رحمتی ببخش.

إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

ک: اسم ان- أنت: ضمیر فصل- الْوَهَّابُ: خبر ان-
بدرستی تو بسیار بخشنده و بخشایگر هستی.



رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّكَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْوَعْدَ
پرورد گارا! تو در روز قیامت محققاً همه مردم را فراهم می کنی و شکی در آن نیست که او از وعده
تخلف نمی کند. (۹)

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ

ک: اسم ان- جَامِعُ: نامی است از نامهای خداوند عزوجل، اینجا به معنی حشر و نشر و قیامت است،
خبر ان.

یعنی روز قیامت بدرستیکه تو فراهم آورده ای همه ی مردمانی بعد از مرگ ایشان برای حساب روزی
که هیچ شکی در وقوع آن نیست.

إِنَّكَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْوَعْدَ

لفظ الله: اسم ان- لَا يُخْلِفُ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر ان-
بدرستیکه خداوند در وعده ای که در بعث و نشر فرموده است خلاف نکند و این وعده حق و راست و
بودنی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ

النَّارِ (۱۰)

کسانیکه کافر شده اند، هر گز اموال و اولادشان در قبال خدا سودشان نمی دهد و آنها، خودشان، هیزم
جهنم اند. (۱۰)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ: از ایشان دفع نمی گرداند، فعل مضارع- أَمْوَالُهُمْ: فاعل مرفوع- شَيْئًا: مفعول به
بتحقیق آنان که کافر شدند یعنی مشرکان قریش و جهودان قریظه و نصیر که حضرت رسول ﷺ را
سرزنش می کردند و می گفتند درویش است و پسران ندارد و خودشان به اموال و اولادشان افتخار
می کردند بلکه روز قیامت آن مال و فرزند بکار نیاید و آنان را از عذاب خدا دفع نکند و نجات ندهد
و قادر نیست مایه ی رهایی ایشان از عذاب خدا گردد.

وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ

وَأُولَئِكَ: مبتدا- هُمْ: ضمیر فصل- وَقُودُ: خبر

این گروه کافران آنان هیزم آتش دوزخ هستند چون آل فرعون. یعنی که جهنم با سوختن آنها شعله‌ور می‌شود.

كَذَّابٍ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾

این گروه هم به عادت فرعونیان و اسلافشان که آیه‌های ما را دروغ شمردند پس خدا آنها را به کیفر گناهشان مجازات کرد که خدا سنگین مجازات است. (۱۱)

كَذَّابٍ ءَالِ فِرْعَوْنَ

كَذَّابٍ: مانند عادت، کار، جار و مجرور

مانند عادت و عمل پیروان فرعون است در دروغ پنداشتن موسی چون ایشان هیزم دوزخ‌اند چون آل فرعون و ایشان که پیش از ایشان بودند سخنان ما را دروغ شمردند.

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

و عادت آن کسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عادت عاد و ثمود.

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

آیات و معجزات پیغمبران ما را دروغ پنداشتند.

فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ

فَآخَذَهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - لفظ الله: فاعل

پس خداوند ایشان را به گناهایی که مرتکب شده‌اند و تکذیب کرده‌اند بگرفت و عقاب کرد.

وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

لفظ الله: مبتدا - شدید: خبر

و خداوند بر کافران سخت عقوبت است هرگاه که عقوبت کند و سخت‌گیر است هرگاه که بخواهد سخت بگیرد.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتْغْلَبُونَ وَتُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَيَسَّرُ اللَّهُ لَهُمْ

به کسانی که کافر شده‌اند، بگو: بزودی مغلوب و در جهنم محشور می‌شوید که بسیار بد آرامگاهی است. (۱۲)

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتْغْلَبُونَ وَتُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ

سَتْغْلَبُونَ: مستقبل مجهول - (و) نایب فاعل

ای محمد ﷺ! به کافران و مشرکان مکه و جهودان مدینه که شما را در واقعه احد سرزنش کردند بگو: زود باشد که در این دنیا با کمک مومنان مغلوب خواهید شد و شکست خواهید خورد فردا در قیامت به دوزخ رانده خواهید شد.

وَيَقْسَ أَلِيْهَادُ

وَيَقْسَ: فعل ذم - أَلِيْهَادُ: قرارگاه، آرامگاه، فاعل

و دوزخ بد جایگاهی است که ایشان برای خود ساخته‌اند و آتش سوزان و دوزخ جاودان برای خود حاصل کردند.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِّثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾

برای شما در دو گروه، که روبرو شدند، عبرتی بود، گروهی در راه خدا کارزار می‌کرد و دیگر گروه کافر بود که آنها را، به چشم، دو برابر خویش می‌دیدند و خدا هر که را خواهد یاری خویش، نیرو می‌دهد، که درین، برای اهل بصیرت عبرتی هست. (۱۳)

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا

قَدْ: حرف تحقیق - لَكُمْ: جار و مجرور خبر کان - آيَةٌ: اسم کان

بدرستی که برای شما علامت و نشانه‌ای درست و ثابت بر پیغمبری محمد ﷺ بود. در قصه‌ی آن دو گروه که در جنگ بدر رو در روی هم قرار گرفتند.

فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِّثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ

مبتدا محذوف - فِئَةٌ: خبر - مِّثْلَهُمْ: حال - هم: مضاف الیه - رَأَى: مفعول مطلق منصوب

گروهی از لشکر پیغمبر ﷺ بودند که با کافران در جنگ بدر حرب می‌کردند و تعداد آنها سیصد و سیزده تن، که هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و سی و شش تن از انصار و از آن طرف گروهی کافران بودند که لشکر ابوجهل بودند تعداد آنها نه صد و پنجاه تن بودند و در راه اهریمن هوی و هوس نبرد می‌کردند.

گروه مسلمانان، کافران را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود می‌دیدند دیدنی آشکارا هر چند که تعداد کافران سه برابر مسلمانان بودند اما خداوند وعده داده بود که یک مسلمان بر دو تن کافر غالب خواهیم کرد.

۱ - این تعبیر در صورتی است که مرجع ضمیر «یرون» مسلمانان و «هم» کافران باشند. و اگر مرجع ضمیر «یرون» کافران و ضمیر «هم» مسلمانان باشد، در آن صورت تعبیر آیه چنین است: که گروه کافران در صحنه جنگ، مؤمنان را دو برابر آنچه بودند، می‌دیدند و این احتمال نیز وجود دارد که هر گروه، گروه دیگر را دو برابر خود می‌دیدند.

هر دو لشکر صف آرایی کردند و جنگ سخت شد و از عبدالله بن عباس نقل است، که فرشتگان در جنگ بدر شرکت کرده بودند و در حدیث دیگری از قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده است، که علامت مشخصه فرشتگان در جنگ بدر عمامه های سپید بود و حضرت جبرئیل علیه السلام عمامه زرد داشت. زمانی که مسلمانان در جنگ پیروز شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که میان کشتگان ابوجهل را جستجو کنند. عبدالله بن مسعود که در آن روز از کنار ابوجهل گذشته است می گوید: بوجهل را دیدم هنوز رمقی داشت پای خود را روی گردنش گذاشتم، به من گفت: ای چوپانک کوسفندان. پیروزی از جانب کیست؟ گفتم: از خدا و رسول خداست و سرش را بریدم و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. فرمود: تو را به خدایی که غیر از او خدایی نیست راست می گویی؟! گفتم: آری، سوگند به همان خدایی که غیر از او خدایی نیست، و سر او را برابر رسول خدا انداختم.

وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ

يُؤَيِّدُ: فعل مضارع، فاعل (هو) - مَن: مفعول به

و خداوند به هر کسی که بخواهد قدرت و نصرت دهد. نصرت بر دو وجه است. یکی نصرت ظاهری و آشکارا از روی حجت و فعل، دیگری نصرت غلبه بر دشمنان است در آنچه دیدند از نصرت مومنان با کافران و هزیمت و شکست کافران با توجه به کثرت ایشان.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

فِي ذَلِكَ: خبر آن - لَعِبْرَةٌ: لام مزحلقة، عبره: اسم آن

بدرستیکه در کم و زیادی تعداد و نصرت مومنان بر کافران و شکست آنان با تعداد زیاد هر آینه عبرتی است برای صاحبان خرد و بینایی.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ

حُسْنُ الْمَتَابِ ﴿١٤﴾

دوستی شهوات از زنان و فرزندان و بسته های فراهم شده طلا و نقره و اسبان داغدار و نشاندار و رمه و کشت و زرع برای مردم آراسته شده است، این همه، کالای زندگی دنیاست و باز گشتگاه نیک پیش خداست. (۱۴)

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ

زُيِّنَ: فعل ماضی مجهول، حُبُّ: نائب فاعل

برای مشرکان دوستی آرزوهای نفس آراسته شده است مراد شهوت نفس است و لذات راندن و بدنبال خواهشهای نفسانی رفتن. آن که شهوات را تفسیر کرد وابتدا به زنان اشاره کرده میگوید: مرد به هیچ چیز فریفته نگردد مگر بر این زنان که این زنان دام شیطان اند و فرزندان که محبوب فطرت والدین هستند فریفته شوند. مولانا گفت:

زین للناس حق آراسته است ز آنچه آراست چون تاندرست؟

در حدیث شریف صحیح البخاری از اسامه بن زید رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بعد از خود فتنه‌ای مضرت‌تر از زن برای مردها باقی نگذاشته‌ام». اما باید دانست که قصد از دلبستگی به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان صالح باشد پسندیده و مطلوب است.

وَالْقَنَاطِيرُ: جمع قنطار، دارائی و مال زیاد - الْمَقْنَطَرَةُ: انباشته، بشمار

الْمُسَوَّمَةُ: سر داده شده برای چرا، نشاندار سفید پیشانی و دست و پا

وَالْأَنْعَامُ: چهار پایان، شتر و گاو و بز و گوسفند - وَالْحَرْثُ: کشتزار

و قنطارهایی انباشته از زر و سیم (طلا و نقره) و اسبهای نشاندار آراسته (مرکبهای ممتاز) و دیگر از شهوات دنیا که برای مردم آراسته‌اند چهارپایان است همچون شتر و گاو و بز و گوسفند و حرث و زرع که آماده کردن زمین و پاشیدن تخم در آن و رویانیدن و پروریدن آن است. باید دانست که آنچه از محبت‌های فوق منع شده، افراط و زیاده‌روی و حریص و آزمند بودن در محبت‌های فوق می‌باشد و حال آنکه در کنار این محبت‌ها هزاران حکمت وجود دارد که شخص بدان توجه کند.

ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ

ذَٰلِكَ: مبتدا - مَتَاعُ: خبر

اینکه گفته شد در نظر مشرکان و کفار آراسته کرده شده است چیزی است که کافران از آن در زندگانی دنیا بهره‌مند شوند و به آن فریفته شوند و حریص و آزمند آن محبت‌ها گردند.

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ

حُسْنُ الْمَتَابِ: محل بازگشت خوب در بهشت - عِنْدَهُ: مفعول فیه، خبر مقدم - حُسْنُ: مبتدا موخر

و بازگشتگاه نیکو در بهشت برای مومنان در نزد خداست آنانکه به محبت‌های مذکور معتدل و میانه‌رو باشند و به قصد و نیت نیک از آنان بهره‌مند گردند و حریص و آزمند نباشند که روح را خسته و جان را ملول سازند چنانچه شیخ اجل سعدی گفت:

بار سالاری بیفتاد از ستور

یا قناعت پر کند یا خاک‌گور

آن شنیدستی که در اقصای غور؟

گفت: چشم تنگ دنیا دوست را

قُلْ أُوْنِيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذٰلِكُمْ ۖ لِلَّذِيْنَ اٰتَقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتْ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ۖ وَاَزَوْجٌ مُّطَهَّرَةٌ ۖ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ ۗ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعٰبَادِ ﴿١٥﴾

بگو ای پیغمبر! می خواهید آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که پرهیزکار بوده اند، نزد پروردگارشان بهشت هاست که جویها در آن روان است و در آن جاودان اند، با همسران پاکیزه و خشنودی خدا و خداوند بحال بندگان نیک آگاه است. (۱۵)

قُلْ أُوْنِيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذٰلِكُمْ

بگو ای محمد ﷺ! آیا شما را به چیزی خبر دهم که از تمام چیزهائی که در دیده آراسته و جلوه داده شده است بهتر است؟

لِلَّذِيْنَ اٰتَقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتْ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ۖ وَاَزَوْجٌ مُّطَهَّرَةٌ ۖ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ

مبتدا: محذوف - جَنَّتْ: خبر

برای آنهایی که از شرک پرهیز کردند که عموم مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا از متاع دنیا دست باز داشتند مانند اهل صفة برای ایشان است در نزد پروردگارشان در آخرت باغهای بهشتی. جمله ی بعد از جنت صفت است که در آن همه نوع میوه ها باشد و در زیر درختان آن (طوبی) از آب و شیر و خمر و غسل جاری است هر جا بهشتی بود بر بام کوشکها و منظره ها جویهای روان پیش خود ببند و بهشتیان و متقیان در آن بوستانها جاودان می مانند.

و بر ایشان در آن بهشت زنانی است هر مردی را دو زن و حورا بر آن عدد که الله داند. مصطفی ﷺ گفت: در بهشت عزب نیست (مرد بی زن). زنانی پاک کرده شده از عیبه ها و آفتها که در زنان دنیا موجود باشد، از حیض و نفاس و قضاء حاجت و فضولهای تن و بیماری و پیری و مرگ. و دیگر از جانب خدا به ایشان خوشنودی است و این خشنودی از بهشت و نعمت های آن بهتر است.

وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِالْعٰبَادِ

لفظ الله: مبتدا - بَصِيْرٌ: خبر

و خداوند به بندگان و به احوال ایشان بینا و آگاه است و به اعمال نیک آنان پاداش خواهد داد.

اَلَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اِنَّا ءَاْمَنَّاكَ فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَرَبَّنَا عَذَابُ النَّارِ ﴿١٦﴾

کسانی که می گویند: پروردگارا! ما ایمان داریم به فضل و کرم خود گناهان ما را ببامرز و از عذاب جهنم مصونمان دار. (۱۶)

اَلَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اِنَّا ءَاْمَنَّاكَ فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَرَبَّنَا عَذَابُ النَّارِ

وَقَبْلًا: فعل امر مبنی بر حذف ی - فاعل (انت) - (نا): مفعول به - عَذَابُ: مفعول به ثانی

پرهیزگاران و متقیان از روی نیاز می‌گویند پروردگارا بدرستی که ما گرویده‌ایم به آنچه که تو فرمودی پس برای ما گناهان مان را بیامرز و قلم عفو بر گناهان کش و فردا ما را از عذاب دوزخ نگهدار.

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَنِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (١٧)

آنان صابران و راستگویان و فرمانبران و انفاق گران و آمرزش طلبان سحرگاهها هستند. (١٧)

الْمُتَّقِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْتَفْزِينَ بِالْأَسْحَارِ

و شکیبایان اند بر ادای فرمان الله و بجای آوردن فرائض و حدود و شرایط و نیز هر چه از رنجها و مصیبت ها و ناکامیها به ایشان رسد از صبر کنندگان اند و در دل از صادقین و راست گویان و راست کاران اند. و خدای را فرمان برداران و مطیعان اند و همیشه چه نهان و چه آشکار وی را پرستندگان اند و نفقه دهندگان از مال حلال بر اهل استحقاق اند و از خدا آمرزش خواهندگان اند در وقت سحر.

مختوم قلی فراغی گفت:

به هنگام سحر از خواب برخیز
ز بهر خالق خود ناله بگیر
نما توبه بدرگاه الهی
که ایزد هم نماید عفو تقصیر

بخطرات آنست که عبادت در وقت سحر بر تن دشوارتر و وقت صافی‌تر و دل رقیق‌تر بود داود علیه السلام از جبرئیل علیه السلام پرسید که در شب کدام ساعت فاضلتر؟ گفت نمی‌دانم و لیکن هر شب بوقت سحر عرش عظیم به جنبش در می‌آید.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
شَهِدَ: فعل ماضى - لفظُ اللَّهِ: فاعل - ه: اسم ان - اله: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس
محذوف - هُوَ: بدل - خبر ان محذوف

خداوند به حق گواهی داد (کَلِمه کرد) هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او. کلبی گفت سبب نزول این آیت (شهد الله انه لا اله الا هو) آنست که دو جبر (پیشوای روحانی) از اخبار شام به پیش مصطفی ﷺ در مدینه آمدند. چون مصطفی را دیدند، او را بآن صفت و نعت دیدند که خوانده و دانسته بودند. گفتند:

انت محمد؟ تو محمدی؟ جواب داد که: آری من محمدم، گفتند تو احمدی؟ گفت: آری من احمدم، گفتند از تو شهادتی می‌پرسیم اگر ما را از آن خبر کنی و بیان کنی به تو ایمان می‌آوریم و بگرویم.

رسول خدا گفت: آنچه می خواهید بپرسید. گفتند: ما را خبر ده که کدام شهادت بزرگوارتر و عظیم تر در کتاب الله عزوجل است. جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد. شهد الله انه لا اله الا هو. مولانا گفت:

يشهدا الله والملك واهل العلوم انه لا رب الا من يدوم

وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ

و فرشتگان نیز به همین وجه گواهی دادند و صاحبان علم که مؤمنان اهل کتاب اند یا جمیع مهاجر و انصار و یا علمای این امت نیز گواهی دادند و هر یک از علمای قدیم به عدل گواهی دادند. و گفتند جز او معبودی نیست و بر همه چیز قادر و توانا و بر همه چیز حکیم است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

إِلَه: اسم لای نفی جنس، خبر لا محذوف

هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او که تکرار تاکید است و دلیل بر توحید خدای تعالی است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْسَلَهُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ

﴿١٩﴾

الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

دین پسندیده، نزد خدا اسلام است، و اهل کتاب در آن راه اختلاف نکرده اند، مگر از پس آن که دانش بسوی شان آمده و از راه رشک و حسد به یکدیگر اختلاف بمیان آورند و هر که آیه های خدا را انکار کند، حساب کردن خدا، سریع است. (۱۹)

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْسَلَهُ

الَّذِينَ: اسم ان- اَلْسَلَهُ: خبر ان

براستی که دین پسندیده نزد الله دین اسلام^۱ است نه یهودیت و نه نصرانیت و اگر تفصیل آن خواهی که بدانی، قول و عمل و نیت است و اگر واضح تر خواهی پنج چیز است- یکی قرآن و حکم آن، دیگر رسول و سنت وی، سومی اجماع علمای اهل سنت چهارمی آثار پیشینیان پنجمی قیاس سماعی

وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

أُوتُوا: فعل ماضی مجهول، واو، نایب فاعل- بَغْيًا: مفعول لاجله

در آنکه دین اسلام و پیغمبر وی که به او کتاب (قرآن) داده شده است. اوصاف و مشخصاتش در کتب آسمانی پیشین که بخشهایی از آن در دست یهود بود اختلاف نکردند مگر بعد از اینکه مبعوث شد

^۱- اصول دین سه چیز است: ۱- توحید ۲- نبوت ۳- معاد.

فروع دین پنج چیز است: ۱- نماز ۲- روزه ۳- زکات ۴- حج ۵- جهاد.

اختلاف کردند، چون منافع خود را در خطر می دیدند از روی طغیان و ظلم و حسد ظهور پیغمبر را نادیده گرفتند.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

لفظ الله: اسم آن - سَرِيعُ: خبر آن

و هر که به قرآن و یا به معجزاتی که خدای تعالی به محمد ﷺ ارزانی داشته نگردد و به آن پشت کند و کفر ورزد زود باشد که ایشان ازین دنیا بروند و خدای تعالی به جهت کفر و انکار ایشان آنان را جزا دهد.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ



فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ

اگر با تو احتجاج کردند بگو من از دل و جان خود و کسانی را که پیرو من شده اند بخدا تسلیم کرده ام به کسانی که کتابشان داده اند یعنی اهل کتاب و به بی کتابان بگو: آیا اسلام آورده اید؟ اگر اسلام آورده اند هدایت یافته اند و اگر پشت بکردند، بر عهده تو رساندن پیام الهی است و بس که خدا بینای بندگان است. (۷۰)

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ

حَاجُّوكَ: فعل ماضی، واو فاعل، ک، مفعول به، با تو جدال و ستیزه کردند.

أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ: با تمام وجود فرمانبر خدا هستم.

پس اگر این جهودان بعد از اقامه دلیل در کار دین با تو ستیزه و دشمنی کنند توبه آنها بگو من خود و کردار خود و نیت خود را برای خدا سپردم.

و مهاجر و انصار نیز که بدنبال من ایستاده اند و تابع من هستند همچنین اند که من کردم.

وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ

و ای محمد ﷺ! بر آن کسانی که کتاب به ایشان داده اند یعنی یهود و نصاری و نیز به مشرکان عرب که کتاب نداشته اند بگو آیا اسلام می آورید چنانچه من آورده ام؟ یعنی اسلام بیاورید اسلامی که من آوردم.

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا

پس اگر اسلام آوردند و امر حق را مطیع شدند پس هدایت شدند و از دره ضلالت و گمراهی به مقصد اصلی رسیدند.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ

عَلَيْكَ: جار و مجرور خبر مقدم - الْبَلَاءُ: مبتدا موخر

و اگر ایشان از اسلام و دین حق برگردند، بر تو جز تبلیغ رسالت نیست، و توفیق هدایت کار تو نیست و وظیفه‌ی تو تبلیغ و دعوت به اسلام است.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

لفظ وَاللَّهُ؛ مبتدا - بَصِيرٌ؛ خبر

و خداوند به تصدیق و تکذیب بندگان آگاه و بیناست و اعمال همه را می‌داند و در روز قیامت همه را پاداش می‌دهد، هر کسی را به سزای اعمال خویش می‌رساند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾

کسانیکه آیه‌های خدا را انکار می‌کنند و پیغمبران را به ناحق می‌کشند و نیز کسانیکه مردم را به عدل و انصاف فرمان می‌دهند به قتل می‌رسانند ای پیغمبر ﷺ آنان را بعذابی الم انگیز بشارتشان بده. (۲۱)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ
الَّذِينَ: اسم ان - بِآيَاتِ: در اینجا، قرآن و دین است.

در این آیه‌ی کریمه صنعت استعاره عنادیه یعنی امکان اجتماع دو طرف استعاره وجود ندارد بکار رفته است می‌گوید: بدرستی آن گروه که کافرنند و به ناحق پیغمبران را با ستم و دلیری می‌کشند، از حضرت رسول ﷺ پرسیدند یا رسول الله از مردمان برای چه کسی عذاب سخت‌تر و صعب‌تر خواهد بود. رسول خدا ﷺ جواب داد: من قتل نبیاً او رجلاً امر بمعروف و نهی عن منکر یعنی عذاب سخت برای کسی است که پیغامبری را بکشد یا آن مردی را که امر به معروف و یا نهی از منکر کند بکشند ایشان را سخت‌ترین و صعب‌ترین عذاب خواهد بود.

وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ
وَيَقْتُلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

آنان را که از روی عدل و انصاف و راستی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و به سوی خدا می‌خوانند می‌کشند. بدانند که مقابله و مقاتله با پیغمبران و ناصحین به منتهای شقاوت و قساوت است چنین کسی به دردناکترین عذاب‌ها سزاوار است. مولانا گفت:

چون سفیهان راست این کار و کیا لازم آمد یقتلون الانبیاء

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

فَبَشِّرْهُمْ: فعل امر - هم: مفعول به - (انت) فاعل، جمله خبر ان از برای الذین.
پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت بده ایشان را به آن عذاب وعید بده.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّصِيرٍ ﴿٢٢﴾
 همین کسانی‌اند که اعمالشان در دنیا و آخرت هدر شده و یاورانی ندارند. (۲۲)

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 حَبِطَتْ: تباه و هدر رفته است، فعل ماضی - أَعْمَالُهُمْ: فاعل
 آن گروه کافران و قاتلان کسانی هستند که پیغمبران و امر به معروف و نهی از منکرکننده را می‌کشند،
 در دنیا و آخرت اعمالشان فرو می‌ریزد و به باد می‌رود.

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّصِيرٍ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - نَّصِيرٍ: مبتدا مؤخر.
 و بر آنها هیچ یار و یآوری نیست که آنان را از زیان دنیوی و عذاب اخروی نجات دهد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ
 مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

مگر آن کسانی‌که از تورات بهره‌ای از کتاب یافته‌اند نمی‌نگرید که به کتاب خدا دعوت می‌شوند، که
 میان آنها حکم کند، ولی گروهی از آنها پشت می‌کنند و اعراض گردانند. (۲۳)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ
 مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ

أُوتُوا: فعل ماضی مجهول - (و): نایب فاعل محلا مرفوع - نَصِيبًا: مفعول به از برای تر

واو: حالیه - وَهُمْ مُّعْرِضُونَ: جمله حالیه (مبتدا و خبر)

آیا نمی‌بینی و ننگرانی به این جهودان که ایشان را از کتاب تورات نصیب دادند یعنی اندک چیزی را از
 آن دانسته‌اند.

اعمال جهودان آن بود که می‌گفتند ما پذیرنده‌ی تورات هستیم و بر شریعت موسی ایستاده‌ایم. گویند
 روزی حضرت رسالت پناه ﷺ جمعی از یهود را به اسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای
 محمد ﷺ با تو در حضور علمای دین خود مناظره می‌کنیم حضرت فرمود آن صفحه‌هایی که مربوط به
 صفت و نعت من است بیارید و در این محکمه آنرا حکم سازید.

ایشان از این قول خودداری کردند و آیات تورات را حاضر نکردند حق تعالی فرمود: پس گروهی از
 ایشان که از رؤسای یهودند از حق روی می‌گردانند، بعد از آنکه حکم تورات را دانستند، ایشان روی بر
 گردانندگان و پشت کنندگان به حق‌اند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمْسَسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّبُوا فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْرُتُونَ ﴿٢٤﴾

اعراضشان برای اینست که آنان گویند: آتش دوزخ بما نرسد مگر چند روزی معدود و معینی، دروغی که ساخته‌اند در کار دینشان ایشان را فریب داده است. (۲۴)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ

لَنْ تَمَسَّنَا: مضارع منصوب - نا: مفعول به - النَّارُ: فاعل - أَيَّامًا: مفعول فيه

این اعتراض برای ایشان است که ایشان می‌گویند به ما آتش دوزخ نخواهد رسید مگر چند روزی که شمرده شده است تا چهل روز یعنی این ایام معدودات آن چهل روز خواهد بود که در آن گوساله می‌پرستیدند و به آن تعداد ما را عذاب خواهد بود که در سوره بقره گفته شد. رب العالمین گفت:

وَعَرَّاهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

وَعَرَّاهُمْ: گول زد، فریب داد - مَا: فاعل از برای غر

این دروغ، ایشان را فریب داد. خود دروغ را می‌سازند و افتراهایی که در دینشان به خدا می‌بندند و پیوسته بهم می‌بافند بدان دروغ فریفته می‌شوند و به آن گول می‌خورند.

كَيْفَ إِذَا جُمِعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾ چگونه باشد وقتی در آن روز، که شک ندارد، فراهمشان کنیم و بهر کس آنچه کرده است داده شود و ستم نبینند. (۲۵)

كَيْفَ إِذَا جُمِعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ

كَيْفَ: حال فعل و فاعل محذوف - لَا: لای نفی جنس رَيْبَ: اسم لای نفی جنس - فِيهِ: جار و مجرور خبر

پس حال ایشان چگونه باشد آن زمانیکه ایشان را برای حساب جمع کنیم که در وقوع آن هیچ شکی هم نیست در آن روز معلوم خواهد شد که به چه تاریکیها افتاده‌اند و چگونه رسوا شدند.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

وَوُفِّيَتْ: ماضی مجهول - كُلُّ: نایب فاعل - مَا: مفعول به - واو - حالیه - وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ: جمله حالیه (مبتدا و خبر) - هم: مبتدا - جمله فعلیه لَا يُظْلَمُونَ خبر است.

در روز حشر هر نفسی هر عملی را که انجام داده‌اند و کسب کرده‌اند در آن روز بتمامی و بکمال داده خواهد شد و کوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی‌گردد.

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾

بگو ای «محمد» ﷺ بار خدایا، ای مالک مُلک! ملک بهر که خواهی می دهی و ملک از هر که خواهی می ستانی، هر که را خواهی عزیز می کنی و هر که را خواهی ذلیل می کنی همه خویها بدست توست که تو بر همه چیز توانائی. (۲۶)

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ
وَتَنْزِعُ: باز پس می گیری، فعل مضارع، فاعل ضمیر مستتر (انت)

ای محمد ﷺ! بگو: پروردگارا! پادشاهی به کسی دهی که خود خواهی و می گیری پادشاهی را از هر که بخواهی.

وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ

وَتُعِزُّ: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَنْ: مفعول به

و هر که را بخواهی او را به پادشاهی عزیز کنی و بنوازی و گرامی داری. چون محمد ﷺ مهتر عالمیان و صفوت آدمیان و امت وی بهترین امتان است و نیز بخواهی او را که خوار داری و بیفکنی و بی مقدار گردانی چون دشمنان و منافقان و جهودان و مشرکان همچون ابوجهل و پیروان او را.

مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست ستد و آنرا که خواست داد
مولانا گفت:

پس یقین شد که تعز من تشاء خاکش را گفت پرها بر گشا
سعدی گفت:

یکی را بر سر برنهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

و اما سبب نزول این آیت آنست که مفسران گفتند: مصطفی ﷺ به فتح مکه امت خود را وعده داد و به تصرف ملک پارس و روم وعده داد، منافقان و جهودان گفتند کجا محمد ﷺ ایران و روم را تصرف کند و حال آنکه محمد ﷺ در تصرف مکه عاجز است. محمد بن اسحاق از جابر بن عبدالله نقل می کند، که گفته است در قسمتی از خندق^۱ مردم به سنگی برخوردند که کندن آن امکان نداشت و به رسول خدا ﷺ گزارش دادند. و سلمان را به حضرت رسول ﷺ فرستادند.

مصطفی ﷺ آمد. و تبر از دست سلمان گرفت و یکی بر آن سنگ زد، پاره ای از سنگ شکافته شد و از جرقه آن نوری بتافت، که چهار گوشه مدینه از آن روشن گشت، مصطفی تکبیری گفت و مسلمانان همچنین تکبیر گفتند. یکی دیگر بزد، همه برین صفت روشنائی از آن بتافت، سوم بار زد همچنان بارقه آتش بجھید. و آن سنگ شکافته شد و پاره پاره گشت.

^۱ - این واقعه در جنگ احزاب پیش آمد. جنگ احزاب (جنگ خندق) در ماه شوال سال پنجم هجرت روی داد. مسلمانان برای جلوگیری از هجوم کفار بنا به طرح پیشنهادی حضرت سلمان فارسی (رض) خندقی در اطراف مدینه در قسمت هایی از شهر، حفر کردند.

سلمان گفت: یا رسول الله! عجب چیزی دیدم که هرگز مانند آن ندیده بودم! رسول خدا به قوم نگرست و گفت شما همان را دیدید که سلمان دید؟ گفتند آری دیدیم. رسول خدا ﷺ گفت در ضربت اول که آن نور پیدا شد کوشکهای حیره و مدائن کسری جمله بدید و فرمود: جبرئیل آمد مرا خبر کرد. امت تو بر آنچه دیدی غلبه کنند، در ضربت دوم کوشکهای حمیر از زمین روم بمن آشکار شد. و جبرئیل علیه السلام آمد همان را به من گفت. و بضربت سوم کوشکهای صنعاء یمن. جبرئیل آمد همان را گفت: ازین بشارت مومنان همه شاد شدند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا جَارٍ وَمَجْرُورٍ خَيْرٌ مَّقْدَمٍ - الْخَيْرُ: مبتدا مؤخر

خدا یا! عز دنیا و آخرت بدست توست و نصرت بر دشمنان، و نیکی کردن با دوستان بدست توست.

إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ک: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر ان

براستی همه را تو دانی و به همه توانایی، خواهی عزیز کنی، خواهی خوارداری، خواهی بخوانی و بنوازی، خواهی برانی و بیندازی. کار توداری تو کریم و مهربانی، رحیم و رحمانی عزیز و سلطانی.

تَوَلَّجَ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَتَوَلَّجَ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَتَخَرَّجُ اللَّيْلُ مِنَ اللَّيْلِ وَتَخَرَّجُ اللَّيْلُ مِنَ اللَّيْلِ

وَتَرَزُّقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾

شب را به روز می کنی و روز را به شب ناپدید می گردانی، زنده را مرده پدید می آوری و مرده را زنده پدید می آوری و هر که را خواهی بدون شمار روزی می دهی. (۲۷)

تَوَلَّجَ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَتَوَلَّجَ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ

تَوَلَّجَ: داخل می گردانی، فعل مضارع - (انت فاعل) - اللَّيْلُ: مفعول به

گاهی از شب می گاهی و به روز می افزائی و گاهی از روز می گاهی و به شب می افزائی. در یک موسم پانزده ساعت روز و نه ساعت شب ماههایی که روز طولانی می شود و در موسم دیگر پانزده ساعت شب و نه ساعت روز می گردانی در ماههایی که روز کوتاه می شود. نظامی گنجوی گفت:

منزل شب را تو دراز آوری روز فروخته تو باز آوری

وَتَخَرَّجُ اللَّيْلُ مِنَ اللَّيْلِ وَتَخَرَّجُ اللَّيْلُ مِنَ اللَّيْلِ

زنده را از مرده بیرون می آوری چون حیوانات که آن نطفه است یا بیرون می آوری مرغ را از بیضه و درخت را از دانه - و بیرون می آوری مرده را از زنده یعنی از حیوان و مرغ و درخت، نطفه و بیضه و دانه بوجود می آوری.

و گفته‌اند. ناپاک را از پاک و پاک را از ناپاک جاهل را از عالم و دانا از نادان، کامل از ناقص و ناقص از کامل در تصرف قدرت خاص اوست.

وَتَرَزُّقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

وَتَرَزُّقُ: فعل مضارع - (انت) فاعل - مَنْ: مفعول به

و خداوند آن کسی را که بخواهد بیش از اندازه روزی می‌دهد یعنی روزی می‌دهد در دنیا بدون رنج و زحمت، و بیش از اندازه در آخرت از نعم بهشت برخوردار می‌سازد. و این پاداش و روزی از برای کسی است که در این دنیا چندانکه طاقت دارد عبادت کند که فردا در آخرت جزا و نعمت آن بیابد.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي

(۲۸)

شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَّةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
مؤمنان، بغیر مومنان، کافران را دوستان نگیرند. هر که چنین کند رابطه خود را با خدا قطع کرده است، مگر که از آنها ترسی داشته باشید، خدا شما را از خود می‌ترساند و سرانجام بازگشت همه به سوی اوست. (۲۸)

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

لَا يَتَّخِذُ: مضارع مجزوم - الْمُؤْمِنُونَ: فاعل - الْكَافِرِينَ: مفعول به - أَوْلِيَاءَ: مفعول به ثانى

این آیت در شأن قومی آمد که از مؤمنان بعضی پنهانی با جهودان دوستی داشتند. رب العالمین ایشان را از آن باز داشت و نهی کرد و گفت:

مؤمنان که دوستان اند کافران را که دشمنان اند بدوستی نگیرند. دوست مؤمن جز مؤمن نشاید یعنی شایسته نیست که مؤمنان دوستانی غیر مؤمنان برای خود برگزینند.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَّةً

أَنْ تَتَّقُوا: مضارع منصوب - (و) فاعل - تُقَّةً: پرهیز کردن، مفعول مطلق

و هر که این دوستی با دشمنان برقرار کند پس آنکس از دین خدای چیزی ندارد یعنی الله از آن کس بیزار است و طاعت وی را نپذیرد و نپسندد.

مگر آنکه بترسید و پرهیزید از ضررهای کافران چه ترسیدنی و پرهیز کردنی آنکه مسلمانان را بترسانید، و در خشم خویش به پرهیز نمودن امر کرد.

وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ

وَيُحَذِّرُكُمُ: مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - كُمْ: مفعول به - نَفْسَهُ: مفعول به ثانى

و خداوند شما را در ارتکاب کارهای نهی شده از عذاب نفس خود یعنی عذابی که از محض قهر و غضب حق تعالی و تقدیس صادر شده باشد می‌ترساند. در انوار القرآن آمده است که ابن عباس رضی الله عنهما

می‌گوید: در این آیه، خدای سبحان مؤمنان را از ملاطفت با کفار و گرفتن آنها به عنوان محرم اسرار به جای هم کیشان مومنان نهی کرده مگر در صورتیکه کفار بر مومنان غالب باشند، ایشان از روی ناچاری می‌توانند در ظاهر امر با آنان اظهار محبت نموده در کار دین با آنان مخالفت ورزند رسول خدا ﷺ که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که مکه مکرمه فتح شد پیامبر ﷺ به دشمنانی که آن حضرت ﷺ را از وطن بیرون کرده شکست خوردند همه را آزاد کرد و فرمود: لا تتریب علیکم الیوم. یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد.

وَالِیَ اللّٰهِ الْمَصِیْرُ

وَالِیَ اللّٰهِ: جار و مجرور خبر مقدم - الْمَصِیْرُ: مبتدا مؤخر
و بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود.

در مورد تقیه در انوار القرآن از قول تفسیر المنیر آورده است که تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر دو نوع است، زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد، پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمنی، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول راجع، در این صورت نیز هجرت بروی واجب است.

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ بُنْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۹﴾

بگو ای پیغمبر ﷺ آنچه را در سینه‌های شماست، چه نهان کنید چه عیان کنید، خدا آنرا می‌داند و هر چه در آسمانها و زمین هست می‌داند که خدا به همه چیز تواناست. (۲۹)

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ بُنْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ

تُخْفُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - مَا: مفعول به

بگو ای محمد ﷺ که اگر آنچه در سینه‌های شماست (در دل‌های کافران) پنهان دارید یا آشکار کنید خداوند آنرا می‌داند و در برابر آن شما را جزا می‌دهد.

وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

وَيَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - مآ: مفعول به

و نیز آنچه در آسمان و زمین است می داند و جزای هر کس از مغفرت و عذاب بدهد، پس بدانید که ضمایر دل شما را هم می داند و به آن جزا دهد. پس شایسته است از وی بترسید و از عذاب و خشم وی بر حذر باشید.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: مبتدا - قدير: خبر

و خداوند بر همه چیزها تواناست و قدرت او بر همه مقدرات محیط است پس هر چه می کنید می داند و جزای آن را می دهد پس نافرمانی نکنید و بترسید. صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می گوید.

۱- این دو آیه ی کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی کند، چنانکه پیامبر خدا ﷺ با قبیله خزاعه - در حالیکه هنوز بر شرک خویش بود- پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

۲- برخی از مالکی ها بر آنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روانیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می دانند، در صورتیکه آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه ی نیک داشته باشد. ولی شافعی ها حتی این یاری جستن را نیز به شرط مشروط گردانیده اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾

روزی که هر کس، آنچه کار خوب کرده در پیش روی خود حاضر بیابد، و نیز آنچه کار بد کرده است. و دوست دارد که میان او و کارهای بدش فاصله ای دور باشد، خدا شما را از خویش می ترساند و خدا با بندگان مهربان است. (۳۰)

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا

تَجِدُ: مضارع - كُلُّ: فاعل - يَوْمَ: مفعول فیه - مآ: مفعول به - مُّحْضَرًا: حال

روزی که هر کسی بیابد آنچه از نیکویی کرده باشد جزای عمل نیک خود را و صفحه های اعمال نیک را به نزد او حاضر گردانند.

وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ

و آنچه از بدی کرده باشد جزای آن را ببیند یعنی نیکان به ثواب رسند و بدان به عذاب.
 من اگر نیکم و گرد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا

بَيْنَهَا: اسم آن - اَمَدًا: خبر آن

در آن روز مجرمین آرزو می‌کنند و می‌گویند ای کاش این روز از ما دور می‌بود و بین ما و بین اعمال ما فاصله می‌بود که به آن نزدیک نمی‌شدیم.

وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ

وَيُحَذِّرُكُمُ: فعل مضارع - کم: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل

یحذرکم الله نفسه به دو اخطار آمده است یکی در آیهی سابق از نهی لایتخذ المؤمنون... آمده است و هشدار است که مالکیت از آن خداست. و دیگری یوم تجد کل نفس... و این آیه هشدار است که روز مالکیت مطلق خدا که دوره‌ی اختیار انسان به سر آمده و اعمال در تصرف خدا در آمده است.

در خیر باز است و طاعت و لیک نه هر کس توانست بر فعل نیک

وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ

لَفْظُ اللَّهِ: مبتدا - رَءُوفٌ: خبر

و خداوند به بندگان خود سخت مهربان است و شما را از عاقبت کار خبر می‌دهد و از اعمال بد بر حذر می‌دارد. تا بیدار و هوشیار باشند و به عاقبت رستگار شوند.
 مولانا گفت:

هر خیالی کو کند در دل وطن روز محشر صورتی خواهد شدن
 سیرتی کان در وجودت غالب است هم بر آن تصویر حشرت واجب است

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱)

بگو اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببامزد که خدا آمرزگار و رحیم است. (۳۱)

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ

سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ﷺ کعب اشرف و اصحاب او را از جهودان به دین اسلام دعوت کرد و سید و عاقب را از ترسائی به اسلام خواند. ایشان گفتند ما خود پسران و دوستان الله ایم. به وی نزدیکتر از آنیم که تو ما را به آن دعوت می‌کنی. رسول خدا ﷺ و مؤمنان گفتند اگر شما پسران

و دوستان او هستید، پس چرا بر شما از سوی او غضب و لعنت است. گفتند این چنان است که پدر بر پسر خشم گیرد پس رب العالمین آیت فرستاد.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي أَنْتُمْ كِه اى محمد ﷺ به ايشان بگوى كه اگر الله را دوست مى داريد، چنانكه مى گوئيد پس مرا دوست داريد كه نسبت وى دارم از روى نبوت و رسالت و محبت. و دنباله رو من باشيد كه من شما را به طاعت و عبادت وى مى خوانم آنكه كه شما وى را طاعت داريد و فرمان بردار باشيد، او نيز شما را دوست مى دارد و گناهان شما را بيامرزد والله گناهان كسانى را كه تابع و دنباله رومى باشند آمرزنده است. مولانا گفت:

چون يحبون بخواندى از نبى يا يجهم شوقرين در مطلبى

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و خداوند به رحمت خاص خود بر ايشان مهربان و بخشنده است. در حديث شريف آمده است «هر كسى كارى كند كه آن كار مطابق با شرع اسلام نيست، پس آن مردود است.»

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾

بگو خدا و پيغمبر را فرمان بريد، اگر پشت بگريد، خدا كافران را دوست نمى دارد. (۳۲)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ

بگو در او امر و نواهى خدا را اطاعت كنيد و او را يگانه و يكتا دانيد، و به خداوندى و معبودى وى اقرار دهيد و او را به نبوت و رسالت استوار داريد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ

پس اگر از اطاعت خدا و رسولش برگردند و اعراض كنند، بد رستى كه خدا كافران را دوست نمى دارد، هر چند كه ايشان مى گويند، وى را دوست داريم، گفتن ايشان بى حاصل است و دعوى ايشان باطل و خداوند قطعاً برايشان نمى آمرزد و آنان را مورد خشم خود قرار مى دهد. اين آيه دليل بر آن است كه مخالفت از راه و روش محمدى ﷺ كفر است.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَعَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾

خدا آدم و نوح و خاندان ابراهيم و خاندان عمران را بر اهل جهان برگزيد. (۳۳)

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَعَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

لفظ الله: اسم ان- اصطفى: فعل ماضى- (هو مستتر) فاعل، جمله خبر ان

براى خداوند حضرت آدم عليه السلام را به محبت و ولايت و نبوت برگزيد. و او را به فرزندان خویش رسول كرد اما آن ملكات روحانى و كمالات جسمانى را كه خداوند جل جلاله بعلم محيط و حكمت بالغه خویش، در ابوالبشر حضرت آدم عليه السلام به ودیعت گذاشت در هيچ مخلوق ديگرى به ودیعت

نگذاشته است آدم علیه السلام را مسجود ملانکه قرار داد تا آشکار شود که اکرام و بزرگداشت آدم از سایر آفریده‌ها تا چه حد فضل و شرف دارد. و نیز برگزید نوح علیه السلام را و ابراهیم علیه السلام را و آل وی اسماعیل و اسحاق و لوط و یعقوب را پس هر که در دین موافق نباشد و در اتباع ثابت قدم نیاید، او را آل نگویند. اگر چه نسبت هم داشته باشد. و پسر نوح که موافق نوح علیه السلام در دین نبود از آل وی برنشمرد و گفت انه لیس من اهلک.

سعدی گفت:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

و آل عمران یعنی موسی و هارون برگزید مقاتل گفت: این عمران پدر موسی و هارون است. و عمران دیگری هم داریم که پدر مریم که مریم مادر عیسی علیه السلام است و عالمیان زمائشان برگزید. عالمیان: در مخلوقات خدا جل جلاله زمین و آسمان، خورشید، ماه، ستارگان و سنگها همه را شامل است.

ذُرِّيَّةٌ مِّنْ بَعْضٍ ۖ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۱﴾

نژاد ابراهیم و عمران بعض آن از بعض دیگر است و خدا شنوا و داناست. (۳۴)

ذُرِّيَّةٌ مِّنْ بَعْضٍ

ذُرِّيَّةٌ: حال

چون بعد از آدم و نوح علیه السلام کسانی که در جهان زندگانی می‌کردند همه از نسل این پیغمبران برگزیده بودند اما برخلاف آن بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام در دنیا خانواده‌های متعددی بوجود آمدند و خداوند از میان این اقوام دودمان حضرت ابراهیم را مخصوص گردانید و نسلی که از فرزندان او بوجود آمدند می‌گویند. برخی از ایشان از برخی زاده شده از اولاد پسندیده و از آبای برگزیده‌اند چون حضرت عیسی علیه السلام از طرف مادر پدید آمده سلسله نسب او هم از طرف مادر بحساب می‌آید نه اینکه نعوذ بالله به خدا منسوب گردد. و چون واضح است که سلسله نسبت عمران پدر حضرت مریم صدیقه، مادر مسیح به ابراهیم منتهی می‌شود. پس آل عمران نیز شعبه‌ای از آل ابراهیم است و پیغمبرانی که بعداً مبعوث شده‌اند هیچ یک از خاندان ابراهیم بیرون نمی‌باشند.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - سَمِيعٌ: خبر - عَلِيمٌ: خبر ثانی.

و خداوند برگفتار بیهوده شنواست و به اغراض فاسده ایشان آگاه و داناست که اشاره به تولد حضرت مریم صدیقه مادر عیسی دارد که انشاء الله بعداً بیان خواهد شد.

إِذْ قَالَتِ أُمُّرَأْتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُعَرَّرًا فَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾
و چون زن عمران گفت: پروردگارا آنچه را که در شکم خود دارم آزاد از هر قید، نذر تو کردم. از من بپذیر که تو شنوا و دانائی. (۳۵)

إِذْ قَالَتِ أُمُّرَأْتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُعَرَّرًا فَقَبَّلَ مِنِّي

قَالَتْ: فعل ماضی - أُمُّرَأْتُ: فاعل - عِمْرَانَ: مضاف الیه - رَبِّ: منادا - مُعَرَّرًا: حال.

خداوند به حال و به گفتار آن زن عمران مادر مریم صدیقه داناست که گفت: رب انی نذرت لک: پروردگارا! بدرستی که نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است از قید و بند دنیا آزاد کرده شده تا خالص ترا پرستند و به سجده تو کند مادر مریم آنگه دعا کرد تا آن نذر از وی پذیرفته شود برآستی تو سخنی را که در باب نذر گفتم به قصد من آگاهی که جز رضای تو نخواستم در آن زمان خدمت در مسجد قدس را بزرگ می داشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند. و بر فرزندان فرمانبرداری و تعظیم والدین در حین نذرها فریضه بود. بعد از نذر حنه شوهرش عمران گفت و یحک این چیست که تو کردی شاید که در شکم تو دختر باشد که دختر عورت باشد و ناقص عقل و دین. مادر مریم گمان برد که پسر زاید از آن جهت نذر کرد، پس دختر زائید و دختر چون پسر نیست شایستگی آزادی و تحریر ندارد.

إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پروردگارا! بدرستی که تو سخنی را که در باب نذر گفتم شنوایی و می دانی که من درین نذر جز رضای تو نخواستم.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنَّكَ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

و چون بازگشت، گفت: پروردگارا من بار خویش دختر گذاشتم، خدا بهتر داند که چه گذاشتم، که پسر چون دختر نیست. من او را مریم نامیدم و او را با فرزندان از شر شیطان ملعون بتو می سپارم. (۳۶)

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ

وَضَعْتُهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - (هی) فاعل - أُنْثَىٰ: حال.

پس آن هنگام که بار خود را بنهاد از راه عذر خواهی و حسرت گفت پروردگارا! بدرستی آن بار را فرزند ماده نهاده ام که دختر عورت باشد و شایستگی خدمتکاری مسجد را ندارد.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ

لفظ الله: مبتدا - أعلم: خبر

خدا داناتر است که عاقبت کار وی چگونه خواهد شد و حقیقت حال وی چگونه باشد.

وَلَئِنَّكَ كَالْأُنْثَىٰ

الذَّكَرُ : اسم لیس - كَالْأُنثَى : جار و مجرور ، خبر لیس .

حنه گفت پروردگارا ! فرزندی که من طلب کردم به خدمت کنیه (مسجد و عبادتگاه) و نذری که کردم پسر نیست بلکه دختر است که بمن داده ای .

وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

سَمَّيْتُهَا : فعل ماضی - ت : فاعل - ها در سميتها : مفعول به - مَرْيَمَ : مفعول به ثانی .

بدرستی که من او را مریم نام نهادم و مریم به زبان ایشان امة الله (کنیزک خدا) است و بدرستی که من او را و فرزندان او را از وسوسه شیطان سرکش لعنت شده یا از مس او به تو پناه می آورم ، برکت دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و مصون ماندند در حدیث شریف آمده است : « هیچ نوزادی نیست مگر اینکه شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می کند ، جز مریم و پسرش عیسی .

فَنَقَبَلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُؤُا لَئِي لَئِي هَذَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ

بِعَیْرِ حِسَابٍ (۳۷)

پرورد گارش او را پذیرفت ، پذیرشی نیکو ، و او را به پرورش نیک پرورش داد . و زکریا را سرپرست وی کرد . هر وقت زکریا به محراب نزد او می رفت روزی ای پیش وی می یافت وی گفت : ای مریم ! این برای تو از کجا آمده ؟

گفت : این از پیش خدای است که خدا هر که را خواهد ، بی شمار روزی دهد . (۳۷)

فَنَقَبَلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا

فَنَقَبَلَهَا : فعل ماضی - ها : مفعول به - رب : فاعل - وَأَنْبَتَهَا : فعل ماضی - فاعل (هو) - ها : مفعول به -

نَبَاتًا : مفعول مطلق نوعی - حَسَنًا : نعت

پس پروردگار این دعای مادر مریم را پذیرفت آن پذیرفتن نیکو به خدمت خانه ، او را بجای پسر قبول کرد و او را برویاند نشو و نمای نیکو یعنی پرورش داد - نبات - سخنی جاری در میان عرب در پروردن فرزند .

وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا

وَكَفَّلَهَا : ماضی - (هو) فاعل - ها : مفعول به - زَكَرِيَّا : مفعول به ثانی .

زکریا را سرپرست مریم کرد مریم دختر حنه که حنه خواهر زن زکریاست . چون مریم هفت ساله شد و بخدمت مسجد اقصی شایسته گشت حنه دست مریم را گرفته کوزه و جاروب برداشته در بیت المقدس پیش زکریا رفت و سلام کرد و گفت یا رسول الله من این فرزند را در شکم خود بامید آنکه

پسر بزايم نذر کرده بودم که خدمت مسجد کند چون دختر زائيدم مریم نام نهاده بخدمت تو آوردم تا خدمت مسجد بجا آرد و زکریا به آن قوم که حاضر بود گفت این دختر را چه کسی می پرورد و تعهد و پرستاری می کند؟

پس هر یکی می خواستند بگیرند تا اینکه به نزاع انجامید سر انجام قرار شد که قلمهای آهنی که تورات از آنان می نوشتند در آب اندازند قلم کسی که بر سر آب بماند و فرو نرود او کفیل مریم باشد. قوله تعالی

اذ یقولون اقلامه انهم یکفل مریم یعنی هر گاه که قلمهای خود را می انداختند بر این که کدام کس از ایشان مریم را پرورد. همه قلمها در آب فرو رفت الا قلم زکریا که بر سر آب بایستاد پس زکریا سرپرستی او را قبول کرد. زکریا از بهر وی غرفه ای بساخت چنانکه با نردبان به غرفه می رفتند. و او را در آن غرفه بنشاند.

این است که رب العالمین گفت:

كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ

دَخَلَ: فعل ماضی - زَكَرِيَّا: فاعل.

محراب: نامی است که شریف ترین و گرامی ترین جای را گویند، هر گاه که زکریا به غرفه که مریم در آنجا بود در آن محراب داخل شد.

وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا

وَجَدَ: فعل ماضی - (هو): فاعل - رِزْقًا: مفعول به

به نزدیک وی روزی ای می یافت. در تفسیر آورده اند که در تابستان میوه ی زمستانی تازه می یافت و در زمستان میوه ی تابستانی تازه.

قَالَ يَمْرِئِمُ اَنِّي لَلْك هَذَا

اَنِّي: از کجا، مفعول فیه - هَذَا: مبتدا موخر - لَلْك: جار و مجرور خبر مقدم.

زکریا گفت: ای مریم این میوه در غیر وقت او به تو از کجا رسید.

در غزلیات مولانا آمده

میوه های نوزمستان می رسند

خرم آن باغی که بهر مریمان

هم زیستان سوی بستان می رسند

اصلشان لطف است و هم واگشت لطف

قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

هُوَ: مبتدا - مِنْ عِنْدِ: جار و مجرور خبر محلا

مریم گفت: این از نزد خداست: گفته اند که: حضرت جبرئیل علیه السلام از آسمان می آورد. آنکه گفت:

إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

یَرْزُقُ: مضارع - (هو) فاعل - مَنْ: مفعول به.

براستی خداوند هر که را که بخواهد بی حساب و بی اندازه از خزانه فراخ با کرم و بدون رنج و زحمت خود روزی می دهد که این جای تعجب نیست.

۳۸

هَذَا لَكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
در این هنگام زکریا پروردگار خویش را بخواند، گفت: پروردگارا! مرا از جانب خویش فرزندی پاکیزه بخش که تو شنوای دعائی. (۳۸)

هَذَا لَكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ،

هَذَا لَكَ: مفعول فیه.

در آن هنگام در همانجا که زکریا میوه تازه دید میوه هایی در غیر وقتش دانست که آن از قدرت فراخ خداوند است او را به فرزند طمع افتاد. و زن او عاقر بود (نازا) با خود گفت: آن خدایی که بی هنگام میوه می آفریند می تواند از زن عاقر فرزند آورد. در آن هنگام زکریا از خدای خویش خواند.

قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً

هَبْ: فعل امر از وهب - فاعل (انت) - ذُرِّيَّةً: مفعول به.

گفت: پروردگارا از نزد خود به من فرزندی پاک از آرایش گناه ببخش.

إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ

براستی که تو دعای دعا کنندگان را شنوا و اجابت کننده آن هستی.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ

۳۹

وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

و فرشتگان او را، که در محراب بنماز ایستاده بود ندا کردند که خدا ترا به یحیی بشارت می دهد که مصدق کلمه خداست و (به نبوت عیسی گواهی می دهد) آقا و پارسا و پیغمبری از شایستگان است. (۳۹)

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ

وَهُوَ: مبتدا - قَائِمٌ: خبر

پس حضرت جبرئیل علیه السلام زکریا را ندا کرد و او در محراب در حالت قیام نماز می خواند (محراب مسجد بیت المقدس)

أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ

لفظ **اللَّهِ**: اسم **ان** - **يُبَشِّرُكَ**: فعل مضارع - **ك**: مفعول به - **فاعل** (هو) - **مُصَدِّقًا**: حال.

براستی خداوند ترا مژده می دهد به فرزندی که نام او یحیی است یحیی از حیوه است و معنای آن آنست که نام پدر بدو زنده باشد و زندگی یابد و گفته اند که الله بعلم قدیم خود دانست که یحیی از دنیا شهید بیرون می رود و رب العالمین شهیدان را زندگان خواند. در حالیکه این فرزند ایمان آورنده است به عیسی علیه السلام یعنی اولین کسی که به عیسی بن مریم ایمان آورد و به نبوت و رسالت وی اقرار داد. یحیی بود. یحیی سه سال بزرگتر از عیسی بود و هر دو پسر خاله یکدیگر بودند. عیسی از مریم بنت عمران از مادر بی پدر زاده شد. و یحیی از ایشاع بنت عمران. که عاقر (نازا) بود بقدرت خدای تعالی متولد شد.

و دیگر صفت یحیی این است که مهتری به علم و عقل و تقوی که شرایط سیادت است آراسته و باز ایستاده از زنان (خود را از لَهَب و لعب باز دارید) و پیغمبری است که از آبا و اجداد شایسته متولد شد یعنی زکریا و ابای او صالح تا حقوق خالق و خلاق بر وجهی ادا کند.

قَالَ رَبِّ اَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَاَمْرَآئِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ 

گفت: پرورد گارا! چگونه مرا پسری باشد! که پیر شده ام و زنم نازا است! گفت: همینطور، خدا هر چه بخواهد انجام می دهد. (۴۰)

قَالَ رَبِّ اَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَاَمْرَآئِي عَاقِرٌ
وَاَمْرَآئِي: مبتدا - عَاقِرٌ: خبر

مفسران گفتند: زکریا این خطاب به جبرئیل کرد و گفت: یا سیدی! انی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقر. ای سرورم از کجا خداوند به من پسری دهد بدرستی که من پیر شده ام و زن من (ایشاع) و او خواهر مادر مریم است نازا و عاقر می باشد. آیا ما را جوان می سازی یا در همین پیری فرزندی می دهی. یا از زنی دیگر خواهد بود؟

قَالَ كَذَلِكَ اَللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

حضرت جبرئیل گفت: همچنین بر این حال که هستید خداوند بشما فرزندی می دهد. یعنی در حال پیری و نازانی زنت. مولانا گفت:

کاو ز عین درد انگیزد دوا
کار ساز یفعل الله ما یشاء

حاکمست و یفعل الله ما یشاء
اوست بر هر پادشاهی پادشا

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِيْ ءَايَةً ۚ قَالَ ءَايَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمَزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَسَبِّحْ بِالنَّحْيِ وَالْاِنْكِرَارِ 

گفت: پروردگارا برای من نشانه ای بگذار، گفت: نشانی تو اینست که سه روز، با مردم، جز بر من، سخن نکنی. پروردگار خویش را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامداد تسبیح گوی. (۴۱)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً

زکریا گفت پروردگارا برای من نشانه ای آشکار کن که از حمل ایشاع به ولد خبردار کند. یعنی وقت حمل این فرزند کی بود؟ و چه نشان دارد؟ تا در شکر سپاسداری، و عبادت بيفزایم.

قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا

أَلَّا: حرف نصب و نفی.

جبرئیل گفت: خداوند می فرماید نشانه تو آنست که بمدت سه شبانه روز با مردم سخن نگویی یعنی قادر به سخن گفتن نباشی مگر آنکه با چشم و سر و دست اشاره کنی.

وَأَذْكُرُ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحُ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ

و پروردگار خود را بسیار یاد کن و خدا را در شبانگاه و بامداد بمدت سه روز پیوسته ذکر و عبادت داشته باشی و تسبیح و سپاس گویی و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِیْکَةُ یَعْرِیْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰکَ وَطَهَّرَکَ وَاصْطَفٰکَ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ ﴿۴۲﴾

فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا ترا برگزیده و پاک کرده و بر زنان زمانه، برتری داده است. (۴۲)

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِیْکَةُ یَعْرِیْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰکَ وَطَهَّرَکَ وَاصْطَفٰکَ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ

الْمَلَأِیْکَةُ: در اینجا جبرئیل علیه السلام است، مریم در محراب بود، جبرئیل علیه السلام آمد و خطاب به مریم گفت. خداوند ترا برای طاعت و عبادت برگزید و ترا از لوث شرک یا قاذوراتی که زنان را باشد پاک ساخت و اصطفاک ثانی تکرار برای تاکید است یعنی بی شک و شبهه ترا بر زنان دنیا برگزید یا آنکه به نفخه جبرئیل علیه السلام مخصوص گرداند و بی شوهر فرزند دهد. همچنین در حدیث شریف آمده است: از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال او نرسیده. و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان همچون ثرید (برتری آبگوشت بر سایر غذاها) - و برتری خدیجه و فاطمه که بر کسی پوشیده نیست.

یَعْرِیْمُ أَقْنِیْ لِرَبِّکَ وَاسْجُدْ وَارْکَعْ مَعَ الرَّاكِعِیْنَ ﴿۴۳﴾

ای مریم، فرمان پروردگار خویش بپوش و سجده کن و باراکعان رکوع گزار. (۴۳)

یَعْرِیْمُ أَقْنِیْ لِرَبِّکَ وَاسْجُدْ وَارْکَعْ مَعَ الرَّاكِعِیْنَ

أَقْنِیْ: فعل امر مبنی بر حذف (ن) - ی: فاعل.

ای مریم فرمانبرداری کن آفریننده و پروردگار خود را و خدا را سجده کن و رکوع کن با رکوع کنندگان - رب العالمین با این دو کلمه مریم را به نماز و شکر فرمود. اشارت بر آن است که زن را با مردان

نماز جماعت کردن رواست، و دلیل است بر آن که نماز به جماعت موکد است و آن فرمان شرع است. از اینکه اول آیات قصه مریم و سپس قصه زکریا به میان آمد دوباره به قصه مریم رفت به این علت است که یکی بیان آیت و ولایت و نبوت دیگری بیان طاعت و عبادت است.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ۖ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفْلَهِمْ أَیُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ
وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿۴۴﴾

این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم، و تو نزد آنان نبودی، آن گاه که احبار قلمهای خویش بیفکندند که کدامشان سرپرستی مریم کنند و آندم که کشمکش می کردند تو پیش آنها نبودی. (۴۴)

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ

اینها که از حدیث مریم و زکریا و عیسی ذکر کرده شد خبرهای غیب و پوشیده است که ما بخاطر اعجاز، ای محمد ﷺ! آنرا به تو وحی کردیم.

وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفْلَهِمْ أَیُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ

ای: مبتدا - هم: مضاف الیه - یَكْفُلُ: خبر (فعل و فاعل)

و تو ای محمد ﷺ نزدیک ایشان نبودی ایشان که اهل مسجد مقدس بودند، به تو وحی می کنیم و به زبان جبرئیل به تو می گوئیم. نیکان آن شهر در آن زمان، هر کس می گفت: مریم را به من بسپارید تا بیروم و سرپرستی کنم آن هنگامیکه از برای قرعه قلمهای کتاب خود را در جوی اردن انداختند تا بدانند که کدامیک از ایشان سرپرستی و تعهد مریم را به عهده بگیرد.

وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

وَمَا: حرف نفی.

و تو نزدیک ایشان نبودی آن وقت که مخاصمت می کردند یعنی که از یک سو سخن می گفتند، و از سوی دیگر جهت عهده دار شدن کفالت و سرپرستی مریم مجادله می کردند.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ بِكَلِمَةٍ يَبْشُرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِیْهَا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۴۵﴾

و فرشتگان گفتند: ای مریم خدا ترا بکلمه خویش نوید می دهد که نام وی مسیح، عیسی پسر مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از نزدیکان و مقربان درگاه الهی است. (۴۵)

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ يَبْشُرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ

کلمه: اینجا نام عیسی علیه السلام است که او بی پدر و به کلمه الله بوجود آمد، او را کلمه از آن گفت که به کلمه «کن» بی پدر حاصل شد مصطفی صلی الله علیه و آله هم او را کلمه خواند، و دیگر به یاد آور آنرا که فرشتگان در اینجا حضرت جبرئیل علیه السلام است که گفت:

ای مریم بدرستی که خدای تعالی مژده می دهد ترا به کلمه از او مراد حضرت عیسی علیه السلام است اگرچه هر مخلوقی از بنی بشر بواسطه این کلمه آفریده شده است اما سبب ولادت او پدر و مادر بود.

أَسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

عیسی: بدل - ابن: نعت - مریم: مضاف الیه مجرور به فتحه - وجیها: حال.

نام آن کلمه مسیح که لقب عیسی علیه السلام است. این لقب از جهت بزرگداشت باشد چنانکه برای محمد صلی الله علیه و آله مصطفی می گوئیم، شناخته شده و دارای قدر و قیمت تمام در دنیا به طاعت و به شفاعت به نصرت دین محمدی و یا به قتل دجال، و از مقربان بارگاه الهی است.

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾

و با مردم در گهواره و در بزرگی سخن گوید و از شایستگانست. (۴۶)

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ

المهد: گهواره - وکهلًا: کهولت و میان سالی.

این فرزند (عیسی) با مردمان در زمان صغر که هنوز شایسته گهواره بود سخن می گوید. در غزلیات مولانا گفت:

دل مریم آبتن، یک شیوه کند با من عیسی دو روزهی تن در گفت زبان آمد

و نیز سخن می گوید در زمان کهولت با مردمان یعنی سخن گفتن او در گهواره معجزه بود و در زمان کهولت دعوت او، او از پیغمبران شایسته و صالح است. این بشارت مریم است به نبوت عیسی علیه السلام و به زندگانی وی تا به ایام کهولت.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی باشد که بشری بمن دست نزده! گفت: همینطور، خدا هر چه خواهد می آفریند و چون چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید باش و وجود می یابد. (۴۷)

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ

يَكُونُ: فعل مضارع مرفوع (ناقصه) - لی: جارو مجرور خبر مقدم - ولد: اسم یکون

این خطاب مریم با جبرئیل علیه السلام است، گفت از کجا و بر چه وجه مرا فرزندی باشد و حال آنکه هیچ بشری مرا مس نکرده است و این خارج از عادت است که زنی بی شوهر فرزند آرد.

قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

جبرئیل علیه السلام گفت: بر همین حال که تو هستی بی اساس بشری خدا آنچه که می خواهد می آفریند خداوند زکریا را فرزند داد بر نسق عادت که در میان خلق در آفرینش روانست، مریم را فرزند داد بی پدر بلکه از روی ابداع محض. که آفرینش در آن لایق تر و خالص تر است.

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ، كُنْ فَيَكُونُ

قَضَىٰ أَمْرًا: معنی قضا برگزاردن کاری است و تمام کردن آن از روی گفتار و کردار خداوند زمانیکه کاری را حکم کند پس جز این نیست آن چیزی را که بخواهد می گوید کن فیکون بباش پس بباشد.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾

و او را کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد (۴۸)

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

و خدا کتابهای فرو فرستاده پیش از آن را و علم حکمت یعنی حلال و حرام قوت فهم و حسن تدبیر را که علم شریعت است و نیز تورات و انجیل را که از کتب نازل شده است بیاموزد.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخْرِئُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

و پیمبری سوی پسران اسرائیل باشد. [گوید] با معجزه ای از جانب پروردگارتان سوی شما آمده ام، برای شما از گل چون شکل مرغی می سازم و در آن می دمم که بحکم و باذن خدا مرغی می شود، کور مادرزاد و برص زده را شفا می دهم و مرده را، باذن خدا، زنده می کنم و شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می نهید، خبر می دهم و در این کار، اگر گرویده اید، و ایمان آوریده اید برای شما عبرتی است. (۴۹)

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ

إِسْرَءِيلَ: مضاف الیه مجرور به فتحه

و خداوند او را رسول بحق به فرزندان یعقوب (بنی اسرائیلیان) گرداند. گفته اند اول پیغامبران بنی اسرائیل یوسف علیه السلام و آخراشان عیسی علیه السلام است.

أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ

پس عیسی علیه السلام با ایشان سخن گوید به آنکه من از نزد پروردگار شما به شما آمده ام و علامتی از خدای تعالی بشما آوردم که بر نبوت و رسالت من گواهی می دهد. گفتند آن چه علامت است؟ جواب داد.

أَفِيْ أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ
 بدرستی من از گل تصویر می کنم و می سازم برای شما به شکل مرغی، سپس می دمم در آن تا مرغی
 شود تا بقدرت ربانی میان آسمان و زمین پرواز کند.
 مولانا گفت:

چون بخوانی آن فسون بر مرده ای بر جهد چون شیر صید آورده ای
 گفت آری آن منم گفتا که تو نی ز گل مرغان کنی ای خوب رو

وَأُتِرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتُ بِإِذْنِ اللَّهِ

وَأُتِرِئُ: شفا می دهم، بهبود می دهم - الْأَكْمَةَ: کور مادرزاد - وَالْأَبْرَصَ: پیس.
 و علامت سوم آنست که کور مادرزاد را از بیماری شفا می دهم و چهارم کسی را که به بیماری ابرص (پیس) مبتلا شده باشد بهبود می دهم و پنجم اینکه مردگان را به فرمان خدای تعالی زنده می کنم گفته اند که مسیح مرده را زنده کرد جبرئیل علیه السلام در آن حال حاضر بود.

مفسران گفته اند عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد. همچون عازر: مولانا گفت:

به جهانیان نماید مرده زنده کردن تو مسیح خوبی سوی گور عازر آمد

یکی از ایشان سام بن نوح است که قریب چهار هزار سال از مرگ او گذشته بود دعا کرد و گفت: یا حی یا قیوم. پس او را زنده گرداند، و سام بعد از آنکه که سر از خاک برداشت گفت: آیا قیامت شد؟ عیسی گفت: قیامت نشد. اما من ترا به نام خدای تعالی خواندم و دعا کردم تا زنده شدی آنکه عیسی گفت، دوباره بمیر! سام گفت: بشرط آنکه دعا کنی تا الله تعالی مرگ بر من آسان گرداند و ایمن کند عیسی دعا کرد چنانکه او خواسته بود دوباره مرده بخاک فرو شد.

وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

وَأُنَبِّئُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (انا مستتر) فاعل

و خبر می دهم شما را به آنچه می خورید و به آنچه ذخیره می کنید در خانه هایتان مفسران گفتند: چون عیسی علیه السلام مرده را زنده کرد و کور و بیماری ابرص (پیس) را شفا داد.

قوم وی گفتند: این سحراست تو بجا دوئی و به استادی این کار را کردی! و ما نمی گرویم تا زمانی که ما را خبر دهی از آنچه در خانه های خویش می خوریم و می نهیم! پس عیسی به ایشان خبر داد که: پدران و مادران شما فلان طعام خورده اند.

برای شما فلان چیز گذاشته اند و ایشان به خانه می آمدند و از چگونگی خورده شده ها (ماکولات) و ذخیره ها یعنی طعام باقی مانده باز گفتند.

إِنَّ فِيْ ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ

بدرستی که درین پنج معجزه هر آینه نشانه هایی برای شماس است که دلالت می کند بر صدق مدعای من. اگر شما از باور دارندگان و ایمان آورندگان هستید.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحَدٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ
وَجِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝۵۰

[آمده ام] تا تورات را که پیش از من بوده تصدیق کنم و بعضی چیزها را که بر شما حرام شده بود، برایتان حلال کنم، با معجزه ای از پروردگارتان بسوی شما آمده ام، از خدا بترسید و مرا فرمان برید. (۵۰)

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحَدٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ
وَجِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ
وَلِأَحَدٍ: مضارع منصوب

فاعل (انا مستتر) - بعض: مفعول به

و آمده ام بشما باور دارنده، برای آن چیزی که پیش از من بوده که آن کتاب تورات موسی عليه السلام است و من بیان کننده شبه های آن هستم و دیگر برای آن آمده ام تا بر شما برخی از آنها که در شریعت موسی حرام کرده و بزرگداشت روز شنبه را که صید ماهیان در آن روز حرام شده بود بردارم. و با نشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلائل روشن که همه دلیل حکم یک آیت دارند بشما آمده ام.

فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

پس از خدا در مخالفت فرمان من بترسید و مرا فرمان بردار باشید و دعوت حق را بپذیرید. یعنی اگر من مرده را زنده کردم و مرغ را به هوا پرواز دادم و غیر آنچه که گفته شد بر طریق معجزات و بیان دلالت صحت رسالت است. من بنده خدای عزوجل هستم. و آفریده ی او می باشم.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝۵۱

خدای یکتا، پروردگار من و پروردگار شماست، او را بپرستید که راه راست اینست (۵۱)

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا

لفظ الله: اسم ان - ربی: خبر ان

بدرستی که خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید آن زمان که عیسی گفت: با توجه به اینکه من مرده را زنده کردم و مرغ را پران ساختم. همه به جهت بیان صحت رسالت بود، من بنده خدای عزوجل هستم و آفریننده اوست و الله تعالی خدای من و خدای شماست. او را بپرستید و بنده او باشید و به یکتایی وی اقرار دهید.

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

هَذَا: مبتدا - صِرَاطٌ: خبر

راه راست اینست، هر که ازین برگشت بر راه راست نیست و دین وی پابرجا نخواهد بود.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَكَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۴﴾

و هنگامیکه عیسی احساس کفر از آنها کرد گفت: کیانند که یاران من در راه خدایند! حواریان گفتند: ما یاران خدایم، بخدا ایمان آورده ایم و گواه باش که ما گردن نهاد گانیم. (۵۴)

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ

أَحَسَّ: فعل ماضی - عِيسَى: فاعل - مَنْ: مبتدا، انصاری خبر

آن زمان که عیسی علیه السلام دریافت و بدانست که جهودان بر کفرشان محکم ایستاده اند، و بر قتل عیسی اجتماع کردند و مشورت کردند و چون عیسی دعوت آغاز کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام چون پافشاری آنها را بر کفر دید در آن حال از ایشان برگشت و راه فرار گرفت، تا به قومی به نام حواریون رسید. یعنی گازران که لباسها می شستند و سپید می کردند. از ایشان بر علیه جهودان کمک خواست و گفت:

چه کسی است از میان شما که مرا نصرت کند با آنکه الله مرا نصرت می دهد.

قَالَكَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ

نَحْنُ: مبتدا - أَنْصَارُ: خبر

حواریون گفتند که ما یارانیم خدای را یعنی دین خدا را کمک و نصرت می دهیم، کلبی گفت: حواریون دوازده مرد بودند و از خواص عیسی که از وی متابعت می کردند همیشه با وی بودند، و هرگز از وی جدا نمی گشتند.

هر گاه که گرسنه شدند می گفتند یا روح الله جعنا - عیسی دست بر زمین می زد دو گرده نان بیرون می آمد از آن می خوردند و در حال تشنگی می گفتند عطشنا یا روح الله عیسی دست بر زمین می زد آب بیرون می آمد از آن می نوشیدند پس ایشان گفتند.

ءَامَنَّا بِاللَّهِ

ای روح الله! چه کسی از ما فاضل تر است که ما به تو ایمان آوردیم، و بر پی تو ایستاده ایم و یشتیبان تو، چون گرسنه شویم ما را طعام می دهی و چون تشنه شویم آب، عیسی گفت: فاضل ترین شما آنست که بدست خویش کار کند و از کسب خویش روزی خورد. ایشان چون این سخن بشنیدند شغل گزاری آموختند و از کسب خویش خوردند که ایشان را - رب العالمین - حواریون نام نهاد.

وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

وَأَشْهَدُ: فعل امر و فاعل مستتر انت - أَنْ: حروف مشبه بالفعل - نَا: اسم أَنْ - مُسْلِمُونَ: خبر أَنْ

از قول حواریون است. می‌گوید: پروردگارا ما بتو ایمان داریم و بگرویدیم. و تو ای عیسی گواه باش به آنکه ما دین خدا را گردن نهادیم. پس از آغاز دعا کردند و گفتند.



رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أُنزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

پروردگارا به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آورده و این پیغمبر را پیروی کرده‌ایم پس ما را در زمره‌ی گواهان ثبت فرما. (۵۳)

رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أُنزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

پروردگارا ما ایمان آوردیم به آنچه به عیسی علیه السلام فرو فرستاده‌ای یعنی انجیل و رسول تو (عیسی) را پیروی کردیم راه او را پس ما را جزو گواهان به وحدانیت و به انبیای خود ثبت کن و ما را در زمره‌ی گواهان بنویس.



وَمَكُرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكِرِينَ

کافران نیرنگ کردند و خدا تلافی کننده نیرنگهاست و او بهترین چاره جویان است. (۵۴)

وَمَكُرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ

آن کسانی که عیسی از آنها احساس کفر کرده بودند. مکر کردند بطریقی که جمعی را برانگیخته که عیسی را در هر جا که ببینند ناگهان بکشند. می‌گویند که عیسی را به چنگ آوردند و در خانه زندانی کرده از او پاسداری کردند و در صبح مهتر و بزرگتر خود را که یهودا نام داشت به درون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق سبحانه تعالی در آن شب عیسی را به آسمان برده بود و همینکه یهودا به آن خانه داخل شد عیسی را ندید و حق سبحانه شبیه عیسی علیه السلام بر او افگند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی در اینجا نیست به او حمله ور شدند و هر چند فریاد زد که من یهودا هستم بجائی نرسید و به دار آویخته و تیر باران کردند این است که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند. و خدای تعالی جزای مکر بدیشان رسانید تا خود را به خواری تمام بکشند - رب العالمین عیسی را به آسمان چهارم برد و به منزل فرشتگان فرود آورد، و او را به صفت ایشان برآورد اکنون عیسی علیه السلام در آسمان است.

مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: شب معراج عیسی را به آسمان دیدم. و به آخر عهد این امت به محراب بیت المقدس فرود آید و دجال را هلاک کند و صلیب بشکند و خوک بکشد و دین محمد صلی الله علیه و آله را نصرت و یاری دهد.

وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكِرِينَ

و خداوند برای باطل ساختن حيله و نقشه‌ی ایشان چاره جوئی کرد و بهترین مکافات کنندگان برای اهل مکر در روز قیامت است. مولانا گفت:

ور نداری باور از من رو ببین در نبی: والله خیر الماکرین

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ ﴿٥٥﴾

و خدا گفت: ای عیسی، من ترا از زمین برگیرم و بسوی خویش بر آرم و از کسانی که کافر شده‌اند بر کنار دارم و کسانی را که پیروی تو کرده‌اند تا روز قیامت بالادست کافران کنم، و عاقبت باز گشت شما بسوی من است و میان شما درباره‌ی چیزهایی که در آن اختلاف می کرده‌اید، حکم می کنم. (۵۵)

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ

مُتَوَفِّيكَ: خبر آن، تو را در وقت خود می میرانم

بیاد آورید آن زمانی که خداوند به عیسی فرمود. ای عیسی تو را بسوی خویش می برم و از کافران می رهانم و آنکه سرانجام ترا به دنیا می فرستم و می میرانم. مولانا گفت:

نردبانش عیسی مریم چو یافت بر فراز چرخ چارم بر شتافت

یعنی می خواهد آن عبرتی را بیان کند که پادشاه به مردم حکم داد تا مسیح را گرفته به صلیب بکشند. اما خداوند جل جلاله نمی گذارد که دست ناپاک آنها بدامن تو رسد، خدا تو را از میان این جمعیت آلوده و ناپاک به طهارت و پاکی بر می دارد بجای آنکه تو بی عزت شوی که تو و موافقان و مخالفان تو همه به حکم من مراجعه می کنید من منازعات شما را به طور قطعی فیصله می کنم و این همه منازعات حل و فصل می پذیرد آنگاه کافران در عذاب شدید می باشند و همدیگر را هیچگونه معاونتی و کمکی نتواند- در مقابل برای اهل ایمان در دنیا و آخرت اجر کامل می باشد.

و ایشان که تابع تو شدند ای محمد ﷺ در توحید و تصدیق هم ایشانند که اتباع دین عیسی علیه السلام و ملت وی کردند بر راستی و درستی، و او را ببندگی الله و رسالت وی اقرار دادند ای محمد! اینان برتر جهودان و ترسایانند، امروز در برهان و حجت تا به قیامت، و فردا در درجات بهشت با نعمت و کرامت.

آن جنودان و ترسایان در اسفل السافلین، و این مؤمنان در اعلیٰ علین

ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ

پس باز گشت همه شما به سوی من است یعنی عیسی و کسانی که متابع او بودند و منکران او بودند. پس بر راستی میان شما در آن چیزی که شما اختلاف می کردید حکم کنم یعنی یهود، موسی را تصدیق

می کردند و عیسی و محمد ﷺ را منکر بودند، و نصاری عیسی را تصدیق می کردند و موسی ﷺ و محمد ﷺ را منکر بودند و یک گروه هم می گفتند. عیسی خداست، و گروه دیگر می گفتند. فرزند وی است. آنگه خبر داد از سرانجام این چهار گروه که کافرند و آن یک گروه که مسلمان اند. یعنی از اهل کتاب که به رسالت محمد ﷺ و قرآن ایمان آوردند.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَبُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾
اما کسانی که کافر بوده اند آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت عذاب می کنم و یارانی نخواهند داشت. (۵۶)

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَبُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

فَعَذَبُ لَهُمْ: فعل مضارع فاعل مستتر (انا) - هم: مفعول به - عَذَابًا: مفعول مطلق نوعی پس آنان که کافر شدند یعنی یهود و نصاری پس ایشان را عذاب کنم عذاب سختی در این دنیا به شمشیر و در آخرت به آتش جاوید.

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

وَمَا: حرف نفی

و برای شما این کافران یاری کننده و نصرت دهنده ای نیست که عذاب از ایشان منع کند و از عذاب خدا برهاند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمُ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾
و اما کسانی که ایمان داشته و کارهای شایسته کرده اند. خدا پاداششان را به آنها می رساند و خدا ستمگران را دوست نمی دارد. (۵۷)

وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمُ

و اما آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی امت محمد ﷺ و عمل صالح انجام داده اند جزای عمل ایشان و ثواب و طاعت ایشان تمامی و کمال بایشان می رسانیم و از عمل نیک ایشان هیچ چیز ضائع نمی کنیم و نمی کاهیم.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

و خداوند ستمکاران را دوست نمی دارد.

ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

اینکه آیه های الهی و ذکر حکیم بر تو می خوانیم. (۵۸)

ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ

ذَٰلِكَ: مبتدا - نَتْلُوهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - (نحن) فاعل

آنست که این قصه عیسی و مریم که ما بر تو خواندیم ای محمد ﷺ از علامات رسالت و برهان نبوت تو است آورده‌اند که بعد از بیان قصه عیسی اهل نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد ﷺ تو چرا عیسی را دشنام می‌دهی و نام بندگی بر وی می‌نهی حضرت فرمود: نام عبدالله برای عیسی کجا دشنام باشد او بنده‌ای است فرستاده خدای تعالی ایشان در آتش غضب بر افروختند و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی‌پدر مخلوق گردد، حق تعالی آیت فرستاد.

إِنَّمَا مَثَلُ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾

حکایت عیسی نزد خدا چون حکایت آدم است. وی را از خاک ساخت و بدو گفت: باش و وجود یافت. (۵۹)

إِنَّمَا مَثَلُ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ

مَثَلُ: اسم آن- عِيسَى: مضاف الیه- عِنْدَ: خبر

سبب نزول این آیت آنست که: ترسایان نجران، سید و عاقب و اسقف و اصحاب ایشان بر مصطفی ﷺ آمدند و گفتند: بشما چه شده است که صاحب ما را (عیسی) ناسزا می‌گوی، رسول خدا ﷺ گفت: چه ناسزاست که من به وی گفتم؟ گفتند: می‌گوی که وی بنده است. گفت هو عبدالله او بنده خداست، ایشان از شنیدن این سخن در خشم شدند و گفتند هرگز هیچ مردم دیدی که بی‌پدر باشد اگر چنین است که تو می‌گوئی پس نمونه و مانند آنرا به ما بنمای! رب العالمین حجت برایشان فرستاد.

ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم. قیاس آفرینش عیسی علیّه السلام بی پدر همچون قیاس آفرینش آدم علیّه السلام بی پدر و مادر است.

خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

رب العالمین آدم را از خاک بیافرید و قالب وی بساخت، و روزگاری آن جسد بی‌روح میان مکه و طائف چنانکه در خبر است بگذاشت، آنکه آن جسد را گفت: که ای آدم! بشری زنده‌ی گویا باش، که در آن آفرینش نه پدر بود نه مادر که در سوره بقره بیان شد، همچنین است که به باد گفت. (نفخ جبرئیل علیّه السلام). عیسی باش، عیسی متولد شد، پدر نداشت و مادر داشت که در آفرینش هر دو یکی‌اند. چنانکه آفرینش حضرت آدم بی‌پدر و مادر. بر رب العالمین دشوار نبود آفرینش عیسی بدون پدر هم دشوار نیست.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾

حق همین است که از جانب پروردگار تو است، بنابراین از دودلان مباش. (۶۰)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

الْمُمْتَرِينَ: دودلان، شک‌کنندگان

این خبر که از عیسی گفته شده است درست و راست است و پیغامی است رسیده از جانب خداوند تو، و حق راست اینست که خدا گفت، نه آن که ترسایان در کار عیسی گفتند.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿١١﴾

و هر که، با وجود این دانش که بسوی تو آمده، درباره‌ی عیسی با تو مجادله کنند بگو بیایید پسران ما و پسرانتان و زنان ما و زنانتان و نفوس خویش و نفوس های شما را بخوانیم و تضرع کنیم آنگاه لعنت خدا را به دروغگویان کنیم. (۶۱)

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ

فَمَنْ: مبتدا - حَاجَّكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر
پس هر که خصومت کند و با تو در کار عیسی مجادله کند و آنچه الله گفت و بیان کرد. پس از آنکه بتو از خدا پیغام آمد نپذیرد و در حالیکه می‌داند که عیسی بنده‌ی خدا بود و رسول وی است.
پس به ایشان، یعنی ترسایان نجران و مهتران ایشان سید و عاقب که با تو خصومت می‌کردند بگوی: بیایید تا ما بخوانیم پسران خود و شما پسران خود، و ما زنان خود و شما زنان خود و ما به خویشتن و شما خود به خویشتن.

ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

نَبْتَهِلْ: فعل مضارع - (نحن) فاعل

سپس یکدیگر را نفرین و مباحثت کنیم که کدامیک از ما دروغگویان اند گفته‌اند: که روز مباحثت (نفرین کردن)، روز بیست و یکم از ماه ذی الحجه بود مصطفی ﷺ به صحرا رفت آن روز دست حسن را گرفته و حسین را در بر نشانده و فاطمه از پس می‌رفت و علی از پس ایشان. مصطفی ﷺ به ایشان گفت: زمانیکه من دعا کنم شما آمین گوئید. بزرگان و دانشمندان ترسایان چون ایشان را بر آن صفت و حالت در صحرا دیدند بترسیدند و از مباحثت و مجادلت دست باز ایستادند. و طلب صلح کردند و جزیت بپذیرفتند، بآنکه هر سال دو هزار حله بدهند. هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب، مصطفی ﷺ با ایشان در آن صلح بست.

إِنَّ هَذَا لَهُوَالْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَالْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢﴾

هر آینه خبر راست و درست این است و هیچ معبودی غیر خدا نیست و بدرستی الله او غالب و با حکمت است. (۶۲)

إِنَّ هَذَا لَهُوَالْقَصَصُ الْحَقُّ

هَذَا: اسم آن - هو: ضمیر فصل - الْقَصَصُ: خبر آن

این پیغام که به تو فرستادیم از قصه عیسی و آدم علیه السلام راست و درست است، و سخن ترسایان در عیسی باطل.

وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ

مِنْ إِلَهٍ: جار و مجرور خبر مقدم - لَفْظُ اللَّهِ: مبتدا مؤخر

و معبود جز خدائی عزوجل نیست، و عزت جز عزت او نیست، و حکم جز حکم او نیست.

وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اللَّهُ: اسم آن - هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر آن - الْحَكِيمُ: خبر آن ثانی

و بتحقیق که خدای تعالی غالب و تواناست و سزاوار خدایی اوست و فرزند و شریک ندارد و حکیم است که کارها به حکمت انجام دهد و عدل و راستی در آن نگه دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿۱۳﴾

اگر پشت بکردند. خدا تبهکاران را می شناسد. (۶۳)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ

تَوَلَّوْا: روی برگردانند، اعراض نمودند.

اگر با این همه دلایل و حجت های روشن باز هم از پذیرش حق و بیان راست روی برگردانند. آن برگشتن ایشان بر خدای پوشیده نیست. خداوند کسانی که تبهکار و بدکارند می داند و در روز قیامت به وی جزا دهد.

هر که برین ره نرفت راه بجایی نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهایی ندید

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ تَعٰلَوْا اِلٰى كَلِمَةٍ سَوٰمٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللَّهَ وَلَا شُرَكَ يَّوْهَ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللَّهِ اِن تَوَلَّوْا فَقَوْلُوا اشْهَدُوْا اِنَّا مُسْلِمُوْنَ ﴿۱۴﴾

﴿۱۴﴾

بگو: ای اهل کتاب! بیائید کلمه ای را که میانه ی ما و شماست بپذیرید، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک نکنیم و بعضی از ما، بعضی را، غیر خدا، بخدائی نگیرد. اگر پشت بکردند، بگو گواه باشید که ما گردن نهادگانیم. (۶۴)

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ تَعٰلَوْا اِلٰى كَلِمَةٍ سَوٰمٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللَّهَ وَلَا شُرَكَ يَّوْهَ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللَّهِ

از روی تحقیق این خطاب با اهل توحید و مریدان راه حقیقت است، و هم خطاب به ترسایان نجران است و بعضی هم گفتند که اهل کتاب اینجا جهودان مدینه و ترسایان نجران با هم اند. می گوید: بیائید به سوی سخن راست و درست که میان ما و شما وجود دارد و آن کلمه لا اله الا الله است که مردم باید در آن عبادت یکسان باشند.

یکی آنکه خدا را پرستیم کتاب یهود و نصاری در عبادت عزیر علیّه و عیسی علیّه است. دوم آنکه به خدا چیزی را شریک مگیریم سوم اینکه بعضی از ما بعضی دیگر را ارباب خود ندانیم جز خدای تعالی را فرمان نبریم، هر کس را که فرمان برد و ارباب خود بداند. همچنانست که به خدای یکتا شریک گرفته است. مصطفی ﷺ گفت:

من اطاع مخلوقا فکانما سجد سجده لغير الله یعنی کسی که مخلوقی را اطاعت کند و ارباب خود بداند پس گویا اینکه سجده کرد سجده کردنی برای غیر خدا.

مولانا گفت:

قل تعالوا گفت حق ما را بدان تا بود شرم اشکنی ما را نشان

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

این خطاب با مصطفی ﷺ و به امت وی است می گوید: پس اگر از این کلمه ی عدل، اهل کتاب روی برگردانند شما ای پیغمبر و ای اصحاب به آنان بگوئید و گواه باشید به آنکه ما مسلمان هستیم و خدای یکتا را می پرستیم.

رب العالمین ما را درین آیت ادب کرده بیان می کند که دشمن بعد از آنکه حجت و دلیل بروی لازم گشت و حق بروی ظاهر شد، باز در اعراض و عناد پافشاری می کنند راه بهتر آنست که از عناد و ستیزه جوئی برگردند. و به آغوش اسلام در آیند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾

ای اهل کتاب چرا در مذهب ابراهیم که تورات و انجیل بعد از او نازل شده محاجه و مجادله می کنید، چرا نمی فهمید؟ (۶۵)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ
إِبْرَاهِيمَ: مجرور به حرف جر مجرور به فتحه

مفسران گفته اند: این آیت به آن علت آمد که دانشمندان جهودان و ترسایان نجران در کار ابراهیم علیّه خصومت کردند. جهودان می گفتند ابراهیم از ما بود و بر دین ما، و بما سزاوارتر، و ترسایان ادعا می کردند که از ما بود و بر دین ماست. رب العالمین ادعای هر دو را باطل کرد و گفت آنکه بیان کرد

که این نسبت جهودان و ترسایان محال است. زیرا که تورات و انجیل بعد از وفات ابراهیم فرود آمدند گفته‌اند که میان ابراهیم و موسی هزار سال بود و میان موسی و عیسی دو هزار سال.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا در نمی‌یابید که این دعوی شما باطل و حجت شما تباه است؟

هَتَانْتُمْ هَؤُلَاءِ حُجَجَتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

آگاه باشید شما نیستید آن گروه که در آنچه به آن علم دارید، احتجاج ورزید، پس چرا در چیزی که به آن علم ندارید، احتجاج می‌ورزید؟ خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید. (۶۶)

هَتَانْتُمْ هَؤُلَاءِ حُجَجَتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ

ها: های تنبیه - هَتَانْتُمْ: مبتدا - هَؤُلَاءِ: بدل - حُجَجَتُمْ: فعل ماضی مبنی - تم: فاعل، جمله خبر می‌گویند: شما که جهودان و ترسایان اید و خصومت کردید و حجت آوردید آگاه باشید و گوش دارید پس چرا دلیل و حجت آوردید در آن چیزی که شما دانش و علم آنرا ندارید یعنی قصه‌ی ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

وَأَنْتُمْ: مبتدا - لَا تَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و خدای شأن و قصه‌ی ابراهیم را می‌داند و شما نمی‌دانید. آنگه تفسیر کرد و گفت:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

ابراهیم نه یهودی بود، نه نصرانی، بلکه معتدل و مسلمان بود و از مشرکان نبود. (۶۷)

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا

إِبْرَاهِيمُ: اسم کان - يَهُودِيًّا: خبر

ابراهیم هرگز جهود و ترسا نبود، بلکه مسلمانی یکتا پرست و مخلص بود اهل تفسیر گفته‌اند که حنیف به معنی موحد و مخلص است یعنی سایر طرق باطله را فرو گذارده راه خدای یگانه اختیار نماید او مسلم و مخلص و موحد است.

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و ابراهیم از مشرکان و شرک آرندگان نبود بلکه این ادبی است برای جهودان و ترسایان در ادعایشان که آنان مشرک بودند.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

هر آینه نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی اند که او را پیروی کردند و این پیغمبر و کسانی که به این پیغمبر ایمان آوردند، و خدا کارساز مؤمنان است. (۶۸)

إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا^۱

سبب نزول این آیت آنست که روایت کرده اند از جمعی از یاران رسول الله ﷺ که گفتند: چون مصطفی ﷺ به مدینه و جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرد^۱ و واقعه بدر اتفاق افتاده بود و مسلمانان پیروز شده بودند. عده ای از قریشیان در دارالندوه حاضر شدند و اتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و به نجاشی پادشاه حبشه بفرستند، تا نجاشی از جعفر و اصحاب وی انتقام بگیرد و به آنان قهر براند. عمر بن عاص و عماره بن ابی معیط را به آن کار نامزد کردند و فرستادند. در حبشه به پیش نجاشی رفتند و وی را سجود کردند چنانچه عادت ایشان بود. و گفتند آمدیم تا تو را خبر دهیم از قصه و حال این قومی که (جعفر و ...) که به نزد تو آمدند، ایشان از نزد مردی آمدند منظور پیغمبر ﷺ دروغ زن، جادوگر، دعوی پیغمبری می کند و می گوید من رسول خدایم ابن عم خود را به نزد تو فرستاد تا به دین تو زیان برساند.

و ملک تو تباه کند. اکنون ما آمدیم که ایشان را بدست ما بسپاری تا شر ایشان از تو باز داریم و نشان درستی این حال آن است زمانیکه ایشان به پیش تو بیایند سجود نکنند پس نجاشی کس فرستاد و جعفر و اصحاب او را بخواند پس آنها آمدند و سجود نکردند چنانکه عمرو بن عاص گفته بود. نجاشی گفت چرا مرا سجود نکردید. مؤمنان جواب دادند. ما آنکسی را سجود می کنیم که تو را بیافرید و به تو پادشاهی داد. و سجود کردن در زمان بت پرستی ما بوده است. اکنون خدای عزوجل پیغامبری راستگوی بما فرستاد نجاشی از کتاب خدا در تورات و انجیل چیزی شناخته بود و با خود گفت آنچه ایشان می گفتند حق است جعفر گفت از عمرو بن عاص و عماره بن ابی معیط پیرس که ما آزادگانیم یا بندگان، نجاشی گفت یا عمرو ایشان چه کسانی هستند آزاده یا بنده گفت آزاداند و کریمانند جعفر گفت: از ایشان پیرس آیا ما هرگز خون بناحق ریختیم تا از ما قصاص بخواهند - عمرو گفت - خیر.

جعفر گفت: از ایشان پیرس ما هرگز مال به غضب و بی حق گرفتیم؟ تا باز دهیم. نجاشی گفت ای عمرو بگو. عمرو گفت: خیر. نجاشی گفت پس از ایشان چه می خواهید عمرو گفت: دین آبا و اجداد ما را بگذاشتند و دین دیگری برگزیدند. نجاشی گفت: یا جعفر آن چه دینی بود که رها کردید و چه دینی بود بجای آن برگزیدید. جعفر گفت: ما اول بر دین شیطان بودیم، بت پرست و کافر بودیم و اکنون رسول ﷺ آمد بما دین خدای عزوجل و کتاب آورد چون کتاب عیسی؛ نجاشی راهبان را حاضر کرد در

^۱ - بنا به روایت ابن اسحاق، هجرت به حبشه دو بار صورت گرفته است، هجرت اول مسلمانان به حبشه در ماه رجب بوده است که در شوال همان سال به علت شایعه مسلمان شدن اهل مکه، مهاجرین به مکه بازگشتند و دیری نپایید که هجرت دوم به صورت وسیع تر با جمعیتی بیش از هشتاد نفر، صورت گرفت و حضرت جعفر سخنگوی آنان بود. قریش نمایندگان خویش را به دنبال مسلمانان به حبشه اعزام داشتند تا نجاشی امپراطور حبشه را وادار نمایند که مسلمانان را از کشور خویش اخراج نماید - نجاشی بعد از گفتگو با مسلمانان به آنان پناه داد و نمایندگان قریش بدون آنکه نتیجه ای گرفته باشند به مکه بازگشتند. برخی از تاریخ نگاران، اعزام نمایندگان قریش را بعد از جنگ بدر دانسته اند و برخی هم هر دو رأی را جمع کرده و گفته اند که اعزام نمایندگان قریش دو بار صورت گرفته است.

کتاب انجیل هیچ چیزی خواندید و یافتید که میان عیسی و قیامت پیغامبری مؤمن خواهد بود ایشان گفتند. بلی خواهد بود. که ایشان ما را به آن بشارت داده من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی. نجاشی گفت ای جعفر آن مرد دینی بشما چه میگوید. جواب داد: که کتاب خدا بر ما خواند و امر به معروف و نهی از منکر کرد. نیکویی با همسایگان و نوازش یتیمان، و پرستش خدای یکتا و طاعت او نجاشی گفت: از آن کتاب که بر شما میخواند چیزی بخوان. جعفر سوره العنکبوت و سوره الروم بر خواند. نجاشی و اصحاب او زمانیکه آنرا شنیدند بسیار گریستند عمرو بن عاص زمانیکه آن حال و آن عمل را دید خواست نجاشی را به خشم آرد و گفت: ایشان عیسی و به مادر او ناسزا میگویند: نجاشی گفت: در عیسی و مادر او مریم چه میگوئید. جعفر سوره ی مریم بر خواندند آنکه نجاشی به جعفر و اصحاب وی گفت: در سرزمین من ایمن باشید کسی شما را نرنجانند و ناسزا نگوید. شما حزب ابراهیم اید.

عمرو گفت: حزب ابراهیم کیانند؟

نجاشی گفت: این گروه که میبینی عمرو از این سخن خوشش نیامد و شروع به دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما به وی سزاوارتریم حق سبحانه تعالی این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر به ابراهیم عليه السلام حضرت پیغمبر و اصحاب اوست.

پس در این آیه میگوید: که نزدیکتر مردمان به ابراهیم آنانند که بر پی او بودند، یعنی در روزگار او. و این پیغامبر یعنی محمد ص و کسانی که به محمد ص ایمان آوردند، یعنی برای ایشان سزاوار و شایسته است که گویند. ما بر دین ابراهیم ایم.

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

وَاللَّهُ: مبتدا - وَلِيُّ: خبر

و خداوند دوست مومنان و سازنده کار ایشان است.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّوكُمْ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾
گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که شما را گمراه کنند ولی جز خودشان را گمراه نمیکنند اما نمیفهمند. (۶۹)

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ

وَدَّتْ: فعل ماضی - طَائِفَةٌ: فاعل

در بیان سبب نزول آمده است: آیهی کریمه دربارهی طوایف یهودی بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع نازل شد، آنگاه که گروهی از مسلمانان را به سوی دین خویش دعوت کردند: «گروهی از اهل کتاب» یعنی: راهبان و رؤسای گمراهشان آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند یعنی: آنان بسیار دوست دارند که شما را با پیرو ساختن به راه و روش باطل خویش، گمراه سازند «در صورتیکه جز خودشان

را گمراه نمی‌کنند» چرا که گامهای مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلماً وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمی‌گردد و اما آنان حقایق را نمی‌فهمند. می‌گوید: جهودان آرزو می‌کنند که شما را گمراه کنند و یا بفریبند جز این نیست که خود را گمراه می‌کنند و می‌فریبند.

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

يُضِلُّونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - أَنْفُسَهُمْ: مفعول به

چه وبال گمراهی به خودشان باز می‌گردد و نمی‌دانند که زیان به خودشان می‌رسانند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾

ای اهل کتاب! شما که به آیه های خدا گواهی می‌دهید چرا منکر آن می‌شوید؟ (۷۰)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ: جهودان و ترسایان، آیت الله: قرآن و بیان نعت محمد ﷺ شما که جهودان و ترسایان اید چرا به قرآن که بر محمد ﷺ نازل شده است کفر می‌ورزید؟ و شما که گواهی می‌دهید و می‌دانید که تورات و انجیل حق است در حالیکه اثبات نبوت محمد ﷺ و نعت او در هر دو کتاب موجود است. و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان همان نعت و صفت محمد ﷺ است که به آن کفر می‌ورزند با توجه به اینکه می‌دانند این دلایل حق است آن را تحریف می‌کنند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾

ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌آمیزید حق را که می‌دانید پنهان می‌دارید. (۷۱)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

يَا أَهْلَ: منادا - وَأَنْتُمْ: مبتدا - تَعْلَمُونَ: مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

ای گروه یهود و نصری! چرا حق را به باطل می‌آمیزید، حق دین اسلام است و باطل جهودی و ترسائی و تحریف و تبدیل می‌کنید نعت محمد ﷺ در تورات و چرا سخن راست را پنهان می‌کنید که همان نعت و صفت محمد ﷺ است. و حال آنکه شما می‌دانید که آن حق است. بلکه از روی حسد و عناد می‌پوشانید.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَآكُفُّوا

ءَاخِرُهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾

دسته‌ای از اهل کتاب گفتند: اول روز به آنچه بر مومنان نزول یافته بگروید و آخر روز انکار کنید شاید آنها نیز از دین اسلام باز گردند. (۷۲)

وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَآكُفِّرُوا
ءَاخِرُهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

وَقَالَتْ: فعل ماضی - طَآئِفَةٌ: فاعل

قول سدی و حسن آنست که: این جهودان خیبر بودند، دوازده مرد از ایشان با یکدیگر قرار گذاشتند و گفتند در اولین روز به دین محمد ﷺ بگروید و به زبان اقرار دهید و آنکه شبانگاه از اعتقاداتان برگردید و بگوئید ما در تورات نگریستیم و تو پیغامبر آخرالزمان نیستی. پس ما از اقرار خود برگشتیم. آنکه ایشان یکبار اظهار ایمان کردند و یکبار اظهار کفر. شاید که مؤمنان به سبب انکار شما بعد از اقرار، در شک افتاده از دین خود بازگردند. بعضی از اهل کتاب می خواستند چنانکه خود گمراه می باشند می خواهند مسلمانان را نیز از راه حق منحرف گردانند.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنْ أَلْهَدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُجَازِكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنْ أَلْفَضَلْ يَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

و باور مدارید که، جز آنکه پیرو دین شماست، بگو هدایت خداست، نکند به کسی نظیر آنچه به شما داده شده است داده شود، یا نزد پروردگارتان با شما محاجه کنند. بگو برتری بدست خداست به هر که بخواهد می دهد که خدا وسعت افزا و داناست. (۷۳)

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ

اگر کسی شما را با سخنان و فضائل و کرامات علم و حکمت گوید تصدیق مکنید و ایمان میاورید مگر آنکس را که هم کیش و هم دین شما باشد یعنی دین یهودیت در بیان سبب نزول آمده است از جمله احبار یهود یعنی رؤسای یهود به فرودستان خود می گفتند فقط پیروان دین و اهل آئین خود را تصدیق کنید و باور دارید و بر مسلمانان تظاهر به اسلام کنید هر چند که مسلمانان بر علیه شما دلیل و حجت بیاورند.

قُلْ إِنْ أَلْهَدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ

أَلْهَدَىٰ: اسم ان - هُدَى: خبر ان

به ایشان بگو: بدرستی که دین حق دین خداست - یعنی دین اسلام - جمله معترضه است در میان سخن یهود در رد قول ایشان که گفته بودند جز سخن هم کیشان خود را تصدیق مکنید و باور مدارید.

أَنْ يُؤْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُجَازِكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ

أَنْ يُؤْتِيَ: فعل مضارع مجهول منصوب - أَحَدٌ: نایب فاعل

اینکه هیچ کس را جز از هم دینان خود استوار مگیرید بر آنچه که به شما از علم و فضل و حکمت یا برتری و افزونی بگوید: باور مکنید به این ترتیب روشن می شود که آنها گرفتار خودبینی بودند، خود را

بهترین نژادهای جهان می‌پنداشتند و دوست داشتند برای خود مزیتی بر دیگران قائل شوند در آخر این آیه خداوند جواب محکمی به آنها می‌دهد و بای اعتنایی به آنها روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می‌فرماید:

قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ

الْفَضْلُ: اسم ان-بید: جار و مجرور خبر ان
بگو فضل و بزرگی و برتری در علم و حکمت به دست خداست.

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

يُؤْتِيهِ: فعل مضارع-ه: مفعول به-(هو)فاعل
آن فضل و برتری و علم و حکمت را به هرکسی که بخواهد و شایسته ببیند می‌دهد.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا-واسِعٌ: خبر-عَلِيمٌ: خبر ثانی
و خداوند دارای بخششهای گسترده و آگاه از موارد شایسته می‌باشد.



يَخْنُصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
هر که را خواهد خاص رحمت خود کند و خدا دارای کرمی بزرگ است. (۷۴)

يَخْنُصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ

يَخْنُصُ: فعل مضارع-(هو)فاعل-مَنْ: مفعول به

در این آیه برای تاکید بیشتر می‌افزاید: خدا هر کس را بخواهد و شایسته بداند ویژه‌ی رحمت خود می‌کند.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا-ذُو: خبر

و خداوند دارای فضل عظیم است و هیچ کس نمی‌تواند مواهب و بخششهای او را محدود سازد. بنابراین اگر فضل و موهبت الهی شامل بعضی می‌شود نه بعضی دیگر، به خاطر محدود بودن آن نیست بلکه بخاطر تفاوت شایستگی هاست.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُودِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّتَيْنِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى

اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

از جمله اهل کتاب کسی است که او را بر نقد بسیاری از مال امین شماری آن را به تو رد می‌کند و باز پس می‌دهد و از جمله آنها کسی است که اگر او را بر دیناری امین شماری آن را به تو رد نکند مگر

پیوسته [بطلب] بر او ایستاده باشی، برای آنکه گویند در کار بدویان و ناخواندگان بر ما گناهی نیست در حالی که خودشان می دانند که درباره ی خدا دروغ می گویند. (۷۵)

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ

وَمِنْ أَهْلِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا موخر - بِقِنطَارٍ: دارائی و مال فراوان
این آیت در نکوهش قومی از اهل کتاب آمده است که ایشان با مسلمانان در معامله بدقولی می کردند و وام (قرض) را دیرتر از موعد برمی گردانند و امانت را دیرتر عودت می دادند به این ترتیب به ایشان خیانت می کردند. و در انجام ایذا و خیانت خود را گنه کار نمی دانستند - رب العالمین - در جواب ایشان همین آیت آورد و من اهل الکتب من این...

می گوید از اهل تورات کس است که اگر قنطاری پیش او به امانت گذاری، قنطار یعنی مال به امانت نزد کسی بنهی آن مال به تو برگرداند. این در حق عبدالله بن سلام است که شخصی هزار و دویست اوقیه زر، اوقیه وزنه معادل هفت مثقال است، به امانت به وی داد آن امانت را به او باز گرداند.

وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا

دُمْتَ: ماضی - ت: اسم دام - قَائِمًا: خبر دام
و از میان ایشان باشد کسی که امین گردانی به یک دینار زر آن را ادا نکند. و باز نگرداند و به آن خیانت کند.

می گوید: در کار عرب برای ما سرزنش و ملامتی نیست از اینکه اموال ایشان را بر نگردانیم، بلکه آن عمل مباح است چون ایشان بر دین ما و بر کتاب ما نیستند مگر آنکه مادام به سر او برای تقاضای آن مال ایستاده باشی ضمناً آن گروهی که خود را در تصرف و غصب اموال دیگران می دانستند هیچ منطقی جز منطق زور و سلطه را پذیرا نیستند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّتِ سَكِيلٌ

عَلَيْنَا: خبر لیس - سَكِيلٌ: اسم لیس

این خیانت برای یهود آنست که این گروه در مورد غصب اموال دیگران می گویند ما در برابر امیین (غیر اهل کتاب) مسئول نیستیم. و گناهی و عقوبتی در آخرت بر ما نیست یعنی مال امی را برخود حلال می دانستند و به خود حق می دادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان مالک شوند. و این منطق دروغین از اصل خیانت آنها در امانت، به مراتب بدتر و خطرناکتر است.

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

وَيَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْكَذِبَ: مفعول به - واو حالیه - وَهُمْ يَعْلَمُونَ: جمله ی حالیه

و در حالیکه آنها برای توجیه اعمال ننگین خود چنین دروغهایی را می‌ساختند و به خدا نسبت می‌دادند با توجه به اینکه آنها به خوبی می‌دانستند که در کتب آسمانیشان به هیچ وجه اجازه خیانت در امانتهای دیگران به آنان داده نشده است.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾

[چنین نیست] بلی هر که به پیمان خویش وفا کند و پرهیزگار باشد خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد. (۷۶)

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

بلی: حرف جواب است - من: مبتدا - اوفی: خبر

این آیت در نفی منطق اهل کتاب که می‌گفتند خوردن و خیانت کردن اموال غیر اهل کتاب (امیین) برای ما حرام نیست آمده است آری کسی که به پیمان خود وفا کند و در باب حلال و حرام پرهیزکار باشد بدرستی که خداوند پرهیزکاران را دوست می‌دارد.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا

يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾

کسانیکه پیمان و قسمهای خویش را به بهائی ناچیز می‌فروشد، آنان در آخرت نصیبی ندارند و روز قیامت خدا با آنها سخن نمی‌گوید و سویشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌کند و عذابی الم انگیز دارند. (۷۷)

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا

يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ

يَشْتَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ثمنًا: مفعول به.

بدرستی کسانیکه عهد و پیمان و سوگند های خود را به نام مقدس او با بهای اندک معامله می‌کنند، آن عهد شکنان و سوگند و دروغ خورندگان در آن دنیا هیچ نصیبی ندارند در سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس به دروغ سوگند خورد تا بدینوسیله مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، در حالیکه با خدا ملاقات می‌کند که او بر وی خشمگین است. در این هنگام صحابه‌ای که مدعی مال خود بر یهودی ای بود و شاهی هم نداشت، گفت یا رسول الله! پس در اینصورت او سوگند دروغ می‌خورد و مال از بین می‌رود همان بود که خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمناً قليلاً... می‌گوید: الله با ایشان سخن نگوید، سخنی که به آن شاد شوند، و به ایشان به رحمت ننگرد، بلکه به ایشان سخنی که غمناک شوند گوید و ایشان را در دنیا و آخرت تزکیه نکنند، تزکیه در دنیا آنست که به بنده توفیق طاعت دهد، و ارشاد کند، و تزکیه عقبی و آخرت آنست که وی را ثواب دهد، و به سعادت ابد رساند.

در حدیث شریف صحیح البخاری

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که: دو زن در یک خانه سکونت داشتند، روزی یکی از آنها در حالیکه دستش را سوراخ کرده بود، از خانه برآمده، و ادعا می کرد که آن زن دیگر دستش را مجروح ساخته است، موضوعشان به ابن عباس رضی الله عنه رسید، ابن عباس رضی الله عنه گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر به هر کس طوریکه دعوی می کند بدهند، خونهای مردم و اموال مردم هدر شده و از بین می رود»، خدا به یاد آن زن داده و این آیت را برایش بخوانید: (به تحقیق کسانی که عهد خدا و قسمهای خود را فروخته، و قیمت اندکی می گیرند ...)، آنها خدا را بیادش دادند و او اعتراف کرد، و ابن عباس رضی الله عنه گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسم بر کسی است که دعوی بر علیه او اقامه گردیده است».

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

و بر ایشان عذاب دردناکی است که درد آن منقطع نگردد و کسی قادر نیست آن عذاب از وی دفع کند.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكَذِبِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

۷۸

گروهی از آنها هستند که زبانهای خویش بخواندن کتاب همی گردانند که آنها را از تورات پندارند ولی از تورات نیست، و گویند این از جانب خداست ولی از جانب خدا نیست، دروغ بخدا می بندند با توجه به اینکه می دانند این تحریف از خودشان است. (۷۸)

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكَذِبِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ

يَلُودْنَ: به گونه صحیح ادا نمی کنند، پیچ می دهند، فعل مضارع مرفوع - در سبب نزول این آیت آوردند.

بدرستی که از جهودان گروهی هستند چون کعب و ابویاسر و یحیی که از روی ناراستی زبانهای خود را هنگام خواندن کتاب (خدا) پیچ می دهند و منحرف می کنند که گمان کنند آنچه را می خوانند از کتاب خداست در حالیکه از کتاب الهی نیست.

وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

هُوَ: مبتدا - مِنْ عِنْدِ: جار و مجرور خبر

آنها به این کار نیز قانع نبودند و می گفتند:

آن تحریف از جانب خداست و آنها به خدا نسبت می دادند در حالیکه آن از نزد خدا نبود.

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

ایشان در عموم احوال و اوقات بر خدای دروغ می گویند، که در این دروغ عذری و گمانی نیست بلکه به قصد و به عمد دروغ گویان اند با توجه به اینکه خود می دانند که دروغ گویان اند.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَكُمْ يَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾

هیچ بشری حق نداشت که خدایش به او کتاب و حکمت و دانش پیغمبری بدهد، آنگاه به مردم گوید بغیر خدا بندگان من باشید و لیکن ربانی باشید برای آنکه کتاب آسمانی تعلیم می داده اید و برای آنکه به درس می پرداخته اید. (۷۹)

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَكُمْ يَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ

لِبَشَرٍ: در اینجا عیسی عليه السلام است و کتاب انجیل و این آیت در شأن ترسایان نجران آمد. که در عیسی دعوی باطل کردند و غلو نمودند:

این آیه همچنان افکار باطل اهل کتاب را نفی می کند و به مسیحیان گوشزد می نماید که هرگز مسیح ادعای الوهیت نکرد می گوید: برای هیچ بشری روا نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم نبوت به وی دهد سپس او به مردم بگوید غیر از خدای یکتا مرا به خدایی گیرید. چون رؤسای نجران گفتند: یا محمد ﷺ اگر تو بخواهی که ما بنده تو باشیم و ترا بخدایی گیریم. رسول خدا گفت: معاذ الله که من چنین جمله ای بگویم. خدای مرا به پیغامبری فرستاد نه آنچه که شما می گوئید فرستاد.

مردی از مصطفی ﷺ درخواست کرد که تا ترا سجود کنم، رسول او را از آن نهی کرد و این آیت در شأن وی آمد. سپس می گوید: هرگز نه پیامبر اسلام و نه هیچ پیغمبر دیگری حق ندارد چنین سخنی را بگوید و این گونه نسبتها که به انبیاء داده شده ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور از تعلیمات آنهاست. و اما پیغمبران می گویند که ثابت قدمان در دین و استواران در علم و حکمت و از جمله نیک خواهان باشید. آری: فرستادگان الهی هیچ گاه از مرحله بندگی و عبودیت تجاوز نکردند و همیشه بیش از هر کس در برابر خداوند خاضع و فروتن بودند.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

و شما را و نمی دارد که فرشتگان و پیغمبران را خدایان گیرید، چگونه شما را پس از آنکه مسلمان هستید، به کفر فرمان می دهد؟ (۸۰)

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا

أَنْ تَتَّخِذُوا: فعل مضارع منصوب - (و) فاعل - الْمَلَائِكَةُ: مفعول به - أَرْبَابًا: مفعول به ثانی.

هیچیک از پیغمبران به شما امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را به اربابی خود (پروردگاری) گیرید در آیه فرشتگان را آورد از بهر آنکه جهودان عزیر الظَّالِمِينَ را پسر خدا گفتند، ترسایان عیسی را پسر خدا گفتند و عرب فرشتگان را دختران خدا گفتند.

أَيَا مُرْكُم بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

أَيَا مُرْكُم: استفهام به معنی انکار است.

یعنی، چگونه ممکن است پیامبری پیدا شود نخست مردم را به ایمان و توحید دعوت کند بعد از آنکه به ایشان ایمان آوردند و بر دین الله باشند سپس راه شرک را به آنها نشان دهد!

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ، وَلَتَنْصُرُنَّهُ، قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

و چون خدا از پیغمبران پیمان گرفت، که بحق این کتاب و حکمت که بشما داده ام، چون پیغمبری سوی شما آید و آنچه را همراه شماست تصدیق کند، بدو ایمان یارید و وی را یاری کنید. گفت: آیا پذیرفتید و تکلیف مرا بگردن گرفتید؟ گفتند: پذیرفتیم، گفت: گواه باشید و من نیز با شما گواه (۸۱).

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ، وَلَتَنْصُرُنَّهُ،

أَخَذَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - مِيثَاقٌ: مفعول به

و به یاد آور ای محمد ﷺ زمانی که خداوند از پیغمبران و پیروان آنها پیمان مؤکد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم به آن بگروید و تصدیق کنید.

سپس پیغمبری از نزد من بشما آمد که او محمد ﷺ است تصدیق می کند و باور دارد به آن چیزی که از کتاب و حکمت باشماست هر آینه به وی ایمان آرید و او را یاری دهید.

قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي

إِصْرِي: عهد

خداوند بعد از عرض میثاق و عهد پیمان مؤکد به پیغمبران گفت: آیا اقرار کردید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ بروجهی که به آن وفا کنید.

قَالُوا أَقْرَرْنَا

انبیاء گفتند اقرار کردیم و میثاق و عهد و پیمان را پذیرفتیم.

قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

وَأَنَا: مبتدا- مَنِ الشَّاهِدِينَ: جار و مجرور خبر

خداوند بدیشان گفت: پس برخی بر اقرار برخی گواه باشید یا ملائکه را فرمود که بر اقرار انبیاء گواه باشید و من هم با شما از زمرة گواهانم در اینجا میثاق، موکد است.

اما باید دانست که رسالت‌های انبیاء (ع) همگی کامل کننده و تأیید کننده یکدیگرند و هدف همه آنها یکی است چون در اصول همه متفق اند و اختلاف در فروع هم به مصلحت امتهاست اگر دو پیامبر در یک عصر و زمانی با هم باشند مانند موسی و هارون (ع) در تمام امور با هم متفق اند و یا پیغمبر متأخر به پیامبر مقدم ایمان می آورد مانند حضرت لوط علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یکدیگر آمدند، مانند موسی و عیسی (ع) در اینصورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که باید از سوی تمام امت‌های انبیاء گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را از آدم علیه السلام گرفته تا پیامبران بعد از وی بر نیانگیخت، مگر اینکه از وی درباره محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری اش کند همچنین خداوند متعال به هر یک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۸۲﴾

و هر یک پس از این روی بگرداند، آنها خودشان بدکارانند. (۸۲)

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا- هُم: ضمیر فصل- الْفَاسِقُونَ: خبر

قرآن مجید در این آیه پیمان شکنان را مورد سرزنش و تهدید قرار می دهد و می گوید: پس هر کسی بعد از این همه پیمانها و میثاق‌های محکم برگردد و از ایمان آوردن به دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاری دادن وی خودداری کند و اعراض کند پس آن گروه معرضان، ایشان بیرون رفتگان و فاسقان از دائره فرمان و ایمان و عهد پیمان‌اند.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا

وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾

آیا کافران جز دین خدا می جویند؟ و حال آنکه هر که در آسمانها و زمین هست، خواه ناخواه، فرمان او گردن نهاده اند و همه به سوی او باز خواهند گشت. (۸۳)

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا

وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

آیا غیر از دین خدا دین دیگری را می طلبند یعنی پیمان شکنان غیر از دین حق دین دیگری می طلبند و حال آنکه تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند چه از روی اختیار و چه از روی اجبار در برابر فرمان او تسلیم شدند و گردن نهاده اند و به سوی او بازگردانیده خواهند شد و به مقتضای اعمالشان پاداش داده خواهد شد.

قُلْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ
وَنَحْنُ لِلّٰهِ مُسْلِمُونَ ﴿۸۴﴾

بگو بخدا و به آنچه بر ما نزول یافته و آنچه بر ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اخلاف نزول یافته و آنچه به موسی و عیسی و دیگر پیغمبران از پروردگارشان آمده ایمان داریم و میان هیچیک از ایشان فرق ننهیم و مسلمان اوئیم (۸۴)

قُلْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ
نظیر این آیه در سوره بقره آیه ۱۳۶ آمده است.

ای محمد ﷺ! سید سادات و سرور کاینات تویی و صفات آدمیان و تمته دور زمانی بگوئید ما به خدا و به آنچه بما نازل شده است (قرآن) ایمان داریم و نیز به هر چه که پیغمبران گذشته گفتند و رسانیدند تا هر شرفی بجملگی ایشان را بود. تنها شما را بود. و ایمان آوردیم آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط (یعنی فرزندان یعقوب) نازل شده است و بگوئید ایمان داریم آنچه به موسی و عیسی (تورات و انجیل) داده شده است. و ایمان داریم به آنچه عطا کرده شده است از نزد خدای به پیغمبران از کتاب و معجزات.

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ

و هیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه به همه ایمان داریم و خدای را گردن نهادگانیم.

وَنَحْنُ لِلّٰهِ مُسْلِمُونَ

وَنَحْنُ : مبتدا - مُسْلِمُونَ : خبر

و ما همه تسلیم شوندگان و گردن نهادگانیم آنکه همه را زیر علم مصطفی ﷺ در آورد و اتباع وی گردانید و امت وی را بر گذشتگان پیش داد و گفت:

نحن الاخرون السابقون يوم القيمة.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۸۵﴾

هر که جز اسلام دینی جوید ازو پذیرفته نشود و هم او در آخرت از زیانکارانست. (۸۵)

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ

وَمَنْ: مبتدای جازم - يَبْتَغِ: فعل مضارع - فاعل (هو) - دِينًا: تمیز منصوب.

الْإِسْلَامُ: اینجا، شریعت مصطفی ﷺ است.

مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام برگشتند و مرتد شدند، و از مدینه بیرون رفتند و به کفار مکه پیوستند - رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد - معنی آیت آنست که: هر کس بعد از بعثت محمد ﷺ غیر از شریعت وی شریعت دیگری جوید، غیر از دین و سنت وی دین دیگر گیرد. و راهی دیگر برود آن را از وی نپذیرند.

وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

وَهُوَ: مبتدا - مِنَ الْخَاسِرِينَ: جار و مجرور خبر

و از جمله هالکان و دوزخیان و زیانکاران است و این آیت تهدید آن کسانی است که طالب غیر دین اسلام اند و از دین اسلام برگردند و مرتد شوند.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

(۸۶)

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

چگونه گروهی از پی ایمان خویش که گواهی داده اند این پیغمبر بحق است و حجت ها سویشان آمده کافر شده اند، خدا چگونه هدایتشان می کند؟ که خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. (۸۶)

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
این در شأن مردی آمد از بنی عمر و بن عوف که از دین اسلام برگشت و دین ترسایی گرفت و به روم رفت.

حکم مرتد آنست که هر مرد و زن از دین اسلام برگردد کشتنی است. اما کشتن مرتد کودک و دیوانه درست نیست بعضی مفسران گفتند این در شأن جهودان آمد. که پیش از مبعث پیغمبر به وی ایمان آورده بودند، و بعد از مبعث به وی کافر شدند و تعداد ایشان دوازده تن بودند که اول بخدا گرویدند و گواهی دادند برآستی که فرستاده خدا یعنی محمد ﷺ حق است و قول او صدق است و بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات پیغمبر آمده بود.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. چرا خداوند آنها را هدایت نمی کند؟ دلیل آن روشن است، آنها پیامبر را با نشانه های روشن شناخته اند و به رسالت او گواهی داده اند در بازگشت از اسلام و عدول از اسلام در واقع ظالم و ستمگرند. و کسی که آگاهانه ظلم و ستم می کند شایسته هدایت الهی نیست.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾
 آنان سزایشان اینست که لعنت خدا و فرشتگان و مردم، یکسره بر آنها باد. (۸۷)

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
 پاداش مرتد شدن آن گروه مرتدان آنست که بر ایشان لعنت خدا باشد و آن دوری از رحمت او و لعنت فرشتگان باشد و آن بیزاری از ایشان و لعنت همه مردمان و آن نکوهش کردن ایشان است.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٨٨﴾
 در لعنت جاوید باشند، عذاب آنها تخفیف نیاید و مهلتشان ندهند. (۸۸)

خَالِدِينَ فِيهَا

خَالِدِينَ: حال.

اثر این لعنت همیشگی می ماند در دنیا تهدید و در آخرت ضربت الهی و عقوبت است.

لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ

لَا يُخَفَّفُ: فعل مضارع مجهول - الْعَذَابُ: نایب فاعل

عذاب دوزخ از ایشان سبک کرده نشود و مهلتی بدیشان داده نمی شود و قطعاً به دوزخ خواهند رفت و عذاب ایشان منقطع نخواهد بود سپس حق تعالی توبه کنندگان را استثناء کرده می فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾
 مگر آنها که پس از کفر، توبه کرده و به اصلاح پرداخته اند که خدا آمرزگار و رحیم است. (۸۹)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا

مگر آنکه از مرتد شدن به حضرت ربوبیت بازگرداند و اصلاح کنند آن چیزی را که در آن فساد کرده اند و در مقام جبران آن برآیند و توبه کنند.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

هر که با وجود چنین جرایم سنگین باز گردد و پشیمان شود و از خلوص دل توبه نماید تمام جرایم وی به یکباره بخشیده می شود براسی خدای تعالی غفور و رحیم است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ

الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾

کسانیکه از پی ایمان خویش کافر شده اند و کفرشان بیشتر شده توبه ایشان هر گز (که از روی ناچاری و یا در آستانه مرگ صورت گیرد) پذیرفته نمی شود و آنها، خودشان، گمراهانند. (۹۰)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ

این آیت در شأن اصحاب حارث بن سويد آمد که حارث مرتد گشته بودند سپس حارث به اسلام باز آمد و توبه کرد.^۱ بدرستی آنانکه کافر شدند به خدا و رسول ﷺ بعد از گرویدنشان کفر بر کفر زیاده کردند یعنی در ثبات آن کفر اصرار ورزیدند هرگز توبه ایشان پذیرفته نشود.

وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - الضَّالُّونَ: خبر.

و آن گروه به ثبات کفر اقدام ورزیدند ایشان گمراهانند چرا که هم راه خدا را گم کرده اند و هم راه توبه را.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ ۚ

﴿۹۱﴾

کسانیکه کافر شوند و کافر بمیرند، اگر یکیشان آنقدر طلا بموض دهد که زمین پر شود، از او نپذیرند آنها عذابی الم انگیز دارند و یارانی ندارند. (۹۱)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ

بِهِ

مِلْءُ الْأَرْضِ: پر زمین - ذَهَبًا: طلا، زر - وَلَوْ افْتَدَى بِهِ: اگر آنرا برای رهایی خود و نجات از عذاب بدهد.

می گوید اگر کسی روی زمین پر از زر داشته باشد در دنیا به قربت و طاعت خرج کرده باشد چون بر کفر بمیرد آن زر زیاد وی را بکار نیاید و از او نپذیرند زیرا که انفاق از پرهیز کاران بپذیرند نه از کافران، روشن است که کفرشان اعمال نیک انسان را بر باد می دهد.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و آنانکه کافر بمیرند بر ایشان عذابی دردناک و بی حساب است، نه تنها فدیة و نفاق به حال آنها سودی ندارد بلکه شفاعت، شفاعت کنندگان نیز شامل حال آنها نمی شود. چون شرایط شفاعت داشتن ایمان بر خداست.

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر - مِنْ: حرف جز زائد - نَاصِرِينَ: مبتدا مؤخر

و هیچ کس برای ایشان نباشد که از یاری دهندگان باشد و او را از عذاب دوزخ باز دارد.

^۱ - حارث بن سويد که به همراه یازده نفر دیگر مرتد شده و به مکه رفته بودند، حارث از کرده خویش پشیمان شد و توبه نمود و به سوی پیامبر بازگشت، اما یازده نفر دیگر از همراهان وی، به کفر خویش پافشاری نمودند و اظهار داشتند که ما منتظر فروپاشی مسلمانان هستیم و اگر چنانچه پیامبر پیروز شد، راه توبه را در پیش می گیریم و به سوی پیامبر باز می گردیم و خدا هم توبه ما را خواهد پذیرفت.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾
 هرگز به نیکوکاری نمی رسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید خدا می داند. (۹۲)

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

الْبِرَّ: معنی وسعی دارد که به تمام نیکبها اعم از اعمال و ایمان پاک گفته میشود.
 در اینجا بهشت است و انفاق کردن زکات از مال

یعنی هرگز به بهشت نمی رسید تا زمانی که زکات مال بیرون نکنید و به درویشان از آنچه که از مال دوست می دارید صدقه ندهید گویند بوظلحه انصاری بستانی در بغل مسجد داشت و در آن نخل فراوان و آب روان بود. چون این آیت آمد گفت: یا رسول الله!

از مال خویش هیچ چیز دوست تر از این بستان ندارم، و خدا می گوید آنچه دوست تر دارید خرج کنید. اکنون این بستان در راه خدا صدقه دادم و امیدوارم که برایم ذخیره ی آخرت در نزد خدای عزوجل باشد.

می صرف و وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

آنچه از مال دوست تر می دارید خرج کنید چه آن چیز اندک باشد چه بسیار، خواه باارزش باشد خواه بی ارزش. بدرستی که خدا به آنچه که صدقه می کنید آگاه است و به آن جزا خواهد داد.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ الْتَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾

همه خوردنیها بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل از آن پیش (که تورات نازل شود)، بر خویش حرام کرده بود. بگو: اگر شما راست گویند تورات را بیارید و آنرا بخوانید. (۹۳)

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ الْتَّوْرَةُ

كُلُّ: مبتدا، خبر محذوف، اسم کان (هو) - حَلَالًا: خبر کان

از روایات اسلامی بر می آید که: خوردن گوشت شتر را یعقوب عليه السلام بر خود حرام کرد پس در بین علماء اختلاف است که یعقوب چرا خوردن گوشت شتر را بر خود حرام کرد؟ گفته اند: وی بیماری داشت که در آن بیماری گوشت شتر و شیر شتر به او ناسازگار بود. بدانجهت گوشت شتر نمی خورد و بر خود حرام کرد نه از روی تحریم شرعی. ابن عباس و حسن گفتند که: یعقوب را علت عرق النساء (یکی از بیماریهای اعصاب که غالباً در کمر بروز می کند و تا زانو و پامی رسد) پدید آمد، نذر کرد که

اگر خدای تعالی وی را از آن علت و بیماری شفا دهد آن طعامی که دوست تر دارد، آن را نخورد و بر خود حرام کند پس خوردن گوشت شتر و شیر شتر را بر خود حرام کرد بجهت ایفای نذر خویش جهودان مصطفی ﷺ را منکر بودند که گوشت شتر حلال می داند و می خورد.

گفتند: این بر ابراهیم حرام بود، و در تورات آمده است، چگونه است که محمد ﷺ در حلال داشتن گوشت شتر مخالف دین ابراهیم عمل می کند - رب العالمین - آن جهودان را در این آیات دروغ زن خواند و بیان کرد که گوشت شتر بر ابراهیم و بر فرزندان او حلال بود، تا آنکه یعقوب آنرا بر خود حرام کرد که گفتیم بیماری عرق النساء به او رسید ضحاک گفت: یعقوب که قصد بیت المقدس داشت نذر کرد که اگر تندرست، و بی عیب و رنجی به بیت المقدس فرود آید آخرین فرزند خود را قربانی کند پس فرشته ای براه وی آمد و از وی مصارعت خواست (با یکدیگر کشتی گرفتن). یعقوب اجابت کرد ساعتی در هم آویختند آنکه فرشته دست بر گوشت یعقوب زد از آن ضربه بیماری عرق النساء پدید آمد. آنکه به یعقوب گفت: این ضربه را از آنجهت کردم تا تو تندرست به بیت المقدس نروی. و فرزندان را بخاطر ایفای نذر خویش قربانی نکنی. یعقوب به بیت المقدس رفت و آنچه را که فرشته گفته بود فراموش کرد، قصد ذبح فرزند کرد. فرشته ای آمد و گفت: ای یعقوب تو از نذر خویش بیرون آمدی و فرج حاصل شد نباید فرزند خود را قربانی کنی پس جهودان به یعقوب اقتدا کردند و آنچه را یعقوب بر خود حرام گفت حرام کردند و ادعا کردند که این تحریم در تورات است. خداوند می فرماید: **كُلِ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَا مَا...** همه خوردنی ها برای بنی اسرائیل حلال بوده است مگر آنچه حرام کرد یعقوب بر نفس خود که آن خوردن گوشت شتر و شیر آن بود که بیان آن رفت. اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار و پافشاری نمایند.

قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

بگو تورات صحیح را بیاورید سپس آیات چیزهای تحریم شده را بخوانید اگر از راستگویان هستید چون جهودان (جهودان) از آوردن تورات ابا کردند و روی برگرداندند تهمت ایشان بر عموم مردم روشن شد.

فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴)

فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - هُم: ضمیر فصل - **الظَّالِمُونَ:** خبر

می گوید: حال که آنها حاضر به آوردن تورات نیستند پس اگر در حلال و حرام پس از آنکه افترا بستن آنها به خدا مسلم و ظاهر شد بدانند، آنان دروغ گویان و ستمگراند چون که از روی علم و عمد چنین می کنند.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾
 بگو خدا راست گفت. آئین ابراهیم را که معتدل بود و از مشرکان نبود پیروی کنید. (۹۵)
 قُلْ صَدَقَ اللَّهُ

می‌گوید: ای محمد ﷺ خدا راست گفت و سخن یهود دروغ بود.

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

إِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه، مجرور به فتحه - حَنِيفًا: حال

پس ابراهیم و دین او را متابعت کنید و خدا به هر چه گفت و خبر داد راست گوی است.

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و از آئین او پیروی کنید که دین و آئین او حق و راست است و او از مشرکان نیست.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾
 نخستین خانه که برای مردم بنا شد همانست که در مکه، مایه برکت و هدایت جهانیان است. (۹۶)

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ

مسلمانان و جهودان در کار قبله سخن گفتند که جهودان گفتند بیت المقدس فاضلتر و شریف‌تر است و مسلمانان گفتند: قبله همان کعبه است که کعبه شریف‌تر و عظیم‌تر است در این منازعت بودند که - رب العالمین - در برتری کعبه این آیت فرستاد:

بدرستیکه اولین خانه‌ای که در زمین برای مردمان عمارت کرده شده و ساخته شده تا آن را زیارت کنند خانه‌ی کعبه است.^۱ ابوذر از مصطفی ﷺ پرسید که: اولین مسجدی که در روی زمین بنا شد کدام است؟ مصطفی ﷺ فرمود: مسجد حرام. ابوذر گفت: بعد از آن کدام است؟ مصطفی ﷺ گفت: بعد از آن مسجد اقصی. ابوذر گفت: میان دو چه فاصله زمانی بود مصطفی ﷺ گفت: چهل سال.

که آن مکه پربرکت و مایه‌ی هدایت جهانیان است. گفته‌اند که: کعبه قبله‌ی اهل مسجد است و مسجد قبله‌ی اهل حرم، و جمله حرم قبله‌ی اهل زمین.

فِيهِ ءَايَاتٌ يَبَيِّنُ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾

در آن نشانه‌هایی روشن هست، چون جایگاه ابراهیم، و هر که درون آن شود ایمن است. پیاس خدا، زیارت این خانه، بر همه مردمان هر که بدان راه تواند یافت، مقرر است و هر که انکار کند یقیناً خدا از جهانیان بی‌نیاز است. (۹۷)

فِيهِ ءَايَاتٌ يَبَيِّنُ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ

^۱ - کانت البیوت قبله و لکنه کان اول بیت وضع لعباده الله... ابن کثیر ج اول ذیل آیه.

فیه: خبر مقدم- ءَايَتٌ: مبتدا موخر- مَقَامٌ: بدل- اِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه، مجرور به فتحه

در این خانه یا حرم نشانه‌های روشن است که یکی از آنها مقام ابراهیم است و آن سنگی است که اثر قدم ابراهیم خلیل الله بر آن بوده که ابراهیم در آن قدم نهاده و تاریخ آن نزد تمام عرب غیر قابل انکار و مسلم است. نشان می‌دهد که این سنگ همان است که ابراهیم علیهما السلام بر آن می‌ایستاد و کعبه را تعمیر می‌کرد. نقش قدم ابراهیم بقدرت الهی در این سنگ ثابت و تا امروز محفوظ مانده است که طریقه ساخت آن توسط ابراهیم و پسرش اسماعیل بعد از خرابی طوفان نوح در سوره بقره ذکر گردید. ابراهیم پس از اینکه کعبه را بنا کرد گفت: رب اجعل هذا بلداً آمناً ابراهیم دعا کرد تا مکه حرمی امن گردید و هر صید و وحش که به آن رود که بخواهند او را بگیرند، ایمن و آسوده از شر صیاد است، آهو و سگ هر دو بهم بسازند- رب العالمین- دعای ابراهیم اجابت کرد و در آن بر ابراهیم و جهانیان منت نهاد. ابوالنجم الصوفی مردی از قریش بود. گفت من شبی طواف می‌کردم، گفتم پروردگارا تو گفته‌ای.

وَمَنْ دَخَلَهُ، كَانَ ءَامِنًا

هر که در خانه کعبه وارد شود ایمن است! از چه چیز ایمن است؟ گفتا: هاتفی آواز داد که: آمنا من النار یعنی از آتش دوزخ ایمن است.

وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا

عَلَى النَّاسِ: جار و مجرور خبر مقدم- حِجُّ: قصد، آهنگ، مبتدا موخر

بر مردمان واجب است که هر کسی توانائی دارد قصد زیارت خانه خدا کند یعنی به جا آوردن حج بر مردمان که مسلمان و عاقل و بالغ و آزاد و صاحب مال باشد واجب و فرض است. و بهتر آنکه در ادای حج و فرائض و واجبات آن تاخیر نکند البته اگر چون بی عذری تاخیر کند و پیش از ادای حج بمیرد حج در ترکیه‌ای او واجب می‌شود اگر چه وصیت نکند، اما نیابت حج کسی که در قید حیات باشد آنست که او دارای بیماری سخت یا پیری باشد از کار افتاده چنانکه نتواند بر اسب و شتر بنشیند و آرام بگیرد.

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

لفظ الله: اسم ان- غَنِيٌّ: خبر ان

و هر کسی به فرضیت حج نگرود و ادای فریضه حج بجای نیاورد و آن را ترک کند و انکار نماید به خود زیان رسانیده است و بدرستیکه خدای تعالی از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز و غنی است. اگر بنده ادای حج کند به ثواب و نفع آن می‌رسد، و اگر معصیت کند، بر خود زیان می‌کند که از ثواب درماند.



قُلْ يٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِآيٰتِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ شَهِيدٌ عَلٰی مَا تَعْمَلُوْنَ

بگو: ای اهل کتاب! چرا آیه‌های خدا را منکر می‌شوید! خدا بر آنچه می‌کنید گواه است. (۹۸)

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيٰتِ اللّٰهِ

در سبب نزول این آیه ابن جریر طبری از زید بن اسلم رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: شامس بن قیس یهودی که در جاهلیت مجروح شده بود پیرمردی بود بسیار با عقده علیه مسلمانان. و بسیار پر کینه و حسود بود چون محبت و همدلی اوسها و خزرچیها را دید عرق جاهلیت او گل کرد و این دو گروه با هم به نزاع برخاستند سپس با وساطت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با هم صلح کردند و دست یکدیگر را گرفتند و فشردند. میگوید: خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد که از یهودان بپرسد انگیزه آنها در کفر و ورزیدن به آیات خدا چیست؟ در حالیکه می دانند خداوند از اعمال آنان آگاه است. می فرماید: بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات و نشانه های خدا در باب حج کفر می ورزید؟

وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلٰی مَا تَعْمَلُونَ

اللَّهُ: مبتدا - شَهِيدٌ: خبر

و خداوند بر آنچه که شما آنرا می پوشانید از پوشاندن حق و کفر آیات خود آگاه و گواه است.

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنۡ ءَامَنَ تَبْغُوْنَهَا عِوَجًا وَاَنْتُمْ شٰهَدَآءٌ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

بگو: ای اهل کتاب چرا کسانی را که ایمان آورده اند، از راه خدا باز می دارید و آن را منحرف می خواهید، در صورتیکه شما گواهانید، و خدا از آنچه می کنید، بی خبر نیست. (۹۹)

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنۡ ءَامَنَ تَبْغُوْنَهَا عِوَجًا وَاَنْتُمْ شٰهَدَآءٌ تَصُدُّونَ: باز می دارید. - تَبْغُوْنَهَا عِوَجًا: آن را کج می دارید. - عِوَجًا: حال

بگو ای اهل تورات! (اهل کتاب) چرا کسی را که به خدا و دین حق گرویده است از راه خدا باز می دارید و منع می کنید و می خواهید این راه را کج سازید و در حالیکه شما به درستی این راه گواه هستید مراد عمار یاسر رضی الله عنه و رفقای او بود که یهود ایشان را به کیش خود فرا خواندند.

وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ اللّٰهُ: اسم - ما - ب: حرف جر زائد - غافل: خبر ما

و خداوند از آنچه که انجام می دهید بی خبر نیست یعنی اگر ایشان از راه و روش خود غافل اند و دیگران را اغفال می کنند، خدا از انگیزه ها و آثار کارها و ساخت و سازهایشان هیچ غافل نیست.

يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِيْنَ أَوْتُوا الْكِتٰبَ يَرُدُّوكُمۡ بَعْدَ إِيمٰنِكُمۡ كَفِرِينَ ﴿١٠٠﴾

شما که ایمان دارید! اگر گروهی از آنها را که کتابشان داده اند، فرمان برید، شما را از پی ایمان آوردنتان، کافر می کنند. (۱۰۰)

يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِيْنَ أَوْتُوا الْكِتٰبَ يَرُدُّوكُمۡ بَعْدَ إِيمٰنِكُمۡ كَفِرِينَ

يُرَدُّوْكُمْ: فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به - کَفَرِيْنَ: حال

خطاب به گروه انصار است: می‌گویند در شأن اوس و خزرج آمده است که اغفال شده بودند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از گروهی که کتاب به ایشان داده شده است پس از ایمان آوردن پیروی کنید شما را به کفر باز می‌گردانند یعنی شما را مرتد سازند اوس و خزرج دو قبیله بودند در جاهلیت میان ایشان جنگ و کشتار همیشگی بود و زمانی که مسلمان شدند میانشان آن خصومت باقی بود که جمعی از اهل کتاب که کارشان فتنه انگیزی بود از خصومت این دو قبیله استفاده کرده آنان را فریب داده و می‌خواستند آتش جنگ‌های دوران جاهلیت را شعله‌ور سازند.

وَكَيْفَ تَكْفُرُوْنَ وَاَنْتُمْ تُتْلٰی عَلَیْكُمْ ءَايٰتُ اللّٰهِ وَفِيْكُمْ رَسُوْلُهُٓ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ
إِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۱۰۱﴾

شما که آیه‌های خدا برایتان خوانده می‌شود و فرستاده وی میان شماست چگونه کافر می‌شوید و هر که بخدا متمسک شود برای راهی راست هدایت شده است. (۱۰۱)

وَكَيْفَ تَكْفُرُوْنَ وَاَنْتُمْ تُتْلٰی عَلَیْكُمْ ءَايٰتُ اللّٰهِ وَفِيْكُمْ رَسُوْلُهُٓ

واو: واو حالیه - وَاَنْتُمْ تُتْلٰی: جمله حالیه (مبتدا و خبر)

فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت نازل شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به معرکه ایشان درآمده فرمود. با وجود اینکه من در میان شمایم شما هنوز انگیزه رسوم و آداب جاهلیت دارید بعد از آنکه به اسلام روی آوردید طریق دینداری فرو مگذارید پس این آیتها بر ایشان خواند. و کیف تکفرون...

چگونه کافر می‌شوید حال آنکه بشما قرآن خدا خوانده می‌شود و رسول او در میان شماست. ایشان پس از این فوراً استغفار کردند و سلاحها بر زمین گذاشتند. و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند سپس ایشان را توصیه می‌کند.

وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ

و هر کس به دین خدا یا به کتاب او متمسک شود و چنگ زند پس بدرستی که به سوی راه راست هدایت شد بر مومنین واجب است که در مسیر هدایت و استقامت پیوسته آگاهانه هشیار باشند و از عوامل و انگیزه‌ها و فتنه انگیزیهای مخالف آن بترسند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖٓ وَلَا تَمُوْنْ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ﴿۱۰۲﴾

شما که ایمان دارید! از خدا چنانکه شایسته ترسیدن از اوست، بترسید و نمیرید جز اینکه مسلمان باشید. (۱۰۲)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖٓ وَلَا تَمُوْنْ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ

اتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به - حَقَّ: مفعول مطلق - تُقَاتِهٖ: مضاف الیه

ای گروه گرویدگان شما که انصارید از قبیله اوس و خزرج از خدا بترسید چنانچه سزای ترسیدن است گویند این آیه با آمدن آیه فاتقوا الله ما استطعتم منسوخ شده است.

در پایان آیه به انصاریون هشدار می‌دهد و می‌گوید: بر مسلمانی پابنده و ثابت قدم باشید تا چون مرگ فرا رسد در حالت مسلمان بمیرید.

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾

همگی بر یسمان خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید، و موهبت خدا را بر خودتان بیاد آرید، آن‌دم که دشمنان بودید و میان دلهایتان پیوند داد و به موهبت وی برادران گشتید، بر لب گودالی از آتش بودید پس شما را از آن برهانید. بدینسان خدا آیه‌های خویش برای شما بیان می‌کند شاید هدایت شوید. (۱۰۳)

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

وَأَعْتَصِمُوا: فعل امر - (و) فاعل - جَمِيعًا: حال

این آیت هم خطاب به دو قبیله اوس و خزرج است.

می‌گوید: به دین خدا و به کتاب وی چنگ زنید و پراکنده مشوید چنانکه در جاهلیت پراکنده دل و پراکنده روزگار بودید.

قرآن توسط حضرت رسول ﷺ بشما امر می‌کند که همگی به متابعت وی در آئید چون با پیروی آنحضرت می‌توان به مقصد رسید.

رباعی:

حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ رو به هیچ دری راه نمی‌دهند آنرا که ز آستانه‌ی او روی دل بتافت

وَاذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا

تم: اسم کان - أَعْدَاءً: خبر کان - تم: اسم اصبح - إِخْوَانًا: خبر اصبح

خطاب به اوس و خزرج می‌گوید یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی فرموده است و آن اسلام و قرآن است که شما در زمان کفر دشمن یکدیگر بودید. رب العالمین میان دلهای ایشان (انصار و مهاجر) الفت نهاد و نعمت دین اسلام بر ایشان روان کرد و بر آن منت نهاد. در زمان کفر شما دشمنان یکدیگر بودید و به فضیلت دین اسلام دوستان و برادران یکدیگر گشتید.

وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا

فَأَنْقَذَكُمْ : شما را نجات داد.

سپس می‌گوید: شما در گذشته بواسطه ضلالت و جهالت بر لاهی گودالی از آتش دوزخ بودید اگر مرگ شما را در آن حال می‌یافت هر آئینه به آتش جهنم می‌رفتید. پس خداوند شما را از آن گودال یا آتش جهنم باز رها نمود و نجات داد و به سوی انس و الفت و برادری رهنمون ساخت.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

خداوند همچنانکه حال شما را از ضلالت و گمراهی زمان کفر بشما بیان کرد در حال از الفت و انس و برادری مجدد بشما گفت و برای شما دلائل وحدانیت خود را آشکار و روشن ساخت شاید قبول هدایت کنید و در طریق دین و حق ثابت قدم باشید.

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ



باید دسته‌ای از شما باشند که سوی نیکی بخوانند و به معروف وا دارند و از منکر باز دارند، آنها، خودشان، رستگارانند. (۱۰۴)

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

لام در وَلَتَكُنْ: لام امر است - أُمَّةٌ: فاعل از برای لتکن

هر آینه که باید اینچنین باشد که از شما گروهی مردمان را به نیکی بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند یعنی حق را از باطل و صلاح را از فساد و خوب را از بد تمیز و تشخیص دهند. و این امر به معروف و نهی از منکر پایه‌های دین است که خداوند انبیاء را به این فرستادند. و در جای دیگر امر به معروف و نهی از منکر را به نماز و روزه متصف کرد و دینداران را به آن موصوف کرد و بستود.

مفسران گفتند که: داعیان به خیر و امر به معروف و نهی از منکر علماء دین و مؤذنان و نصیحت کنندگان‌اند، و نهی کنندگان از منکر، جهادگران فی سبیل الله و علماء و سلطان عادل‌اند و نیز گفته‌اند «خیر» درین آیت اسلام است. و «معروف» تابع شدن محمد ﷺ و «منکر» کافر شدن به وی.

گرت نهی منکر بر آید ز دست

نشاید چوبی دست و پایان نشست

شیخ سعدی گفت:

رسانیدن امر حق، طاعت است

ز زندان نترسم که یکساعت است

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

و آن گروهی که دعوت کننده به خیر و امر به معروف و نهی از منکر هستند ایشان رستگارانند.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ



چون آنکسان مباشید که با وجود حجت‌ها که سویشان آمده بود، پراکنده شدند و اختلاف کردند، که آنها عذابی بزرگ دارند. (۱۰۵)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

جاءَهُمُ: فعل ماضی - هم: در جاء هم: مفعول به - الْبَيِّنَاتُ: فاعل

در این آیه مجدداً درباره‌ی اتحاد و دوری از تفرقه و نفاق و فتنه بحث می‌کند، می‌گوید: ای مسلمانان شما مانند کسانی که به عداوت و دشمنی و خصومت چون یهود و نصاری متفرق شدند و در دین و قول و عمل و اعتقاد مختلف بودند مباشید چون جهودان بعد از موسی علیه السلام در دین گروه گروه گشتند و ترسایان بعد از عیسی علیه السلام همچنین متفرق شدند.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

آنکه سرانجام در باره‌ی عذاب متفرقین گفت، بر آن پراکندگان و مخالفان در آن روز عذابی بزرگ است.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾

روزی که روهای سفید می‌شود و روهای سیاه می‌شود، اما کسانی که روهایشان سیاه شده [گویندشان] چگونه پس از ایمان آوردنتان منکر شدید، اکنون به سبب آن انکار که می‌کردید از این عذاب بچشید. (۱۰۶)

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ

يَوْمَ: مفعول فیه.

در این آیه اشاره می‌کند که چگونه کفر موجب روسیاهی، و اسلام موجب روسفیدی است، می‌گوید: بیاد آورید روزی را که در چنین روزی یعنی روز رستاخیز روهای سفید کردند و روهای سیاه کردند. مولانا در مثنوی گفت:

روز زادن روم و زنگ و هر گروه یوم تبیض و تسود و جوه

فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ

پس از آنکه روهایشان سیاه گردد خدای تعالی از روی توبیخ به ایشان می‌گویند.

أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

آیا پس از اینکه ایمان آوردید منظور اهل کتاب، به پیغمبر کافر شدید یعنی چرا بعد از ایمان آوردنتان راه کفر را انتخاب کردید و مرتد شدید و چرا از روشنایی اسلام برگشتید و راه نفاق و جاهلیت را پیمودید پس عذاب دوزخ را بچشید به جهت کافر شدنتان بعد از آوردن اسلام.

وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَنُفِىَ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

اما کسانی که روهایشان سفید شده در رحمت خداوند یعنی در بهشت در آیند و خودشان، در آن جاودانند. (۱۰۷)

وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَنُفِىَ رَحْمَةِ اللَّهِ

و اما آنانکه سفید شد روهایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت پس در دریای رحمت الهی غرق خواهند بود یعنی از نعیم بهشت برخوردار خواهند بود.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر

این سفید رویان (مؤمنان) در رحمت و در بهشت نعیم جاوید ماندگانند.
شیخ سعدی گفت:

برومند دارش درخت امید سرش سرسبز و رویش به رحمت سفید

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۖ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾

این آیه‌های خداست که آنرا بحق بر تو می‌خوانیم و خدا برای اهل جهان ستمی نمی‌خواهد. (۱۰۸)

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۖ

تِلْكَ: مبتدا - آيَاتُ: خبر

تمام این بحثهای مختلف که اشاره شد و بیان آن رفت درباره اتحاد و اتفاق و ایمان و امر به معروف و نهی از منکر و کفر بعد از ایمان آوردن و عواقب آنهاست خداوند می‌فرماید:

این آیت‌ها و نشانه‌هایی است در روز رستاخیز و وعده و وعید آن است که آن را الحق بواسطه وحی بر شما می‌خوانیم.

وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ

يُرِيدُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - ظُلْمًا: مفعول به

و خداوند بر کسی بی جهت ظلم و ستم نمی‌کند و بدون جرم عقوبت نمی‌فرماید.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ۚ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست از خداست و کارها بسوی او باز گشت دارد. (۱۰۹)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ۚ

چگونه ممکن است خدا ستم کند در حالیکه آنچه در آسمانها از ستارگان و ملائکه و آنچه در زمین‌هاست از موالید ثلاثه از آن اوست و پادشاه بحقیقت اوست.
نظامی گنجوی گفت:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف، از تو، توانا شده
زیر نشین علمت کائنات ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات
کیست درین دیرگه دیر پای کاو «لَمَنِ الْمُلْكُ» زند جز خدای؟

وَالِیَ اللّٰهِ تُرْجِعُ الْأُمُورُ

تُرْجِعُ: فعل مضارع مجهول - الْأُمُورُ: نایب فاعل
همه کارها به سوی خدا بازگردانیده شود.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ
بِاللّٰهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ
الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾

بهترین امتی که بر این مردم نمودار شده‌اید شما بوده‌اید به نیکی و کار شایسته فرمان می‌دهید و از بدی باز می‌دارید و بخدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب مؤمن می‌شدند، بر ایشان بهتر بود بعضی از آنها مؤمنانند و بیشترشان، از دین برون شدگانند. (۱۱۰)

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ
بِاللّٰهِ

تم: اسم کان - خَيْرَ: خبر کان

بعضی مفسران گفتند: /امّة اینجا: صحابه رسول، مهاجرین و انصار، گروهی از علما گفتند. این عامه امت محمد ﷺ راست. پیشینیان و پسینیان شما ای پیروان محمد ﷺ بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شدید زیرا که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، و به خدا ایمان دارید. امر به معروف آن چیز است که شرع آنرا بپسندد و نهی از منکر آنست که شرع آن رازشت شمارد. مولانا گفت:

جمعه شرطست و جماعت در نماز امر معروف و زمنکر احتراز

وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ

هو: (مستتر) اسم کان - خَيْرًا: خبر کان

و اگر علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده ایمان بیاورند و تصدیق کنند و بگروند یعنی به قرآن هر آینه آن ایمان و گرویدن بهتر از کفر و انکار ایشان است.

مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ

مِنْهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - الْمُؤْمِنُونَ: مبتدا موخر

بعضی از ایشان یعنی عده‌ی کمی از آنان ایمان آوردند و تصدیق کردند و پشت پا به تعصبات جاهلانه زدند و به آغوش اسلام بازگشتند در حالیکه بیشتر ایشان از دایره‌ی دین و از فرمان پروردگار بیرون رفتگان و فاسقان‌اند.

لَنْ يَصْرُوكُمْ إِلَّا أَذَىٰ ۖ وَلَئِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤْلُوكُمُ الْأَذَبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ﴿١١١﴾
هرگز بشما زیان نزنند، مگر آزار اندکی، و اگر با شما بجنگند، پشتها بشما کنند و پیروز نشوند. (۱۱۱)
لَنْ يَصْرُوكُمْ إِلَّا أَذَىٰ ۖ

لَنْ يَصْرُوكُمْ: فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به - أَذَى: مفعول مطلق
خداوند این وعده نصرت به مومنان داد و گفت هیچگاه اهل کتاب بشما نمی‌توانند ضرر برسانند مگر اینکه شما را به کفر دعوت کنند یا بر شما تهمت زنند یا شما را به قتال خود بترسانند بدانید که ضرر و زیانهای آنها جزئی و زودگذر است.

وَلَئِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤْلُوكُمُ الْأَذَبَارَ
يُؤْلُوكُمُ الْأَذَبَارَ: به شما پشت می‌کنند و می‌گیرزند.
اهل کتاب (جهودان مدینه) هر چند بر مؤمنان ناسزا گویند آن رنجی است موقتی و گذرا که سرانجام کار از آن مؤمنان خواهد بود بهر حال آنان به شما پشت می‌کنند و می‌گیرزند.

ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ
و پس از هزیمت و شکست یاری کرده نشوند یعنی نه از حق به جهودان نصرت رسد و نه از خلق.
ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةُ أَنْ مَا تُلْفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾
هر کجا باشند ذلت بر آنها مقرر است، مگر پیمانی از خدا و پیمانی از مردم داشته باشند، قرین خشم خدا شدند و مسکنت بر آنها مقرر شد. برای آنکه آیه‌های خدا را انکار می‌کردند و پیغمبران را به ناحق می‌کشند، برای آنکه نافرمان بودند و تعدی می‌کردند. (۱۱۲)

ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةُ أَنْ مَا تُلْفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ۚ
أَنْ مَا تُلْفُوا: هر کجا یافته شوند - وَضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ: مهر خواری بر ایشان خورده است.

آنان (جهودان) هر کجا یافته شوند مهر خواری و ذلت بر ایشان خورده است و چنان در نفس آنان خواری تعبیه شده است که هرگز جدا نمی‌گردد.

یعنی که جهودان را همیشه خوار دارید، و بخواری از ایشان جزیت بگیرید مگر اینکه از راه ناپسند خود دست بکشند و در اعمال خویش تجدید نظر کنند و خیال شیطنت و کینه توزی را از افکار خود بشویند و راه خدا را پیش گیرند و یا به مردم متوسل شوند یعنی با رعایت مقررات همزیستی مسالمت آمیز خویشتن را از ایذا و اذیت مردم در امان دارند و از مساوات حقوقی و قضایی برخوردار گردند. و مهر بیچارگی بر آنان خورده شده است.

این آیت برای تنبیه مؤمنان و ترساندن ایشان از گناهان است، چه گناهان صغیره و چه گناهان کبیره که نهایتاً به شرک و کفر بینجامد، می‌گوید:

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ

این خواری و نکبت بخاطر آنست که ایشان از روی عناد و خصومت به آیات خدا و به قرآن و یا به احکام الهی یا به معجزات محمد ﷺ ایمان نمی‌آوردند و کفر می‌ورزند و پیغمبران را به ناحق می‌کشند مفهوم تنبیهی آیت به زمان حال است یعنی در هر عصر و زمانی هر کس دست به چنین اعمالی بزند جزای او همین خواری و ذلت خواهد بود.

ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

این کفر و قتل به این علت بود که کفر ورزیدند و نافرمانی کردند بلکه از حدود الهی تجاوز کردند، مسلماً هر قومی و هر ملتی چنین اعمالی انجام دهد سرنوشتی مشابه آنها خواهند داشت.

لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ ءَايَاتِ اللَّهِ ءَانَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾
یکسان نیستند، از اهل کتاب مردمی راست کردارند. که آیه های خدا را در اثنای شب می‌خوانند و سجده می‌کنند. (۱۱۳)

لَيْسُوا سَوَاءً

(و) در لَيْسُوا: اسم لیس - سَوَاءً: خبر لیس

اهل کتاب و مسلمانان یعنی امت محمد ﷺ نه در این دنیا و نه در آخرت با هم یکسان و برابر نیستند.

مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ ءَايَاتِ اللَّهِ ءَانَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ

يَتْلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ءَايَاتِ: مفعول به - ءَانَاءَ: مفعول فیه

از میان اهل کتاب گروهی هستند بر دین اسلام و دارای اعتقاد راسخ و آن عبدالله بن سلام و یاران اوست. و عطا گفت چهل تن از مرد عرب از اهل نجران و سی و دو مرد از حبشه و هشت مرد از روم، که بر دین عیسی عليه السلام بودند به محمد ﷺ ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند و صفت دیگر ایشان این بود که آیات قرآن را در دل شب تلاوت می‌کنند و در بخشهایی از شب و با خواندن نماز در برابر عظمت پروردگار و به جهت اثبات بندگی خود به سجده می‌افتند گفته‌اند این وقت شب میان

نماز شب و عشاء است و یا نماز شب که مشهورتر همان نماز عشاء است که نماز عشاء مخصوص این امت است.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾

به خدا و به روز جزا ایمان دارند، به نیکی فرمان می دهند و از بدی باز می دارند و به خوبیها می شتابند، اینان از شایستگانند. (۱۱۴)

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

آنان به خدا و به روز رستاخیز ایمان دارند و مردم را به انجام کارهای نیک و امورات شریعت تشویق و رسالت حضرت محمد ﷺ را تصدیق می کنند و از ارتکاب اعمال زشت باز می دارند و کسانی که پیغمبر را دروغ می پندارند نهی می کنند و در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند.

وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ

وَأُولَئِكَ: مبتدا- مِنَ الصَّالِحِينَ: جار و مجرور خبر

و آنان یعنی امة قائم موصوف به صفاتی که ذکر شد از افراد صالح و شایستگان اند که عمل نیکوکاران ضایع نخواهد بود و ثواب اعمال نیک آنان از ایشان بازگرفته نخواهد شد.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا ۖ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

هر کار نیک کنند هرگز ناسپاسی نبینند (از ثواب آن محروم نشوند) و خداوند پرهیزکاران را می شناسد. (۱۱۵)

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا ۖ

این گروه از افراد اهل کتاب آنچه از نیکی می کنند نقصانی به ثواب اعمالشان نخواهد رسید و پاداش شایسته ی همه ی اعمال نیک خود را خواهند دید.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به احوال پرهیزکاران داناست بنابراین پاداش اعمال نیک آنان هر چند کم باشد ضایع نخواهد شد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُفْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾

کسانیکه کافرند اموال و اولادشان در قبال خدا چیزی سودشان نمی‌دهد آنها اهل جهنم‌اند، و خودشان، در آن جاودانند. (۱۱۶)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

حکمت در آمدن این آیت آن است که در آیه قبل گفته بود هر چه از نیکی انجام دهید پاداش آن بیاید اما در این آیت بیان کرد که این حکم در همه جا و برای هر کسی نیست یعنی: بدرستی آنانکه به قرآن و به محمد ﷺ کافر شدند و او کعب بن اشraf و اصحاب او بودند که لعنت خدا بر آنها باد، آنانکه از قوم اراذل و اوباش رشوه می‌گیرند و به علمای خود رشوه می‌دهند که بیایند کتاب خدا را تحریف کنند و نیز فرزندان متعدد ایشان هرگز نمی‌توانند آنان را از مجازات خداوند در امان بدارند.

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر

آن گروه کافران (صاحبان اموال و اولاد) که فخرشان بر آنست اصحاب آتش دوزخ‌اند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر

ایشان در آتش دوزخ جاودان می‌مانند.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا

أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

وصف آنچه در این زندگانی دنیا می‌بخشد، مانند وصف بادی است در بردارنده‌ی سرمای سوزان که به کشتزار گروهی زند که بر خویشتن ستم کرده‌اند، و آن را نابود سازد و خداوند به آنان ستم نکرد و لیکن خود بر خویشتن ستم می‌کردند. (۱۱۷)

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا

أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ

مَثَلُ: مبتدا - كَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

گفته‌اند: این نفقه مشرکان مکه است که ریاکارانه بر علیه مسلمانان می‌دادند مانند نفقه در جنگ احد برای خرج لشکر کفار یا هزینه‌هایی که مشرکان در اعیاد بر بتان خود می‌دادند. آنچه آنها در زندگی دنیا انفاق می‌کنند مانند باد سوزانی است که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند بوزد و آن را نابود سازد یعنی اعمال ریاکارانه افراد بی‌ایمان همچون باد سوزانی است که بر کشتزار نفقه آنان می‌وزد و آن را نابود می‌کند.

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

خداوند به آنها ستم نکرده است یعنی مزارع آنها را به آتش نسوزانده است بلکه ایشان هستند که بر نفسهای خود به ارتکاب عملی که بدان مستحق بودند به خویشتن ستم می‌کنند. آن هنگام که اموال خود را در ستیزه جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت و زرع آن قوم ستمگر را پاک از بین برد، اینان نیز اموالشان را صرف کردند، اما باد سوزان شرک، تلاشها و تکاپوها و سرمایه‌گذاریهای باطلشان را نابود کرد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَاغَةِ مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا وَّ دُوًّا مَّا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِيْ صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْاٰيٰتِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ﴿١١٨﴾
ای اهل ایمان شما که ایمان دارید از غیر خودتان دوست صمیمی و همراز مگیرید، که آنها در تباهی شما کوتاهی نکنند. و رنج بردن شما را دوست دارند، دشمنی از گفتارشان عیان است و آنچه در سینه‌هاشان نهان است بدتر است، در حقیقت اگر تعقل می‌کنید ما این آیه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم. (۱۱۸)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَاغَةِ مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُوْنَكُمْ خَبَالًا
بطاغة: محرم راز - لَا يَأْلُوْنَكُمْ: تقصیر و کوتاهی نمی‌کنند، فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به - خبالًا: تباهی و فساد، مفعول به ثانی
باز به مؤمنان هشدار می‌دهد و می‌گوید:

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! غیر از هم‌کیشان و هم‌مسلمانان خود برای خود، دوست و هم‌رازی انتخاب مکنید و بیگانگان را از رازهای درونی خود باخبر نسازید. عده‌ای از صحابه رضی الله عنه با منافقان رابطه دوستی داشتند حق تعالی مؤمنان را از همنشینی ایشان نهی کرده فرموده است. زیرا آنان هیچگاه در حق شما از هرگونه شر و فساد کوتاهی نکنند.

رقم بر خود به نادانی کشیدی که نادان را به صحبت برگزیدی
طلب کردم زندانی یکی پند مرا فرمود: با نادان میبوند

وَدُوًّا مَّا عَنِتُّمْ

عَنِتُّمْ: فعل ماضی - تم: فاعل

بلکه همیشه آنها دوست دارند که شما در رنج و زحمت باشید.

قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ

بَدَتِ: فعل ماضی - الْبَغْضَاءُ: فاعل

بتحقیق دشمنی و عداوت ایشان آشکار شده است یعنی یهود و منافقین که پیوسته در جستجوی عیبهای مسلمانان بودند از سخنانی که بر دهن ایشان گذرد دشمنی آنان بر ملا شده است.

وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ

وَمَا: مبتدا- أَكْبَرُ: خبر

و آنچه از عداوت که در دلهای خود پنهان می‌کنند به مراتب از آنچه بر زبان جاری کردند بیشتر و بزرگتر است.

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ

هر آینه ما برای شما نشانه‌ها بیان کردیم اگر شما در آن تفکر کنید می‌توانید دوست را از دشمن تمیز و تشخیص دهید و راه رستگاری از شر دشمنان را بیابید. ابوموسی اشعری به عمر بن الخطاب گفت: در پیش ما مردی نصرانی است، سخت دبیور و حافظ و با کفایت. عمر رضی الله عنه گفت. خداوند فرمود غیر از همکیشان و هم‌مسلمانان خود کسی را دوست مگیرید. ابوموسی گفت ما را با دین او چه کار. او بردین خود و ما بردین خود عمر رضی الله عنه گفت: زمانیکه خداوند ترا خوار جلوه می‌دهد پس آنان را دوست خود مشمار.

شیخ سعدی گفت:

نه هر که در مجادله چست، در معامله درست.

بس قامت خوش که زیر چادر باشد چون باز کنی مادر مادر باشد

هَآأَنْتُمْ أَوْلَاءُ يُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَنْكُمْ الْأَنْعَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا يَغِيظَكُمُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾

شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید و آنها شما را دوست نمی‌دارند، شما به همه کتابها گرویده‌اید و آنها چون شما را ببینند گویند: گرویده‌ایم و چون بخوت شوند از خشم سرانگشتان گزند، بگو: از خشم خویش بمیرید، که خدا به راز دلهای و سینه‌ها آگاه است. (۱۱۹)

هَآأَنْتُمْ أَوْلَاءُ يُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ

ها: حرف تنبيه است- كُلِّهِ: توكيد- ه: مضاف اليه

می‌گوید: آگاه باشید آنانکه یهودیان و نصرانیان را به دوستی می‌گیرند شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید چونکه آنان به ظاهر اظهار ایمان کرده‌اند و حال آنکه آنان شما را دوست نمی‌دارند، در حالیکه شما به تمام کتابهایی که از طرف خداوند نازل شده است ایمان دارید ولی آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند.

شیخ سعدی گفت:

هر که با بدان نشیند، نیکی نبیند.

وحشت آموزد و خیانت و ریو

نکند گرگ پوستین دوزی

گر نشیند فرشته‌ای با دیو

از بدان نیکویی می‌آموزی

و هر گاه که بشما رسیدند برای فریب دادن شما به دروغ می‌گویند: ما نیز ایمان آورده‌ایم و آئین شما را تصدیق می‌کنیم.

وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَظْمًا عَلَيْهِمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْفَيْظِ

و زمانی که با یکدیگر خلوت کنند از شدت خشم و کینه سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند.
سعدی گفت :

دشمن چو از همه حیلتي فروماند، سلسله‌ی دوستی بجنباند؛ پس آنگه به دوستی کارهایی کند که هیچ دشمنی نتواند.

قُلْ مُؤْتُوا بِغَيْظِكُمْ

ای پیامبر ! به ایشان بگو: به جهت خشم و عداوتی که از مؤمنان در دل دارید روزگار بگذرانید و بمیرید و این غصه تا دم مرگ با شماست.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

بدرستی که خداوند به آن کینه‌هایی که در سینه‌های شماست آگاه است و در قیامت به شرارت و عداوت نهانی آنها که مناسب حال ایشان است پاداش خواهد داد.

إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصِيرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾

اگر نیکی‌ای بشما رسد آنان را اندوهگین کند و اگر بدی بشما رسد، از آن شادمان شوند. اگر صبری کنید و پرهیزید، از مکرشان ضرری بشما نرسد. که خدا، به اعمالشان واقف است. (۱۲۰)

إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا

إِنْ تَمْسَسْكُمْ: اگر بشما برسد

زمانیکه در جنگ بر شما نصرت و غنیمتی بدست آید دلتنگ شوند و اگر شکستی بشما برسد شاد شوند پس از ایشان چگونه نیکی انتظار داشت و چگونه دست دوستی به سوی آنها دراز کرد در حالیکه ایشان هرگز شایسته‌ی دوستی و همدلی را ندارند.

وَإِنْ تَصِيرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا

لَا يَضُرُّكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - كَيْدُهُمْ: فاعل - هم: مضاف الیه - شَيْئًا: مفعول مطلق

پس شما ای مومنان بر ایذا و اذیت ایشان صبر کنید و در مقابل کید آنان تقوی و خوشتن‌داری پیش گیرید هرگز کید ایشان بر شما زیان نکند. که مطمئن باشید صبر و تقوای شما مایه‌ی احسان است و خداوند مزد احسان‌کنندگان را بی‌پاداش نخواهد گذاشت. پس ازین، واقعه احد ذکر می‌گردد که در آن بعضی مسلمانان تحت تاثیر کید منافقان قرار گرفته بودند و نزدیک بود دو قبیله مسلمان دامن صبر و

تقوی را از دست دهند و مایه مسرت منافقان گردد در روز احد. مصطفی ﷺ از اهل خویش یعنی از منزل عایشه بیرون رفت. و پیاده به احد رفت و به اصحاب خویش فرمود تا برای جنگ صف کشند و آماده شوند، از آن طرف ابوسفیان با سه هزار مرد پیاده و دویست مرد سوار از مشرکان مکه به صحرای احد فرو آمدند. عبدالله بن ابی بن سلول و جمعی از یاران او گفتند: یا رسول الله هیچ لزومی ندارد که از مکه بیرون رویم و به استقبال دشمن رویم اجازه بدهیم که اگر به مدینه در آیند بایشان جنگ کنیم. رسول خدا ﷺ این رای پسندید مگر جماعتی از یاران گفتند، یا رسول الله ﷺ در مدینه نشستن صلاح نیست اگر به استقبال جنگ نرویم می‌گویند که: بدلان و ضعیف دلان ایم. رسول خدا ﷺ دوست داشت در مدینه بماند تا دشمن بیاید و در مدینه جنگ کند. اما چون همت و عزم جماعت را دید در رفت و سلاح بپوشید و عزم رفتن کرد. آن کسانی که اصرار به رفتن داشتند از گفت خویش پشیمان شدند، که چرا با رسول الله این سخن گفتیم. مصلحت رفتن و یا نرفتن با رای پیغمبر بود و او از ما بهتر می‌داند و رای وی قویتر است. پس بیامدند و همه عذر خواستند و گفتند تا توقف کنیم. رسول ﷺ فرمود: برای هیچ پیغمبری سزاوار نیست سلاح بپوشد تا با دشمن جنگ کند آنگاه پیش از جنگ سلاح بر زمین نهد این کار درست نیست و من چنین کاری نمی‌کنم پس مصطفی ﷺ روز آدینه بعد از نماز جمعه نیمه اول شوال سال سوم از هجرت^۱، به سوی احد بیرون رفت.

حاصل کلام اینکه عبدالله بن ابی سلول در روز احد با سیصد مرد برگشت و پشت بداد و دو طایفه از انصار یکی بنوحارثه و یکی بنوسلمه خواستند با عبدالله برگردند اما خداوند به آنها کمک کرد و دلهایشان را نیرو بخشید و به آنها فهماند که باید مسلمانان به اعانت و نصرت الهی امیدوار باشند و انبوهی لشکر و تجهیزات در مقابل نصرت خداوند چیزی نیست.

إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

لفظ الله: اسم ان - مُحِيطٌ: خبر ان

بدرستی که خداوند به آنچه از صبر و تقوا می‌کنید احاطه کننده است.



وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
ای پیامبر ﷺ! بیاد آر آن هنگام که بامداد از بر اهل خویش در آمدی تا مومنان را در مواضع جنگ جای دهی و خدا شنوا و داناست. (۱۲۱)

وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ

عَدَوْتَ: سحرگاهان بیرون رفتی - تُبَوِّئُ: جایگزین می‌کنی - مَقْعِدَ: جایگاهها، مفعول به ثانی و به یاد آور ای محمد ﷺ! بامداد از خانه عایشه رضی الله عنها بیرون رفتی تا پایگاهی برای مومنان برای نبرد با دشمن آماده سازی و جای تیراندازی و جای سواران و جای سائر مومنان را مشخص کردی.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خداوند به آنچه که می‌گوئید و به آنچه که در دل پنهان می‌دارید شنوا و داناست و نیت‌ها و کردارهای بندگان را می‌داند.

إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾

آن‌دم که دو گروه از شما بد دل و ترسناک و در فکر فرار از جنگ بودند و خدا یارشان بود پس مومنان باید به خدا توکل کنند. (۱۲۲)

إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا

هَمَّتْ: خواست، قصد کرد- أَنْ تَفْشَلَا: که سستی کنند، تنبلی کنند.

زمانیکه عبدالله بن ابی به جنگ پشت کرد و بازگشت دو گروه از شما که مسلمانانند بنوحارثه از اوس و بنوسلمه از خزرج خواستند که بد دلی کنند و به‌مراه عبدالله بن ابی بازگردند.

وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا

واو حالیه - لفظ الله وَلِيَهُمَا: جمله حالیه (الله مبتدا، ولی خبر)

چگونه گریزند و بازگردند در حالیکه خداوند یار و نگهدارنده این دو گروه بود یعنی آنها از تصمیم خود به زودی بازگشتند.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

خداوند یار و پشتیبان این دو گروه بود و افراد با ایمان باید به خدا توکل کنند تا ایشان را نصرت دهد.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾

و خداوند در بدر نصرتتان داد در صورتیکه زیون بودید پس از خدا بترسید شاید سپاس دارید. (۱۲۳)

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ

نَصَرَكُمُ فعل ماضی - کم: مفعول به - لفظ الله: فاعل

و خداوند شما را در بدر پیروزی داد در حالیکه نسبت به دشمن ضعیف و از جهت‌ساز و برگ و تجهیزات جنگی قابل مقایسه با آنها نبودید تعداد شما سیصد و سیزده تن با ساز و برگ بسیار اندک و در حالیکه مشرکان بیش از هزار نفر با ساز و برگ فراوان بودند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

پس از خدا بترسید، و از مخالفت فرمان پیغمبر خود اجتناب کنید و روی از دشمن برنگردانید تا شاید شکر نعمتهای او را بجای آورده باشید تا نعمت نصرت و کمک خداوند به شما زیاده گردد. تا این حقیقت روشن گردد که پیروزی، نتیجه صبر و استقامت و پایداری است. پس از خدا بترسید باشد که سپاسداری نمائید، زیرا که تقوا و پرهیز بر انگیزاننده شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْلِينَ ﴿١٢٤﴾
ای رسول! یاد آر آندم که به مؤمنان می گفתי مگر بستان نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته
فرود آمده از آسمان مددتان کرد؟ (۱۲۴)

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْلِينَ
يُمَدِّدُكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- رَبُّكُمْ: فاعل- مُزْلِينَ: حال

خداوند نصرت مسلمانان را در جنگ بدر به وسیله فرشتگان یادآوری کرده می گوید در آن هنگام که
مؤمنان از خداوند عزوجل از فرشتگان آسمان کمک خواستند سه هزار فرشته از فرشتگان آسمان فرو
آمدند و در جنگ بدر کمک مسلمانان کردند از اینجا معلوم می شود که جایگاه فرشتگان آسمان است.
اگر امروز هم استقامت بخرج دهید و صبر کنید و تقوا پیشه گیرید و با فرمان پیغمبر مخالفت نکنید
خداوند شما را نصرت و مدد خواهد کرد آنکه رب العالمین به تصدیق وعده خویش گفت:

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُسَوِّمِينَ ﴿١٢٥﴾

آری اگر صبور باشید و پرهیزکاری کنید، و دشمنان در این هیجان خویش شما تازند، همان گاه
پروردگارتان به پنج هزار فرشته نشاندار مددتان می کند. (۱۲۵)

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُسَوِّمِينَ

يُمْدِدْكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- رَبُّكُمْ: فاعل- مُسَوِّمِينَ: یورشگران، نشانداران، حال.
اگر شما در جنگ صبر کنید و از معصیت خدا و مخالفت فرمان رسول وی پرهیزید آنکه برفور
دشمنان شما از خشمناکی بیایند.

در این حال به جای سه هزار فرشته در حرب بدر پنج هزار فرشته که آن فرشتگان و اسبانسان دارای
علامت مشخصه ای می باشند به کمک شما فرستاده می شود و نشان ملائکه در آن روز آن بود که دارای
عمامه های سفید و طره های آن از میان دو کتف آویزان شده است دم اسبانسان بسته شده است. امام
فخر رازی در «تفسیر کبیر» می گوید: اهل تفسیر و سیر اجماعاً بر آن اند که فرشتگان در روز بدر با
کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند، پس چنان نبود که امداد، امدادی مصنوعی باشد، آن گونه که
صاحب تفسیر المنیر می گوید: از ابن عباس روایت است که فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت
کردند، اما در دیگر غزوات حضوری مدد داشتند، ولی عملاً نمی جنگیدند.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِنُظْمِنَ قُلُوبَكُمْ بِهِ. وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾
و خداوند آن فرشتگان را نفرستاد، جز بشارتی برای شما نکرد تا دلهایتان مطمئن شود که پیروزی جز
از نزد خدای عزیز فرزانه نیست. (۱۲۶)

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِنُظْمِنَ قُلُوبُكُمْ بِهِ

جَعَلَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - لفظُ اللَّهِ: فاعل - بُشْرَى: مفعول به ثانی

آن نصرت و مدد فرشتگان در جنگ بدر از جانب خداوند نبود مگر برای شادی شما و به جهت آرامش دل مسلمانان که بوسیله آن، دلهای شما به وعدهی نصرت بیارامد.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

جز این نیست که پیروزی از جانب خداوندی است که بر همه چیز قادر و عزیز و در همه کار حکیم است یعنی غالبی است که هیچگاه مغلوب نشود و حاکمی است که نصرت و خوار کردن و بر مقتضای حکمت باشد.



لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتُمُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ

[نصرتان داد] تا گروهی از آنها را که کافر شده‌اند نابود کند یا سرکوبشان کند و از مقصود خود نومید باز گردند. (۱۲۷)

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتُمُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ

لِيَقْطَعَ: تا هلاک کند - طَرَفًا: جماعتی از رؤسا و اشراف - يَكْتُمُهُمْ: خوار گرداند خَائِبِينَ: ناامیدان، مأیوسان.

هدف از فرو فرستادن فرشتگان به مدد شما آن بود که دلهای شما قوت گیرد تا اینکه کافران را هلاک و نابود کند و جماعتی از بزرگان و رؤسای آنان را نیست و نابود کند و یا آنان را سرکوب و خوار نماید و با شکست سخت آنان را ناامید گرداند بدون اینکه به اهداف خود برسند. غزوهی بدر روز جمعه، هفدهم ماه مبارک رمضان در سال دوم هجری اتفاق افتاد.



لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ

ای پیغمبر! کار بدست تو نیست، یا خدا، می‌بخشدشان و یا عذابشان می‌کند که آنها ستمگرانند. (۱۲۸)

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ

لَكَ: جار و مجرور خبر لیس - شَيْءٌ: اسم لیس

سبب نزول این آیت آنست که پس از آنکه گروهی از قریش در جنگ بدر کشته شدند، گروهی دیگر که گریخته بودند، هنگامیکه به مکه رسیدند. اشراف قریش پیش ابوسفیان رفتند و گفتند، ما از دل و جان آماده‌ایم که با سود کالاهایی که در نزد توست سپاهی را برای جنگ با محمد ﷺ تجهیز و آماده سازید، ابوسفیان گفت: من نخستین کسی هستم که با این مسئله موافقم کالاهای را فروخند و سرمایه هر کس را به او دادند و سودش را کنار گذاشتند قریش فرستادگان خود را به قبایل عرب گسیل داشتند و

آنها را برای نصرت خود فراخواندند و همگی برای جنگ آماده شدند و از هر سو به مکه آمدند و جمعاً سه هزار نفر بودند. هفت صد نفر زره دار بودند و دویست اسب و سه هزار شتر همراهشان بود. شب جمعه ششم شوال، پیامبر ﷺ در خواب دید که گویی در زرهی محکمی قرار دارد و دسته‌ی شمشیرش که ذوالفقار بود شکست و گاو نری کشته شد و قوچی را از پی خود می‌کشد، این خواب برای یاران خود نقل کرد و چنین تعبیر فرمود: که منظور از زرهی محکم شهر مدینه است و شکستن دسته‌ی شمشیر مصیبتی است که بر من خواهد رسید و گاوی که کشته شده است کشته شدن بعضی از اصحاب من است و قوچ هم عبارت از پهلوان دشمن است که خداوند او را خواهد کشت.

عقیده رسول خدا این بود که بواسطه‌ی این خواب از مدینه بیرون نرود (حالت دفاعی بگیرد) در عین حال در این مورد با یاران خود مشورت فرمود عبدالله بن ابی بن سلول اشاره کرد که از مدینه بیرون نروند و بزرگان مهاجر و انصار هم همین عقیده را داشتند، در این هنگام نوجوانان که در جنگ بدر نتوانسته بودند شرکت کنند پیاخاستند و از پیامبر تقاضا کردند که آنها را به سوی دشمن بیرون ببرد که تصور نکنند ما از آنها ترس و واهمه‌ای داریم یا ناتوان و در مانده‌ایم و پیامبر ﷺ نیز موافقت فرمود: پیامبر ﷺ نماز جمعه را با مردم گزارد و آنها را موعظه فرمود و دستور داد که تلاش کنند. ضمناً فرمود که اگر شکبیا باشند پیروز خواهند شد.

سپس در حالیکه همگی جمع شده به مسجد آمده بودند و با پیامبر ﷺ نماز عصر را گزاردند، پیامبر همراه ابوبکر و عمر و وارد خانه شد، آن دو در لباس پوشیدن و عمامه به سر بستن به پیامبر ﷺ کمک کردند و مردم هم صف کشیده و منتظر بیرون آمدن پیامبر ﷺ از خانه بودند. رسول خدا در حالیکه لباس جنگی پوشیده بود از خانه بیرون آمد، زره پوشیده بود و میان کمر خود را با تسمه چرمی که حمایل شمشیرش بود بسته بود و عمامه بسته و شمشیر آویخته و سپر بر پشت خود انداخته بود.

مردم از گفتار خود پشیمان شدند و گفتند: ای پیامبر! در مورد بیرون رفتن از مدینه هر طور صلاح می‌دانی رفتار فرمای، پیامبر فرمود: چون پیامبری جامه‌ی جنگی بپوشد شایسته نیست آن را از تن بیرون آورد تا خداوند میان او و دشمنانش حکم فرماید، اکنون توجه کنید و آنچه من می‌گویم انجام دهید و در پناه خدا حرکت کنید و اگر شکبیا و صابر باشید سرانجام پیروزی از آن شماست. بهر حال در نزول این آیت.

«لیس لك من الامر شيء» اختلاف اقوال است.

ربیع و کلبی و جماعتی گفتند: روز احد کافران دندان مبارک مصطفی ﷺ را بشکستند و او را برنجانیدند قدمهای مبارک وی لرزید و بیهوش بر زمین افتاد کافران بانگ برداشته که محمد ﷺ کشته شده است. اندکی بعد پیغمبر به هوش آمد.

شعبی گفت: رسول خدا ﷺ روز احد مثله‌ها دید که بر مسلمانان بعد از قتل کرده بودند. هند با جماعتی از زنان بر سر کشتگان می‌گشت و گوشها و بینی‌های ایشان می‌برید، و جگر حمزه علیّه بیرون کرده و همچنین عبدالله بن جحش را دید گوش و بینی بریده و شکم بر کرده.

مصطفی ﷺ زمانیکه آن مثله‌ها را دید دلتنگ شد، و خواست که بر حال این گمراهان نفرین کند از بارگاه کبریا این آیت نازل شد «لِیس لک من الامر شیء» یعنی از دست تو کاری ساخته نیست اگر بعد از این ما بر کافران پیروز شویم با ایشان همین کنیم که ایشان با مسلمانان کردند رب العالمین این آیت فرستاد «لِیس لک من الامر شیء» مقاتل گفت: این آیت در شأن اهل بثر معونه آمد. آنان هفتاد مرد از درویشان صحابه بودند. رسول خدا ﷺ ایشان را به بثر معونه فرستاد تا مسلمانان را آداب دین و قرآن و علم بیاموزند، کافران قصد ایشان کردند و همه را بکشتند. رسول خدا ﷺ بسیار دلتنگ شد. انس گوید: رسول خدای هیچوقت چنان خشمگین نشد که به قتل ایشان شده بود بلکه این کار در دست خدای یکتاست.

یا اینکه خدا بخواهد توبه دهد ایشان را و ببخشد آنها را یا بخاطر ظلم و ستمی که کرده‌اند مجازاتشان کند و تو ای محمد ﷺ مسئول هدایت آنها نیستی بلکه تنها موظف به تبلیغ و دعوت آنها به اسلام هستی اگر خدا بخواهد آنها را هدایت می‌کند و اگر بخواهد عذاب می‌نماید یعنی تو درباره‌ی آنها دعای بد ننما. **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** (۱۲۹) هر چه در آسمان‌ها و زمین هست از خداست هر که را بخواهد بیامرزد و هر که را بخواهد عذاب کند و خدا آمرزگار و رحیم است.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

وَلِلَّهِ جَارٌ وَ مَجْرُورٌ خَبِرٌ مُّقَدَّمٌ - مَا: مبتدا موخر

و آنچه در آسمانها و زمین هاست از آن خداست و فرمان فرمان اوست و همه مخلوق و مملوک اویند.

يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ

او به هر که بخواهد توفیق ایمان دهد می‌بخشد و هر که را بخواهد مجازات دهد کیفر می‌دهد.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

خداوند بر دوستان خود آمرزنده و بر بندگان خود مهربان است یعنی اگر بخواهد آنها را به دولت ایمان رستگار می‌گرداند و مورد آمرزش و بخشایش خویش قرار می‌دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مَّذْنَبًا وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰)

شما که ایمان دارید! ربا را به افزودنهای مکرر، نخورید و از خدا بترسید، شاید رستگار شوید. (۱۳۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مَّذْنَبًا

أَمْوَالَكُم مَّذْنَبًا: دو و چند برابر، حال.

ای گروه گرویدگان مال ربا را به دو برابر یا چندین برابر مخورید که در زمان جاهلیت مرسوم بود و الا ربا به هر کیفیتی که باشد مضاعف یا غیر مضاعف، کم یا زیاد. با نص صریح قرآن حرام است. در آیه ۲۷۵ سوره البقره آورده‌ایم که ربا:

در لغت به معنی زیادت است و در شرع عبارت است از زیادتی که از عوض خالی باشد از جابر رضی الله عنه، لعن رسول الله (ص) آکل الربوا را (خورنده ربا را). آنحضرت لعنت کرده است خورنده ربا را که ربا می‌ستاند. و لعنت کرده است آنحضرت خورنده‌ی ربا را که ربا می‌دهد و بوسیله‌ی آن قرض می‌گیرد. و لعنت کرده است نویسنده ربا را که خط آنرا می‌نویسد و نیز شاهدان و گواهان آنرا (لعنت کرده است). اینها یعنی آکل و موکل و کاتب و شاهد در ورود لعنت و ارتکاب معصیت برابری و ربا در صورتی است که زیاده کرده شود از همجنس خود. قال رسول الله (ص): الذهب بالذهب (طلا به طلا) - الفضة بالفضه (نقره به نقره) - البر بالبر (گندم به گندم) - الشعير بالشعير (جو به جو) - التمر بالتمر (خرما به خرما) - الملح بالملح (نمک به نمک) - پول به پول - به زیادتی باشد.

بیت:

قناعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی

همانطوریکه گفتیم برای اطلاع بیشتر به تفسیر آیه ۲۷۵ سوره البقره رجوع شود.

وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و از خدا به آنچه که نهی کرده است بترسید و سود خواری را کنار بگذارید تا شاید شما رستگار گردید.

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿١٣١﴾

و از آن آتش که برای کافران آماده شده بترسید. (۱۳۱)

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

وَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - النَّار: مفعول به - الَّتِي: نعت

و از آتش بترسید یعنی از عملی که شما را به آتش دوزخ رساند و آن در اینجا عمل سودخواران است از برای کافران و یا تباهکاران آماده کرده شده است بپرهیزید. یعنی خوردن ربا، همچنان اعمال کفار است، پس شما مسلمانان باید از عمل ربا که ایمان را از شما سلب می‌کند و بوسیله آن همچون کفار مستوجب آتش می‌شوید بپرهیزید.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٣٢﴾

خدای یکتا و این پیغمبر را فرمان برید، شاید مرحمت بیند. (۱۳۲)

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

و فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند و رسول او را اطاعت کنید در آنچه که فرماید باشد که شما رحم کرده شوید و در عذاب جهنم نیفتید و آن مراد سود خواری است.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾
 بشتابید به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن چون آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران مهیا گشته است. (۱۳۳)

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ
 وَسَارِعُوا: فعل امر از مصدر مسارعه: مسابقه در سرعت

مَغْفِرَةٍ نوعی پوشش که از آلودگی و نقص مصون دارد مجرور به حرف جر
 می‌گوید: به مغفرت خداوند بشتابید، یعنی به آن کاری که سبب مغفرت باشد. بعضی از مفسران
 درباره‌ی سبب مغفرت گفتند. اسلام و سنت است. قومی گفتند جمع و جماعت است. قومی گفتند جهاد
 و هجرت است و قومی هم گفتند اخلاص در طاعت و صدق در معاملت است و محققان گویند این
 مسارعت به پیمودن راه نیست بلکه به پیمودن دل است.
 بیت:

این راه بهای تن بهایان نرسد تا جان نزند قدم بجانان نرسد
 و بشتابید به عملی که شما را به بهشتی که از جهت عظمت ماورای آسمانها و زمین است.
 مولانا گفت:

و آنکه مردن پیش او شد فتح باب سارعوا آید مر او را در خطاب
 أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

بهشتی که برای پرهیزکاران و متقیان از شرک و نفاق آماده کرده شده است.

الَّذِينَ يُفْقُونَ فِي السَّرائِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَظِيمِ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾

همانا که در گشادگی و سختی اتفاق می‌کنند، نگهداران خشم و بخشنندگان مردم. و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۳۴)

الَّذِينَ يُفْقُونَ فِي السَّرائِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَظِيمِ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
 آنانکه در آسانی و در سختی، چه در موقعی که در راحتی و فراخی نعمت‌اند و چه زمانی که در
 پریشانی و محرومیت‌اند، یعنی چه در حالت توانگری و چه در حالت درویشی و تنگدستی نفقه
 می‌کنند. و آنانکه خشم فرو خورند و انتقام نگیرند با توجه به اینکه می‌توانند انتقام بگیرند و در آن
 خشم و انتقام گرفتن صبر می‌کنند و رضای خدا در آن طلب می‌کنند. بیت:

صبر باشد مشتهای زیرکان هست حلاو آرزوی کودکان
 مولانا گفت:

گفت ازین خشم خدا چه بود امان گفت ترک خشم خویش اندر زمان

روایت کنند که: ابوبکر صدیق روزی با مصطفی ﷺ نشسته بود، مردی آمد و به ابوبکر زبان دراز کرد و ناسزا گفت. ابوبکر از وی اعراض کرد و روی برگرداند و از وی در گذشت پس آن مرد در طعن بیفزود. ابوبکر خشم گرفت و شروع به پاسخ دادن نمود. مصطفی ﷺ برخاست، ابوبکر از پی مصطفی ﷺ رفت، گفت یا رسول الله چرا تا آن زمانیکه به ما طعن می‌کرد تو نشسته بودی چون من جواب دادم برخاستی؟ این چه بود؟ مصطفی ﷺ گفت: یا ابابکر تا زمانیکه تو جواب نمی‌دادی فرشته‌ای آمده بود از طرف تو پاسخ می‌داد. چون خشم گرفتی و در انتقام ایستادی فرشته برفت و شیطان درآمد، من برخاستم. سعدی گفت:

حکیمی که با جهال در افتد، توقع عزت ندارد و گر جاهلی بزبان آوری بر حکیمی غالب آید، عجب نیست که سنگی است که گوهر همی شکند.

نه عجب گر فرو رود نفسش عنذلیبی غراب هم قفسش
سعدی گفت:

گر هنرمند از او باش جفایی بیند تا دل خویش نیازارد و درهم نشود
سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست قیمت سنگ‌نیفزاید و زرکم نشود

آورده‌اند که کسی امام اعظم (رح) را سیلی زد. امام فرمود که من می‌توانم تو را سیلی بزنم لیکن نزنم و قادرم از تو بر خلیفه شکایت کنم اما نکنم و می‌توانم در سحرگاه از جفای تو بحضرت حق بنالم ولی ننالم و می‌توانم کمر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد و شفاعت مرا بپذیرند بی تو قدم در بهشت ننهیم. شیخ سعدی گفت: جوهر اگر در خلاب افتد، همچنان نفیس است و غبار اگر بفلک رسد، همان خسیس.

مردی گمان‌مبر که به زورست و پردلی با خشم اگر برآئی دانم که کاملی
و عفو کنندگان اند بر کسیکه بر او ستم کرده باشد.

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - يُحِبُّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - الْمُحْسِنِينَ: مفعول به و خداوند نیکوکاران را دوست دارد و بهترین نیکی آنست که نیکوئی کنند در حق کسی که به او بدی کرده باشد.

گر فراق بنده از بد بندگیست چون تو با بد بدکنی پس فرق چیست؟
در گلستان شیخ سعدی آمده است:

پادشاهی را شنیدم بکشتن اسیری اشارت کرد بیچاره در آن حالت نومیدی ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن که گفته‌اند: هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.

ملک پرسید چه می‌گوید؟ یکی از وزرای نیک محضر گفت: ای خداوند همی‌گوید:

و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس ملك را رحمت آمد و از سر خون او در گذشت. وزیر دیگر که ضد او بود گفت: ابنای جنس ما را نباید در حضرت پادشاهان جز براستی سخن گفتن: این ملک را دشنام داد و ناسزا گفت. ملک روی از این سخن در هم آورد و گفت: آن دروغ وی پسندیده تر آمد مرا از این راست که تو گفتی، که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبیثی. و خردمندان گفته‌اند: دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه انگیز.

هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکوگوید

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ ذُنُوبَهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾
و آنها که چون ناروایی کردند و کار زشتی انجام دادند یا بخویشتن ستم کردند، خدا را یاد کنند و برای گناهان خویش آمرزش طلبند « و جز خدا کیست که گناهان بیامرزد » و بر آنچه کرده‌اند، دانسته اصرار نورزند. (۱۳۵)

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَالَّذِينَ: معطوف است به الذين ینفقون.

سبب نزول این آیت آن بود که مؤمنان به رسول خدا ﷺ گفتند. یا رسول الله بنی اسرائیل در نزد خدا از ما گرامی تر است، چون هرگاه گناهی از آنان صادر می شد کفارت آنرا می دادند یعنی که بینی یا گوش آنان بریده می شد و بدین طریق کفارت گناهان می دادند مصطفی ﷺ چون این سخن از ایشان شنید، ساعتی خاموش گشت و منتظر وحی شد تا چه آید، رب العالمین این آیت فرستاد. یعنی آنانکه از روی هوا و نفس زمانیکه کاری ناشایست انجام دهند یا بر نفسهای خود ستم کنند عقوبت خدا را یاد کنند پس از خداوند برای گناهان خود آمرزش بخواهند.

آنکه مصطفی ﷺ گفت: بیائید تا شما را از چیزی خبر بدهم که آن بهتر از آن چیزی است که به بنی اسرائیل دادند. بنی اسرائیلیان را مثله کردن فرمودند ولی شما را ذکر و استغفار و ترک اصرار برای گناهان فرمودند.

وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ ذُنُوبَهُ إِلَّا اللَّهُ

و کیست که گناهان را بیامرزد « من » استفهام است به معنی نفی یعنی هیچکس گناهان بندگان را نیامرزد. مگر خداوند جل جلاله

وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ

و دوباره اصرار و پافشاری بر انجام آن گناهان نکردند یعنی از انجام گناهان توبه کردند بلکه آنان می دانند که عقوبت اصرار بر گناهان سخت تر است.

أُولَئِكَ جَزَاءُكُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِهِمْ أَجْرُ الْعَمَلِينَ ﴿١٣٦﴾

پاداش آنها آمرزش پروردگارشان است با بهشت‌هایی که در آن جویها روان است که جاودانه در آن باشند. و پاداش نیکوکاران چه نیکست. (۱۳۶)

أُولَئِكَ جَزَاءُكُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
درباره پاداش آن گروه پرهیزگاران که صفات آنها در دو آیه قبل گفته شد. می‌گوید: پاداش ایشان آمرزشی است از جانب پروردگار ایشان و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش نهرهایی جاری است و بهشتی که در آن دائم جاودان باشند و چه پاداش نیکی است برای کسانی که اهل علم و عمل و صاحب تقوا اند و مطیع فرمان خداونداند.

وَبِهِمْ أَجْرُ الْعَمَلِينَ

وَبِهِمْ: فعل مدح - أَجْرُ: فاعل

و چه مزد نیکویی است پاداش عمل‌کنندگان و آن مغفرت خدا و رسیدن به بهشتی که وصف آن رفت.

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿١٣٧﴾
پیش از شما ماجراها گذشته است پس در زمین بگردید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنان چنان بود؟ (۱۳۷)

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ

خَلَتْ: ماضی مفرد مونث از خلی به معنی گذشت - سُنَنٌ: فاعل

پیش از شما در دنیا در کار و راندن حکومت‌سنتهایی بود در نیک و بد، گاه شادی و گاه اندوه. گاه راحت و گاه محنت گاه آسانی و گاه شدت و از آنها کسانی بودند که با پیغمبران خدای (ج) دشمنی ورزیدند و به تکذیب برخاستند و از اطاعت و تصدیق خدا و رسول او اعراض نمودند و به عصیان و حرام‌خواری اصرار نمودند سرانجام آنها چه سان بد شد.
مولانا گفت:

گفت سیر و می‌طلب اندر جهان بخت و روزی را همی کن امتحان

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
كَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

پس بروید و در روی زمین سیر کنید و ببینید سرزمین عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را پس به نظر عبرت بنگرید که به سبب نافرمانی سرانجام کار تکذیب‌کنندگان و اعراض‌کنندگان چگونه بوده است؟

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

این برای مردم، بیانی و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است. (۱۳۸)

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

هَذَا: مبتدا- بَيَانٌ: خبر

این کلام در قصه احد و بدر گذشت در این آیت عبرتی برای مردمان و آرام کردن دلهاست هر چند این بیانات خطاب همگانی است بلکه افراد با ایمان و پرهیزکاران از آن عبرت می‌گیرند و هدایت می‌یابند.



وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
سستی مگیرید و غمگین مشوید که شما، اگر واقعاً ایمان دارید، برترید. (۱۳۹)

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَلَا تَهِنُوا: از وهن به معنی دلسردی مکنید، سستی مورزید- الْأَعْلَوْنَ: برتران

در جنگ احد یعنی جهاد در راه خدا آنچه بشما برسد سست مشوید و از جراحات و مصیبت‌های وارده افسرده و غمگین مباشید چونکه در آن روز هفتاد مرد از انصار و پنج مرد از مهاجرین کشته و شهید شدند^۱ از جمله آنها حمزه بن عبدالمطلب بود، هند دختر عتبه گوش و بینی اصحاب رسول خدا ﷺ را برید و از گوش و بینی شهیدان گردن بند و خلخال درست کرد، و قطعه‌ای از جگر حمزه را کند و در دهان گذاشت ولی نتوانست آنرا ببلعد و بیرون انداخت، و بر بالای سنگی که مشرف به آوردگاه بود رفت و گفت: ما شما را در عوض جنگ بدر جزا دادیم. گویند صفیه دختر عبدالمطلب آمد تا پیکر برادر خود حمزه را ببیند، پیامبر ﷺ به پسر صفیه، زبیر بن عوام گفت: برو او را برگردان که ببیند که چه بر سر برادرش آورده‌اند، زبیر به مادر گفت: مادر جان رسول خدا دستور می‌دهد برگردی، گفت: چرا؟ هر چند به من خبر رسیده است که برادرم را مثله کرده‌اند ولی این در راه خدا چیزی نیست و راضی و خشنودیم و به خواست خداوند متعال صبر می‌کنیم، و چون زبیر به حضور پیامبر ﷺ برگشت و این خبر را داد فرمود: آزادش بگذار و او آمد و به پیکر برادر خود نظر کرد و بر او دعا کرد و استغفار نمود و کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان آورد. آنگاه پیامبر ﷺ دستور داد حمزه را همانجا به خاک سپردند و همچنین هفتاد مرد دیگر مجروح شدند و حال آنکه شما برترانید نسبت به ایشان یعنی کشتگان شما در صدر نعیم بهشت‌اند و کشتگان ایشان در قعر جهنم اگر از گرویدگان به وعده‌ی حق باشید. خداوند تعالی در آیه، مومنان را به صبر و شکیبایی و پایداری فرا می‌خواند و مصیبت وارده از جنگ احد را به آنان تسلیت می‌گوید و آنان را بر جنگ در مقابل دشمنان از سستی و کوتاهی باز می‌دارد. و بیان می‌کند که عاقبت نیک با صابران و شکیبایان است.

^۱ - بیشتر روایات بر این نکته متفق‌اند که شهدای مسلمین هفتاد تن بوده‌اند که اکثریت قاطع آنان از انصار بوده‌اند- (نگاه کنید: الرحیق المختوم، ص ۴۰۷)

بنا به روایت فوق تعداد شهدای مهاجرین فقط چهار نفر بوده و بقیه از انصار بوده‌اند.

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾

اگر بشما زخمی رسیده آنگروه را نیز، زخمی مانند آن رسیده، این روزها را، میان مردم جابجا می‌کنیم، تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، معلوم دارد و از شما گواهان گیرد که خدا ستمگران را دوست ندارد. (۱۴۰)

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ

يَمْسَسْكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - قَرْحٌ: زخم، جراحت، فاعل - مِثْلُهُ: نعت

در سبب نزول این آیه راشد بن سعد می‌گوید: هنگامیکه رسول خدا اندوهناک از احد برمی‌گشتند، زنی می‌آمد که شوهر و پسر او هر دو در جنگ شهید شده بودند و بدانجهت شیون می‌کرد در این هنگام پیغمبر مناجات کنان به خدای متعال عرض کرد خداوند فرمود اگر در روز احد، بشما جراحت‌ها رسید، برای کفار قریش در روز بدر مثل آن رسید. اگر امسال در احد از شما قومی کشته شدند، پارسال از ایشان هم در جنگ بدر قومی کشته شدند.

وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

وَتِلْكَ: مبتدا - الْأَيَّامُ: بدل - نُدَاوِلُهَا: خبر - ها: مضاف الیه

این به آنست که رب العالمین میان مردم روزگار می‌گرداند یک روز دولت بر قومی می‌دهد و روز دیگر بر قومی دیگر. فیوماً علینا و یوماً لنا.

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ

بر اینکه خداوند بداند صبر کسانی را که به او ایمان آورده‌اند و برای آنکه فراگیرد از شما گواهان یعنی گواه یک دیگر باشید که در معرکه جهاد کدام یک جان خود را فدا کردند و به افتخار شهادت نایل آمدند و چه کسانی رو به گریز نهادند.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

و خداوند ستمکاران را که مشرکان‌اند دوست نمی‌دارد، مسلمانان از بهر آن خواستار شهادت بودند که دوستدار خداوند باشند و نیز خداوند خواست که مؤمنان به آن رنجها و مصیبت‌ها که در آن روز به ایشان رسید، صبر کنند تا گناهان ایشان پاک گرداند. این است که رب العالمین گفت:

وَلِيَمَّحِصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمَّحِقَ الْكُفْرَ ﴿١٤١﴾

و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند تصفیه کند و از هر عیب و نقص پاک کند. و کافران را نقصان دهد. (۱۴۱)

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ

وَلِيُمَحِّصَ: فعل مضارع از مصدر تمحیص به معنی پاکی از آلودگی- تصفیه- الَّذِينَ: مفعول به- وَيَمْحَقَ: از محق، به معنی پوشیده، محو و نابودی و فایده‌ی دیگر آنست که مؤمنان را از گناه پاک و سره و خالص گرداند همچنانکه کافران را نابود و هلاک گرداند.

أَمَرُ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٢﴾ مگر پنداشدید به بهشت درون می شوید؟ و خدا کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند معلوم نمی کند پیش از آنکه صوری پیشگان را معلوم کند. (۱۴۲)

أَمَرُ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ
أَمَرُ: آيا- حَسِبْتُمْ: گمان برده‌اید

در این آیه قرآن با استفاده از واقعه احد و صبر و استقامت از مصیبت وارده می‌فرماید آیا می‌پندارید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می‌توانید به بهشت داخل شوید یعنی داخل شدن به بهشت تنها به نام مسلمان شدن و یا عقیده بدون عمل داشتن نیست. تا اینکه خداوند ﷻ شما را مورد امتحان قرار ندهد که چه کسی خالصانه جهاد می‌کند و هنگام نبرد بر مصیبت وارده صبر و پافشاری می‌کند. و هر نوع سختی و مصیبت را تحمل می‌کند و برای هرگونه فداکاری آماده باشد به این مقامات عالیّه فائز می‌گرداند عرب گوید:

بقدر الكد تكتسب المعالي
و من طلب العلى سهر الليالى
شیخ سعدی گفت:

اگر تیغ قهر برکشد، نبی و ولی سر درکشد و گر غمزه‌ی لطف جنباند، بدان بنیکان در رساند.

گر به محشر خطاب قهر کند
پرده از روی لطف گو بردار
انبیا را چه جای معذرتست
کاشقیا را امید مغفرتست

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْفَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ ﴿١٤٣﴾ شما بودید که مرگ [در میدان جنگ] را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، آرزو می‌کردید پس آنرا در حالیکه می‌نگریستید، دیدید. (۱۴۳)

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْفَوْهُ
تَمَنَّوْنَ: از مصدر تمنى: به معنی امید و آرزو.

۱- به قدر تلاش و کوشش عزت و سربلندی را در می‌یابی و کسیکه طالب عزت و شرف است باید رنج بیدار خوابی را به خود بقبولاند و سختی‌ها را تحمل نماید تا به مقام ارجمندی نایل آید.

بدرستی که شما آرزوی شهادت می‌کردید قبل از اینکه وارد جنگ شوید (حرب احد) و می‌گفتید در خارج مدینه جنگ باید کرد تا مشرکان تصور نکنند از آنان ترسی در دل داریم به آنان گفته شد.

فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ نَظُرُونَ

پس بتحقیق آنچه که آرزوی آنرا داشتید اکنون آنرا مشاهده می‌کنید پس بجای حمله و اشتیاق شهادت، هزیمت و فرار چه معنی دارد و حال آنکه شما می‌نگرید یاران و برادران شما کشته و شهید می‌شدند یا نگاه می‌کردید که پیغمبر ﷺ زخم خورد، و در میان کشتگان نهاده شده او را تنها گذاشته و در خلاص خود می‌کوشیدید.

ابن اسحاق می‌گوید ابودجانه شخصاً خود را سپر بلای پیامبر ﷺ قرار داد و او خود را روی بدن پیامبر خم داده بود و تعداد زیادی تیر به او برخورد کرد سعد بن ابی وقاص هم مرتب تیراندازی می‌کرد، سعد می‌گوید، پیامبر ﷺ به من تیر می‌دادند و می‌گفتند، پدر و مادرم فدای تو باد بزن، گاهی تیرهایی به من می‌دادند- پر نداشت و می‌فرمود بزن و می‌زد، به دهان عبدالرحمن بن عوف هم سنگ خورد و داندانهای پیشین او شکست و بیش از بیست زخم برداشت که از جمله پایش لنگ شد.

ابن اسحاق می‌گوید، اولین کسی که پس از هزیمت مردم رسول خدا را شناخت کعب بن مالک بود، کعب می‌گوید، همان وقتی که مردم فریاد می‌کشیدند پیامبر کشته شد ناگاه متوجه شدم که چشمان پیامبر ﷺ از زیر مغفر می‌درخشد و با صدای بلند فریاد کشیدم که ای مسلمانان مژده دهید که این رسول خداست، پیامبر ﷺ به من اشاره فرمود که ساکت باشم، گوید، همینکه مسلمانان رسول خدا را شناختند، گرد آن حضرت جمع شدند و همگی به طرف دره حرکت کردند و علی علیه السلام و ابوبکر رضی الله عنهما و عمر رضی الله عنهما و طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام و حارث بن صحه و گروهی از مسلمانان همراه ابودبند. همینکه رسول خدا در دره بود و همین گروه از اصحاب همراهش بودند گروهی از لشکر قریش بالای کوه رفتند و خالد بن ولید فرماندهی ایشان بود، پیامبر عرض کرد پروردگارا سزاوار نیست که آنها مشرف بر ما باشند، عمر رضی الله عنهما و تنی چند از مهاجران با آنها جنگ کردند و از فراز کوه راندندشان. پیامبر ﷺ برخاست که بر صخره‌ای از کوه بالا برود ولی چون ضعیف شده بود و دو زره بر تن داشت، نتوانست بالا برود، طلحه بن عبیدالله نشست و پیامبر را بر دوش گرفت و برخاست و آن حضرت را بر فراز صخره نهاد.^۱

ابن هشام گوید، پیامبر ﷺ به مناسبت زخمهایی که برداشته بود در روز احد نماز ظهر نشسته خواند و مسلمانان هم نماز را نشسته در پشت سر آن حضرت گزاردند.

^۱ - پیامبر هنگامیکه بر فراز سنگ برآمد، فرمود:

«طلحه بهشت را بر خویش لازم ساخت»

- سیره بن هشام ج ۲ ص ۸۶- سنن ترمذی کتاب الجهاد- مسند امام احمد ج ۱ ص ۱۶۵

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او فرستادگان در گذشته‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود عقب گرد می‌کنید و هر که عقب گرد کند، ضرری بخدا نمی‌زند و خدا سپاسداران را پاداش خواهد داد. (۱۴۴)

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ

وَمَا: حرف نفی - مُحَمَّدٌ: مبتدا - رَسُولٌ: خبر

مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ﷺ آن روز که به جنگ احد بیرون رفت به شعبی از شعبهای احد فرو آمد، و پنجاه مرد تیرانداز از لشکر خود برگزید و جنگ سخت شد. پس چون کافران به هزیمت شدند و مسلمانان به غنیمت در افتادند و فرمان رسول الله ﷺ را خلاف کردند و مرکز جنگ خالی گذاشتند و به غنیمت گرفتن مشغول شدند. خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که فرمانده سواره نظام لشکر قریش بودند دیدند که مسلمانان به غنیمت مشغول شدند. از آن جایی که قوم رفته بودند شروع به حمله کردند.

و ایشان را شکست دادند و عبدالله بن قمنه حارثی بر چهره‌ی عزیز رسول خدا ﷺ ضربتی زد چنانکه مجروح شد. و یاران را از وی پراکنده کرد. آواز دهنده‌ای از میان لشکر آواز داد. «الا ان محمداً قد قتل» گویند: آن آواز دهنده ابلیس بود لعنه الله. انس بن نصر عم انس بن مالک گفت: یا قوم اگر محمد ﷺ کشته شد خدای محمد ﷺ زنده‌ی پاینده است اکنون بیائید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم بر آن دینی که رسول ﷺ جنگ کرد. و بمیریم هم بر آنکه وی بمرد. پس روی به دشمن نهاد و جنگ کرد تا کشته شد. اینجاست که خداوند فرمود: «و ما محمد الا رسول» و نیز روایت است که چون مصطفی ﷺ از دنیا رفت عمر بن خطاب برخاست و گفت که: منافقان می‌گویند که: رسول خدا ﷺ بمرد، و رسول ﷺ نمرد، که وی به حضرت عزت رفت چنانکه موسی علیهِ السلام چهل شب از میان قوم رفت و به مناجات مشغول شد سپس باز آمد. مصطفی ﷺ همچنین باز آید. پس ما این منافقان که این سخن می‌گویند دست و پای می‌بریم و گردنهایشان را می‌زنیم و بردار می‌کنیم. این قصه به ابوبکر صدیق رسید، بوبکر پیامد به عمر برگذشت، و عمر همان سخن می‌گفت: بوبکر به خانه عایشه رفت. مصطفی ﷺ را دید جامه بسر کشیده، جامه از روی وی باز کرد، وی را دید کالبد مبارک خالی کرده، به روی وی در افتاد و می‌گریست و می‌گفت: «فداک ابی و امی» پدر و مادرم فدای تو باد. پس بیرون آمد و عمر را صدا کرد و گفت یا عمر! خاموش باش و عمر سروازد و همان سخن می‌گفت، پس ابوبکر روی به مردم کرد و شروع به سخن کرد. مردم همه روی به وی در نهادند و عمر را بگذاشتند. بوبکر این آیت بر خواند که: «و ما محمد الا رسول» بعضی از صحابه گفتند دانستیم که آنچه بوبکر گفته حق و راست است.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ

بدرستی که بمرده‌اند پیش از وی فرستادگان (پیغمبران) که بعد از فوت ایشان پیروان نشان به فدای جان و مال دین را محافظت و استوار داشته‌اند رحلت پیغمبر از این جهان کاری شگفت نیست.

أَفَأَنْتُمْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

آیا اگر این پیغمبر بمیرد یا شهید گردد شما ترک جهاد می‌کنید و یا مرتد می‌شوید و دین خود را ترک می‌کنید؟

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنِ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا

لفظ **اللَّهُ** : مفعول به - شَيْئًا : مفعول مطلق

و هر که برگردد و عقب گرد کند و یا مرتد شود و یا ترک جهاد کند آنان به جهت عقب گرد خود به خدا زیان نمی‌رسانند زیرا که زیان و ضرر بر او روا نیست بلکه تنها به خود زیان می‌رسانید و اما خداوند به کسانی که در جنگ احد بر خلاف همه‌ی مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر ﷺ دست از جهاد بر نداشتند و در دین و ایمان خود محکم و پا برجا ایستادند اشاره می‌کند و آنان را به عنوان شاکرین معرفی می‌کند و می‌گوید:

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

«س» در **وَسَيَجْزِي** : حرف استقبال

و زود باشد که خداوند شاکرین و سپاس دارندگان را جزا دهد یعنی خداوند یکتاپرستان و ثابت قدمان در دین را در آخرت بهشت می‌دهد، و به آنان «المؤمنین المجاهدین الجنه» گفته می‌شود.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾

هیچکس جز به اذن خدا نخواهد مرد، ثبوتی است مدت‌دار. هر که پاداش دنیا خواهد از آتش دهیم و هر که پاداش آخرت خواهد از آتش دهیم و سپاسداران را پاداش خواهیم داد. (۱۴۵)

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا

أَنْ تَمُوتَ : فعل مضارع - فاعل (هی) - كِتَابًا : مفعول مطلق

در شایعه‌ی کشته شدن حضرت رسول ﷺ در جنگ احد که در بین مسلمانان پخش شده عده‌ی زیادی از مسلمانان خواستند از جنگ دست بکشند و حتی بعضی می‌خواستند از جنگ عقب گرد کنند. خداوند در این آیه خطاب به مسلمانان می‌فرماید: مرگ به خواست و ارادت خداست هیچ کس نمی‌میرد مگر اینکه زمان اجلش فرا رسد و اگر اجل برسد کسی قادر نیست از آن فرار کند.

رباعی:

دوروز حذر کردند از مرگ روانیست روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست
روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود روزیکه قضانیست در مرگ روا نیست
شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است، یکی خوردن بیش از رزق مقسوم و دیگر مردن پیش از وقت معلوم.
وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا
و هر که به طاعت و عمل خویش ثواب دنیوی بطلبد، خداوند آنچه را که بخواهد به او می‌بخشد.

وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا
و هر که به طاعت و عمل خویش ثواب اخروی خواهد آنچه خواست از پاداش برای اوست، البته عمل او توأم با اخلاص باشد و برای ریا و تظاهر نباشد و ثواب این عمل بر اندازه نیت و بر وفق همت او بود یعنی هر کسی که در عمل نیت دنیا داشته باشد وی را پاداش دنیا دهد و هر کسی که در عمل نیت عقبی داشته باشد وی را پاداش عقبی دهد.

وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ

و زود باشد که ما شکر گویندگان بر نعمت جهاد را پاداش خواهیم داد. از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: پایداران بر دین خویش، ابوبکر رضی الله عنه و اصحاب وی هستند و علی رضی الله عنه همیشه می‌فرمود: ابوبکر رضی الله عنه امیر شکرگزاران بود.

وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيِّ قَتَلَ مَعَهُ رِيتُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّادِقِينَ ﴿١٦﴾

و چه بسا پیغمبران که جمعیت زیادی از پیروانش به همراه او جنگ کردند و از آنچه در راه خدا از سختیها به آنها رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و زبونی نکردند و خدا صابران را دوست دارد. (۱۴۶)

وَكَايْنٍ مِّنْ نَّبِيِّ قَتَلَ مَعَهُ رِيتُونَ كَثِيرٌ

و کاین: اسم مرکب از کاف تشبیه و ای به معنی چه بسیار

رِيتُونَ: از رب به معنی سرپرست در اصطلاح عبرانی و سریانی پیغمبران و مربیان دینی بسیاری پیغمبران در راه حق جهاد کردند و کشته شدند که در قرآن از این پیغمبران که کشته شدند فراوانند از آنجمله - زکریا - یحیی و ...

فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا
و هَنُوا: سستی - اسْتَكَانُوا: از کین یا کون به معنی ناله بر آوردن
قوم و یاران مخلص او بعد از قتل پیامبران از دین خود برنگشتند.

و سست نشدند و از بسیاری جنگ ضعیف و ناتوان نشدند و دین را رها نکردند و دست از جهاد بر نداشتند و ناله نکردند و شما ای شکست خوردگان احدا ای یاران رسول خدا ﷺ چرا شما آن نگفتید که یاران ایشان گفتند و چرا آن کار نکردید که ایشان کردند.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ

و خداوند صبر کنندگان بر جهاد را دوست می دارد و به آنان پاداش می دهد.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾

و سخنانشان جز این نبود که گفتند: پروردگارا! گناهان ما و زیاده روی هایمان را در کارمان بیامرز و قدمهای ما را استوار کن و بر گروه کافران پیروزمان ساز. (۱۴۷)

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

إِلَّا أَنْ قَالُوا: استثناء مفرغ

یاران ایشان آن زمان که پیغمبران ایشان کشته شد سخنی که از آن اضطراب و وحشت پدید آید بر زبان نیاوردند و از مقابله و جهاد باز نه ایستادند و مطیع دشمن نشدند و دست از دین خود برنداشتند و بلکه گفتند:

پروردگارا گناهان مان را بیامرز و از زیاده رویها و تندرویها در کارمان صرف نظر کن و قدمهای ما را در وقت مقاتله با کفار ثابت و استوار بدار و بر گروه کافران و ناگرویدگان یاریمان ده.

فَعَانْتَهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَّ تَوَابَ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾

پس خداوند پیروزی در دنیا و پاداش نیک آخرت نصیب گردانید و خدا نیکوکاران را دوست دارد. (۱۴۸)

فَعَانْتَهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَّ تَوَابَ الْآخِرَةِ

فَعَانْتَهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - لفظُ اللَّهِ: فاعل - تَوَابَ: مفعول به ثانی - الدُّنْيَا: مضاف الیه

پس خداوند به برکت دعا و استغفار ایشان یا به جهت صبر و استقامت بر مقاتله کفار و ثابت قدم بودن ایشان در جهاد پاداش این جهان و آن جهان بدیشان داده است در این جهان بر دشمنان بر بدست آوردن غنایم پیروز گرداند و در آن جهان پاداش ثواب آنان را داد که همان نعمت های بهشت یا لقاء الله است.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

و خداوند نیکوکاران و ثابت قدمان در جهاد را دوست می دارد و به ایشان پاداشی در خور و شایسته عنایت می کند.

يَتَّيْنُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوْكُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ ﴿١٤٩﴾

ای اهل ایمان! اگر کسانی را که کافر شده اند، فرمان برید شما را از دیتان باز میگردانند و آنگاه زیانکار میشوید. (۱۴۹)

يَتَّيْنُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوْكُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ

ای: منادا- الَّذِينَ: بدل

این آیت آن زمان نازل شد که در جنگ احد چون مسلمانان شکست خوردند منافقان گفتند ای کسانی که ایمان آورده اید بدین اول خود باز گردید و از ابوسفیان امان طلب کنید و فرمانبردار کافران باشید. رب العالمین فرمود:

اگر شما از ایشان فرمان برید و به مصلحت و مشورت ایشان (کافران) کار کنید. شما را از دین اسلام بر می گردانند و فرمانبردار کافران می کنند.

پس آنگاه شما در هر دو دنیا از زیان زندگان خواهید بود اگر بشما بگویند فرمان بردار باشید نافرمانی کنید و فرمان مبرید و هرگز چنین کاری مکنید.

بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِيْنَ ﴿١٥٠﴾

[نکند] که خدا یار شماست و او بهترین یاوران است (۱۵۰)

بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ

لفظ الله: مبتدا - مَوْلٰىكُمْ: خبر. کم: مضاف الیه

هرگز و هیچوقت کافران را بدوستی مگیرید و تابع آنها مباشید و از ایشان یاری مجوئید زیرا یاری دهنده و مولای شما الله است.

وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِيْنَ

وَهُوَ: مبتدا - خَيْرُ: خبر

و خداوند بهترین یاری دهندگان و بهترین دوستان است.

پس به سوی مشرکان باز نگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدای ﷻ باشید و بر علیه دشمنان همدست و هم پیمان باشید که خدا با شماست.

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ
سُلْطَانًا وَمَأْوَهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾

در دل کسانی که کافر شده اند، هراس خواهیم افکند، زیرا چیزهایی را که خدا دلیلی بر آن نفرستاده
با وی شریک کرده اند جایشان جهنم است و جایگاه ستمگران چه بد است. (۱۵۱)

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ
سُلْطَانًا

سُلْطَانًا: مفعول به - به معنی دلیل و برهان.

سبب نزول این آیت آن بود که در روز احد بعد از جنگ کافران قریش به سوی مکه بازگشتند در راه
با یکدیگر گفتند برگردیم و همه را بکشیم و کسی را از مسلمانان زنده نگذاریم. خالد بن الولید به
بالای کوه رفت و قصد رسول الله ﷺ کرد. حضرت رسول الله ﷺ دعا کرد. خداوند عزوجل ترسی و بیمی در
دل ایشان افکند و آنان سراسیمه و شکست خورده از تصمیم خود برگشتند و به مکه روانه شدند
خداوند ترسی در دل کافران افکند و بر مسلمانان منت نهاد.

به جهت آنکه ایشان به خدا شرک آوردند و انباز گرفتند چیزها را بدون دلیل بر خدا شریک قرار
داده بودند یعنی خداوند به پرستش آن بت هیچ حجت نیاورده است و از آسمان به آن شرک هیچ کتابی
نفرستاده است. پس هیچ حجتی و عذری بر آنها نیست.

وَمَا أَوْهَمُهُمُ النَّارُ

و محل و جایگاهشان آتش دوزخ است.

وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ

وَبِئْسَ: فعل ذم - مَثْوَى: محل اقامت دائم، فاعل - الظَّالِمِينَ: مضاف الیه

و دوزخ برای ستمکاران و مشرکین چه جایگاه و آرامگاه بدی است.

به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: به من پنج
خصلت داده شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده است:

۱- با افکنده شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده ام.

۲- زمین همه برایم سجده گاه و پاکیزه قرار داده شد.

۳- غنایم برایم حلال گردانیده شد.

۴- اجازه شفاعت بمن داده شد و در حالیکه انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند.

۵- پیامبران قبل از من مخصوص به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، ولی من به سوی همه
مردم مبعوث گردیده ام.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلَكُمْ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٢﴾

براستی خدا وعده خویش با شما راست کرد آندم که باذن وی بکشتیدشان، تا وقتی که سست شدید و در کار جنگ اختلاف کردید و نافرمان شدید، با وجود آنکه خدا چیزی را که دوست می داشتید، بشما نمایانده بود، کسانی از شما بودند که دنیا می خواستند و کسانی از شما بودند که آخرت می خواستند. آنگاه شما را از کشتنشان باز داشت تا بیازمایدتان و از شما در گذشت که خدا با مومنان کرمی دارد. (۱۵۲)

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُونَهُمْ بِأَذْنِهِ تَحُسُونَهُمْ: از احساس، دانستن، دریافتن.

رسول خدا ﷺ زمانیکه به مدینه بازگشت، عده ای از یاران وی گفتند: این رنج و محنت از کجا به ما رسید و چگونه این واقعه اتفاق افتاد. و حال اینکه خداوند به ما وعده نصرت و پیروزی داده بود. رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد. لقد صدقکم الله ... الایه هر آینه خداوند وعده خود را بشما در باب پیروزی راست کرد که آن پیروزی مشروط به صبر بود تا صبر می کردند پیروز می شدند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند.

صبر آرد آرزو رانی شتاب صبر کن و الله اعلم بالصواب

آن زمانیکه کافران را از روی عجله و شتاب در اولین روز جنگ احد کشتید پیروزی از آن شما بود شما ایشان را بخواست و اجازه خداوند کشتید.

حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلَكُمْ مَنْ تَحِبُّونَ

فَشِلْتُمْ: سستی، بی تفاوتی - أَرْسَلَكُمْ: نشان دادن، فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - مَا ثانی: مفعول به ثانی.

تا آنگاه که شما سستی کردید و بددل شدید و با یکدیگر در اموری مخالفت و منازعت کردید، فرمانده ایشان عبدالله بن جبر می گفت: با یکدیگر مخالفت و منازعت نکنید و گذرگاه را خالی نکنید ایشان فرمان نبردند و در هم افتادند و عبدالله خود با گروه اندکی که کمتر از ده نفر بودند ایستادگی کرد و گفت: من از فرمان رسول خدا سرپیچی نمی کنم و شروع به پند دادن یاران خود کرد و فرمان رسول خدا را به آنها گوشزد نمود، ولی آنها گفتند، رسول خدا چنین نفرمود، دشمن همه گریختند ماندن ما در

اینجا چه سودی دارد؟ رفتند و همراه لشکر شروع به جمع غنایم و غارت کردند و دره و کوه را رها ساختند.

سعدی گفت:

بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو نبخشد.

دشمن چو بینی ناتوان لاف از بروت خود مزن

مغزیست در هر استخوان، مردیست در هر پیرهن

خالد بن ولید متوجه خلوتی کوه و اندکی پاسداران شد و با سواران حمله کرد و عکرمه بن ابی جهل هم از پی او راه افتاد و بر مسلمانان حمله کرد و آسیای جنگ به نفع ایشان چرخید و ابلیس لعنة الله بانگ برداشت که محمد ﷺ کشته شد مسلمانان در هم شدند و شروع به ضربت زدن به یکدیگر شدند و از ترس و شتاب نمی دانستند چه می کردند. و در فرمانبرداری امیر و سالار خود عبدالله بن جبیر ؓ عاصی شدند و مرکز لشکر را ترک کردند پس به شکست مبتلا شدند پس از آن بشما آنچه دوست می دارید از نصرت و غنیمت شان داد.

مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ

از بین شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند، آنان گروهی بودند که از فرمان امیر خود سرباز زدند و به گرفتن غنیمت روی آوردند و باز از میان شما کسی باشد که رستگاری آخرت و سعادت شهادت طلبد و این گروهی بودند که در استحکام مرکز لشکر ثابت قدم بودند تا اینکه شربت شهادت چشیدند.

ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ

صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ: شما را از ایشان بازداشت.

پس خداوند شما را باز داشت و روی شما را از کشتن کافران بگردانید پس از آنکه شما برایشان غلبه یافته بودید و بدین طریق شما را بیازماید تا صبر خالص شما را بر محک آزمایش قرار دهد.

وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ

و بدرستی که خداوند بشما عفو کرد و درگذشت چونکه بخاطر مخالفت شما همه شما را نکشتند و از بیخ و بن بر نکندند.

وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت برای گرویدگان است از آنکه همه شما را به تمامی هلاک نکرد.

إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَكُونُوا عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَجِكُمْ
فَأَثْبِكُمْ عَمَّا يَغْمُرُ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾

بیاد آرید آندم که به هزیمت می شدید و به کسی اعتنا نمی کردید و پیغمبر از دنبالان شما را برای کارزار می خواند توجه نکردید و خدا از برای سزایتان غمی روی غمی افزود تا بر آنچه از دستان رفته و آنچه بشما رسیده اند غم مخورید و خدا آنچه می کنید آگاه است. (۱۵۳)

إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَكُونُوا عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَجِكُمْ
فَأَثْبِكُمْ عَمَّا يَغْمُرُ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
تَصْعَدُونَ: دور شدن از سرزمین به سوی سرزمین دیگر - وَلَا تَكُونُوا: روی بر نمگردانید، نمی نگرید.

فَأَثْبِكُمْ: از ثوب، برگشت اجتماع مردم - عَمَّا يَغْمُرُ: غم اندوه از پس غم و اندوه (غم فراگیر) شما سر اسیمه به کوه بالا می رفتید و در آن اضطراب و پریشانی باز نمی گشتید و در عقب خویش به هیچکس التفات نمی کردید یعنی به پیغمبر ﷺ نمی نگرستید و پیغمبر در پشت سر شما، شما را می خواند و می گفت به سوی من باز گردید که من رسول خدا هستم شما اجابت نمی کردید. وقتی که پیغمبر از پشت سر شما را خواست شما به سخنان او توجه نکردید. در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به سوی شما رو آورد. که یکی از آن غم، خبر قتل پیغمبر ﷺ است و غم دیگر شهادت و مجروح شدن بعضی از صحابه و دیگر اینکه غمگین مباشید بر آنچه که از شما فوت شده است از فتح و غنیمت و نیز به آنچه که از قتل و مجروح شدن و شکست خوردن به شما رسیده است اندوهگین مباشید.

وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که انجام می دهید آگاه است. یعنی به احوال و نیت شما آگاه است و بر طبق آن به شما پاداش و مکافات می دهد.

ثُمَّ أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنٌ ثَقِيلٌ يُفْشِي طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا

قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾

عاقبت پس از آن غم آرامشی بر شما نازل کرد، خوابی که گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی که غصه جانهای خویش داشتند، درباره خدا گمان نا حق، گمان جاهلیت، می بردند، می گفتند: آیا ما را در این کار بهره ای هست؟ بگو اختیار کارها یکسره با خداست، در ضمیر خویش چیزها نهان می دارند که بر تو عیان نمی کنند، می گویند اگر در این کار اختیاری داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم. بگو: اگر در خانه های خویش بودید، کسانی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، بکشتگاه خویش می آمدند. تا بدین سان خدا آنچه را در سینه های شماست بیازماید و آنچه را در دلهای شماست مصفا کند و خدا مکنونات سینه ها را می داند. (۱۵۴)

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنْكُمْ

الْغَمِّ: پوشش، اندوه فراگیر - نُعَاسًا: بی حسی، سستی حواس - چرت، بدل.

در جنگ احد عده ای از مسلمانان پس از شکست فرار کردند و عده ای به شهادت رسیدند که مستحق درجه شهادت بودند و عده ای هم که مخلص بودند در معرکه استوار و ثابت قدم ماندند خداوند خطاب به این گروه می فرماید: سپس بدنبال این غم و اندوه آرامشی و بی حسی به گونه خواب سبکی بر شما چیره گردانیده شد که این آیه در حق گروهی از مومنان (مومنان مخلص و راستین) یعنی در شأن چند نفر از یاران مصطفی ﷺ فرود آمد. از جمله ابوبکر صدیق و عمر فاروق علی مرتضی و الحارث بن الصمه و سهیل بن حنیف و ابوطلحه از انصاری و غیره.

می فرماید: ایشان را پس از اندوه قتل و شکست امن دادم، خواب بر شما افکندم و خواب نشان امن و آرامش دل و نشانه زوال غم و اندوه و ترس است.

و طَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ

أَهَمَّتْهُمْ: او را نگران و اندوهگین کرد - أَنفُسُهُمْ: فاعل

غَيْرَ: مفعول مطلق - ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ: همچون گمان اهل جاهلیت، مفعول مطلق.

و اما گروهی بودند، یعنی منافقان معتب بن قشیر و اصحاب او که برای ایشان نه امن بود و نه خواب. تمام وجود ایشان را غم و اندوه فرا گرفته بود و تمام تلاش ایشان در خلاص و رهایی نفس خود بود و در آن فکر بودند که چگونه خویشتن را نجات دهند.

این گروه منافقان بودند که به خدا گمان بد می بردند که خداوند ﷻ را یاری نخواهد کرد و کار وی در حال از بین رفتن است و دین وی دارد برچیده می شود. رب العالمین گفت:

این گمان ایشان بسیار کافر گونه است، یعنی این گمان منافقان به خدای در کار محمد ﷺ هم چون گمان کافران اهل جاهلیت است.

يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ

ایشان می گویند (منافقان) آیا برای ما هست، استفهام است یعنی برای ما از نصرت و پیروزی که وعده داده بود هیچ خبری نیست؟ که ما انتظار غلبه بر لشکر ابوسفیان داشتیم ولی میسر نشد و نصرت با ما نیست. رب العالمین در جواب ایشان گفت:

قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ

کُلَّهُ: توکید

بگو: ای محمد ﷺ! بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت، نصرت و ظفر قضا و قدر و شهادت همگی از آن خداست و بفرمان اوست.

يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ

يُخْفُونَ: پنهان می دارند - لَا يُبْدُونَ: آشکار نمی کنند.

آنها (منافقان) در دلهای خویش اموری را پنهان می دارند که برای تو به جهت ترس از شمشیر مسلمانان آشکار نمی کنند.

يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا

لَنَا: جار و مجرور خبر کان مقدم - شَيْءٌ: اسم کان: موخر

مثلاً می گفتند اگر ما عقل و شعوری داشتیم با پیغمبر ﷺ به جنگ بیرون نمی آمديم و اصحاب و بزرگان ما در اینجا کشته نمی شدند و شکست به ما راه نمی یافت رب العالمین در جواب ایشان گفت:

قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ

مَضَاجِعِهِمْ: جمع مضجع؛ جای پهلوی نهادن، استراحتگاه - خوابگاه - كُتِبَ: فعل ماضی مجهول - الْقَتْلُ: نایب فاعل.

در این آیت رد عقیده قدریه و معتزله است که آنان می گویند بر کسی قتل نوشته نشده است و هر کس که کشته می شود اجل فرا نرسیده است بخاطر فرا رسیدن اجل کشته نمی شود.

و این عقیده مخالف نص قرآن است که خداوند عز و جل می فرماید:

لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ یعنی بگو ای محمد ﷺ اگر شما (منافقان) در خانه هایتان می بودید و با ما بیرون نمی آمديد هر آینه آنانکه درازل برایشان کشته شدن نوشته شده است بیرون می آمدند و راه گریزی از اجل نیست این موهبت الهی است که در جنگ احد قتل آنها مقدر بود در راه خدا به منتهای دلاوری و خوشی شهادت رسیدند پس چرا از کشته شدن اصحاب خود حسرت و تاسف می خورید. آنانکه با اخلاص به شهادت رسیدند با عقیده ای که شما در دل پنهان می دارید یکی نیست.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

وَلَيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلَيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

وَلَيَبْتَلِيَ: مضارع منصوب - لفظُ اللَّهِ: فاعل - ما: مفعول به

خداوند به رازهای درون دل شما آگاه است و آنچه در دلهای شما می گذرد ظاهر گرداند. یعنی شما را در معاملات امتحان وارد می کند تا هر چه در قلبهای شماست برون تر اود و مشخص کند و در کوره امتحان و آزمایش قرار دهد تا خالص از مغشوش متمایز گردد.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

و خداوند به آنچه که در سینه های شماست از خفیات و رازها آگاه است.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْجَمْعَانِ إِنَّمَا أَسْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا
وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ

کسانی از شما که روز تلاقی دو جماعت در جنگ احد پشت بکردند، جز این نبود که شیطان بشوم پاره ای بدها که کرده بودند، بگناهشان کشید، خدا از آنها در گذشت که خدا آمرزگار و بردبار است. (۱۵۵)

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْجَمْعَانِ
الَّذِينَ: اسم ان

این آیت خطاب به مومنان است، در روز احد، مسلمانان با کافران با یکدیگر روبرو گشتند آنان که از میان شما از قتال دشمن برگشتند و به جنگ پشت کردند و به هزیمت شدند.

إِنَّمَا أَسْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا

أَسْزَلَهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الشَّيْطَانُ: فاعل، جمله خبر ان

جز این نیست که ایشان را شیطان بلغزانید که این ذلت را برایشان بیاراست و به جهت آن بود که به فرمان رسول ﷺ خلاف کرده و مرکز سپاه را خالی گذاشته بودند.

وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ

و بدرستی که خداوند این گناه را بجهت توبه و عذر خواهی ایشان در گذرانید و قلم غفور بر گناهان آنان کشید.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ

بدرستی که خداوند آمرزگار و بردبار است و در عقوبت گناهان عجله نمی کند و به بنده فرصت می دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَقَالُوْا لَاخَوْنٰهُمْ اِذَا ضَرَبُوْا فِي الْاَرْضِ اَوْ كَانُوْا
عُزًى لَّوْ كَانُوْا عِنْدَنَا مَا مَاتُوْا وَمَاقَتِلُوْا لِيَجْعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِى قُلُوْبِهِمْ ۗ وَاللّٰهُ يُحْيِ وَيُمِيتُ
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ﴿١٥٦﴾

شما که ایمان دارید! مانند آنکسان مباشید که کفر ورزیدند و درباره برادران خویش که زمین سپرده یا جنگاوران بوده اند گفتند: اگر نزد ما بودند، نه میمردند و نه کشته می شدند. تا خدا این را در دلهای ایشان حسرتی کند، خداست که زنده می دارد و می میراند و خدا باعملی که می کنید بیناست. (۱۵۶)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَقَالُوْا لَاخَوْنٰهُمْ اِذَا ضَرَبُوْا فِي الْاَرْضِ اَوْ كَانُوْا
عُزًى لَّوْ كَانُوْا عِنْدَنَا مَا مَاتُوْا وَمَاقَتِلُوْا

(و) اسم کان - عُزًى : جمع غازی، جنگجو، خبرکان.

خداوند خطاب به مومنان می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید و گروید گانید شما همچون منافقان مباشید، شک و نفاق بدل خود راه مدهید، و آنچه را که ایشان می گویند شما مگویید که آنان می گفتند اگر ما در خانه می نشستیم و بیرون نمی رفتیم مرگ به سراغ ما نمی آمد و ما کشته نمی شدیم. و به برادران کشته و مرده ی نسبی یا سببی خود آن زمانیکه به سفر بیرون رفتند و در غزوه کشته شدند. گفتند اگر ایشان بیرون نمی رفتند و به غزوه نمی رفتند و نزد ما می بودند. نمی مردند و در غزوه کشته نمی شدند رب العالمین گفت: پس برای مؤمنان در این قول و گفتار شما مخالف ایشان کنید.

لِيَجْعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِى قُلُوْبِهِمْ

لِيَجْعَلَ : فعل مضارع منصوب - لفظ الله : فاعل - ذَالِك : مفعول به - حَسْرَةً : مفعول به ثانى

تا اینکه خداوند آن مخالفت منافقان که می گفتند اگر با ما می بود تلف نمی شدند، این سخنان از این جهت در دل منافقان می گشت و بزبان شان جاری می شد که خداوند ﷻ همیشه آنها را در آتش حسرت و افسوس سوخته بگذارد و این حسرت در دلشان ماند که چرا مسلمانان مانند ما نشدند و هیچکس به سخنان ما گوش نداد.

وَاللّٰهُ يُحْيِ وَيُمِيتُ

و خداوند است که زنده می کند و می میراند و این کار مخصوص خداست بسیاری از مردم تمام عمر خود را در سفر می گذرانند و در جنگها شرکت می کنند اما جان سالم بدر می برند و در خانه بر روی بالین جان می سپارند و اما بر عکس کسانی هم هستند که عادت دارند همیشه در کنج خانه باشند سرانجام خداوند سببی پدید می آورد و از منزل بیرون می آید تا کشته شوند وقتی اجل فرا رسد هر قدر سعی و تلاش کند نمی تواند آن را تغییر و تبدیل کند و آن اجل را از خویشتن دفع کند.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کاریه جان رسید جان باید باخت

شیخ سعدی گفت:

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ای گرویدگان! خداوند به آنچه که انجام می‌دهید چه خوب باشد چه بد آگاه است و آنرا می‌بیند.

وَلَيْن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۱۵۷﴾

اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، آمرزش و رحمت خدای، از آنچه جمع می‌کنند بهتر است. (۱۵۷)

وَلَيْن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

وَلَيْن: اگر - حرف شرط - قُتِلْتُمْ: فعل ماضی مجهول - تم: نایب فاعل

اگر شما در راه خدا کشته شوید یا بمیرید هر آینه آمرزشی از جانب خداست و بخشایش حق سبحانه تعالی برای شما از آنچه که کافران جمع می‌کنند از متاع و مال و غرور بهتر است البته مرگ را دو قسمت است یکی در راه خدا باشد و دیگری در راه شیطان. اما آنچه در راه خدا باشد یکی مرگ شهیدان است که در جهاد فی سبیل الله کشته شوند چنانکه در آیه بالا گفت: دیگر مرگ عارفان است که در رضای خدا و خشنودی از وی بمیرند. برای این دو گروه مرگ تحفه است چنانکه مصطفی ﷺ گفت: تحفه المومن الموت. جایگاه ایشان بهشت است.

خداوند در حق شهیدان در سوره بقره آیه ۱۵۴ می‌فرماید:

و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون

یعنی کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندارید بلکه آنان زنده‌اند و اما شما درک نمی‌کنید. و در مثنوی مولانا نیز چنین آمده است.

بی زره سرمست در غزو آمدی	اندر آخر حمزه چون در صف شدی
در فکندی در صف شمشیر خویش	سینه باز و تن برهنه پیش پیش
ای هژیر صف شکن شاه فحول	خلق پرسیدند کای عم رسول
تهلکه خواندی زیغام خدا	نه تو لاتلقوا بایدیکم الی
می در اندازی چنین در معرکه	پس چرا تو خویش را در تهلکه
مرگ می دیدم وداغ این جهان	گفت حمزه چونک بودم من جوان
امر لا تلقوا بگیرد او بدست	آنک مردن پیش چشمش تهلکه است
سارعوا آید مراو را در خطاب	وآنک مردن پیش او شد فتح یاب

و دیگر در حق مرگ عرفا که در رضای خدا و خشنودی از وی می‌میرند. مرگ را به جان می‌خرند و از مرگ باکی ندارند بلکه آن را سعادت می‌پندارند.

سفیان ثوری: هر گه که مسافری را می دید آن مسافر می گفت شغلی بفرمای سفیان می گفت - اگر جانی به مرگ برسی درود ما را به او برسان و بگو: اگر جان به اشارتی بخواهی زرهی در حال فرستم و توقف نکنم از اینجا گفتند: مرگ راحت قومی است برای شهیدان و عارفان و آفت قومی (مرگ در راه شیطان) - قومی را عنا، و قومی را عطا، قومی را بلا و قیامت و قومی را شفا و سلامت.

وَلَكِنْ مَتَّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِأَلَى اللَّهِ تَخَشَّرُونَ ﴿١٥٨﴾

اگر (در راه خدا) بمیرید تا کشته شوید (غم مدارید) که به رحمت ایزدی پیوسته و به سوی خدا محشور خواهید شد. (۱۵۸)

وَلَكِنْ مَتَّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لِأَلَى اللَّهِ تَخَشَّرُونَ

و اگر مومنان با خوشنودی در راه حق بمیرید یا در کارزار کفار (جهاد) کشته شوید هر آینه به سوی خدا که معبود شماسست حشر کرده می شوید.

گر مرگ رسد چرا هراس
سری که آن به ره تو پامال است

کان راه به تست می شناسم
شایسته افسر وصال است

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَأَعْفُ عَنْهُمْ

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾

به مرحمت خدا با آنها نرم خوشده ای، اگر خشن و سخت دل بودی از دور تو پراکنده می شدند، آنها را ببخش و برای ایشان آموزش بخواه، و در کار جنگ با آنها مشورت کن و چون مصمم شدی بخدا توکل کن که خدا متوکلان را دوست دارد. (۱۵۹)

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ

لَئِنْ: فعل ماضی از لین - نرم شدی - ت: فاعل

بعد از مراجعت مسلمانان از احد، آن کسانی که از جنگ فرار کرده بودند اظهار ندامت کرده از پیغمبر تقاضای عفو بخشش می کردند خداوند با این آیه خطای خطاکاران را صادر کرده و پیغمبر ﷺ عذر آنان را پذیرفت. می گوید:

در پرتو رحمت و لطف پروردگار؛ تو با مردم، با محبت و نرم خو و مهربان شدی،

به شیرین زبانی و لطف خوشی توانی که فیلی به مویی کشی

ای سید سادات! ای مهتر کائنات! لطیف و مهربانی، لطیف و رحیم بر همگانی، همه را بر سفره عزت می خوانی، و بسعادت جاودانه میرسانی. یتیمان را چون پدری، بیوه زنان را چون شوهری، آشنا را نوازنده ای، و بیگانه را راه نماینده. پس عذر گناهکاران را بپذیر و بر ایشان آموزش بخواه.

وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَفِضُوا مِنْ حَوْلِكَ

ت: اسم کان - فقط: تند خو، خبر کان - لَا تَفْضُوا: پراکنده می شدند.

و اگر تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده و سخت دل و نامهربان می بودی هر آینه اصحاب و یاران تو (مسلمان عذر خواه) از اطراف تو پراکنده می شدند و با تو نیارامیدند.

به نرمی زدشمن توان کند پوست
چو با دوست سختی کنی دشمن اوست
چو سندان کسی سخت روی نبرد
که خایسک تادیب بر سر نخورد

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

ای سید سادات وای سرور کاینات و مفخر موجودات و صفوت آدمیان و تتمه دورزمان! تقصیری که در حق تو کرده اند عفو کن و ایشان را ببخشای. و آنچه در ادای حقوق ما تقصیر کردند تو برای ایشان شفیع باش و از ما آمرزش بخواه و با ایشان در کاری که از حق تعالی حکم جزم و محکم صادر نشده است مشورت نمای زیرا که مشورت کردن با آنها قلبهایشان را پر از محبت و دوستی می کند و ملامت از دلشان زوده می گردد. در سبب نزول آیه، و شاوَرهم فی الامر ابن عباس رضی الله عنه می گوید که این آیه در حق ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نازل شد که حواریان رسول خدا صلی الله علیه و آله و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین بودند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا فرمودند: اگر شما دو تن، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه در مشورتی با یکدیگر هم رای و متفق شوید، من هرگز از رای شما بر نمی گردم. مولانا گفت:

امر مشاورهم پیغمبر رسید
گرچه رایش را بند رایی مزید

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

زمانیکه بعد از مشورت قصد انجام کاری کردی پس بر خدا توکل کن نه بر مشورت یعنی نه بر اصحاب و یاران خود که با آنها مشورت کرده ای. ابوعلی دقاق گفت: توکل را سه رتبت است: اول توکل: پس تسلیم، سوم تفویض، توکل بدایت است، تسلیم وساطت، و تفویض نهایت.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

بدرستی که خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد و متوکل حقیقی کسی است که غیر از حق نترسد و بجز خداوند امید وار نباشد و حدیث شریف وارده درباره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خواست تا شتر خویش را همین گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکل کن».

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

اگر خدایتان نصرت دهد، هیچکس بر شما چیره شدنی نیست و اگر شما را رها کند کیست که پس از وی نصرتتان دهد؟ پس مومنان به خدا توکل کنند. (۱۶۰)

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ

غَالِبٌ: اسم لای نفی جنس - لَكُمْ: جار و مجرور، خبر لای نفی جنس.

اگر خداوند بشما نصرت و پیروزی دهد چنانکه در حرب بدر نصرت داد کسی از مردمان شما را نمی تواند خوار کند و آن نصرت را بشکند.

وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُم مِّنْ بَعْدِهِ

و اگر خدا شما را فرو گذارد و خوار کند در کار شما سستی پیش می آید چنانکه در جنگ احد به وقوع پیوست. یعنی بعد از خواری از طرف خدا، کسی شما را نمی تواند نصرت دهد و عزیز کند. پس سرچشمه قدرت حقیقی و پیروزی، حق تعالی است.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

و بر مومنین است که فقط بر ذات پاک خدا توکل کنند برای اینکه هیچ کمک دهنده‌ای غیر او برای آنها نیست، رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که کمر مجاهدت بر میان بستند، و در میدان بندگی در صف خدمت ایستادند، و قدم بر کل مراد خود نهادند با خلق خدا به صلح و با نفس خود به جنگ پرداختند.

با خود زبی تو جنگها دارم من صد گونه زعشق زنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بی خبران بر جان و جگر خدنگها دارم من

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

بر هیچ پیغمبری روا نبود که خیانت کند و هر که خیانت کند روز قیامت با آنچه خیانت کرده بیاید، آنگاه بهر کس هر چه کرده سزا دهند و ستم نینند. (۱۶۱)

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ

أَنْ يَغُلَّ: فعل مضارع از غل، نفوذ دادن یا نافذ شدن چیزی در خلال چیز دیگر مانند آب در گیاه، شخص در بیابان، خیانت در غنیمت کند.

و برای هیچ پیغمبری روا و شایسته نیست اینکه در غنیمت اموال خیانت کند. گویند بعضی از صحابه رضی الله عنه از پیغمبر درخواست می نمودند که برای ما از غنیمت بیش از سهم ضعیفان چیزی بده آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و خدای تعالی انبیاء را از این خیانت بر می گردانید و فرمود هیچ پیغمبری در غنیمت خیانت نکرده و نکند. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از غلول بر حذر داشتند و

فرمودند غلول در روز قیامت خواری و رسوایی بر صاحبش است. حتی باید نخ و سوزن را نیز از غنایم تسلیم کنند.

وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

یَغْلُلْ: خیانت در غنیمت کرد، فعل ماضی - فاعل (هو)

و کسی که در غنایم خیانت کند گناه آنچه را که خیانت کرده است در روز رستاخیز بیابد هر چند آن خیانت ناچیز و بی ارزش باشد در اخبار آمده است که شخص بعد از قسمت غنایم رسن کهنه ای را که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسول ﷺ آورد. آن حضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا: خبر قیامت آن را بیاری.

ثُمَّ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

تَوَفَّى: به تمام و کمال داده می شود، فعل مضارع مجهول - كُلُّ: نایب فاعل.

پس برای هر نفسی جزای آنچه که کسب کرده باشد از خیر و شر به تمام و کمال داده می شود و ایشان در وقت جزا ستم کرده نشوند یعنی از ثواب اعمالشان چیزی کم کرده نمی شود.



أَفَمِنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَاؤُهُ جَهَنَّمَ وَيَسَّ الْمَصِيرُ
آیا آنکه خوشنودی خدا را پیروی کرده همچون کسی که با کفر خشم خدا بپیماید و جهنم جایگاه اوست که آن جهنم بد جایگاهی است یکسان است؟ (۱۶۲)

أَفَمِنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَاؤُهُ جَهَنَّمَ

رِضْوَان: خوشنودی بسیار - بَاءَ: به گناه پای بند شد، به سوی چیزی برگشت. بِسَخَطٍ: خشم قهر آمیز و بسیار تند، مقابل بَاء - وَمَاؤُهُ: جای برگشت عادی.

این در حق گروه این ابی است که میدان جنگ را خالی گذاشتند: می گوید آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند و از خوشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که به سوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها زشت و ناراحت کننده است. چرا که عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان آتش جهنم است.

وَيَسَّ الْمَصِيرُ

الْمَصِيرُ: اسم مکان، از صار، از حالی به حالی دیگر برگشت.

دوزخ جایگاه بدی است برای غضب شدگان ستم پیشه و تبهکارچه بازگشتگاه بدی است.



هُمْ دَرَجَتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

آنها یعنی گروه مومنان نزد خدا درجه های مختلف دارند و خداوند به اعمالی که می کنند، بیناست. (۱۶۳)

هُم دَرَجَتٌ عِنْدَ اللَّهِ

هُم: مبتدا - دَرَجَتٌ: خبر.

انبیا و اهل امانت که پیروان رضوان حق اند صاحبان درجات بلند در نزد خداوند هستند: مسلماً اهل بهشت هم یکسان نیستند، بلکه درجات ایشان مختلف است، و جاه و مقام ایشان بقدر اعمال و معارف آنان بستگی دارد آنکه در آخر آیت گفت:

وَاللَّهُ بِصِرِّهِمْ بَايَعُمُورٌ

و خداوند به آنچه که مردم از امانت داری و خیانت گذاری انجام می دهند بیناست تا مطیع در طاعت بیفزاید و عاصی از معصیت بپرهیزد که چیزی از اعمال آنها بر خداوند پوشیده نیست و زود باشد که جزای اعمالشان را خواهند دید.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٦﴾

خدا بر مومنان منت نهاد که میان آنها پیغمبری از خودشان برانگیخت که آیه های خدا برایشان بخواند و پاکشان کند و حکمتشان آموزد و گرچه از پیش در ضلالی آشکار بوده اند. (۱۶۴)

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

مَنْ: فعل ماضی از منت، منت به زبان - لفظ الله: فاعل

هر آینه خداوند بتحقیق برگزیدگان منت نهاد چون در میان ایشان پیغمبری از خودشان فرستاد. یعنی اصلشان و نسبشان از عرب است و نیز پیغمبر را از ملائکه قرار نداده است بلکه از بنی آدم که از بهترین آنهاست فرستاد و بتحقیق بر او در سه چیز فضیلتی است یکی اینکه او از نسب شریف عرب بود. براسستی عرب افضل است، سپس از عرب طایفه قریش، سپس از قریش بنی هاشم.

و دیگر براسستی پیغمبر ﷺ قبل از نزول وحی در بین آنها امین بود می گوید: به مومنان رسولی فرستادم یکی از ایشان که کار او شناخته اند، و صدق و امانت او آزموده و دانسته، نه فرشته و نه بیرون از فرزند آدم. در جای دیگر گفت:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ ...

که بر ایشان آیت های قرآنی یا نشانه های توحید را می خواند و زکات از مال ایشان جدا کرده می شود تا اموالشان پاک گردانیده شود و نیز گفته اند که از گناهان و از شرک پاک شوند و همچنین گفته اند که آنان را به کلمه اخلاص امر کند و آن قول لا اله الا الله است.

و به ایشان قرآن یا معارف شرعیه و حکمت یعنی حدیث یا معارف عقلیه می آموزد.

وَلِإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

و بدرستیکه همه مردمان پیش از بعثت رسول خدا ﷺ در گمراهی آشکار بودند نه حق را می دانستند و نه از باطل دوری می جستند.

تاریک بد زطلعت باطل همه جهان عالم زروی روشن او نور حق گرفت

در واقع خداوند با فرستادن حضرت رسول ﷺ نعمت و منت بزرگی با بعثت خود بر امت اسلامی ارزانی داشت که این یکی از افتخارات امت وی می باشد که پیغمبری عظیم الشان، امین و عادل و شفیع در میانشان بر انگیخت.

أَوَلَمَّا أَصَبْتُمْ مَـصِيبَةً قَدِ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾

چرا وقتی شما را صدمه ای رسید که دو برابر آن را رسانیده بودید گفتید: این از کجا به ما رسید؟ بگو این از جانب خودتان بود که خدا بر همه چیز تواناست. (۱۶۵)

أَوَلَمَّا أَصَبْتُمْ مَـصِيبَةً قَدِ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا

أَصَبْتُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - مَـصِيبَةٌ: فاعل - مِثْلَهَا: مفعول به

شما نباید از نتیجه جنگ احد نگران و ناراحت باشید اگر بشما در این جنگ مصیبتی رسید در جنگ دیگر (بدر) دو برابر آن مصیبت را به آنان وارد ساختید اگر در جنگ احد هفتاد نفر از شما شهید شده در جنگ بدر هفتاد نفر از کفار کشته شده و هفتاد نفر دیگر اسیر شدند.

قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا

أَنَّى: مفعول فیه، خبر مقدم - هَذَا: مبتدا مؤخر

اما با آنکه ضربه دو چندان به مشرکان وارد کرده بودید شما از روی تعجب و جزع گفتید که این شکست و هزیمت از کجا به ما رسید و در حالی که ما مسلمان هستیم و پیغمبر ﷺ خدا در میان ماست. رب العالمین به ایشان جواب داد.

قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ

بگو: ای محمد ﷺ! اینکه از مصیبت به شما رسید از شومی مخالفت شما در روز احد بود. آن زمان که مرکز سپاه را خالی بگذاشتید و طلب غنیمت کردید.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بدرستی که خداوند بر همه چیز از فتح و غنیمت و کشتار و شکست توانا و قادر است.

وَمَا أَصَبْتُمْ يَوْمَ التَّنْعِيمِ فَإِذَنْ اللَّهُ وَلِیَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾

آنچه روز تلاقی دو جماعت به شما رسید باذن خدا بود تا مومنان را معلوم دارد. (۱۶۶)

وَمَا أَصْبَحْتُمْ يَوْمَ التَّنَافُ الْجَمْعَانِ فَيَا ذِينَ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ

آنچه در روز احد به شما رسید از شومی طبیعت شما بود آن روز که جمعیت مسلمانان با کفاران قریش روبروی هم قرار گرفتند و مصیبتی بر شما وارد شد به فرمان خدا بود و طبق خواست و اراده‌ی او صورت گرفت تا اینکه خداوند ثابت قدمان را از دیگران جدا کند و افراد با ایمان از سست ایمان و رضاء ایشان بقضا و قدر و صبر ایشان به بلا و شدت مشخص شود.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَنَنْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبَعْنَكُمْ هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿۱۷۷﴾

و نیز کسانی را که نفاق کرده اند معلوم کند. [همان کسان] که [چون] گویندشان: بیایید در راه خدا کارزار کنید یا به دفاع پردازید، گویند: می دانستیم جنگی درخواهد گرفت بی شک از شما پیروی می کردیم در آن لحظه ایشان به کفر از ایمان نزدیک ترند به زبانهای خویش چیزها می گویند که در دلهایشان نیست و خدا به آنچه نهان می کنند دانا تر است. (۱۶۷)

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا

و تا اینکه خصومت آنان را که نفاق و ستم می کنند آشکار کند مراد از آشکار داشتن آنان، آشکار ساختن وضعشان و جدا ساختن صفشان از صف مومنان است. و مراد از منافقان عبدالله بن ابی و یاران وی هستند. در سبب نزول آیه کریمه روایت شده است. رسول خدا ﷺ با هزار تن به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را پیمودند، عبدالله بن ابی خود با یک سوم از صف ایشان کنار کشید، و گفت به خدا سوگند که ما نمی دانیم چرا و به چه علت، خود را در این جا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل نفاق بازگشت.

وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَنَنْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا

همانطوریکه گفته شد آن هنگام که به جنگ احد می رفتند عبدالله بن ابی و اصحاب او که سبب نافر بودند از راه مدینه و جنگ بازگشتند، به او و به اصحاب او گفته شد بیایید و از جنگ باز مگردید و با مشرکان در راه خدا با جد تمام جنگ کنید تا مشرکانی که قصد قتل و غارت مدینه را دارند دفع کنید و اگر در راه خدا ﷻ و دین جنگ نمی کنید برای غیرت ملی و وطن و حفاظت مال و اولاد خود از دشمن دفاع کنید.

قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبَعْنَكُمْ

نَعْلَمُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - قِتَالًا: مفعول به.
عبدالله بن ابی با سبب مرد منافق جواب دادند که:

اگر ما می دانستیم که جنگ خواهد شد با شما می آمدم و از شما پیروی می کردیم لکن می دانیم که جنگ نخواهد بود البته این بهانه ای بیش نبود چون وقوع جنگ حتمی دیده می شد.

هُمَّ لِلْكَافِرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ

هُمَّ: مبتدا - أَقْرَبُ: خبر - يوم: مفعول فیه - اذ: مضاف الیه.

این منافقان آن روز که این سخن گفتند و بازگشتند و جنگ را رها کردند به کفر نزدیک بودند تا به ایمان.

يَقُولُونَ يَا فَوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

يَا فَوَهِهِمْ: جمع فوه، فاه، فیه، فم: به معنی دهان ها.

آن منافقان به زبان می گفتند و اظهار می کردند که جنگ واقع نخواهد شد در حالیکه در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع می شود. مولانا گفت:

از منافقین عذر رد آمد نه خوب زانکه در لب بود آن نی در قلوب

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ

لفظ الله: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

و خداوند به آنچه که منافقان از روی حسد و حقد و کینه می پوشانند داناتر است و می داند که چه نیرنگهایی را علیه مسلمانان پنهان داشته اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی بزرگ برای منافقان است.

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾

کسانیکه خودشان از جهاد بازنشته اند و درباره برادران خویش گویند، اگر از ما فرمان برده بودند، کشته نمی شدند، به آنها بگو: اگر راست می گوئید مرگ را از خودتان دفع کنید. (۱۶۸)

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا

الَّذِينَ: بدل

این منافقان آناند که از روی نادانی به جهت فریب نادانان به افراد و نزدیکان و همشینیانی که در جنگ احد شهید شده بودند گفتند در حالی که آنان در خانه های خود نشسته و دست از جنگ کشیده بودند اگر آن برادران کشته شده (شهید شده) از ما تبعیت می کردند و از جنگ بازمی گشتند کشته نمی شدند همچنانکه ما کشته نشدیم.

قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگو: ای محمد ﷺ! اگر اختیار مرگ بدست شماست پس مرگ را از جانهای خود دفع کنید اگر شما از راست گویان هستید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾
 کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید، بل زندگانند و نزد پروردگار خویش روزی می
 برند. (۱۶۹)

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا

تَحْسَبَنَّ: فعل مضارع - (ن) تاکید - (انت) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و مپندارید آنان را که در راه خدا کشته شدند ایشان مردگان اند. بلکه ایشان زندگانند، به آنان از میوه های بهشت روزی داده می شود یعنی کسانی که مطیع فرمان خدا بوده اند و در راه دین جهاد کردند. مفسران گفته اند که: این آیت در شأن شهدای بدرو احد فرود آمد شهداء بدر چهارده تن بودند، شش نفر از ایشان مهاجر و بقیه انصار، و شهداء احد هفتاد نفر بودند که از ایشان پنج نفر مهاجر از جمله شهیدان احد و مهاجرین حمزه بن عبدالمطلب بود. بقیه از انصار بودند. از رب العزه به ایشان نواخت ها رسید و ایشان کرامت ها دیدند روح های آنان در شکم پرندگان بهشتی تا مرغزار بهشت پرواز بر شاخه های طوبی آشیانه می سازند و از جویبار فردوس آب می خورند و در وقت استراحت در خوابگاه ایشان چراغ های زرین پایه عرش سایه افکنده و ایشان می گویند خداوند! کاشکی یاران و برادران ما که در دنیا اند از حال و احوال نیک ما خبر می داشتند و این نواخت و کرامت و این جای خوش و این ناز و نعمت ها را که ما داریم می دیدند و در راه خدا جهاد می کردند و شهید می شدند تا به این نعمتها می رسیدند.

مولانا گفت:

در شهیدان یرزقون فرمود حق

آن غذا را نه دهان بُد و نه طبق

رب العالمین گفت: شما ساکن شوید که این خبر من به آنها می رسانم و از آنچه در آنید از نعمتها و ... ایشان را بیآگاهانم.

پس این آیت فرو فرستاد:

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً ... الاية.

مولانا گفت:

چون بریده گشت خلق رزق خوار

یرزقون فرحین شد خوشگوار

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: «از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مسلمانی که بجان و مال خود، در راه خدا جهاد نماید» گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقوائیکه در گوشه‌ای افتاده و مردم را از شر خود در امان می‌دارد».

بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

مبتدا محذوف - أَحْيَاءٌ: خبر

و ایشان را احیاء بدان خوانند همچنان که زندگان را در جهاد ثواب نویسند ایشان را نیز می‌نویسند و گفته اند ایشان را نشویند و با لباس خود دفن کنند چنانکه زندگان را. و نیز گفته اند: که ایشان را در گور خاک نخورد، چنانکه زندگان را نخورد در آثار بیارند که: بعد از مرگ چهار کس را خاک نخورد: انبیاء، علماء، شهداء، حافظان قرآن.

در این معنی آورده‌اند که عمرو بن الجموح و عبدالله بن عمر و بن حزام هر دو در روز احد شهید گشتند، و هر دو را در یک گور نهادند، و گور ایشان بر گذرگاه سیل بود. بعد از چهل و شش سال سر ایشان باز کردند، تا از ترس سیل به جای دیگر نقل کنند، ایشان را تازه دیدند. چنانکه گویی یک روز گذشته است و خاک ایشان را نخورده و تباه نکرده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مساحت دو گوشه‌ی کمان شما در جنت، از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید بهتر است». و فرمودند: «جهاد کردن در یک قسمتی از روز - چه از صبح تا ظهر باشد، و چه از ظهر تا شام - از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید، بهتر است».

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾

به آنچه خداوند از کرم خود به آنها داده خوشحال اند و از سرنوشت کسانی که از پی می‌رسند و هنوز به ایشان نپیوسته‌اند شاد مانند که نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند. (۱۷۰)

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

فَرِحِينَ: حال

در حالیکه بدان چیزی که خدای تعالی به ایشان از فضل خویش عطا کرده و به نعمت‌های خویش نوازش فرموده شادمان‌اند

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست می‌کنم جهد که خود را گرد آنجا فکنم

وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ

و شادمان و خوشراند و مژده و بشارت می‌دهند به جهت کسانی که هنوز در انتظار شهادت‌اند پس از ایشان امید دارند که به بهشت ایشان برسند و در کرامت با ایشان شریک شوند چون مقامات بلند آنان را در آن جهان می‌بینید به این علت در انتظار رسیدن برادران و یاران خود هستید و خوشحالی شهیدان هم برین است.

أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر

از اینکه ایشان (شهیدان آینده) که به پیش ایشان خواهد آمد هیچ ترسی و بیمی ندارند و اندوهگین و پشیمان نیستند از اینکه از دنیا جدا می‌شوند و دارائی و عزیزانی را ترک می‌گویند.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱)

به نعمت و کرم خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان راتباہ نمی‌کند شادمان‌اند. (۱۷۱)

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ

آنان به نعمتی که از جانب خداوند بدیشان رسیده و به رحمتی که رستگار شده‌اند یعنی به جهت ثواب و پاداش اعمال خود شادمانی می‌کنند.

اللَّهُ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ

و دیگر اینکه خداوند پاداش اعمال مؤمنان یکتا پرست را ضایع نمی‌کند چه برسد که پاداش مجاهدان فی سبیل الله را که شربت شهادت نوشیدند فراموش و ضایع گرداند.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ

عَظِيمٌ (۱۷۲)

کسانی که خدا و پیغمبر را از آن پس که آن زخم بایشان رسیده بود اجابت کردند، نیکوکاران و پرهیزکارانشان، پاداشی بزرگ دارند. (۱۷۲)

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ

الْقَرْحُ: زخم کاری که به درون رسیده باشد.

عقیده مجاهد و مقاتل و عکرمه آنست که این آیت در جنگ بدر الصغری فرود آمده است، که روز احد بعد از آنکه شکستی بر مسلمانان افتاد ابوسفیان گفت: یا محمد ﷺ اگر می‌خواهی در بدر صغری با هم مقابله کنیم و جنگ کنیم. رسول خدا جواب داد. آری چنین کنیم، وعده‌گاه ما آنجاست. پس سال دیگر ابوسفیان و اهل مکه بوعده بیرون آمدند تا به مجنّه از ناحیه مرالظهران رسیدند. رب العالمین ترس و وحشتی را در دل ایشان افکند، از همانجا ابوسفیان تصمیم گرفت که به مکه بازگردد. رسول

خدا ﷻ و یاران او در بدر (جای وعده گاه) هشت روز ماندند و تجارت کردند، پس به مدینه بسلامت و به غنیمت باز آمدند^۱ و جبرئیل امین از درگاه عزت در آن حال فرود آمد و آیت آورد که:

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ

لِّلَّذِينَ: خبر مقدم- أَجْرٌ: مبتدا موخر

بعد از آن همه جراحتها و مصیبت‌هایی که روز احد بر ایشان پدید آمد باز هم دعوت خدا و پیامبر ﷺ را اجابت کرده آماده شرکت در جنگ بدرالصغری با دشمن شدند، برای آنها که نیکی کردند و پرهیزکار شدند یعنی با اخلاص کامل و تمام آماده جنگ شدند پاداش بزرگی خواهد بود.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾

کسانیکه مردم به آنها گفتند: یقین مردمان کافر برای [جنگ] شما گرد آمده‌اند پس از آنها بترسید، و ایمانشان افزون شد و گفتند: خدا ما را بس! که نیکو تکیه گاه‌یست. (۱۷۳)

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا

الَّذِينَ: بدل- إِيمَانًا: مفعول به ثانی

الَّذِينَ: یعنی المؤمنین- قَالَ لَهُمُ النَّاسُ: یعنی نعیم بن مسعود

إِنَّ النَّاسَ: یعنی ابوسفیان و یاران او- قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ:

یعنی آن زمانی که ابوسفیان از جنگ در مدینه (بدرالصغری) منصرف شد و خواست که به مکه بازگردد- فزادهم ایماناً: یعنی ایمان مسلمانان را زیاد کرد و به آنها اطمینان داد. و غیرت اسلام را آشکار کرد.

کفاران قریش آن زمانیکه خواستند از ترس به مکه بازگردند یکی را که عازم مدینه بود مبلغی یا چند رأس شتری وعده داد و گفت. هنگامیکه به مدینه وارد شوی سخنانی شایع کن که مسلمانان را به

۱- بنا به روایتی این آیت در مورد جنگجویان غزوه «حمرء الاسد» نازل گردیده است که سیاق آیات نیز این نظریه را تأیید می‌نماید. حاصل کلام آنکه ... پیامبر خدا ﷺ بعد از مراجعت از احد، نگران بازگشت مشرکین به مدینه و حمله مجدد آنها بودند، بدین خاطر رسول خدا ﷺ از مجاهدین احد خواستند تا مشرکین مکه را تعقیب نمایند. شرکت کنندگان در جنگ احد با وجود زخم‌های شدید و مصائبی که دامگیر آنها شده بود به خواسته پیامبر «لیبک» گفته و صبح روز یکشنبه هشتم ماه شوال سال سوم هجری به همراه پیامبر ﷺ به تعقیب کفار پرداختند و تا منطقه «حمرء الاسد» که در هشت مایلی مدینه واقع است، پیش آمدند و در آنجا اردو زدند. کفار مکه که سر مست از پیروزی خویش در «أحد» بودند در منطقه «روحاء» که در سی و شش مایلی مدینه قرار دارد، اردو زدند و در صدد آن برآمدند تا به مدینه بازگردند و به زعم خویش کار را یکسره نمایند ولی خداوند رعب و وحشتی در قلوب آنها ایجاد نمود و از رویارویی مجدد با مسلمانان و از طرفی چون از تعقیب مسلمانان در هراس بودند، ابوسفیان به جنگ روانی و تبلیغاتی علیه مسلمانان دست زد تا لشکر مسلمین را از ادامه تعقیب سپاه مشرکین باز دارد، بنابراین به گروهی از قبیله «عبد القیس» که عازم مدینه بودند، گفت: به محمد ﷺ و یارانش بگویید که ما می‌خواهیم برگردیم و آنها را به مسلمانان رساندند، مسلمانان در جواب گفتند «حسبنا الله و نعم الوکیل» پیامبر ﷺ به مدت سه روز در «حمرء الاسد» اقامت نمودند و سپس به مدینه بازگشتند. نگاه کنید: تفسیر المنیر جزء ۴ ص ۱۹۴ مترجم الرحیق المختوم ص ۴۸ - ۴۱۰ ابن کثیر ج اول ذیل آیه- المرازقی جز ۴ ذیل آیه.

وحشت اندازد و به جنگ مبادرت نورزند آن شخص (نعمین بن مسعود) به مدینه آمد و به مردم گفت اهل مکه سپاه بزرگی فراهم آورده‌اند اگر با آنها جنگ نکنید بهتر است اما خداوند ﷻ به آنها نیرو بخشید و از جهت ایمان زیاده گشتند و در اقدام کار خود هیچ ترس و بیمی نداشتند. و اما در مورد شأن نزول آیه: «الذین قال لهم الناس...» که آیا مربوط به غزوه حمراء الاسد است و یا غزوه بدر الصغری، از ابن عباس، مجاهد، و عکرمه روایت شده است که این آیه در باره‌ی غزوه «بدر الصغری نازل گردیده است» تفسیر المنیر جزء ۴ ص ۱۹۵ ترجمه ابن کثیر ج اول ذیل آیه - المراغی جزء ۴ ذیل آیه.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این آیه مبارکه را تلاوت نمود:

«حسبنا الله و نعم الوکیل» یعنی: (خداوند برای ما کافی بوده و بهترین نگهدارنده است) و گفت که: این [آیه مبارکه] را ابراهیم علیه السلام هنگامیکه به آتش انداخته شد، تلاوت می‌نمود، و پیغمبر خدا ﷺ نیز این آیت را هنگامی تلاوت نمودند که برای‌شان خبر رسید: (مردم بر علیه شما جمع شده‌اند، پس از آنها بترسید، ولی ایمان [مسلمانان] قوی‌تر گردیده و گفتند: خداوند برای ما کافی بوده و بهترین نگهدارنده است).

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

حَسْبُنَا: مبتدا - لفظ الله: خبر

و گفتند خداوند یاری دهنده و کفایت کننده برای ما بس است و خداوند بهترین کار گزار و حامی است و ما مطمئن هستیم و یقین داریم که خداوند ﷻ محمد ﷺ را خوار نمی‌کند و او بهترین تکیه گاه است. در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حسبنا الله و نعم الوکیل» بگوئید در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر ﷺ شدت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعداً نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حسبی الله و نعم الوکیل»

مولانا گفت:

عقل قربان کن به پیش مصطفی حسبی الله گو که الله کفی

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۴﴾

آنگاه با نعمت خدا و فزونی بازگشتند و بدی به آنها نرسیده بود و خدا دارای کرمی بزرگ است. (۱۷۴)

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ

فَانْقَلَبُوا: برگشتند، فعل ماضی، (و) فاعل - بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ: به‌مراه نعمتی از خدا

لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ: بدیشان نرسید: فعل مضارع مجزوم - هم: مفعول به - سُوءٌ: فاعل

سپس مسلمانان برای جهاد بیرون رفتند و لیکن چون خداوند عز و جل در دل دشمنان ترس و وحشت افکنده بود از رویارویی با مؤمنان و مقاتله با آنان خودداری کردند و مسلمانان با نصیب نعمت و فضل خداوندی و با سلامتی و شهادت و استقامت و با بردن ثواب جهاد و رحمت خداوندی و با سربلندی تمام به مدینه برگشتند.

و به ایشان هیچ گونه آسیبی و جرح و قتل و هزیمتی نرسید بلکه سلامت رفتند و به کرامات باز آمدند.

وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ

وَاتَّبِعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - رِضْوَانُ: مفعول به

و خشنودی خدا را در اطاعت و فرمانبرداری رسول او پیروی کردند یعنی کاری انجام دادند که موجب رضایت و خشنودی خدا عز و جل قرار گرفتند.

وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ

لفظ الله: مبتدا - ذو: خبر

و خداوند صاحب فضل و بخشش بزرگی است که آنرا در اختیار مؤمنان راستین و با اخلاص خود قرار می دهد یعنی کسانی که با کفار در راه خدا بجنگند و از هیچ چیزی ترس و واهمه ای ندارند.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾

این شیطان است که یاران خویش همی ترساند، اگر واقعاً مؤمنید، از آنها نترسید و از من بترسید. (۱۷۵)

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ،

الشَّيْطَانُ: عطف بیان

آن صاحب خبر نعیم بن مسعود که گفت: ابوسفیان با مشرکان و یاران خود به جنگ بدر صغری رفت، خود دیو مردم است. و آنچه گفته بود دیو در دهن وی افکنده بود. تا منافقان را که حقیقت ایمان ندارند و همچون دیواند و در ضلالت مانده اند بترساند تا از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و بدین لحاظ شکستی و سستی در کار مسلمانان حاصل آید.

فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَخَافُوا: فعل امر، (و) فاعل

پس شما ای مؤمنان از اولیا و دوستان شیطان مترسید و از من در مخالفت امر من بترسید اگر وعده و وعید مرا تصدیق کنندگانید.

وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ

حِطّاً فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۶﴾

کسانی که بکفر می‌شتابند، ترا محزون نکنند، که آنها هرگز بخدا ضرری نمی‌زنند، خدا می‌خواهد برای ایشان در آخرت بهره‌ای مقرر ندارد و عذابی بزرگ دارند. (۱۷۶)

وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ

آنانکه (منافقان و جهودان و مشرکان) در جنگ احد ترسیده هم چون ابن ابی و پیروان او خلاف امر شما کرده و ترا رها کردند و بجنگ نیامده و در نصرت کفر شتافتند تو را اندوهگین نگرداند.

إِنَّهُمْ لَن يَصُورُوا اللَّهَ شَيْئًا

هم: اسم ان- لَن يَصُورُوا : فعل مضارع- (و) فاعل- لفظُ اللَّهِ: مفعول به- شَيْئًا: مفعول مطلق
براستی که ایشان هرگز به جهت شتافتن در کفر به خدا یعنی به دوستان خدا زیان نمی‌رسانند بلکه ضرر و گناه آن به خود ایشان بازگردد.

يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ

يَجْعَلُ: فعل مضارع- (هو) فاعل- حِطًّا: مفعول به

و خداوند می‌خواهد که ایشان را به حال خود واگذارد و در آخرت به جهت شتافتن به سوی کفر از ثواب و پاداش آخرت محروم کند و از نعمتهای بهشت بی‌بهره و بی‌نصیب گرداند.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

و به شتاب کنندگان به سوی کفر در آخرت عذاب بسیار بزرگی است، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیت از بهره‌ی آخرت را به سایشان جلب می‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَصُورُوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کسانیکه کفر را به ایمان خریده‌اند، هرگز بخدا ضرری نمی‌زنند و عذابی الم انگیز دارند. (۱۷۷)

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَصُورُوا اللَّهَ شَيْئًا

الَّذِينَ: اسم ان- لَن يَصُورُوا: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر ان

بدرستی آنانکه کفر را به ایمان بدل کردند و خریدند در این معامله هرگز به خدا زیان نمی‌رسانند یعنی به دوستان خدا بلکه ضرر و گناه آن به خود ایشان باز گردد.

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

و بر ایشان است عذابی دردناک که درد ناشی از شتافتن به سوی کفر به دلهای ایشان برسد.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾

کسانیکه کافر شده‌اند می‌پندارند این مهلت که با ایشان می‌دهیم خیر آنهاست، فقط مهلتشان می‌دهیم تا گناهشان بیشتر شود و عذابی خفت‌انگیز دارند. (۱۷۸)

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ

ان: حرف نسخ- ما: اسم آن- خَيْرٌ: خبر ان

این آیت در شأن قومی کافران آمد که: الله تعالی بعلم قدیم خود می‌دانست که ایشان هرگز ایمان نیاورند. بلکه در کفر و شرکشان افزوده می‌شود. می‌گوید:

و می‌پندارید آن کسانیکه کافرانند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که اگر به ایشان مهلت می‌دهیم و وسایل و رفاه دنیوی برایشان مهیا می‌کنیم و رزق و روزی‌شان را به خطای منکر نمی‌بریم به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند.

إِنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا

بدرستیکه ما به آنها وقت می‌دهیم تا گناهایشان را زیاد کنند و در دین باطل خود ثابت‌قدم و پابرجا باشند. خدای تعالی به کفار طول عمر و زندگی مادی فراوان و گوارا می‌دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت دادن به گناهکاران جزئی از سنت الهی است.

شیخ سعدی گفت:

نه گردنگشان را بگیرد به فور نه عذر آوران را براند بجور

وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

و برایشان است در آخرت عذابی خوارکننده و رسوا سازنده.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَتَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ إِنَّ تَوْفِيقُوهُ وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾

خدا مؤمنان را بر این حال که شما نید نمی‌گذارد، تا پلید را از پاک جدا کند، خدا شما را از غیب مطلع نمی‌کند ولی از فرستادگان خویش هر که را خواهد برمی‌گزیند پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزکاری کنید، پاداشی بزرگ دارید. (۱۷۹)

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ

چنین نبود که خداوند مؤمنان را بر آن چیزی که شما ای منافقان برآنید بگذارد و آنها را تصفیه نکند بلکه خداوند با آزمودن انسانها به وسیله سختیها و دشواریها و فراز و نشیبهای زندگی از جمله جهاد، منافق را (ناپاک) از مؤمن (پاک) جدا و متمایز می‌سازد.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ

الله: اسم کان- ل: جحد- لِيُظْلِمَكُمْ: فعل مضارع- (هو) فاعل- کُمْ: مفعول به

و باز چنین نیست که خداوند شما را ای منافقان مطلع گرداند به آن غیب که پوشیده و پنهان است که کدام ایمان آورد و کدام کافر ماند و نیز رب العالمین علم غیب را از خلق خویش علی‌العموم بدون استثناء نفی کرد مگر پیغامبری را که به جهت وحی علم غیب دهد. پس هر که پیغمبر و صاحب وحی نباشد دارای علم غیب نیست^۱ اگر چه امام بود. و اما خداوند پیغامبران را از این حکم مستثنی کرده می‌فرماید:

خداوند هر زمان و هر که را که بخواهد از پیغمبران خود برای اطلاع علم غیب توسط وحی به منظور آشکار کردن رازهای درون انسانها برمی‌گزیند.

فَتَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

پس شما ای مؤمنان به خدا و به رسولش بر آن وجه که قادر به شناخت رازهای درون توسط وحی است بگروید و رسولان خدا را باور کنید که آنان بندگان برگزیده‌اند.

وَأِنْ تَوَلَّوْا وَتَنَقَّوْا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ

فَلَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- أَجْرٌ: مبتدا موخر

و پس ای منافقان با کفارانی که این وجه بر خدا و رسولش ایمان بیاورید و از نافرمانی یا از شرک و نفاق بپرهیزید برای شما در نزد خدا پاداشی بزرگ است. بحث جنگ احد در اینجا به پایان می‌رسد.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ

مَا يَجْلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ مِيراثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰) کسانی که درباره‌ی نعمتهای خدا که از کرم خویش به ایشان داده بخل می‌ورزند. می‌پندارند که بخل کردن برای ایشان مایه خیری است بلکه بخل برای ایشان مایه شرست بزودی در روز قیامت آنچه در آن بخل ورزیده‌اند مانند طوق گردنشان می‌شود، میراث آسمانها و زمین از خداست و خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است. (۱۸۰)

^۱ - لازم به یادآوری است که: ۱- اما وحی تنها بر پیامبران فرود می‌آید و صاحب وحی آنها هستند و غیر از رسولان خدا بر احدی فرود نمی‌آید.

۲- پیامبران به صورت ذاتی عالم الغیب نیستند و هیچکدام حتی پیامبران اولوالعزم از علم «ماکان و ما یكون» اطلاعی ندارند و عالم الغیب به صورت مطلق خداوند است «عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول» سوره جن/ ۲۷- ۲۶ البته خداوند هر وقت که بخواهد از میان پیامبران کسانی را بر می‌گزیند و برخی از اسرار نهان را که برای رهبری و هدایت مردم لازم و ضروریست، توسط وحی در اختیار پیامبران برگزیده خود قرار می‌دهد.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ
فَضْلُهُ: اینجا به معنی نصاب زکات است.

و مفسران گویند که: این آیت در شأن ایشان آمد که زکات از مال بیرون نکنند آنانکه از پستی همت و بخیلی به آنچه خداوند از مال دنیا بدیشان داده است بخیلی می‌کنند و زکات و صدقه مال را بدر نمی‌کنند، تصور می‌کنند که آن بخل و امساک از مال (زکات، صدقه، صله رحم) به آنان بهتر است. نه، چنین نیست بلکه آن بخل برای آنان بدتر و زیان‌آورتر است که در دنیا سبب از دست رفتن برکت مال و در آخرت سبب شدائد و عذاب خواهد بود.

سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

زود باشد آن مالی که زکات نداده‌اند همانند طوقی در گردنشان می‌افکنند و این رسوایی در روز قیامت برایشان واقع شود.

در حدیث آمده است که خدای تعالی برای هر کسی مالی عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکات آن ادا ننمود مال او در روز قیامت بمانند ماری در دور گردن صاحب مال آویخته، از بالاسر او تا به پاهایش می‌گردد و می‌رنجاند و به او می‌گوید: من آن مال توام، من آن کنز توام، وی را با این صفت به دوزخ می‌برند.

بیت:

گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم
مال تو مارست در معنی و گنجت ازدهاست
وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم - مِيرَاثُ: مبتدا مؤخر

براستی خدای تعالی بندگان را امر کرد که نفقه دهند و بخیلی نکنند قبل از اینکه بمیرند و مال را میراث از برای خدای تعالی ترک می‌کنند و سودی از آن نمی‌برند مگر آنچه را که نفقه و زکات و صدقه و صله رحم کرده باشند. در اصل آن مال از آن حق است و بخیل را مال نیست پس مالی را که صاحب نیستی بخیلی کردن نهایت نادانی و بدبختی باشد. بیت:

آنکه ببخل کیسه را بند کنی
خود را بوجود مال خرسند کنی
این مال خدا است صرف کن در راه او
امساک به مال دیگری چند کنی

و در حدیث شریف از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد؟ گفتند: یا رسول الله! هیچ کسی نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش آنست که پیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می‌ماند مال و ارث اوست».

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لفظ الله؛ مبتدا - حَیْرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که شما از انفاق و صدقه و زکات و امساک می‌کنید آگاه و داناست و راز درون دل شما را بدرستی می‌داند. در حدیث شریف آمده است که: خداوند به کسی که مال بخشیده است اما او زکات آن مال را نمی‌دهد آن مال در روز قیامت به شکل ارزدهایی درآمده بر طوق گردنش پیچیده سپس از دو لب او می‌گیرد و می‌گذرد.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾

خدا آنکسان را که گویند خدا فقیر است و ما توانگرانیم گفتارشان را بشنید، به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت، قتل به ناحق پیغمبران را بدست آنان ثبت کنیم و گوئیم عذاب سوزان را بجشید. (۱۸۱)

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ

بدرستیکه جهودان، آن زمانیکه خداوند ﷻ در قرآن از قرض سخن گفت «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً» گفتند پس خداوند فقیر و درویش است و ما توانگریم یعنی خدا محتاج است که از ما قرض می‌طلبد. حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت:

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ

سَنَكْتُبُ: مستقبل - (نحن) فاعل - مَا: مصدری

زود باشد که خواهیم نوشت سخنان آنها را یعنی بفرمائیم آنچه گفتند بنویسند که فقری و درویشی و نیازمندی را به ما و بی‌نیازی و توانگری را به خود نسبت می‌دهند و نیز به قتل رسانیدن به ناحق پیامبران پیشین را می‌نویسیم.

وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

و ما با ایشان نزدیک مرگ یا وقت برپایی از قبر می‌گوییم عذاب آتش سوزنده را بجشید. و آن نوشتن ثبت اعمال آنها برای این است که در این روز (رستاخیز) آن را در برابر چشم آنها قرار می‌دهیم و می‌گوئیم اکنون این عذاب نتیجه‌ی اعمال شماست که در دنیا خود را بی‌نیاز و ما را فقیر و نیازمند قرار دادید.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيَاتِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾

این برای کارهایی است که دستهای شما از پیش فرستاده و خدا به بندگان ستمگر نیست. (۱۸۲)

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيَاتِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ

ذَٰلِكَ: مبتدا - قَدَّمْتُمْ: فعل ماضی - آيَاتِكُمْ: فاعل، ثم: مفعول به، جمله خبر

این چنین عذاب دردناک آن چیزی است که شما با دستهای خود از پیش فرستادید یعنی نتیجه‌ی اعمال خود شماست، و این شما بودید که به خود ستم کردید و حال آنکه خداوند عز و جل بر بندگان خود ستمکار نیست.

شیخ سعدی گفت:

شنیده‌ام که به قصاب گوسفندی گفت در آن زمانکه به خنجر سرش زتن ببرد
جزای هر بن خاری که خورده‌ام دیدم کسی که پهلوی چرم خورد چه خواهد دید

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقْرَبَانٍ تَأْكُلُهُ
النَّارُ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَإِلَآذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿١٨٣﴾

کسانیکه گویند خدا بما حکم کرده است که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم تا قربانی‌ای برای ما بیارد که آتش آنرا بخورد، بگو: پیش از من پیغمبرانی با معجزه‌ها و آنچه گفتید سوی شما آمدند. اگر راست می‌گوئید، چرا آنها را بکشید. (۱۸۳)

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقْرَبَانٍ تَأْكُلُهُ
النَّارُ

لفظ **اللَّهِ** : اسم آن - **عَهِدَ** : فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر آن

یهودان مثل **کعب بن اشرف**، **مالک بن الضیف** و یاران آنها گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله تو می‌گویی که من پیغامبر خدایم، و خداوند در کتاب خود تورات به ما فرموده است که: هیچ پیغامبر را تصدیق و باور نکنیم تا نخست قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد. اگر قربانی بیاوری و آتش آنرا بخورد، به ناچار ترا تصدیق می‌کنیم.

مفسران گفتند این عهد با بنی اسرائیل در تورات رفت و گفته‌اند که: علامت نبوت و بعثت پیغامبران در آن زمان آن بود که پیغامبر گوشت قربانی بر دست می‌نهاد، از آسمان آتش می‌آمد و آن گوشت را بر دست وی می‌سوزاند و دستش نمی‌سوخت. و این آتش آمدن و قربانی خوردن تا به روزگار عیسی صلی الله علیه و آله بود. رب العالمین به بنی اسرائیل فرمود که:

عیسی صلی الله علیه و آله را که فرستادیم بی قربان فرستادیم. به ایشان ایمان آرید و بگروید. پس جهودان به آنچه گفتند دروغ زن گشتند.

قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَإِلَآذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ
صَادِقِينَ

بگو ای محمد ﷺ به تحقیق پیش از من به شما پیغمبرانی با معجزه‌های روشن به این قربانی که شما گفتید آمدند چون زکریا و یحیی و غیر آنها، و شما اگر از پیغمبران صاحب قربانی متابعت می‌کردید پس چرا ایشان را کشتید اگر از راستگویان هستید.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴)
اگر ترا تکذیب می‌کنند، پیش از تو پیغمبرانی که با معجزه‌ها و زیورها و کتاب‌های روشنی بخش آمده بودند، تکذیب شده‌اند. (۱۸۴)

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ
كَذَّبُوكَ: فعل ماضی - (و) فاعل - ک: مفعول به

آنکه به جهت آرام گرفتن دل مصطفی ﷺ گفت: ای محمد ﷺ اگر ترا دروغ زن گفتند دلتنگ مباش بدرستی که دروغ زن گفته شده است پیغمبرانی که پیش از تو بودند که ایشان حجت‌ها و دلیل‌ها و معجزات روشن و آشکار و کتابی چون زیور و انجیل که روشن کننده حلال و حرام و احکام شرعیه بود آورده بودند.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَن زُحَّجَ عَنِ النَّارِ وَأَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ (۱۸۵)
همه کس چشنده مرگ است و روز قیامت پاداش‌های شما را تمام می‌دهند، هر که را از جهنم دور و به بهشت رهنمون کنند، کامیاب شده و زندگی این جهان بجز مایه فریب نیست. (۱۸۵)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
كُلُّ: مبتدا - ذَائِقَةُ: خبر

هر نفسی چشنده مرگ است و زود باشد ای اهل تکذیب که همه شما شربت مرگ خواهید چشید و سکرات مرگ ببینید.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار به جان رسید جان باید باخت

وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

تُوَفَّقُونَ: فعل مضارع مخاطب جمع از ایفاء کاملاً بهره‌مند کردن، فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

در روز رستاخیز پاداش اعمال شما به تمام و کمال داده خواهد شد البته این مرگ و وفات برای مؤمنان مخلص تهنیت و تحفه است که می‌گوید: روز رستاخیز مؤمنان و مخلصان به مراد خود رسند و مزد کردار خویش ببینند. پس مرگ تحفه مؤمن است و باعث رسیدن ایشان به سعادت. از اینجاست که مصطفی ﷺ گفت: *تحفة المومن الموت*. جماعتی از بزرگان سلف که در رضای خدا و خوشنودی از وی

می‌میرند آرزوی مرگ کردند و آنرا سعادت می‌پنداشتند. چنانکه حذیفه رضی الله عنه بوقت مرگ گفت: بار خدایا اگر دانی که درویشی دوست‌تر دارم از توانگری، و بیماری دوست‌تر دارم از تندرستی و مرگ دوست‌تر دارم از زندگانی، مرگ بر من آسان کن، تا به دیدار تو برآسیم.

فَمَنْ رُحِّحَ عَنِ النَّكَارِ وَأُذْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ

رُحِّحَ: فعل ماضی مجهول رباعی مجرد مانند زلزله، از بیخ برکند.

پس هر که را از آتش دوزخ دور کردند و به بهشت در آوردند هر آینه رستگار شد و به مراد خود رسید.

وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَعُ الْغُرُورِ

الْحَيَوةُ: مبتدا - مَتَعُ: خبر

و زندگانی این جهان نیست مگر کالای فریب که انسان را می‌فریبد. یعنی آرزوی دراز در پیش می‌نهد. تا امید در عمر دراز می‌بندد، و آنکه ناگهان مرگ فرا می‌رسد و امید بریده گردد مصطفی صلی الله علیه و آله گفت:

امل و آرزو کوتاه کنید و پیوسته مرگ در چشم خویش دارید. و گفت بر شما از هیچ چیز نمی‌ترسم بجز دو خصلت. یکی بر هوای خویش ایستادن، و دوم امید عمر دراز پیش داشتن. در حدیث شریف از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «اگر برای آدم دو دشت پر از مال دنیا باشد، بطلب دشت سوم برخواند آمد، و شکم بنی‌آدم را بجز از خاک چیز دیگر پر نمی‌کند، و خداوند توبه به توبه کنندگان را قبول می‌نماید». بیت:

در دیده اعتبار خوابی است بر ره گذر اجل سرابی است
ایمن منشین ز گرم و سردش مشغول مشو به سرخ و زردش

لَتَبْلُوُنَّ فِيْ أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيْرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾

و شما قطعاً در مالها و جانهای خویش آزموده خواهید شد و از کسانی پیش از شما کتابشان داده‌اند و از کسانی که شرک ورزیده‌اند، ناهنجار بسیار می‌شنوید، اگر صبری کنید و پرهیزکار باشید، صبر و پرهیز از کارهای پسندیده است. (۱۸۶)

لَتَبْلُوُنَّ فِيْ أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ

این آیت در شأن مهاجران فرو آمد که مشرکان در مال ایشان دست بردند و مال و متاع ایشان بفروختند و اگر صاحبان مال را می‌دیدند آنان را می‌رنجانیدند. می‌گوید: و هر آینه در مالهایتان و جانهایتان آزمایش کرده خواهید شد یعنی هر آینه شما در نقصان و تلف مال و نیز در نفسهای خود به

بیماریها و علتها مبتلا خواهید شد و گفته‌اند آزمایش در مال و نفس فرائض طاعاتست که بر ایشان نهادند، از نماز و روزه و زکات و حج و جهاد.

وَلَقَدْ سَمِعْنَا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً

و هر آینه که کتاب بدیشان داده‌اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری از ایشان رنج و ناخوشی فراوان هم در گرفتار و هم در کردار به خود و هم به پیغمبر خواهید شنید و خواهید دید آن زمانیکه ایشان گفتند: ان الله فقیر و نحن اغنیاء بدرستی خداوند فقیر و درویش است و ما توانگرانیم چه سخنان ناروایی است که از زبان آنان جاری می‌شود.

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ پیش از جنگ بدر، بر حماری که بر آن جل غلیظی انداخته شده بود، سوار شده و اسامه بن زید رضی الله عنهما را پشت سر خود سوار کردند، و به عیادت سعد بن عبادہ رضی الله عنه در قبیله‌ی حارث بن خزرج رفتند، و در سر راه خود به مردمی برخوردند که عبدالله بن ابی بن سلول هم در میان آنها بود، و این پیش از مسلمان شدن ظاهری عبدالله بن ابی بود، و در این مجلس مردمی از مسلمانان و مشرکین و بت پرستان و یهود اشتراک داشتند، و در آن مجلس عبدالله بن رواحه رضی الله عنه هم حضور داشت، چون گرد و غبار مرکوب به مجلس آنها رسید، عبدالله بن ابی بینی اش را به چادرش گرفته و گفت: ما را غبار آلود نکنید، و پیغمبر خدا ﷺ بر آنها سلام داده و ایستادند، سپس پیاده شده و آنها را به سوی خدا دعوت کرده و برای آنها قرآن تلاوت نمودند.

عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد! اگر چیزی که می‌گویی حق باشد مگر بهتر نیست که ما را در مجالس ما اذیت نکرده و به خانه‌ات بنشین، اگر کسی نزد آمد، این چیزها را برایش قصه نمائی؟ عبدالله بن رواحه ﷺ گفت: نه خیر، بلکه یا رسول الله! این چیزها را در مجالس ما مطرح نمایید، زیرا ما این چیزها را دوست می‌داریم، و مسلمانان و مشرکین و یهود یکدیگر را دشنام داده و به باد حمله گرفتند تا جایی که نزدیک بود به جان هم بینند، و پیغمبر خدا ﷺ آنها را به آرامش دعوت نموده و آنها آرام شدند.

بعد از آن پیغمبر خدا ﷺ سوار شده و رفتند تا آنکه نزد سعد بن عبادہ رضی الله عنه رسیدند، پیغمبر خدا ﷺ برایش گفتند: «ای سعد! مگر خبر نداری که ابوحباب - یعنی: عبدالله بن ابی - چه گفته است، او چنین و چنان گفت» سعد بن عبادہ رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! از وی عفو کرده و گذشت نمایند، قسم به ذاتی که قرآن را بر شما نازل کرده است، آنچه را که خداوند بر شما نازل نموده است حق و یقین است، و مردم این منطقه / یعنی: مردم مدینه منوره / این شخص را بر خود رئیس قرار داده

و از وی پیروی می نمودند، ولی چون خداوند نخواست که این حق را جز بر تو نازل گرداند، این شخص دخالت نموده و کاری کرد که مشاهده نمودید، و پیغمبر خدا ﷺ از وی عفو نمودند. و عادت پیغمبر خدا ﷺ و صحابه‌ی شان رضی الله عنهم آن بود که به قرار امر خداوند عزوجل از مشرکین و کفار عفو نموده و در مقابل آزار و اذیت‌شان صبر می کردند، تا اینکه خداوند برایشان اجازه داد که با آنها جهاد نمایند. و هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به غزوه بدر رفته و سرکردگان کفار قریش کشته شدند، ابی ابن سلول و همراهانش با خود گفتند: این کار دیگر انتشار یافته است، و آمده و با پیغمبر خدا ﷺ بر اسلام بیعت نموده و به ظاهر مسلمان شدند.

وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

اگر به این رنج و ناخوشی که به شما می رسد صبر و شکیبا باشید و از معصیت او بپرهیزید، این صبر و تقوا از حقائق ایمان و از کارهای محکم و استوار است، صبر یعنی مقید ساختن و پای بند کردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فرو خوردن خشم، و تقوی و پرهیزگاری یعنی دوری گزیدن از گناهان و پای بندی به دستورات الهی است، آن کارهایی که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِ مَثَلًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿١٧٧﴾

و چون خدا از آنها که کتابشان داده اند، پیمان گرفت که کتاب خدا را برای مردم بیان کنید و آنرا نهان نکنید آنگاه پیمان را پشت سر انداختند و آنرا به بهانی اندک فروختند و چیزی که می خریدند چه بد است. (۱۸۷)

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ
مِيثَاقُ: عهد و پیمان - لَتُبَيِّنُنَّهُ: قطعاً باید آن را بیان کنید

و به یاد آور زمانی که خداوند عهد و پیمان گرفت به کسانی که تورات و انجیل عطا کرده شده است یعنی علمای بنی اسرائیل هر آینه برای مردمان کتاب را که در شان و نعت و صفت محمد ﷺ آمده است بیان کنند و هرگز آنرا کتمان نکنند.

فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِ مَثَلًا قَلِيلًا

فَنَبَذُوهُ: آن را ترک کردند - ظُهُورِهِمْ: جمع ظهر، پشت ها

پس آن پیمان را ترک کردند و محتوای آن کتاب را که در حق شان و نعت محمد ﷺ آمده است به پشت سر انداختند و به آن عمل نکردند و بهای اندک را به خود برگزیدند و آن خوردن رشوتها بود که علمای اهل کتاب از عوام نادان و سفله می گرفتند.

فَيْتَسَّ مَا يَشْتَرُونَ

فَيْتَسَّ: فعل ماضی ذم - فاعل (هو) - ما: تمیز

پس چه بد است آنچه که می‌خورند یعنی نعمت‌های جاودانی بهشت را به مال موقت دنیوی بدل می‌کنند.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨٨﴾

مپندار آن کسان که به اعمال خویش شادمانی می‌کنند، و دوست دارند برای کارهایی که نکرده‌اند ستوده شوند، مپندارشان که در مقام نجات از عذاب باشند که عذابی الم انگیز دارند. (۱۸۸)

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ

بِمَفَازَةٍ: مصدر میمی به معنی نجات و رستگاری، یا اسم مکان - محل نجات و رستگاری

این آیت در شأن جمعی از دانشمندان یهود فرود آمد این گروه به پیش مصطفی ﷺ آمدند و گفتند: ما ترا می‌شناسیم و تصدیق می‌کنیم این عبارت بر زبان آنان جاری می‌شد ولی در دل خلاف آن داشتند زمانیکه از پیش مصطفی ﷺ بیرون آمدند مسلمانان از ایشان پرسیدند چه کردید؟ ایشان گفتند: شناخیم و وی را به پیغمبری تصدیق کردیم. مسلمانان این سخن پسندیدند و دعا کردند و سپاس گفتند و ندانستند در دل حقیقت را پنهان می‌کردند و ایشان (جمعی از دانشمندان یهود) از کتمان کردن حقایق شادمان بودند رب العالمین گفت: یا محمد ﷺ! مپندار که این شادی ایشان به آنچه از اظهار ایمان و اعتقاد کفر کردند آنان را از آتش دوزخ برهاند، و آن ثنا و حمد مومنان به آنچه که تصدیق نکرده بودند ولی گفتند شناخیم و تصدیق کردیم همچنین ایشان را از عذاب دوزخ برهاند این است که رب العالمین گفت:

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و بر آنان است در روز رستاخیز عذاب دردناک به جهت اظهار ایمان و کتمان عقیده خود در شأن و نعت و صفت محمد ﷺ

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به جهاد می‌رفتند، مردمی از منافقین از رفتن به جهاد خودداری نموده، و از این کار خود خوش و خوشحال هم بودند، و چون پیغمبر خدا ﷺ از جهاد برمی‌گشتند اینها عذر خواهی کرده و قسم می‌خوردند، و در عین حال توقع داشتند که از نرفتن به جهاد مورد ستایش نیز قرار گیرند، و همان بود که این آیه کریمه در موردشان نازل گردید: ﴿فَكَرَّ مَكَّنْ كَسَانِي﴾ که از کرده خود خوشحال بوده، و توقع دارند که در مقابل کاری که

نکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، بلی فکر مکن که چنین کسانی از عذاب نجات خواهند یافت، بلکه برای آنها عذاب دردناکی است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾

ملک آسمانها و زمین از خداست و خدا به همه چیز تواناست. (۱۸۹)

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم - مُلْكُ: مبتدا مؤخر

و پادشاهی آسمانها و زمین‌ها از برای خداست و کسی غیر از او مالک الملک آسمانها و زمین نیست.

کیست درین دیرگه دیر پای کاو لمن الملک زند جز خدای

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: مبتدا - قَدِيرٌ: خبر

و خداوند به همه چیز از پادش ابرار و عقوبت اشرار قادر و تواناست.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾

در خلقت آسمانها و زمین و تفاوت شب و روز برای صاحبان خرد، عبرت‌هاست. (۱۹۰)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

فِي خَلْقٍ: جار و مجرور خبر ان مقدم - لَآيَاتٍ: اسم ان مؤخر

این آیت در شأن اهل مکه فرو آمد که از رسول خدا ﷺ پرسیدند اینکه برای صحت دعوتش نشانه‌هایی بیاورد برای اینکه او آنها را به سوی عبادت خدای یکتا دعوت می‌کرد و گفتند یا محمد ﷺ ما از معجزه‌های موسی و عیسی خبر داریم و به طلب معجزات تو به پیش تو آمده‌ایم. حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات و نشانه‌های خدای یکتا هستید ان فی خلق السموات و الارض بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در آن است از خورشید و ماه و ستارگان. و آنچه در آفرینش زمین است از کوه و دریاها و درختان و حیوانات وحشی و پرندگان و آمد و رفت شب و روز و اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت هر آینه برای صاحبان خرد که از آلودگیهای اوهام و خرافات و خیالات خالص پاک باشند نشانه‌هایی است بر وجود خداوند یکتا و کمال علم و قدرت او.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾

کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته یاد کنند و در خلقت آسمانها و زمین بیندیشند [و]

گویند [پروردگارا! این را بیهوده نیافریده‌ای، پاکی تراست، ما را از عذاب جهنم نگهدار. (۱۹۱)]

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قِيَمًا: حال، وَقُعُودًا: معطوف

آن کسانی که از روی اخلاص در حالت ایستاده و در حالت نشسته و در موقع تکیه کردن بر پهلوهایی خود مرا یاد می‌کنند و دائم در یاد و ذکر من هستند، قصد از ذکر نماز است که با این هیئت سه گانه بر حسب طاقت خود بر پا می‌دارند.

بیت:

در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناک حق عبادتک و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عرفناک حق معرفتک و آنانکه در آفرینش آسمانها و زمین فکر می‌کنند تا صاحبان فکر را به صانع قدیم راه نماید و هدایت کند. در حدیث آمده است: تفکر ساعه خیر من عبادۀ ستین سنه^۱ خواجه عبدالله انصاری در باره تفکر گوید: تفکر تربیت دادن کارهای معلوم و کشف مجهول است، برای خداوند تفکر سه تاست. ۱- تفکر بر ذات خداوند متعال ۲- تفکر بر صفات خداوند متعال ۳- تفکر بر صنع خداوند متعال. می‌گوید: در ذات الله تفکر نکنید که شما به کنه ذات او نمی‌رسید و جلال و عظمت او را در نیابید چون بصیرت آدمی بس ضعیف و عاجز است طاقت دریافت آن ندارد بلکه در آن مدهوش و متحیر و سرگردان شود.

نظامی گنجوی گفت:

پای سخن را که دراز است دست	سنگ سرا پرده او سر شکست
و هم تهی پای بسی ره نوشت	هم زدرش دست تهی باز گشت
راه بسی رفت ضمیرش نیافت	دیده بسی جست نظیرش نیافت
عقل درآمد که طلب کردمش	ترک ادب بود ادب کردمش

سعدی گفت:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم	و زهر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر	ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

ابن عمر به پیش عایشه صدیقہ (رض) رفت و گفت یا عایشه از کارهای شگفت انگیز پیغمبر یکی را به من بگو: عایشه گفت: یا ابن عمر همه کارهای رسول ﷺ مردم را به شگفت می‌آورد. اما پیغمبر ﷺ شبی در لباس خواب خفته بود به من گفت: یا عایشه! امشب به من اجازه بده تا خدا را عبادت کنم و به ذکر وی مشغول شوم. گفتم: یا رسول الله ﷺ من قرب تو و هوای تو بر الله دوست دارم، پس برخاست و

^۱ - یک ساعت (لحظه) فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است.

وضو گرفت و به نماز مشغول شد آنکه شروع به خواندن قرآن کرد و گریستن آغاز کرد چندان که بلال آمد تا او را از نماز صبح بیآگاهاند، وی را در حالت گریه بسیار دید گفت یا رسول الله ﷺ این همه گریستن چراست؟ گفت یا بلال چرا نگریم و امشب این آیت به من فرو فرستادند.

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا خَلَقْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - هذا: مفعول به - باطلاً: حال پروردگارا! آفرینش آسمانها و زمین را به عبث و بیهوده و باطل خلق نکرده‌ای و در آفرینش آن حکمتی و نشانه‌هایی برای صاحبان خرد وجود دارد.

سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

سُبْحَنَكَ: مفعول مطلق، ق: فعل امر مبنی ریشه وقی - (انت) فاعل - عَذَابَ مفعول به از آنکه چیزی را به باطل بیافرینی پاک و منزّه هستی پس ما را به حمایت و لطف خود از عذاب آتش دوزخ نگهدار.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۱۹۲﴾
پروردگارا، هر که را به جهنم درون کنی وی را زیون کرده‌ای و کسی ستمگران را یاری نخواهد کرد. (۱۹۲)

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ

أَخْرَجْتَهُ: از خزی، به معنی خوار و زیون کرده‌ای.

پروردگارا بدرستی که تو از روی عدل هر که را به دوزخ در آری به تحقیق در آنجا او را به عقوبت خوار و زیون می‌گردانی.

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

و برای ستمگران از مشرک و یهود و نصاری و مانند آنان هیچ یاری وجود ندارد که آنان را از آتش دوزخ بیرون آرد و یا آن آتش را از آنان مندفع کند.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾

پروردگارا! ما ندایی را شنیدیم که به ایمان ندا می‌زند که به پروردگار خویش ایمان بیاورید! ما نیز ایمان آوردیم. پروردگارا گناهان ما را بیامرز و بدیهایمان را پوشیده‌دار و ما را با نیکان بمیران. (۱۹۳)

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا

پروردگارا! بدرستی که ما ندای ندا دهنده‌ای را که مردم را به سوی ایمان می‌خواند شنیدیم و این ندای محمد ﷺ است یا قرآن که به زبان بیان ندا می‌زند که به پروردگار خود بگروید و ایمان بیاورید. پس ندای را اجابت کردیم و ایمان آوردیم.

رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ

پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و بدیهای مان را ببوشان و ما را با نیکان و نیکوکاران بمیران.
خداوندا! عیب پوش بندگانی، و عذر نیوش معیوبانی، و دستگیر در ماندگانی.

شیخ سعدی گفت:

پرده ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور درای
دوستان را کجا کنی محروم؟ تو که با دشمن این نظر داری

رَبَّنَا وَعِدْنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾

پروردگارا چیزی را که بوسیله فرستادگان خویش به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن و روز رستاخیز رسوایمان مکن که تو خلف وعده نمی‌کنی. (۱۹۴)

رَبَّنَا وَعِدْنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ

پروردگارا! آنچه را تو به وسیله فرستادگانت به ما وعده فرمودی به ما مرحمت کن، و کار ما را به صلاح آر. و ما را در روز رستاخیز رسوا و محزون مگردان.

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای ور پست کنی بنا خود افراشته‌ای
من بنده همانم که تو پنداشته‌ای از دست می‌فکنم چو برداشته‌ای

إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ

ک: اسم آن - تُخْلِفُ: فعل مضارع - (انت) فاعل، جمله خبر آن - الْمِيعَادَ: مفعول به

بدرستی که تو خلف وعده نمی‌کنی و آنچه وعده کرده‌ای از خیر و ثواب و پاداش برای مؤمنین خواهی بخشید.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنتِي بِبَعْضِكُمْ مِّنَ بَعْضٍ
فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقُتِلُوا وَقُتِلُوا لَا كُفْرَنَ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخِلَتْهُمْ جَنَّاتُ بَحْرٍ مِّن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ

حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾

پروردگارشان اجابتشان کرد که من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را، مرد یا زن، تباه نمی‌کنم.
بعضی‌تان از بعض دیگر برتری ندارید (مگر به طاعت و معرفت) و کسانی که مهاجرت کرده و از دیار خویش اخراج شده و در راه خدا آزار دیده و کارزار کرده و کشته شده‌اند، گناهشان را می‌پوشانم و به بهشت‌ها درونشان می‌کنم که جویها در آن روانست، پاداشی از جانب خداست، و پاداش نیک نزد خداست. (۱۹۵)

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنُفٍّ

پس پروردگار ایشان دعاهاى ایشان را اجابت کرد به آنکه گفت: من عمل هیچ عمل کننده‌اى از شما را چه مرد، چه زن ضایع نمى گردانم یعنی ثواب و پاداش عمل عمل کننده در طاعتش را چه مرد و چه زن باطل نمى گردانم ام سلمه (رض) نقل مى کند که من از سید عالم سؤال کردم که هر عاملی و اجری و پاداشی است این چگونه باشد که برای مردان مهاجر مناقب بسیار یاد کرده و زنان را از آن نصیبی ارزانی نفرموده است. پس خدای تعالی این آیت نازل کرد.

شیخ سعدی گفت:

خدایی که از خاک، مردم کند، عجب دارم از مردمی گم کند

بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ

بَعْضُكُمْ: مبتدا، مِّنْ بَعْضٍ: جار و مجرور خبر محلاً مرفوع

برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان خلاصه کلام آنکه شما در ثواب یک حکم دارید هر که عمل نیکو انجام دهد چه مرد و چه زن پاداش نیکو برد.

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقُتِلُوا أَوْ كَفَرُوا عَنْهُمْ سَيَتَجَنَّبُهَا اللَّهُ وَلَهُ خِلَافَتُهُم جَنَّتْ بَحْرِي مِّن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

بَحْرِي: فعل مضارع - الْأَنْهَارُ: فاعل

پس آنانکه از وطن‌های خود از شرک و کفر دور شدند یعنی از مکه به مدینه هجرت کردند و از خانه‌ها و کاشانه‌های خود در راه طاعت من بیرون کرده شدند و رنجانیده شدند چون بلال حبشی که ایشان را به ضرب و ستم می رنجانیدند و آنانکه با کفار در راه دین و طاعت من کارزار کردند و در این جهاد فی سبیل الله کشته و شهید شدند.

یکسر همه محواند بدرباری تفکر بر خوانده بخود بر همه، لاخان و لامانه

هر آینه در گذرم از ایشان بذهایشان را و داخل می کنم ایشان را به جنت‌هایی که نهرهای آب از شیر و می و عمل زیر درختان آن جاری است.

ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ

ثَوَابًا: مفعول مطلق

بهشت‌هایی که پاداش اعمالشان از نزد خدای تعالی است.

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ

لفظ الله: مبتدا، عِنْدَهُ: ظرف خبر - ه: مضال الیه

و خداست که نیکویی پاداش نزد اوست و آن بهشت است و آن محل برگشت مؤمنین مخلص در آخرت است که آن از دنیا بهتر است. و زود باشد که به حساب مؤمنان خواهد رسید و پاداش آنان را خواهد داد.

لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْاِلْدِ (۱۹۶)

کسانیکه کافرند رفت و آمدشان در شهرها ترا فریب ندهد. (۱۹۶)

لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْاِلْدِ

ای محمد ﷺ! این خطاب به مؤمنان است. شما را تجارت کافران و تصرف در اموالشان در شهرها فریب ندهد. چون کفار دست به کارهای بازرگانی زده ثروتی اندوخته بودند و تکبر می‌ورزیدند و در شهرها رفت و آمد می‌کردند پس مسلمانان نباید به آن فریب بخورند.

مَتَّعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَيُسَّ الْاِلْهَادُ (۱۹۷)

دنیا متاعی اندک است و پس از این جهان، منزلگاه آنان جهنم است و چه بد آرامگاه است. (۱۹۷)

مَتَّعٌ قَلِيلٌ

مبتدا: محذوف - مَتَّعٌ: خبر - قَلِيلٌ: نعت

آن مالی که به آن تکبر می‌ورزند در آمدهای بی قید و شرط، و پیروزیهای زودگذر و اندک‌اند.

ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ

پس آن زمان که به آخرت روند بازگشت ایشان آتش دوزخ خواهد بود.

وَيُسَّ الْاِلْهَادُ

و دوزخ چه بد آرامگاهی است.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ

اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْآبَرَارِ (۱۹۸)

ولی آنها که از پروردگارشان ترسان بوده‌اند بهشت‌ها دارند که در آن جویها روان است، پذیرایی ای از جانب خداست، و آن چیزها که برای نیکان نزد خدا هست، بهتر است. (۱۹۸)

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ

نُزُلًا: نوشیدنی و خوراکی که از مهبان در آغاز نزول، بدان پذیرایی می‌کنند، مفعول مطلق

در این آیه پایان کار پرهیزکاران را بیان می‌کند می‌فرماید: ولی آنانکه پرهیزکاری پیشه گرفتند و از ترس عاقبت خود به متاع و مال دنیوی مغرور نگشتند و برای رسیدن به سرمایه‌های مادی و دنیوی موازن حق و عدالت را رعایت کردند و یا بخاطر ایمان به خدا از وطن‌های خود آواره شدند و در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار گرفتند در برابر این مشکلات خداوند باغهایی از بهشت در اختیار

آنان می‌گذارد که نهرهای آب از شیر و می و غسل زیر درختان آن جاری است و در آن جاودان می‌مانند در حالیکه این بهشت برای پرهیزکاران نَزْلُ خدا باشد که از جانب پروردگار پیش کش کرده شود و در نهایت تماشای پرتو انوار لقا است.

تو ای زاهد سوی باغ بهشت می‌کنی دعوت
نمی‌خواهم بهشت و نعمت دیدار می‌خواهم
شیخ سعدی گفت:

حدیث روضه نگویم باغ بهشت نبویم جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم
پیرهرات گفت:

الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است. الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم، و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم. الهی! من به حور و قصور کی نازم؛ اگر نفسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت پر سازم.

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْآبَرَارِ

وَمَا: مبتدا، خَيْرٌ: خبر

و آنچه نزد خداست از الطاف پنهانی و نزل الهی برای نیکوکاران و پرهیزکاران از متاع دنیوی بهتر است.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِيعِينَ لِلَّهِ
لَا يَشْتَرُونَ بِعَآيَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ

سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۱۹۹﴾

از جمله اهل کتاب کسانی که بخدا و آنچه به شما نازل شده و آنچه به ایشان نازل شده ایمان دارند و از خدا ترسند و آیه‌های خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند، آنها، اجرشان پیش پروردگارشان است که خدا تند حساب است. (۱۹۹)

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِيعِينَ لِلَّهِ
مِنْ أَهْلِ: جار و مجرور خبر آن مقدم - ل: ابتدا - من: اسم آن مؤخر

و هر آینه از اهل کتاب به آنچه بر شما نازل شده (قرآن) و به آنچه که بر خود آنان نازل گردیده (تورات، انجیل) ایمان می‌آورند مراد نجاشی و اتباع اوست خبر درگذشت نجاشی بوسیله جبرئیل به رسول الله ﷺ رسید. پیامبر به مسلمانان فرمود: حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز میت بگذاریم. آنگاه به قبرستان بقیع آمد و با چهار تکبیر بر او نماز میت گذارد و بر او استغفار طلبید بعضی منافقان گفتند محمد ﷺ بر مردی که هرگز او را ندیده است نماز می‌گذارد و این آیت در جواب آنان نازل شد. در حالیکه متواضعینی از برای الله هستید معنای خشوع در اصل به

معنی تذلل است مانند خضوع، و اما فرق بین خشوع و خضوع در آنست که خضوع تواضع و پستی در بدن است و خشوع تواضع و پستی نشان دادن در بدن و چشم و صورت و قلب است.

لَا يَشْتَرُونَ بِكَائِبَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

لَا يَشْتَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ثَمَنًا: مفعول به

آنها هرگز آیات الهی را به بهای اندک و ناچیز نفروختند و آیات کتاب‌های آسمانی (تورات و انجیل) را به صورتی که فرود آمده بود به رنگ حقیقی آن تسلیم کردند، و نعت حضرت رسول ﷺ و احکام را تغییر و تحریف نکردند.

أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - أَجْرُهُمْ: مبتدا مؤخر

آن گروه از مؤمنان که خاشع و متدین اند مزد ایشان در نزد پروردگارشان است.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

بدرستی که خداوند زود حساب است و مزد و پاداش مؤمنان را بزودی خواهد داد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۲۰۰﴾

شما که ایمان دارید صبری کنید و ثبات ورزید و آماده باشید و از خدا بترسید شاید رستگار شوید. (۲۰۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا

ای گروه مؤمنان بر ادای فرایض یا بر جهاد فی سبیل الله یا بر ایذا و اذیت دشمنان صبر و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان شکیبا و ثابت قدم باشید و برای جنگ با دشمنان خدا آماده شوید یعنی بر طاعت و خدمت شکیبا باش و بر بلا و شدت با جان و دل صبور باش.

همچنین چون شاه فرد اصبروا رغبتی باید کز آن تابی تو رو

وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و از خدا بترسید و پرهیزگار باشید شاید که شما رستگار شوید. می‌گوید: آنان رستگاراند و از آتش دوزخ در امان‌اند و از آن نجات می‌یابند.